



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# نماذج لغز الخ

رَبِّكَ كَانِ عَصْرَتِ لَامٍ عَلَى التَّقَى عَدِيدِ السَّلَامِ

مُؤَلَّفٌ

مَوْجِدٌ شَيْرُوهُنَّ مَعْرُومٌ فِي عَصْرَتِ لَامٍ كَانِ عَصْرَتِ لَامٍ كَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ناسخ التوارىخ زندگانى حضرت امام على النقى الهادى عليه السلام

نويسنده:

محمد تقى لسان الملك سپهر

ناشر چاپى:

مطبوعات دينى

ناشر ديڭيتالى:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۶	ناسخ التواریخ زندگانی حضرت امام علی النقی الهادی علیه السلام جلد ۹
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۲۳۸	بیان پاره سوانع صادره که اسباب تعویق تحریر و تسوید این اوراق گردید
۳۰۹	فهرست جلد نهم ناسخ التواریخ زندگانی حضرت امام علی النقی علیه الصلاة والسلام
۳۱۲	بشارت
۳۱۳	درباره مرکز

## ناسخ التواریخ زندگانی حضرت امام علی النقی الهادی علیه السلام جلد 9

### مشخصات کتاب

زندگانی حضرت امام علی النقی علیه السلام

تألیف:

مورخ شهیر دانشمند محترم عباسقلیخان سپهر

به تصحیح آقای محمد بهشتی

از انتشارات:

موسسه مطبوعات دینی قم

( 1358 ش ه - 1399 5 - ق )

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم زرگس قمی

ص: 1

اشاره

و این خلقت ارواح انبیا بعد از آن است که مقدار هزار دهر از مدت خلفت آن انوار طیبه و ما کان و ما یكون آخر بر گذشته بود فالیهم ترجع الانبیاء الی ان یفنون فیهم فهم الوارثون للانبیاء ولهم اعمالهم فهم یرثون اعمالهم کما تقدم پس هر وقت بگوئیم ورثه انبیاء هستند مراد باین وراثت تمام این معانی میباشد که به آن اشارت نمودیم.

ابو البقاء در کلیات و دیگر لغویین در کتب لغات مینویسند دهر در اصل اسم مدت عالم است از مبدء وجود عالم تا انقضای آن و برای عادت باقیه و مدت زندگانی استعاره میشود و متکلمین گویند دهر را فی الحقیقه وجود خارجی نیست زیرا که دهر نزد جماعت متکلمین عبارت از مقارنۀ حادثی به حادثی است و مقارنه اصل اعتباری عدمی است و نیز به معنی حین و ابد و مدت هزار سال است .

چنانکه در تفسیر آیه شریفه « هل أتى على الانسان حین من الدهر »

زمان غیر ممتد غیر محدود می نویسد و در تفسیر آیه « وما یهلکنا إلا الدهر ومالهم بذلك من علم ، هلاک نمی گرداند ما را مگر مرور زمان ، یعنی گردش روز و شب و گذر روزگار پرسوز و تعب نه اینکه ملک الموت بفرمان یزدان جان ما را بگیرد و نیست مشرکان را درین گفتار بی اعتبار دانشی .

مذکور نموده اند که أبو هریره حکایت کرده است که جماعت مشرکان و ملاحده تمامت حوادث و وقایع را بروز گار اسناد می کردند و روزگار را در تمام حوادث و نوازل فاعل میدانستند چنانکه میلتن عبدی در این بیت اشارت کرده وگوید :

أشاب الصغیر و افنی الکبیر \*\*\* کر الغداة و من العشی

پس هر سختی و مصیبتی و مرگ و فقر و بلیتی که بایشان میرسید زبان بنکوهش روزگار و مذمت لیل و نهار بر می گشودند و دشنام میدادند و در السنه مردم روزگار بهر لغت و زبان باین معنی گذارش نموده اند و ندانسته اند که فاعل این جمله حضرت پروردگار است نه روزگار .

چنانکه از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم وارد است « لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله » چه روزگار که بمعنی حادث نماینده حوادث و واقع نماینده وقایع و صادر کننده صواد و نازل نماینده نوازل خداوند قادر قاهر است نه دهر چه واضح الدلاله و اگر فرض بشود که دهر فاعل است مر این اشیاء را لکن هیچ خفائی در این نیست که تمام این جمله بتقدیر و اراده و مشیت خداوند قدیر است و خداوند تعالی آنکس باشد که دهر را قوت بر فعل داده و حقیقت فعل از جانب خداوند است و معنی حدیث که دهر را دشنام ندهید این است که خداوند فاعل لما فی الدهر است پس هر وقت دهر را سب نمایند این سب بر خداوند تعالی عما یقولون واقع میشود، چه خداوند قادر فعال لما یرید است.

و نیز دهر را در شمار اسماء الحسنی آورده اند ، چه در حدیث اُبی هریره است که خداوند تعالی فرمود یؤذینی ابن آدم بسبب الدهر و إنما أنا الدهر اقلب



اللیل والنهار» آزار میرساند مرا فرزند آدم بسبب سب کردن دهر را چه من دهر هستم و شب و روز را بگردش میآورم.

و برخی گفته اند: شمردن دهر را در جمله اسماء حسنی مردود و غلط و بیرون از صحت است بلکه بمعنی مدت زمان دنیا است، جوهری در معنی لا تسبوا الدهر می گوید: آنچه از دهر بتو میرسد فاعلش خداوند تعالی است نه دهر و چون دهر را ناسزا گوئی گویا خدای را اراده کرده باشی چه ایشان نوازل را بدهر مضاف دارند پس با ایشان گفتند: فاعل این نوازل که شما را میرسد دشنام نگوئید، چه فاعل خدای متعال است.

و در خبر است که فان الله هو الدهر، و جماعت دهریة وزنادقه باین حدیث احتجاج نمایند و گویند نگران نیستید که گویند "فان الله هو الدهر در جواب گفته اند: آیا تواند بود که احدی از اهل اسلام و مخلوقات در آباد دهر همیشگی روزگار در حضرت پروردگار قهار بناشایست زبان برگشاید و حال اینکه اعشی شاعر مشهور در زمان جاهلیت گفته است:

استأثر الله بالوفاء وبالحمد \*\*\* وول الملامة الرجلا

و خدای را بتمامت اوصاف حمیده و صفات سعیده یاد میکند و ملامت و نکوهش را شایسته دیگران می شمارد میگوید: تأویل این کلمه هو الدهر این است که از شئونات و حالات و عادات عرب این است که دهر را نکوهش مینماید و هنگام وصول حوادث و نوازلی که بایشان چنگ می افکند و دچار رنج و اندوه و بلیات میگردداند دهر را دشنام میدهند و میگویند «اصابتهم قوارع الدهر و حوادثه و ابادهم الدهر، و دهر را باعث این امور ناگوار می شمارند و مذمت مینمایند و در اشعار خود یاد میکند و خدای در قرآن خبر از ایشان و گفتار ایشان میدهد و رسول خدای از سب نمودن دهر نهی میفرماید، چه جالب حوادث خداوند خالق حوادث است به دیگری.

پس دهر را موضع جالب حوادث قرار داده اند چنانکه مثلاً گفته می شود

أبو حنیفه أبو یوسف است و اراده می نمایند که نهایت در فقه همان أبو یوسف است نه غیر او پس ابو حنیفه را موضع آن برقرار میدارند، چه در تناهی در فقه مشهور است چنانکه گویند وزیر شاه است، یعنی در مراتب قرآن و مطاعیت در حکم پادشاه است، چه پادشاه در نهایت قدرت است و وزیر قادر را در این حیثیت شاه میخوانند نه اینکه او را شاه بدانند.

و دهر مصدر بمعنی فاعل است، یعنی « ان الله هو الاله اهر » یعنی خداوند مصرف مدبر مفیض لما یحدث است، و نیز در ادعیه وارد است « یا داهر یاد یهود » و این شعر خواجه حافظ شیرازی است که از دانایان و عرفا و حکما و مردی شیعه و متدین است.

روزگار است آنکه که عزت دهد که خوار دارد \*\*\* چرخ بازیگر ازین بازیچه ها بسیار دارد

بهمین معنی اراده کرده است و گرنه شان خواجه اجل و ارفع از آن است

که دهر را فاعل بدانند و جز خدای فعال لما یرید را مرید فاعل شناسد با اینکه می گوید:

گر رنج پیشت آید و گر رحمت ای حکیم \*\*\* نسبت مکن بغیر که اینها خدا کند

« لا مؤثر فی الکلون إلا الله » چنانکه در مذمت جهان در قرآن و اخبار و احادیث و خطب شریفه و کلمات قصار و السنه حکما و عرفا حکما و علما و فضلا و ادبا و اهل الله و بزرگان دین با نواع و اقسام مختلفه آن چند وارد است که از شمار بیرون است.

دنیای بی وفا دهر جفاکار سپهر کج مدار آسمان بازگونه کار دنیای ختار غدار مگار سرای غرور متاع غرور دنیای فانی مادر شوهر کش و امثال آن که در السنه اهل روزگار از ابتدای خلقت تا پایان جهان مذکور شده و خواهد شد. مراد بهمین معانی مذکوره است و الا دنیا بحسب باطن و روز کار بحسب معنی چه مذمت ملامت دارد بلکه فریب یافتگان مذموم هستند که با اینکه بر احوال

جهان و کهنه کردن نوها و خراب نمودن آبادها و پیر کردن جوانها و رنجور ساختن اصماء و کشتن ابناء و انقلابات رنگارنگ آن بینا و دانا هستند معدالک از مشتیهات نفسانی کور و کر میشوند و فنا و زوال را فراموش مینمایند وقتی بهوش می آیند که عمر خود را در موهومات صرف کرده بجهت ادراك اشیاء ناپاینده بی دوام صرف کرده اند چه خوب میفرماید مولوی معنوی در مثنوی :

اندرین کون و فساد ای اوستاد \*\*\* آن دغل کون و نصیحت آن فساد

کون میگوید بیا من خوشییم \*\*\* و آن فسادهش گفت رو من لا شیم

همچنین دنیا اگر چه خوش شگفت \*\*\* عیب خود را بانگ زد با جمله گفت

ای ز خوبی بهاران لب کران \*\*\* بنگر آن سردی و زردی خزان

شیخ مصلح الدین شیرازی میفرماید:

عارفان آنچه بقائی و ثباتی نکند \*\*\* گر همه ملک جهان است بهیچش نخرند

نظر آنانکه نکردند بر این مشتی خاک \*\*\* الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند

پس اگر خوب بنگرند و بآنچه امریافته اند رفتار نمایند از هر گونه بلیانی آسوده مانند و هرگز زبان بدشنام روز کار بر نگشایند بلکه این حوادث و نوازل را عین صلاح و صواب و موجب فوز و فلاح و رستگاری و ثواب و موجب ادراك عوالم و معالم عالیه ، دانند ، و تذکیه و تصفیه و تنقیه خود و این جسد و کالبد عنصری را که از غبار معاصی تاریک شده و از نیل بافاضات معنویة الهیة بازداشته و حرص و آز باین سرای ناساز و پرواز باشیان صفوت انباز را در آن انگارند.

با اینکه این حوادث و نوازل و مرگ و بلیت را مشاهدت میکنند بر این حالت و حرص و تعیش هستند پس اگر نبود چه بود ، پس با این حال باید زبان بمدح روزگار و حوادث لیل و نهار برگشایند که ایشان را از چنان خواب غفلت و تعیش بآنچه زایل وفانی و زیان و خسران دو جهان است باز می آورد و زر ایشان را که با هزاران آلائش ناستوده مغشوش و آلوده است در بوته حوادث میگدازد و خالص و رهدهی ولایق مخازن نفیس آنجهان جاویدان میسازد

و امثال این بیانات و کلمات در السنه مردم جهان و مکاتیب زمین و آسمان بسیار است ، خداوند گوش شنوا و چشم بینا و دل دانا و دانش توانا عطا فرماید.

دهر بمعنی زمان طویل و تمام مدت دنیا و غایتی برای آن نیست و بمعنی نازله و همت و اراده و غایت و غلبه دولت ، و دهاریر اول دهر است گفته میشود: دهر الدهاریر .

زمخشری گوید: دهاریر بمعنی تصاریف و نوائب و دهر است و مشتق از لفظ دهر است و برای آن واحدی از لفظ آن نیست مثل عبایید ، و بعضی گفته اند : واحد دهاریر دهر است بر خلاف قیاس مثل ذکر و مذاکیر و شبه و مشابه ، و برخی گفته اند: جمع دهر است یا جمع دهر است و بقولی جمع دهریر است و دهر و دهر دهاریر یعنی شدید مثل لیلة لیلا و نهارا نهر و یوم آیوم و ساعة سوعاء و همچنین دهر دهر و دهر داهر مبالغه است یعنی شدید مثل ابد ابد و ابد ابید.

زمخشری گوید : اصابهم به الدهر ، یعنی دچار مکروه و شداید روزگار

: شدند ، و در حدیث موت ابي طالب علیه السلام وارد است « لولا ان قریشاً تقول دهره الجزع لفعلت » و نیز گفته میشود : و هم مدهور بهم و مدهورون إذا نزل بهم و اصابهم.

و نیز زمخشری در اسالغ می گوید: دهری بضم دال مرد سالخورده قدیم است گفته میشود رجل دهری یعنی قدیم مسن" ، و رجل دهری بفتح دال یعنی ملحدی که بآخرت ایمان ندارد و بیقای دهر قائل است ، و دهر الداهیرین یعنی ابد الأبدین ، و دهر دهاریر أي ذو حالین و من بؤس و نعم ، و أدهر و دهور جمع دهر است .

محب الدین أبو الفیض سید محمد حنفی در تاج العروس شرحی مبسوط در معنی دهر مذکور نموده است بقدر حاجت از این کتاب و دیگر کتب لغت در اینجا مذکور نمودیم .

و از کتب لغات و تقاسیر و اخبار و احادیث و اشعار عرب روی هم رفته چنان

بر می آید که دهر را مدتی معین نشاید گفت بلکه همان مدت روزگار است تا پایان جهان واضح و املح نیز همین است، زیرا که تشخیص مدتی معلوم برای خلقت نور مبارك محمد و آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم نمی توان، چه اول صادر است و حضرت خالق کل و قادر متعال که شان او و خداوندیش لطف و خلاقیت و آفریدن نفوس و عنایت و فضل و موهبت در حق نفوس است البته مطابق اخبار نمایش و خلقت نخست عقل کل و نور الأنوار و روح الارواح مکرمه احمدي صلی الله علیه وآله وسلم مصادر اول و پیدایش اول است و چگونه میتوان برای آغاز این خلقت نخست زمانی معین و شماری مشخص مذکور داشت و اگر در لسان حدیث تعیین سال و ماهی یا زمانی میشود برای فهمانیدن بمخلوق است .

فرض میکنیم دهر عبارت از هزار سال و هزار دهر دو کرور یا هزار بار هزار سال است آیا پیش ازین مدت چه بود آیا میتوان بخالق واجب الوجود صریحاً نسبت داد که مخلوقی نداشت و اگر داشت غیر از خاتم الأنبیا و نور مبارك اوست اگر چنین بود خود صادر اول خواهد بود و اگر اول مخلوقات و صادرات او است پس تعیین مدت چگونه میشود نمود والله اعلم .

شیخ احساسی میفرماید: و از جمله اخباری که برواثت ظاهره دلالت مینماید این حدیثی است که سعید سمان چنانکه در کافی مذکور است نموده است میگوید: در حضور مبارك حضرت أبي عبد الله صلوات الله علیه شرف حضور داشتم در این اثنا دو مرد از جماعت زیدیه داخل شدند و عرض کردند آیا در میان شما امامی مفترض الطاعة هست؟ فرمود نیست، عرض کردند: جماعتی از ثقات و راست سخن از تو بما خیر دادند که توفتوی میدهی و اقرارداری و باین مطلب قائلی و ما برای تو این مردم ثقه را نام بردار مینمائیم که فلان و فلان هستند و ایشان اهل ورع و تشمیر باشند و بدروغ سخن نمیرانند .

حضرت أبي عبدالله علیه السلام از سخنان ایشان بخشم اندر شد و فرمود « ما امرتهم بهذا » ایشان را باین امر مأمور نساخته ام چون آن دو مرد آثار غضب را در

دیدار مبارکش نمودار دیدند بیرون شدند، پس آن حضرت با من فرمود: آیا میشناسی این دو مرد را؟ عرض کردم: بلی این دو تن از اهل بازارها و از جماعت زیدیه میباشند و چنان میدانند که شمشیر رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم نزد عبدالله بن حسن است، یعنی عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام.

فرمود: دروغ میگویند لعنت کند خدای ایشان را سوگند با خدای ندیده است آن شمشیر را عبدالله بن حسن بهر دو چشمش و نه بیکی از دو چشمش و ندیده است آن شمشیر را پدرش بار خدایا مگر اینکه دیده باشد نزد علی بن الحسین علیهما السلام اگر این دو تن بصدق سخن میکنند پس چیست علامت در مبقض آن شمشیر و چه اثری در موضع مضراب آن شمشیر و بدرستیکه نزد من است هر آینه شمشیر رسول الله و نزد من است هر آینه رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وزره ولامیه آن حضرت و مغفر آن حضرت پس اگر این دو تن راست گوی هستند پس چه علامتی است، یعنی بگویند چه علامتی است در درع رسول خدای و بدرستیکه نزد من است رایت تعلبه رسول الله و بدرستیکه نزد من است الواح موسی و عصای او و نزد من است انگشتری سلیمان بن داود و نزد من است آن طشتی که کان موسی علیه السلام یقرب بها القرآن و بدرستیکه نزد من است آن اسم اعظمی که چنان بود که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم گاهی که آن را در میان مسلمانان میگذاشت « لم یقبل من المشرکین إلى المسلمین نشابة وان عندی لمثل الذي جائت به الملائكة و مثل السلاح فینا کمثل التابوت فی بنی اسرائیل » بنو اسرائیل در هر خانه بودند آن تابوت را برابواب ایشان می یافتند اوتوا النبوة این تابوت بر در هر خانه یافت میشد منصب نبوت بآنجا و صاحب آن سرای مخصوص میگشت « ومن صار إليه السلاح منا اوتی الامامة » و هر کس از ما از ما جماعت ائمه هدی این سلاح بدورسد امامت بدو اختصاص گیرد « ولقد لبس ابی درع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فخطت علی الأرض خطیطاً ولبستها أنا فکانت وکانت ، وقائمتنا من إذا لبسها ملأها إنشاء الله تعالی ».

و بتحقیق که این زره را پدرم همانا این زره رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم را پدرم امام

محمد باقر علیه السلام بر تن مبارکش پوشید و بر قامت شریفش بلندی داشت و آن زره بر زمین بر کشید و نشانه بگذاشت و چون من بر تن پوشیدم مستوی بایستاد و برزیادت نبود .

مجلسی علیه الرحمة در بحار الأنوار و مرآت العقول میفرماید : مَبْقُضُ شَمَشِيرٍ و کمان بفتح میم و کسر باء آنجای آن است که بکف دست میگیرند و مضرب شمشیر باندازه یکوجب میان دو طرف بالا و پائین آن است، یعنی میان شمشیر و لامة باهمزه بمعنی زره و بقولی سلاح و لامة الحرب ادات آن است و گاهی همزه آن تخفیفاً حذف میشود .

مغفر بکسر میم و سکون غین معجمه و فتح فاء بمعنی زرد بفتح زای معجمه وراء مهمله و دال مهمله زره بافته در هم افکنده حلقه ها است که باندازه سر یافته است و این زره را در زیر قلنسوه میپوشند و اصل معنی غفر پوشیدن است و چون این قطعه زره را از آسیب ضربت دشمن مستور میدارد مغفر نام یافت.

و مغلبه اسم آلت از غلبه یا اسم فاعل از تفعیل یا اسم مفعول از تغلیب است ای ما یحکم له بالغلبه ، و طشت موسی علیه السلام برای قربان همانا این قربان نزد بني إسرائيل بسی عظیم بوده است و انبیاء و اوصیاء سلام الله علیهم صاحب قربان ایشان بوده اند و در تورات بني إسرائيل مذکور است .

نشابه بضم نون و شد شین بمعنی تیر است « لَمَثَلُ الَّذِي جَاءَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ » یعنی سلاح و کلمه و مثل السلاح فینا تفسیر آن است و اشاره باین قول خدای تعالی در داستان طالوت است « وَقَالَ لَهُمْ نَبِيهِمْ إِنَّ آيَةَ مَلَكَةِ يَأْتِيكُمْ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ » .

و بعضی گفته اند. تابوت عبارت از صندوق تورات است که از چوب شمشاد و زراندود سه ذراع در دو ذراع بوده است و این داستان در کتب تواریخ و اخبار مبسوط است و کلام آنحضرت فخطت خطیطا یعنی از قامت مبارک آن حضرت فزونی داشت و بر زمین می کشید .

و کلام امام علیه السلام فکانت وکانت یعنی کانت زاندة وکانت قریبة، یعنی برای آنحضرت زانده بود و برای من بر زیادت نبود « بل کانت أقرب إلی الاستواء » و این عبارتی است شایع و ازین کلمه تعبیر از قرب میشود، و بعضی گفته اند: أي قد کانت تصل وقد کانت لاتصل.

و از اخبار چنان آشکار میشود که دوزره در خدمت ائمه انام علیهم السلام میباشد یکی علامت امامت است که بر بالای مبارک هر امامی مستوی میگردد چنانکه در طی این کتب مبارکه که در ذیل علامت امامت مذکور است.

و دیگر علامت قائم آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم است و این درع جز بر قامت همایونش مستوی نمی گردد، و بعضی گفته اند: یعنی این درع بر اندام من و پدرم علیهما السلام اختلافی محسوس ذا قدری نداشته، و بعضی دیگر گویند: یعنی فکانت لی وکانت لابی سواء، و بقولی فکانت یعنی فکانت کذالك و کانت کذالك، تکریر برای تکریر لبس است، ملاها یعنی لم یفضل عنه ولم یقصر بلکه با بدن مبارکش موافق بوده است، و بقولی این زره در اول امامت برهر امامی مستوفی میشده و بر حضرت قائم علیه السلام دائماً مستوی است یا اینکه استواء در هر دو موضع بدو معنی مختلف است.

راقم حروف گوید: شاید این درع را دو معنی باشد: یکی بمعنی ظاهر چنانکه تعبیرات و معانی آن مسطور شد دیگر معنی باطنی است که بگوئیم این تشریف إلهی بر حسب تکالیف هر امامی بموجب اقتضای هر زمانی است گاهی خروج باسیف گاهی سکون در بیت وقتی رواج اخبار و احکام و تفسیر و تأویل قرآن زمانی جلای وطن هنگامی احتجاج با معاندین و مخالفین و اسکات ایشان بدلائل و برهان و گاهی تقیه و مجاورت در زندان و هنگامی نمایش قدرت قهاریت امامت و ولایت و معجزات عجیبه در عین محبوسیت و مظلومیت و کذالك غیر ذالك.

و زمانی مسامحت با منافقان و نظر بظاهر و هنگامی دیگر که نوبت بظهور



حضرت قائم علیه السلام و نمایش عدل و داد نامه و حکم بظاهر و باطن و امتیاز منافق از موافق و تشیید کامل دین مبین و خاتمیت وصایت است خروج بسیف و اکمال دین و نعمت الهی است .

و این شأن خاتم الاوصیاء است چنانکه رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم در آغاز اسلام کار بشمشیر آورد و مخالفان و معاندان را که علناً باین مبین اسلام مخالف ظاهری بودند بشمشیر جواب داد و بکشت و اسیر ساخت و اموال و اهل ایشان را برای مسلمانان مباح گردانید یا بقبول جزیه و اطاعت تقریر داد اما چون ابتدای اسلام بود کسانی را که اظهار اسلام نمودند و تصدیق رسالت را بزبان آوردند اگرچه منافق هم بودند محفوظ الدم و المال گردانید تا موجب مزید شوکت و هیمنه اسلام و بیم و هراس دیگر ملوک و ممالک شود.

و خداوند تعالی برای هر امامی که خلیفه آن حضرت بودند تکلیفی بطوریکه در صحیفه خاصه إلهیه در نوادر این کتابها مذکور نمودیم بر حسب حکمت خود و مصلحت خلاق بود مقرر فرمود تا بر آن نهج و منوال رفتار فرمایند و چون نوبت بحضرت خاتم الاوصیاء و آخر الزمان برسد آنحضرت جامع جمیع این مسائل و تکالیف و لابس تمامت البسه شریفه است و همان طور که از خصایص رسول خدای صلی الله علیه و آله بود که جامه هر کسی را خواه بزرگ یا کوچک بپوشیدی بر اندام با اندامش تساوی داشتی ، چه یکی از شئونات خاتمیت این است که دارای صفات و خصایص تمامت انبیاء عظام و البسه معنویة و ظاهر ایشان باشد و چنانکه در هیچ چیزی قصور ندارد در این نیز قاصر نباشد.

حضرت خاتم الاوصیاء نیز بر این صفت و این شأن و جامعیت است ، چه زمان آنحضرت مقتضی است و بر حسب تقدیر و تقاضای حکمت خداوندی نوبتی است که باید دین خدای مسلم گردد و جز مسلم حقیقی و موافق مصدق در صفحه زمین بر جای نماند هیچ مخالف و منافقی را از تیغ اسلام پناهنده نجات نخواهد بود و اگر فرضاً تمام مردم زمین بحالت کفر و شرک و نفاق باقی باشند یک نفر را زنده نخواهد گذاشت

چه خداوند عالم حکیم خبیر تکلیف آنحضرت را در آن زمان بر حسب حکمت بالغه بر این گونه مقرر فرموده و لا-راد لقضائه و حکمه و إنشاء الله تعالی در ذیل کتاب حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه باین گونه مطالب مشروحاً اشارت می‌رود .

مجلسی می‌فرماید: اینکه حضرت صادق علیه السلام در جواب آندو مرد کنه عرض کردند « افیکم إمام مفترض الطاعة » فرمود نیست بواسطه تقیه است و می شود که مراد توریة باشد ، یعنی لیس فینا امام لابد له من الخروج بالسیف بزعمکم و این هم که فرمود « ما أمرتهم بهذا » توریة است چه آنحضرت ایشان را بقیه امر فرمود نه اینکه نزد مخالفان فاش بگردانند .

و اینکه فرمود : عبدالله و پدرش آن شمشیر را ندیده اند یعنی کاملاً ندیده اند که اسباب علم بعلا مات و صفات آن باشد تا چه رسد باینکه نزد ایشان باشد « قال علیه السلام : والمثل الأعلى » و سلام باد بر جمعی که مثل اعلی هستند بمعنی حجت ست ، یعنی بلند مرتبه ترین حجج الهی هستند بر خلاق.

شیخ احسانی می‌فرماید : مرحوم مبرور شیخ محمد تقی مجلسی اعلی الله درجاته در شرح زیارت جامعه مینویسد : مثل بتحریرک بمعنی حجت و حدیث و صفت است و جمع آن مثل بضم میم و ضم ثاء مثلثه است و یمكن قرائته بهما ، یعنی متصف هستند بصفات الهی یا مظهر صفات الهی میباشند باینکه چون علوم و قدرت و سایر کمالات ایشان از خداوند سبحان لاجرم از علم ایشان می توان بر علم الهی استدلال نمود و همچنین باقی صفات.

یا اینکه جلوه گر شده است در ایشان صفات الهی ، چه بمنزله مرآت او شده اند چنانکه بر تمام این معانی اخبار وارد است . یا اینکه خداوند تعالی تمثیل فرموده است خود را در قرآن مجید بجهت از دیکی بفهم بندگان تمثیل بایشان نیز فرموده است ، در آیه شریفه نور و در احادیث صحیحه وارد شده است که مراد از آن مثل ائمه معصومین صلوات الله علیهم بوجه کثیره هستند .

پس ایشان مثل‌های اعلیٰ الهی باشند، و این معنی بر حسب اخبار اقرب است بلکه پاره از امامیه بر آن هستند که اجماع بر این رفته است که آیه شریفه نور در حق ایشان نزول یافته است نزول یافته است .

شیخ احسانی علیه الرحمة میفرماید : گاهی در میان مثل محرکه که و مثل بکسر میم و سکون ثاء مثلثه فرق گذاشته اند مثل بتحریک چنانکه مذکور شد بمعنی حجة است که عبارت از دلیل باشد و باین معنی در قرآن کریم مکرر آمده است و ازین است که خدای تعالی میفرماید « وتلك الامثال نضر بها للناس » جمع مثل بتحریک بمعنی آیات دالة بر توحید، كما قال تعالی « سنريهم آياتنا في الأفق وفي أنفسهم حتى يتبين لهم الحق » قال تعالی « وما يعقلها إلا العالمون » یعنی استدلال باین امثال که آنها آیات و ادله است جز کسانی که بآن علم و بکیفیت استدلال بآن دانا هستند تعقل نتوان کرد .

و اما مثل بتحریک بمعنی حدیث نیز در مواضعی چند از قرآن مذکور میباشد قوله تعالی « ان هو إلا عبد " انعمناه عليه وجعلناه مثلاً لبني إسرائيل » یعنی شرفناه بالنبوة و صیرناه عبدة عجيبة كالمثل السائر لبني إسرائيل ، و همچنین در این قول خدای تعالی « يا أيها الناس ضرب مثل فاستمعوا له إن الذين تعبدون من دون الله لئ يخلقوا ذباباً ولو اجتمعوا له » یعنی ضربت لكم قصة عجيبة.

و این برای این است که مردم عرب گاهی صفت و قصه رانقه بدیعه را بواسطه استحسان و غرابتی که در آن هست مثل مینامند، بلی گاهی که استعمال شود مثل بمعنی حدیث و قصه وقتی است که داستان زند چیزی را از حیث تشبیه و تمثیل و بمعنی صفت نیز میآید مثل قول خدای تعالی « مثل الجنة التي وعد المتقون » یعنی صفت بهشتی که جماعت پرهیزکاران بآن نوید داده شده است مانند فلان و فلان است.

و از ظاهر آیات و اخبار چنان بر می آید که مثل محرکه غیر از مثل بکسر میم است، زیرا که مثل بکسر میم بمعنی شبه و نظیر و مانند است و برای

بودن ائمه معصومین صلوات الله عليهم مثل ونظیر معنی مناسبی نتوان یاد کرد ، چه معلوم و مبرهن است که حضرات ائمه اطهار عليهم السلام بهترین خلق خداوند قهارند لاجرم ایشان با احدی از مخلوق نظیر و مثل و همانند نیستند و إلا بایستی دیگران از ایشان خوبتر و نیکوتر باشند .

و هم چنین خداوند و دود معبود جل جلاله مثل ونظیر ماسوی الله نتواند بود چه ذات کبریا را شبه و نظیری نیست، پس در این مورد مثل بکسر میم صلاحیت ندارد و مثل بتحریک مستحسن است، چه ائمه هدی صلوات الله عليهم آیت خدا د حجج خدا و آن مثالی هستند که ضربها الله لخلقه وقصة حق وصفه حق بآن معنی است که چون بخواهی ابناء اولین و احوال پیغمبران عظام عليهم السلام را با امتهای ایشان بشناسی و بدانی پس در حال ایشان بنظاره شو پس می یابی احوال ایشان را که داستان مینماید برای تو آنچه را که در سنت اولین بوده است و این وقت درخواهی یافت حجتی معصوم مفترض الطاعة و عالم ودانای بآنچه رعیت و بریست بان نیازمند است .

در حالیکه این حجت و این پیشوای طریقت و حقیقت از هرگونه خطائی و غفلتی و لغزشی و سهو و نسیان و معاصی صغیره و کبیره محفوظ و مصون و دعایش در پیشگاه ایزد و هاب مستجاب و نماینده اعاجیب معجزات و غرایب آیات و دلالات است هر کس او را پیروی نماید و بدو بگروود رستگار میشود و هر کس از وی کناری و دوری گزیند در چاه سار تباهی و رودبار دمار و کوهسار بوار دچار گردد پس چون با دیده بینش و دل دانش بنگری میدانی که این آیات معظمه و ارواح مکرمه إلهیه قصص الله الحق لما مضى و اخبار الله الصدق عمایاتی هستند و هدایت و دلالت در اهنمایی و سنت و روش ایشال همان سنن و هدایت خدائی است و طریق و سبیل حق همان است.

چنانکه باین معنی در این کلام مبارك اشاره کرده و فرموده اند « اعرفوا الله بالله والرسول بالرسالة و أولى الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر » یعنی امر

بمعروف و نهی از منکر صفت اولی الامر است چون این یافته نشد و این صفات در ایشان با دید نیامد اولی الامر نخواهند بود، زیرا که آن چیزی که منسوب بصفتی باشد همان بآن صفت شناخته آید نه بدون آن صفت.

اما اینکه فرمود ائمه هدی علیهم السلام مثل اعلی هستند برای این است که امثال بسیار است که غیر از ایشان است، چه ممکن است این وصف از دیگران هم جاری باشد باینکه مثلی از امثال حق باشند کما اشرنا علیه چنانکه خدای تعالی در حق عیسی بن مریم علیهما السلام میفرماید « ولما ضرب ابن مریم مثلاً إذا قومك منه يصدون وقالوا الهتنا خیر أم هو ما ضربوه لك إلا جدلاً بل هو یخصمون » یعنی هنگامی که زدیم برای ایشان مثل حق را باینکه گردانیدیم عیسی را در میان ایشان مثل اولینا فی سایر الخلق اینوقت این گروه جاهل ناسپاس ناستوده قیاس زدند در معارضه تو ای حد مثل باطل را بواسطه جدلی که از ایشان نمایان شد تا مگر باین کار باطل حق و حجت حق را باطل گردانند پس گفتند آیا خدایان ما بهتر است یا آن خدائی که محمد صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید و بعبادت و عبودیت او میخواند.

راقم حروف گوید: در کلمات مذکوره اعرافوا بالله - الی آخرها، معانی لطیفه بنظر می آید شاید از آنجمله این است که ذات باری تعالی عما یصفون و عما بوهمون را بهیچ صفتی متصف و معروف نتوان داشت، چه آنچه را که مخلوق توصیف نماید باندازه فهم و وهم و عقل و علم و ادراک و استعداد مخلوقیت اوست و این جمله را بدربار حضرت پروردگار بیرون از هر حدی و عقلی و صفتی است چه راهی و عرفانی و شناسی است دور باش کبریائی و جلال الوهیتش چنان بیک اندیشه و پندار و خیال و دهم و ظن و گمان و دلیل و برهان و تصور بیرون از حق و مقدار مخلوقیت را دچار هیبت و حیرت سازد که نیروی هیچیک نماند بلکه قوه پندار از پندار و دیدار از دیدار و گفتار از گفتار و رفتار از رفتار و کردار از کردار و توانائی خیال از خیال و پیشه اندیشه از اندیشه و تعقل از عقل و تفکر از فکر و توهم از وهم و تصور از تصور و تفحص از فحوص و بیان دلیل از ادله و اقامت برهان

از براهین و حالت تحیر از حیرت برآورد و جز بخود انسان بازگشت نگیرد «کَلِمَا مَنِيرٌ تَمُوهُ بَاوْهَامِكُمْ فَهُوَ مَخْلُوقٌ لَكُمْ وَمَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ».

أمیر المؤمنین مالک اعراق الکلام وازمة البیان وفنون الخلاق صلوات الله علیه در ذیل خطبه شریفه که بدایت خلق آسمان و زمین و آدم علیه السلام فرموده است میفرماید «الذی لا یدرکه بعد الهمم ولا یناله غوص الفتن الذی لیس بصفة حد محدود ولا نعت موجود ولا وقت معدود ولا اجل ممدود - تا آنجا که میفرماید و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه الشهادة کل صفته انها غیر الموصوف وشهادة کل موصوف انه غیر الصفة فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله و من جهله فقد أشار إليه و من أشار إليه فقد حده و من حده فقد عده و من قال فیم فقد ضمنه و من قال علام فقد اخلی منه إلى آخر الخطبة.

و همین کلام مبارک أمیر المؤمنین علیه السلام که از ابتدای آفرینش تا زمان بر انگیزش هیچکس در مقامات توحید و بیانات وافی حق شناسی هیچ عالمی و دانشمندی بلکه پیغمبری و خلیفه ماندش نیاورده و نخواهد آورد برای آنچه مقصود مذکور است کافی است بدیگر بیانات و عناوین محتاج نمی گذارد .

پس خدای را باید شناخت و علامات و دلالت بر اثبات خالق همان مخلوق اوست اما شناس خدای را بوجود واجب او باید موکول داشت و از راهی دیگر و تحدید و توصیفی دیگر سخن نراند که آنچه بگوئیم و بدانیم و بفهمیم و بعقل بگذرانیم باندازه ظروف قوای بشریت و مخلوقیت و مصنوعیت خودمان است پس ما للتراب و رب الارباب محاط را با محیط چه راه شناسائی و ارتبات است.

و اینکه فرمود رسول را بر سالت بشناسید باز نموده شد که رسل پروردگار از حضرت آدم تا خاتم بجمله مخلوق و مرزوق رازق و فرستاده شده از حق و مأمور بحق و مبلغ بحق هستند و این رسالت و مأموریت اثبات مخلوقیت و عبودیت را میکنند و او را دارای صفات بشریة مخلوقیة مینماید و در حوزه محدودیت و محدودیت

و موجودیت و موصوفیت و محدودیت و عبودیت و مرزوقیت و ابتلائی بهواجس و حوادث و مرض و موت و امثال آن که صفات و شأن مخلوق است شناسائی و نمایش میدهد و او را ممکن و حادث و بدون وجوب وجود معرفی مینماید، اما رسالات ایشان متفاوت و دارای شئون کثیره مختلفه است و هر پیغمبری که دارای رتبت تبلیغ و رسالت شد بر حسب تبلیغ خود و معیار مأموریت و ابلاغی که دارد دارای شأن و مقامی خاص است .

پس اینکه میفرماید : رسول را برسالتش بشناسید ، هر کس مدعی رسالت شد از نخست بنگرید حالت رسالت او چیست و چه مقام دارد و معجزه و سند آسمانی او چیست آیا مقرون بصدق و آیات و ادله صادقه ایست که میتوان او را رسول خدای خواند یا محض ادعی و کذب و افتری است .

دیگر اینکه شأن و مقام او از کتاب او و احکام دینی او و ناموس الهی است که حامل آن است چنانکه شئون انبیای مرسل که یفضل بعضهم علی بعض از اینجا مکشوف میشود دین و ناموس هر يك از ایشان که نسبت بدین و قانون دیگری جهت اتمیت و جامعیت و اکملیت و برای حفظ نوع و صلاح دین و دنیا بهتر و برتر است آن پیغمبر نیز افضل و اشرف است و ایشان مکلف به تبلیغ احکام هستند و از ایشان که بگذرد نوبت امام و خلیفه و قائم مقام ایشان که از جانب خداوند علام معلوم و مشخص هستند میرسد و تکلیف ایشان و سمت پیدا میکند و آمر بمعروف و ناهی از منکر ، یعنی هر معروفی و هر منکری عموماً میشدند و این نظر بارتقای درجات و شئون و احتمالات و احوال و ائصال ایشان است .

بعضی از انبیای عظام بريك مقدار امتی رسالت دارند و خلفای ایشان تابع ایشان هستند و میتوانند دامنه و حوزه مکلفین خود را بآنچند که خدای خواسته وسعت دهند و امر و نهی ایشان باندازه مأموریت ایشان است و چون نوبت با کمال و اشرف و اتم از مننه رسد زمان ظهور و نمایش خاتمیت رسد خلفا و اوصیای او نیز بر حسب تقاضای وقت رفتار نمایند پیغمبر خاتم در مراتب خاتمیت هیچ نکته

و دقیقه را فرو گذار نمیفرماید .

و امام خاتم ، یعنی خاتم الاوصیاء نیز در مراسم خاتمیت اوصیاء و اولیاء فرو گذاشت نخواهد فرمود و آنچه مدلول کلام الله مجید است ظاهراً و باطناً بدون ترك یکذر، معمول خواهد داشت و شئونات تکالیفیه را که مخصوص بذات و الاصفات همایون خود اوست بالتمام ظاهر خواهد فرمود .

ازین است که میگویند: بعد از ظهور آنحضرت قرآن باسماں میروید یعنی چون حضرت صاحب الامر ظاهر و احکام ایزدی و ناموس الهی بر طبق حکمت و اراده ایزد متعال بدست آنحضرت جاری و دین خدائی که اسلام و حقایق آن باشد در تمامت آفاق و انفس ساری گشت و حدود دین مبین بدرجه کمال پیوست و آنچه در متون و بطون قرآن است بموقع اجراء پیوست دیگر زمین را با مطالب و احکام معنویه و ظاهریه قرآن و قرآن را در این حیثیت با زمین کاری نیست و قرآن ناطق و حاکم بظاهر و باطن که ولی عصر و صاحب عهد و معنی قرآن است در میان ایشان حاضر و حاکم و مروج است .

پس قرآن باین حیثیت بیالا- میروید نه اینکه کلام الله تعالی که مردمانش قراءت میکنند و با این قراءت مستفیض و مفتخر و چشم دل را روشن میدارند و باآداب و اخلاق حسنه و فقاہت و معرفت کامکار میشوند از میان میروید بلکه هر قدر مردم مسلم مؤمن بیشتر شوند و حالات صدق و وفاق و دیانت و انفاق فزایش گیرد و اهل شرك و نفاق و مخالفان قرآن و امر و نهی یزدان معدوم و منقرض و صفحه زمین از آلائش خبث و نجاست مشرکین و ملحدین و معاندین شسته و پاکیزه و مطهر آید البته مصاحبت مؤمنان را با قرآن مناسب تر و بیشتر آید و در تلاوت و قراءت چشم و دل را روشن تر و گوهر ایمان و ایقان را رخشنده تر نمایند.

پس شناسایی امر بمعروف و ناهی از منکر بامر نمودن بمعروف و نهی نمودن از منکر که صفت اولی الامر است نظر بمقدار اوامر و نواهی و شئونات آن پیغمبر و کتاب و دین و قانون اوست و این خلیفه و وصی او باجرای آن مأموریت دارد



هر قدر اکمل و اتم و اشرف باشد درجه کمال و شرف اولی الامر ارفع میشود اما در صورتیکه دعوی اولی الامر و وصایت و خلافت و ولایت و امامت او منصوب و بصدق مقرون و آن اوصافی که در ولی و وصی و امام و معصوم و خلیفه لازم است در وی محسوس و موجود و فطری و طبیعی او و از جانب خدای و پیغمبر خدای منصوب و جامع تمام صفات ولایت و امامت باشد و اگر بکذب و دروغ دعوی نماید جز لمن ابدی و آتش سرمدی برای او و متابعانش ذخیره نخواهد یافت .

شیخ احسائی علیه الرحمة بعد از نگارش پاره احادیث و برخی بیانات میفرماید، ثابت و معین است که حضرات ائمه هدی علیهم الصلوات بالنص". والاجماع امثال علیا هستند پس مراد بیودن ایشان امثال چیست با اینکه مثل محر کا جز بیان و صفت نیست و هیچ شك و تردیدی ندارد که صفت و بیان از تبیان کننده و صاحب آن صفت رتبش فرودتر است و چون بنابر این هست که هیچ چیزی از حضرات معصومین مگر مین صلوات الله علیهم رتبش برتر نباشد پس چگونه ایشان را امثال توان خواند .

و جواب این مطلب از چند راه است یکی این است که مراد از فعل خدای تعالی « وله المثل الأعلى فی السموات والأرض » بمعنی تنزیه است « أي کلما وصف شریف أو وضع أوضرب مثل دنی أو رفیع » واجب و لازم و بایست میشود که بگویند یزدان تعالی بزرگتر است که توصیف شود و اجل از آن است که مکیف و اعلی از آن است که ممثل و مشبه و اعظم از آن است که مقاس و ارفع از آن است که تعریف شود و چگونه میشاید و حال اینکه در آشکار و پوشیده جز بآنچه دلالت بر نفس کبریای خودش فرموده است نمی شاید تعریفی و توصیفی یاد نمود .

راقم حروف گوید: ازین گونه عبارات و تعبیرات مطلبی در خاطر خطور و در مرکز تصور میگیرد و آن این است که شناسائی خدای تعالی و توصیف ذات و صفات کبریا چنانکه در السنه انبیا و اوصیا علیهم السلام است حتی ثنا و مدح و تنزیه حضرت رب الأرباب جل اسمه جز بهمان مقدار که در هر گنجایش هر مخلوقی

وقوت روح و نور و استعداد اوست جز باشارات غیبیة إلهیة باندازه افهام و عقول نشاید بود .

پس بیک اعتبار که از آن وجود بحث بسیط بهیچوجه و هیچ راه و هیچ اندیشه و علمی و فهم و عرفانی نمیتوان خبر یافت ، تمام انبیاء در این مقام عرفان با موری ضعیف مساوی و بی خبر هستند و آوای « ما عرفناك حق معرفتك وأنت كما اثنتك نفسك وعجز الواصفون عن صفتك » و هر چه بیندیشیم در بحار تحیر غرقه شویم و ازین مقام که بگذریم البته یزدان تعالی هر مخلوقی را باندازه قدرت و قوت نور قلب و قبول و طاقت عقل از انوار توحید و اسرار معارف و آیات عوارف بهره در فرماید و ابدأً بخل در مبدأ فیاض نیست .

و اگر فطرتی را فی الحال آن رتبت نباشد که برترین اورا هست البته بتفضلات یزدانی و تأییدات سبحانی و کمالات نفسانی که بگذشت دهور و دوار ادوار و طی برازخ و درك منازل ادراك خواهد کرد و زر وجودش از کثرت تصفیة و میمنت تنمیه لایق اینگونه قبول و ادراك خواهد گشت.

پس جماعت انبیای عظام علیهم السلام را که نمره اول آفرینش و کارفرمایان روز برانگیزش هستند علی قدر مراتب و مقامات ایشان و گنجایش ظرف و امساک ایشان ازین شربت گوارای توحید عرفان بچشانند و مغز ایشان را از بوستان ایمان و بهارستان ایقان معطر و دل ایشان را از پرتو انوار عوارف منور میفرمایند و در این موهبت خاصه الهیة حضرت صادر اول و نور نخست و سر آغاز هر گونه دفتر بهره ورت و میدان توحید و شناس پروردگار ناشناس را بیک اندازه معرفتی که هیچ مخلوقی را من الازل إلى الأبد جزاء و ورثه علم و معارف او آن لیاقت و بضاعت و ظرفیت نیست با وسعتی برتر از حیز امکان و دریایی پهناورتر از عرصه مکان و زمان دریا بنده تر و سیر نمایندتر و بیرق سبقت را رباینده تر و بمراتب عالیه و مدارج سامیه اش صاعدتر و دست غیبی وحدت الهیتش رباینده تر و بآنچه هیچ معبودی را ممکن نباشد و آن لیاقت را نیابد نماینده تر و بآن پیامها که هیچ قلبی

و گوشی را طاقت آن نیست شنونده تر و فهماننده تر است .

پس میتوان گفت که آن مقدار معرفتی و توحیدی و ایمانی و ایقانی که یزدان متعال بر حسب مشیت و اراده خود بصادر اول نمایش و بآن سرچشمه علم الیقین که او را افزایش بخشنده و بآن اندازه بحار عرفانی که او را شایسته استغراق و فضیلت مزید حیرت و بآن مقدار انوار توحید و ایزد شناسی که قلب او را منور و در باطن او مقرر داشته تمام انبیاء و مرسلین و مخلوق اولین و آخرین را آن بهره و نصیبه نیست بلکه آنچه ایشان نیز در ظروف و اوانی خود دارند از خوان احسان و بساط عرفان و سماط ایقان اوست چه مسلم است که برای هر آفریده يك مقام و منزلتی در خور لیاقت و مقام کمال او و استعداد او هست.

و دارایان این مراتب بجایی میرسند که از آن برتر و گرامی تر و در پیشگاه ایزدی مقرب تر نیست و آن عبارت از صادر اول و آفرینش نخست و دارای مرتبت محبوبیت است و این مقام را خداوند علام بوجود مسعود حبیب حقیقی خود عمد حبیب الله صلی الله علیه و آله وسلم هو اولاد معصومین او علیهم السلام اختصاص دارد و او را در مقام محبت بجائی که بیرون از هر جایی است نایل ساخته که سوگند بجان او یاد کند ولعمرک انهم لفی سکرتهم فرماید .

و از اینجا معلوم میشود که مقام اتصال تاچه مایه و پایه و سرانجام پیوسته است، چه شأن صفت حب و محب و محبوب ظاهر است که بچه حد و تقرب و محرمیتی وصول میجوید.

و ازین است که سرمایه نفیس تمام انبیاء در معرفت و توحید و شناس پروردگار بفضل و طفیل شناس صادر اول و هدایت و دلالت و نمایش و گذارش او منتهی میگردد چه خداوند متعال این مخلوق برگزیده خود را با خود بواسطه و فاصله منفصل نداشته و اگر میداشت بایستی دیگری دارای آن رتبت باشد و محرمیت خلوت حاصل را در یابد و او صادر اول خواهد بود.

و چون حضرت ختمی مرتبت صاحب رتبت صدوریت اولیه است پس بازگشت

همه بدوست، چه در میان خالق و مخلوق حد فاصل است و واسطه اوست «و بنا عرف الله ولنا مع الله حالات هو هو ونحن نحن» از حیث خالفیت و معبودیت و مخلوقیت و عبودیت و نحن هو از جهت قرب به پیشگاه اتصال و عدم انفصال بغير الله تعالی، و اگر ما نبودیم خدای را نمیشناختند و عبادت نمی کردند، چه ایشانرا آن خمیره و سرشت و لیاقت و قابلیت و جنبه یداللهی و روح معارف در کالبدهای بشریة و قوالب مخلوقیت ایشان آفریده نشده بود که بمقام عالی سامی معرفت راه جویند تا عبادت پردازند و بدرجات کمالیة و نفوس مطمئنه برخوردار شوند لاجرم ابد الأبدین و دهر الداهرین در تبه تحیر و نایبناهی و بحر بهت و نادانی گرفتار و باطل و عاطل می ماندند.

لاجرم خدای تعالی بوجود ما راه معرفت باندازه بحیت هر يك بهريك باز گشود و بدستیار انوار طیبه طاهره معارف پرور ما بحقایق اسرار و لطایف آیات و سعادات عرفان و ایقان روشن دل و خرم روان فرمود و هیچ مخلوقی را خواه بزبان ظاهر بگذرانند یا بگذرانند بی نصیب نگذاشت اگر چه «ولکن لا یفقهون تسبیحهم» نیز باشد سرشت و اخلاق باطنیه ایشان که «کل یولد علی الفطرة» بموجب حالت نیاز و حاجتمندی که در تمام ماسوی ایجاد شده با هزاران زبان خواهشگر و ستایشگرند و شبهتی در آن نیست که هیچ خواهنده ازین در نرود بی مقصود.

خود نه زبان در دهان عارف آگه \*\*\* حمد و ثنا میکند که موی بر اعضا

پس بآنکس که دارای مقام حق الحقایق و بحقیقت حق شناسی و حق بینی و از غیر حق هیچ نمیبیند و هیچ نمیشنود و بیگانه نمیشناسد و ادعای رؤیت و آنچه نمی شاید و از حد ممکن بیرون است جواب لن ترانی نمیرسد و برات اشتباه اغبار پرتوی از انوار شیعه ائمه اطهار و نماینده لیل و نهار کوه طور را از هم نمیریزد و قطعاتش را عبرة للناظرین و هیبة للعالمین نمی فرماید.

پس بی خبری از خدای بیاره معانی دقیقه عین خبر است و نشناختن خالق بیاره

حیثیات عمیقه عین شناسائی است نابجائی که بجائی برسد که از بدایع صنایع و صنایع قدرت خدای را چنانکه باید بشناسد معذک از حیثیات دیگر « بماعرفناک حق معرفتک » بر شئون خدا شناسی بطوری که سایر مخلوق را راه و مقدار عیار قابلیت نمی باشد بیفزایند. یکی خدا گوید یکی خانه خدا خواند، و از بدیهیات اولیه و تصدیقات عقول سلیمه است که مخلوق را بحقیقت فطرت راهی بشناس کنه ذات و خبر از آنچه نشاید دید و با فهم بشریه نشاید سنجید هیچوقت نخواهد بود، و چون حضرت ختمی مرتبت و عترت طیبین معصومین او اگر چه در صورت ظاهر بنمایش بشر گذر می گیرند بر حسب باطن غیر ازین نوع هستند بلکه اشباه و ارواح واجساد نورانیه هستند که در عالم لطف و لطافت بمراکز وحدانیت میتوانند بیک رتبی که خدای خواسته مقرب و صاعد شوند « یا من رفع صالح العمل إلیه » که هیچ شیء از اشیاء فلکیات و مافوق و نوریات و مافوق آن نتوان با مقام برسد و اگر در مقام ترقی هم نایل و مستعد شوند از طفیل ایشان خواهد بود و جز باین وسیله هم نشاید بود .

و این وسیله وفیض هرگز منفصل و منقطع نخواهد گشت و هر موجودی را باندازه لیاقتش مستفیض و کامکار خواهد فرمود و بمقامات معرفت علی حد مراتبهم برخوردار خواهد نمود، چه ایشان انوار خاصه و نورالانوار برگزیده و دارای جهات نوریة مخصوصه إلهیه صرف و خالص و بی غل و غش هستند و صورت بشریت را برای تربیت و تکمیل عوالم سفلیة اختیار فرموده و تنزل در منازل دنیویه را برای ترقی دادن نفوس سافله بمراتب عالیة اخرویة ظاهر ساخته اند نه اینکه اگر باما عیان شوند با ما یکسان باشند « وعلی بشر "کیف بشر" .

وازین هم که بگذریم میتوان گفت خدای قدیم حکیم واحد قهار بی انباز که ذات کبریایش بیرون از هر گونه چون و چند و اندیشه و وهم و خیال و ازقید هر نوع تصویری و نسبت و کیفیتی خارج و هر نسبتی بدو ممتنع و محال است

و تمام معبودات آیت و علامت و دلالت و برهان وجود واجب اوست خود میدانند که این زمرة مخلوق و انوار طیبه مبارکه خود را بر چه منوال و معیار و میزان و کیفیت و و کمیت بیافریده و مخازن نفیسه و اوانی شریفه و انوار طیبه ایشان را بآنچه اندازه بجواهر زواهر معارف و رموز حقایق و عوارف و کنوز حق شناسی کامکار و باردار و سر شار و درخشان ساخته و از ینایع بی پایان آبهای زلال ایقان و ایمان تا بچه اندازه که افزون از هر اندازه است این قلوب پاک و صدور تابناک که مملو از جواهر حکم و بدایع معانی و عجایب مبانی و بحار بی کران است روان داشته و استعداد و قبول ایشان را تا چه حد و حصر مقرر فرموده - الله يعلم حیث یجعل رسالته .

لمؤلفه :

ازین دیبا و پوششهای ساده \*\*\* خدا داند که ایشان را چه داده

همه اندر نشیب و او سرفراز \*\*\* همه اندر قبول و اوست قاده

هزاران پلها و سطح و منزل \*\*\* برای ارتقای ما نهاده

زبونی را نگر در فطرت زشت \*\*\* که با این قاده دور از حق فتاده

همه رفتند یاران از پس و پیش \*\*\* تو وا مانده تهی دست و پیاده

بخویش آی و مقام خویش دریاب \*\*\* چه چیزت هست کت ایزد نداده

بعقل از بنگری بینی به پیشت \*\*\* هزاران حوری و غلمان ستاده

چه قسمتها که سبحاتت نفرمود \*\*\* چه نعمتها که یزدانت نداده

مگر جز بهر خورد و خفت و گادن \*\*\* بکار دیگرت مادر نزاده

بگردی غافل و ساهی و جاهل \*\*\* بخور دستی مگر صد خم باده

بسا دستور کز یزدان رسیدت \*\*\* ولی سوی دگر جوئی اراده

ز زر ناب دادت بس مخازن \*\*\* ز آهن پاره میخواهی براده

بصورت آدمی و در صفت دیو \*\*\* همانا مادرش را دیو گاده

در این دریای ژرف اندر چگونه \*\*\* کجا کشتی بگردد جز به غاده

ص: 25

بخوردن بسپری کوه و ده و دشت \*\*\* چو اندر کشت شارانها جراده  
بروجان تازه ساز از آب توحید \*\*\* چنان چون مرغزار آب داده  
بسنگستان مگردان منزل و راه \*\*\* که بر هم بشکنند چرخ و عراده  
ز جهل و غفلت و زنگ غباوت \*\*\* ز قاده دور و مانده در قیاده  
تو پنداری که مکتوم آوری سر \*\*\* دهد اعضای تو بر تو شهادة  
بچندت شرم ناید از فعالیت \*\*\* ز فعلت شرمگین گشته نواده  
تو خود مسئول و مذمومی بهر کار \*\*\* حکومت راند خواهی بروساده  
الا یا خفته صحرای غفلت \*\*\* بخویش آی و ببین گم گشته جاده  
بروز و شب همواره مست و بی خویش \*\*\* بخوانی خویش را از اهل افاده  
بسازی تنگ بر خلقان ره عیش \*\*\* زحق خواهی همی عیش رغاده  
پی امر خدا کندی و رنجور \*\*\* بیغی و معصیت جوئی جلاده  
ازین طمع و ازین حرص و ازین آز \*\*\* ز شیطانت بگردن بر قلاده  
براه دین حق بودی مشمر \*\*\* کجا شد آن شهامت و ان رشادة  
چو شیر نر بدی در یاری دین \*\*\* چرا اکنون شدی چون تیس ماده  
بگرز گاوسر میدان بیارای \*\*\* مرو در جنگ گردان با کباده  
تو پایه دین بکن ستوار و آنگه \*\*\* بروی بحر پهن آور سجاده  
بخویش آی و ره دانش به پیمای \*\*\* رها کن خویشتن را زین رقاده  
بشوی از دامت این آب تذویر \*\*\* ره یزدان بجوی اندر زهادة  
هزاران منزل اندر پیش و آنگه \*\*\* در اول منزل افتاده ز جاده  
بر آنچه داد ایزد باش قانع \*\*\* چه جوئی رزق و روزی نداده  
تن آسانی و راحت گر بخواهی \*\*\* مکش پای از گلیمت بر زیاده

چنین صحرای سپاری باخری لنگ \*\*\* محیط بیکران را با طراد

در این پیدا که شهباز افکند بال \*\*\* چه خواهد ساخت پژمرده جراد

بیابانی است کاندرو وی زهر سوی \*\*\* فتاده صد قتسه صد فتاده

ص: 26



نبرد شیر میجویی و آنکه \*\*\* شوی عاجز ز آسیب قراده

سهام حادثاتت برسر و تن \*\*\* ز برگ لیف میسازی چکاده

دهان چون غار یقنن منایا \*\*\* شوی تازان بسویش از بلاده

عجیباً خفته بر بالین غفلت \*\*\* بخورد و خواب غافل همچو پاده

زپیل و گاو و خر خیزد عفونت \*\*\* جهان خوشبوی گردد از زیاده

چوتن فریبی و لاغر با شدت جان \*\*\* نیابی بحر از بحر سعاده

بزرگیها بود در جود و تقوی \*\*\* نداری گر نمی یابی سیاده

جراحیهای جان و مغز و دل را \*\*\* ازین مرهم نباشد به ضماده

وجه دوم این است برترین امثال و آن مثلی است که دال بر تنزیه

و نفی تشبیه و نفی معلومیت و احاطه بوجه تا مییاشد این مثل برای خداوند سبحان ، یعنی یملکه وهو خلقه ، مثل آنچه در این کلام توحید نظام حضرت علی بن محمد علیهما الصلوة والسلام شده است « لك يا إلهي وحدانية العبادي هي لك وملكك وخلقك فلا تجري عليك » و معنی چنین مییاشد که آن تعریفی که بآن گونه تعریف شناخته میشود که خدای را هیچ چیزی مانندش نیست و برای او ضری و مذی و شریک و امثال این از اموری که بر توحید خالص دلالت میکنند بر حسب امکان نتواند بود مثل معرفت نفس.

چنانکه در شرح حدیث کمیل در قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کشف سبحات الجلال من غیر اشاره این آیتی است که خدای تعالی برای معرفت خود زده است چنانکه میفرماید « سنریهم آیاتنا فی الأفاق و فی أنفسهم حتی یتبین هم انه الحق » .

پس این مثل اعلی معرفت خداوندی است که عبارت از ظهور خداوند است لخلق بهم ، و این حال و این مثل برای هر شخصی جاری است و برترین این امثال رسول خدای و آل آنحضرت ائمه بریت صلی الله علیه وآله وسلم میباشند ، ایشان هستند مثل اعلی یعنی هیاکل توحید علیا ، و این اول هیکیلی است که خدای خلق فرموده و عبارت

از چهارده هیكل مبارك عليهم السلام است.

جواب سوم این است که خداوند سبحان خلق فرمود این مخلوق را بدون اینکه سابقه مثالی در آن باشد بلکه هر چیزی را بر همان حال و همان صورت و هیكل که هست بیافرید و این حدیث شریف « ان الله خلق آدم علی صورته » یعنی بر همان صورت و هیكل آدمیت که بر آن است یکدفعه خلق شد باعتبار قابلیت او هر هیئت و تحظیط و کینونات را .

پس معنی اینکه ایشان مثل اعلی هستند این است که خداوند تعالی بیافرید ایشان را بر نیکوترین و زیباترین صورتیکه امکان مقتضی آن است، و این احسن صور و هیئت همان چیزی است و هیئتی و صورت و هیكل مبارکی که حضرات ائمه اطهار عليهم السلام بر آن هیئت و کینونت میباشند .

چنانکه خداوند سبحان جل جلاله در این آیه شریفه « اقد خلقنا الانسان في أحسن تقويم » باین مطلب اشارت فرموده است که عبارت از انسان کامل باشد و انسان کامل همان حضرت محمد بن عبدالله و آل دوازده گانه آنحضرت و جناب فاطمه زهراء صلوات الله وسلامه عليهم أجمعین هستند ، و اینکه خدای بعد ازین عبارت میفرماید « ثم ردناه أسفل سافلين » یعنی زشت ترین و قبیح ترین صورتیکه انسان احتمال آن قبح را نتواند نمود و آن عبارت از انسان ناقص است که عبارت از دشمنان انسان کامل اعنة الله عليهم باشد.

پس احسن صور و زیباتر و بالاترین صورتها و هیكلها همان صورت محمد و آل محمد صلی الله عليهم است .

قبیح ترین و نازیباترین صورت منافقین است و بین این دو حال بالنسبة هر صورت و هیكل و سرشتی که با حسن نزدیک گردد مقام احسنیت یابد و آنچه بأقبح تقرب جوید رتبت اقبحیت دارد، پس ائمه هدی سلام الله عليهم امثال ایشان باشند و هم الامثال العلیا .

و جواب چهارم این است که خداوند سبحان چون گروه خلقان را علی ما هم

علیه بیافرید قابلیت ایشان بر حسب حدودشان تقاضای صور ظاهره و باطنه مینماید و در میان ایشان کسانی هستند که صورت ایشان ظاهراً و باطناً و صورتاً و معنویاً نیکوست و کسانی باشند که صورت ایشان بحسب ظاهر زشت و از حیثیت باطن پسندیده است، و هم در میان ایشان مردمی باشند که صورتی بظاهر ستوده و نیکو و بباطن قبیح و ناستوده دارند.

و این اجناس چهارگانه مذکوره هر یک از آنها افرادش علی جهة التکیک اختلاف حاصل مینماید بسبب اختلاف مشخصات از مکملات و قابلیت، پس آن جنس و گونه که صور ایشان ظاهراً و باطناً نیکو است اعلا و برترین و اشرف این گونه صور مبارک که محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم است و این صور مبارک که در ظاهر و باطن و آشکار و پوشیده در تمامت معاینها و مباینها و صورتها و معنیها و گذارشها و نمایشها در منتهی درجه و برترین مراتب حسن و کمال هستند، زیرا که ماده و مشخصات و قوایل و مکملات این صور مقدسه بتمامت و بلا استثناء انوار ساطعه و درخشهای در افشانی باشند که اصلاً ظلمتی از هیچ حیثیتی در آن نیست الا ما تحقق به ظهوراً لاجرم بر طبق فعل الله لذاته است.

لاجرم ایشان بواسطه این صفات و خلوص و ویژگی محال مشیت الهی هستند و چون این صور مبارک و هیئات و کینونات نزدیک بود که مطلق شوند بحیثیتی که بر شرطی متوقف و باز داشته نشوند چنانکه خدای تعالی در قرآن اشارتی بآن کند و فرماید: یکاد زیتها یضیء ولولم تمسه نار، و این حال بواسطه تخلص آن است از آلائش اکوان ترکیبیه.

لاجرم خداوند متعال برگزید و پسندیده داشت آنرا و اختصاص داد و منسوب داشت، این نور مبارک و جنس همایون را بنفس اقدس الهی خودش فجعلها امثاله چنانکه کعبه معظمه را اختصاص و افتخار داد و بنفس کبریای خودش منسوب ساخت و بیت الله خواند پس تحد و ذریه طاهره معصومین صلوات الله وسلامه علیهم امثال علیای خداوند علی اعلا باشند.

و جواب پنجم این است که چون معانی زید مانند قیام او و قعود او و قدرت و علم و حرکت و سکون او و نفس و روح او و عقل و وجود او و ماهیت و ذات او و صفات و افعال او و اقوال و اعمال او و تمامت احوال او امثالی است برای او و ابداً له منه في جهت ما اتصف به او ماله وقد قالوا انهم معانيه .

چنانکه در روایت جابر بن عبدالله انصاری علیه الرحمة مروی است که حضرت ابي جعفر امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمود « يا جابر عليك بالبيان والمعاني » ای جابر بر تو باد به بیان و معانی ، عرض کردم بیان و معانی چیست ؟ فرمود « أما البيان فهو أن تعرف الله سبحانه ليس كمثله شيء فتعده ولا تشرك به شيئاً ، و أما المعاني فنحن معانيه ونحن جنبه ويده ولسانه وأمره وحكمه وعلمه وحقه إذا شيئاً شاء الله ويريد ما نريده .».

معنی بیان این است یعنی در این مقام مراد از بیان این است که خداوند سبحان را بشناسی که هیچ چیز مانندش نیست پس او را عبادت و پرستش نمائی و شريك و مانندای برای خدای واحد أحد قائل نشوی ، و اما معانی و مراد از آن همانا مائیم معانی حضرت سبحانی و مائیم جنب الله و يدالله ولسان الله و امر الله و حكم الله و علم الله و حق الله هر وقت بخواهیم خدای خواسته است و خداوند اراده فرماید آنچه را که اراده میکنیم . إلى آخر الحديث .

پس نيك بنگر که امام علیه السلام چگونه تفسیر فرموده است آنها را بمعانی وهي جنبه ويد إلى آخر وهي امثاله وابداله و آن را معانی آن نامیده است و معانی شيء امثال آن باشد لانها صفتة كينونيته ، و این معنی در جمیع خلائق جاری است ، و علي عليه السلام گاهی که از حضرتش از عالم علوی پرسش کردند باین مطلب اشاره کرد و فرمود:

« صور عارية عن المواد عالية عن القوة والاستعداد تجلى لها فأشرقت وطالعتها فتلايلات والقي في هومنها مثاله فاطهر عنها أفعاله و خلق الانسان إذا نفس ناطقة إن زكتها بالعلم والعمل فقال شابهت أوائل جواهر عللها فاذا اعتدل مزاجها

وفارقت الاضداد فقد شارك بها السبع الشداد».

میفرماید: عالم علوی و جهان بالاصورتهاهی هستند که از مواد عاری هستند و از قوت و استعداد عالی باشند از پرتو تجلی فروزان و از فروز طلوع متالاء گشت و مثال خود را در هویتش افکند لاجرم افعال ایزدی از وی نمایش نمود و ایشان را در این وقت و این حال نفس ناطقه و جانی سخن گوی معنی آرای بیافرید اگر گوهر این نفس بفروز علم و حلیه دانش و صفای بینش مزکی و پاکیزه بگرداند با اوائل جواهر علتش مانند شود.

و چون این مزج و مزاج جانب اعتدال سپارد و از اضداد مفارقت گیرد و جوهر مفارق گردد همانا با سبع شداد و افلاك جاوید بنیاد مشارکت یابند و کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام «والقی فی هویتها مثاله فاطهر عنها افعاله» اراده فرموده است بآن مثالی که القاء فی هویتها همان چیزیکه معرف آن شود از وصف آن معرفتی که هوذاتها است، زیرا که برای آن هویتی غیر ازین وصف ملقی نیست و یجری ایضاً فی کل جهة وذرة من ذرات الوجود مگر اینکه ممکن نیست ایجاد برتر و اعلی و اشرف از محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم لاجرم مثل اعلی ایشان هستند.

راقم حروف گوید: در این بیان که شیخ احسائی فرمود «إذ لا یمكن

ایجاد اعلی منهم صلی الله علیهم فهم المثل الاعلی» در بادیه نظر حالت تأمل پیش میآورد که چگونه ممکن است که برای یزدان قادر متعال که «إذا قال کن فیکون وفعال ما شاء وما یرید» ایجادی بهر نحو که باشد ممکن نباشد، اما در اینجا و این عبارت لطیفه ایست و آن اینست که خدای متعال در پهنه علم و عرصه مشیتش قرار گرفت که خلقی بیافریند و آیات فضل و رحمت و فیاض بی بخلش را در بساط خلق و عرصه خلقت ظاهر سازد و آن کنز مخفی را شناخته دارد و از آنجا که الواحد لا یصدر منه إلا الواحد آن صادر اول و نور اول گوهر وجود یکتای احمدی صلی الله علیه و آله وسلم بود، و این واحد از آن واحد نمایش گرفت از پرتو وجود این موجود غیر واجب دیگر مخلوقات آفریده شد و مایه و علت ایجاد دیگر موجودات

گشت و از عالم این واحد ممکن نوبت نمود عوالم کثرات و خلقت ممکنات گشت.

پس باین واسطه ایجادى برتر و اعلى از این نور مبارك احمدي و آل او صلوات الله عليهم ممکن نیست، چه هر چه خلق شود فرود مقام او و متمشى بعد از خلقت او و بطفيل وجود او و از نور وجود و روح پاك تابناك اوست و برتر از مقام و مرتبت او جز مقام و شأن واجب الوجود نتواند بود و هر ممکن الوجودى در تحت و اشعه انوار وجود اوست .

و از برای علة العلل واجب الوجود و آفریننده آفریدگان البته يك نخست آفرینشى که تابش اول نور الهیت اوست خواهد بود که برترین و نخست ترین مخلوق او باشد، و البته برتر از این آفرینش ایجادى ممکن نیست، و چون این معنی مسلم و مبرهن گشت و دارای این مقام و منصب بلا مشارك هم معارفی اخبار و آیات حضرت ختمی مرتبت و ائمه طاهرین عليهم السلام شدند .

پس میگوئیم ایجادى برتر از ایشان ممکن نیست و اگر بود در منشأ فیض تجلی نبود و آن نیز بصادر اول باز میگردد، و اگر بگوئیم که نمى شاید که یصدر من الواحد اثین و ثلاث إلى آخر الاعداد بلی البته نمى شاید، زیرا که فروز تجلی در آغاز نمایش افزون از یکی نتواند بود و آن کثرتی که مشاهدت میشود از فروز آن یگانه نخستین متولد شود و جانب نمایش و فزایش و ظهور گیرد چنانکه براهل فطنت و فراست پوشیده نیست و اگر افزون از واحد هم صدور یابد اسباب ضدیت و فساد فراهم آید و این مخالف نظام و قوام و دوام و مشایا و مقدرات و علت خلقت مخلوق إلهی است .

همان طور که برای ذات واجب الوجود شريك و انباز نباشد « ولو كان في السموات والأرضين إلهة إلا الله لفسدتا » برای صادر اول که ممکن الوجود است در تابش نخست و نمایش اول و آغاز صدور و بدایت ظهور شريك و رفیق نمى شاید باشد .

پس باین جهت است که معصوم علیه السلام میفرماید: مثل اعلی هستند یعنی نور مبارک وجود ذیجود حقایق نمود الهی تناهی این انوار مقدسه طاهره برترین قروه مراتب عالیه آفرینش هستند و هیچ مخلوقی نمیتواند مانند ایشان باشد و هیچ ایجادی ممکن نیست برتر از ایشان باشد و در هر حال و هر مقام و هر وصف و تعریف فهم المثل الاعلی صلوات الله وسلامه تعالی علیهم أجمعین.

أبو البقاء در کلیات خود میگوید: لفظ هویة بضم هاء وکسر واو وشد یاء حطی در میان اهل لغت و زبان عرب برسه معنی اطلاق میشود: یکی تشخیص و دیگر بمعنی شخص یعنی نفس شخص و دیگر وجود خارجی، و بعضی گفته اند «ما به الشیء هو هو باعتبار کفقه یسمی حقیقة و ذاتاً و باعتبار لشنهشی یسمی هویة» و چون اعم ازین اعتبار را اخذ کنند ماهیت خوانده می شود «وقد تسمى ما به الشیء هو هو ماهیته» گاهی که کلی باشد مثل ماهیة انسان.

و هویت نامیده میگردد گاهی که جزئی باشد مثل حقیقت زید و حقیقت نامیده میشود گاهی که کلیت و جزئیت اعتبار نشود فالهویتان متلازمان صدقاً و ماهیت باعتبار ثانی اخص از اول و حقیقت بعکس آن است.

و بعضی از فضلا گفته اند، امری که متصل شود از حیثیت اینکه مقول در جواب ما هو میباشد ماهیت نامیده شود و از حیثیت ثبوت آن امر متعلق در خارج حقیقت نامیده گردد و از حیثیت امتیاز آن از اغیار هویة خوانده گردد و از حیثیت حمل لوازم بر آن ذات نامیده شود ثم الأحق باسم الهویة من كان وجود ذاتها من نفسها و چنین وجودی را واجب الوجود خوانند که مستلزم قدم و بقاء است.

بالجمله شیخ احسانی بعد از بیانات مسطوره پاره عبارات و تعبیرات دیگر در باب مثل بفتح میثل بکسر میم دارند که نگارش آن چندان محل حاجت نیست «قال علیه السلام والدعوة الحسنی» و سلام الهی باد بردعوت خوب و خواندن نیکوی خداوندی.

مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید: بدرستی که ائمه هدی صلوات الله علیهم نیکوترین دعا و خوانندگان بحضرت خالق ارضین و سماوات هستند یا بهترین دعوی الله میباشند مردمان و آفریدگان را بمتابعت و اطاعت خودشان بافضل دعوات از باب مبالغه گویا نفس دعوت هستند یا اینکه خدای سبحان جمیع آفریدگانرا بمتابعت ایشان دعوت فرموده است بهترین انواع دعوتها باینکه ایشان را با خود قرین فرموده و اطاعت ایشان را اطاعت خود و مخالفت ایشان را مخالفت خود فرموده است.

شیخ احسانی علیه الرحمة میفرماید: از کلمه دعوی حسنی بچند وجه اراده شده است: نخست اینکه مراد بدعوت حسنی دعوت حضرت ابراهیم خلیل علیه سلام الله الملك الجلیل است مثل قول خدای تعالی د و اجعل لی لسان صدق فی آخرین ، که ابراهیم علیه السلام از خدای تعالی استدعا مینماید که زبان صدقی در ازمنه واپسین برای او مقرر فرماید ولسان صدقهمان حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم هستند.

و قول خدای تعالی « وجعلها کلمة باقية فی عقبه لعلهم یرجعون ، یعنی وجعلها ابراهیم علیه السلام فی دعوته کلمة باقية فی عقبه لعلهم یرجعون » وکلمه باقیه در عقب ابراهیم حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام باشند .

و قول خدای تعالی « واجعلنا مسلمین لك ومن ذریتنا امة مسلمة لك » از قول ابراهیم که در حضرت خدای علیم عرض واستدعا میفرماید همانا امت مسلمة الله حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم باشند - إلى آخر البیانات والوجوه.

«قال علیه السلام : و حجج الله علی أهل الدنیا والأخرة والأولی اشرف المشایخ العظام» ملا محمدتقی مجلسی اول علیه الرحمة در ترجمه و شرح این کلمه میفرماید : وسلام إلهی باد بر حجتهای الهی بر أهل دنیا وروز قیامت و در داخل شدن در بهشت در ابتدای آن و رحمت و برکات إلهی برایشان باد ، و حجت در لغت بمعنی غلبه است و پیغمبر و امام را حجت گویند بواسطه اینکه بموجب براهین قاطعه و ادله



ساطعه و معاجز لا-معه و اخلاق حسنه كامله و علوم لدنيه فاخرة و عقول ربانيه و غلبه در ضوف كمالات عاليه بر تمام ابنای زمان غلبه و چيرگی و فزونی بر حسب معنی دارند حجت خوانند مجازاً .

يا اينکه حجت ايشان بر خلایق تمام است يا اينکه حجت‌های إلهي بر خلایق تمام ميشود بنصب إمام معصوم و اگر خدای تعالی نصب حجت نفرماید بر خدای حجت وارد شود که لولا ارسلت إلینا رسولاً چرا پيغمبر بما نفرستادی تا آیات ترا متابعت کنیم ، و ديگر ميفرمايد: ما پيغمبران فرستادیم تا آنکه مردمانرا برحق سبحانه و تعالی حجتی نباشد و بر اهل دنيا حجت ايشان تمام است و براهل بر اهل آخرت آخر و اولی آخر روز قیامت است و آخرت اولی قبر است چنانکه در حدیث است که هر کس مرد قیامتش قائم کردید و ايشان حجت هستند در قبر و قیامت ، يعني شناختن و إمام دانستن ايشان سبب نجات در قبر و قیامت يا در قیامت و دخول بهشت ، زیرا که از رسول خدای و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم أجمعين اخبار و احادیث کثیره وارد است که ولایت ائمه اطهار صلوات الله عليهم سبب نجات از عذاب قبر و عذاب قیامت و عذاب جهنم است ، و محتمل است که یکی از این دو عبارت را نویسندگان سهواً زیاد کرده باشند يا آنکه حجت در دنيا بمعنی اتمام حجت باشد از معصوم بر خلایق و در آخرت حجت بنده باشد در نجات از عذاب قبر و قیامت و جهنم .

شيخ احسائی عليه الرحمة بعد از بیان معنی حجت که بذوق سليم خود نموده ميفرمايد: حضرات ائمه هدی صلوات الله تعالی عليهم بزرگترین و اعظم حجج إلهي بر آفرید کان إلهي هستند، زیرا که خداوند سبحان این انوار مقدسه و ارواح منوره و اجساد مطهره و هیاکل شریفه را بیافرید و در حقایق مبارکه ايشان هر گونه کمالی را در حيز ممکن است از علم و کرم و حکم و حلم و جزم و حزم و فهم و عقل و عزم و فضل و فصل و ذکر و فکر و بصر و صبر و زهد و تقوی و يقين و تسليم و رضا و شجاعت و سماحت و نباهت و نجابت و استقامت و اقتصاد و عدل و هر گونه

صفتی که مانند این صفات باشد از صفات کمالات دین و دنیا بودیعت بگذاشت و بعد از آن سایر مخلوقات را که سوای ایشان بودند بیافرید و جمله آفریدگان را بلا استثناء باطاعت و فرمان برداری ایشان مأمور فرمود، و این وجودات مقدسه مبارکه طاهره معصوم را در هر مطلوبی و خیر مرغوبی وسیله و دست گیر جمله آفریدگان بحضرت پروردگار سبحان گردانید.

و هیچیک از آفریدگان را رد کردن وساطت ایشان ممکن نیست گاهی که بعقل و فهم خود و بسوی آنچه عامه و خاصه بآن شناسائی دارند رجوع نمایند و نه بمیزان شریعتی از شرایع و نه بمقتضی طبیعتی از طبایع رد وساطت ایشان امکان دارد بلکه هر کسی از ایشان پذیرفتار شد میداند که ایشان اهل و شایسته این مقام و معنی و منزلت و این شأن و جلالت و وساطت هستند.

و هر کس از ایشان مقبول نداشت خواهد دانست که در این امر مقصر و استقامت را تارك و از حق متجنب است، زیرا که خداوند سبحان شناسانید تمامت مخلوقات خود را از بنی آدم و از جان و شیاطین و ملائکه و سایر حیوانات و نباتات و جمادات و جواهر و اعراض و ذوات و صفات و اعیان و معانی و هر چیزی را که بر حسب مشیست سبحانی خود ظاهر فرمود مقام آل محمد و شرف ایشان و عظمت شأن و نهایت قرب منزلت ایشان را در حضرت خود صلوات الله علیهم و بر همه مکشوف و معلوم فرمود که خدای را بایی جز ایشان و راهی بحضرت یزدانی جز بدلالت و هدایت و تفضل ایشان نیست.

شیخ احسائی میفرماید: از کتاب منهج التحقيق سند بجابر بن عبدالله علیه الرحمة میرسد که حضرت ابي جعفر امام محمد باقر علیه السلام فرمود: همانا خداوند تعالی چهارده نور از نور عظمت خود چهارده هزار سال قبل از خلق آدم بیافرید « فیه ارواحنا » این انوار ساطعه ارواح ما میباشد.

عرض کردند یا بن رسول الله اسامی این چهارده نور را بر شمار که ایشان کیستند، فرمود: محمد و علي و فاطمه و حسن و حسین و نه تن از ذریه حسین هستند

و نهمين ايشان قائم ايشان عليه و عليهم السلام هستند و از آن پس حضرت باقر اسامی مبارکه آن نه تن را يك بيك برشمرد پس از آن فرمود :

« نحن والله الاوصياء الخلفاء من بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ونحن المثاني " التي اعطاها الله بيننا ونحن الشجرة النبوة وضبت الرحمة ومعدن الحكمة ومصايح العلم وموضع الرسالة ومختلف الملائكة وموضع سر الله ووديعه الله في عباده و حرم الله الأكبر وعهده المسئول عنه فمن وفى بعهد الله و من خفره فقد خفر ذمة الله وعهده عرفنا من عرفنا وجهلنا من جهلنا .

نحن الأسماء الحسنی التي لا- يقبل الله من العباد عملاً- إلا بمعرفتنا ونحن والله الكلمات التي تلقيها آدم من ربه فتاب الله عليه ان الله تعالى خلقنا فأحسن خلقنا وصورنا فأحسن صورنا و جعلنا عينه على عباده و لسانه الناطق في خلقه ويده المبسوطة عليهم الرأفة والرحمة ووجهه الذي يؤتى منه وبابه الذي يدل وخزان علمه و تراجمه وحيه وأعلام دينه والعروة الوثقى و الدليل الواضح لمن اهتدى و بنا اثمرت الأشجار وانبعت الثمار و جرت الأنهار ونزل الغيث من الماء وتبت عنب الأرض وعبادتنا عبد الله ولولانا ما عرف الله وأيم الله لولا وصية سبقت

وعهد اخذ علينا لعلت قولاً يعجب منه أو يذهل منه الأولون والآخرين » شيخ احسانی در پایان این حدیث مبارک و معنی کلمه اخيره می نویسد: « هو من طرقهم ما هو اعظم مما سمعت وأكبر مما اطلعت عليه وعلمت فهم حجج الله البالغة» پس چنین کسانی که دارای این مقامات و شئونات و صفات حسنه مذکوره و غیر مذکوره هستند حجج بالغه خداوندی هستند چنانکه خدای تعالی میفرماید «فلله الحجة البالغة فلو شاء لهداكم أجمعين» زیرا که حضرات ائمه هدی و انوار الله الساطعة في الاولى والأخرى محال و موارد مشیت خدای تعالی باشند و ایشانند کلمه تامه کما قال تعالی «و تمت كلمة ربك صدقاً وعدلاً لا مبدل لكلماته وهو السميع العليم» وهو قوله تعالی حکایة عن نبیه صلی الله علیه وآله وسلم « قل ما يكون لي أن ابد له من تلقاء نفسي ».

ازین پیش این حدیث شریف را در جلد اول کتاب احوال شرافت اتصال ذی المفاخر و المآثر حضرت امام محمد باقر در ذیل کامات حکمت سمات آنحضرت که در باب اول ما خلق الله وارد است نوشته ام و ترجمه نموده ام و هم چنین در طی کتاب شرح زیارت جامعه ببعضی عبارات و کلمات آن مشروحاً تحریر شده است و اگر کسی در پاره کلمات معجز آیات این حدیث شریف بنگرد و بنظر دقت و دیده دانش تأمل کنند باندازه فهم و ادراک خودش خواهد دانست که مقامات ائمه هدی صلوات الله علیهم از آن برتر است که در حیز فهم و خیال عموم نوع بشر اندر آید و نیز ظاهر شود که البته مراتب ائمه معصومین بمراتب از مراتب انبیای سلف عموماً افضل و اشرف است، چه این مراتب سامیه بجمله از جهت توحید و معرفت الهی است.

و در اخبار صحیحه کثیره وارد شد که فرمودند: ما چندین هزاران سالها قبل از آنکه هیچ مخلوقی را خدای بیافریند بعبادت و عبودیت خدای و تسبیح و تهلیل و تقدیس و تمجید خدای میگذرانیم و از آن ملائکه و سایر مخلوق به تسبیح و تقدیس و تمجید ما بلکه شیعیان ما خدای را تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید نمودند و اگر ما نبودیم خدای شناخته و عبادت کرده شده نمی بود.

و در این گونه اخبار که در طی این کتب فراوان نگاشته ایم ثابت و مبرهن و مدلل میشود که ایشان بر تمام کاینات و مخلوقات از هر صنف و هر طبقه و هر مقام عالی یا ادنی افضل و اشرف و معلم و هادی و دلیل و سبب عرفان و ایمان ایشان هستند.

و بهمین سبب میفرماید: مائیم مثانی که پیغمبر خدای ما را با قرآن مقارن فرموده و بتمسک بقرآن و بما وصیت فرموده است، و مائیم درخت نبوت و البته درخت نبوت از نبوت جدا و بی خبر نمیباشد و مائیم جنت رحمت پس سبب و علت هر کونه رحمت الهی ایشان ووصول آن بواسطه وجود مبارک و پر تو انوار ایشان است .

و مائیم حکمت ، پس حکمت که اسباب بقای جهان و نظام عالم واهم است معدن علم و حکم ایشان نمایان شده است، و مائیم مصایح و شموع درخشان و چراغ علم و دانش و موضع رسالت و مختلف ملانکه و موضع سر الله که بمعانی آن در فصول سابقه اشارت شد .

و ودیعه خدای متعال در میان بندگان او ، و معلوم است تا چیزی که بکمال نفاست و جلالت و عظمت و بیهمالی ممتاز نباشد و همه نوع فواید عظیمه کریمه پر بهائی را حامل نباشد و دیعه خدای در میان بندگان خدای نتواند و چون و دیعه باید دیگر باره بصاحبش باز آید این است که ایشان و دیعه هستند ، و چون از تکالیف و انجام اوامر ایزدی پرداختند بخدای بازگشت یابند .

از این است که ایشان عهد مسئول ایزدی هستند و عهد ایشان عهد خدا باشد و اسماء حسنی خدائی هستند و آن کلمانی باشند که آدم علیه السلام بدستیاری آن کلمات و توسل بآن توبه اش قبول شد .

و ازینجا معلوم می شود که بر آدم افضل هستند ، چه از هر خطا و خلل و سهو و عصیان و نسیانی معصوم باشند، ازین روی هر پیغمبری که لغزشی از روی داد بایشان متمسک شد و رستگار گشت ، و البته کسی دستخوش خطا بشود با آنکسی که نشود و باعث قبول توبه گردد مقام و منزلت و حیثیاتش از آنکه معصوم است فرودتر است و محتاج باقامت دلیل و برهان نیست.

و اینکه میفرماید ، خداوند ما را بیافرید و صورنا فأحسن صورنا باز مینماید که در این تصویر و صورت گری و نقاشی از لی چه تفصیلات و تزیینات و ترکیبات و حیثیات و محاسن و محامد و معالی و معارف و عوارف و معالم و عوالم و منضماتی و مندرجانی است که غیر این انوار ساطعه مبارکه نیست و يك صورتی برآورده است که شایسته آن است که بفرماید « وجعلنا عینه علی عباده ولسانه الناطق فی خلقه ویده المبسوطة علیهم بالرفاة والرحة ووجهه الذي یؤتی منه بابه الذي یدل علیه » و لیاقت آن را دارد که بفرماید « و خزان علمه و تراجمة و حیه

و آن رتبت را دارد که تمام صور ممکنات و آنچه بروید و بیارد و بدرود و هر نعمتی که فرود آید خواه در ظاهر یا در معنی خواه در جواهر خواه در اعراض خواه در جسمانیات خواه در روحانیات خواه در دنیویات خواه در اخرویات خواه در سفلیات خواه در علویات خواه در عالم نفوس خواه در عالم عقول من تحت الثری إلى فوق العرش الأعلى مما يتصور اولاً- يتصور بطفیل وجود این صور مبارکه و حقایق لامعه مظاهر إلهیه باشد.

از این است که در کلمات امیر المؤمنین علیه السلام است « نحن ذات الله ونحن خالق السموات والأرض » وایاب و حساب خلق باما است، عجب این است که بعد از این گونه عبارات غامضه که مدل بر شئون خاصه ایست که در خور سایر مخلوق نیست میفرماید : اگر بواسطه وصیت سابقه و عهدی که از ما گرفته اند نبود کلامی می گفتم مایه تعجب نفوس و سرگردانی و تحیر عقول خلق اول و آخر باشد .

و البته این مردم را این نیرو و استعداد و قوت و استطاعت قبول عقول و تحمل قلوب و نفوس و استدراک ارواح نیست که بتوانند بشنوند ، چه ایشان موضع سر خدای و ودیعه خدای هستند تمام آسمانها و زمینها و مخلوقات در آنها قدرت تحمل ندارند چنانکه میفرماید « إنا عرضنا الأمانة على السموات والأرض فأبين أن يحملنا - إلى آخرها » .

و ازین است که اگر امام علیه السلام بخواهد پرده از صورت اصلی و چهره حقیقی خود برفکند هیچ مخلوقی حتی آفتاب و ماه و ملائکه و انوار تاب دیدار پرتو اشعه آن را ندارند.

أحمد ار بگشاید آن پر جلیل \*\*\* تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

و اگر بخواهیم در این معانی لطیفه و مبانی دقیقه بیشتر پرده از چهره کلام برگشائیم شاید هر طبع و سرشتی نزاکت و مؤثراتش را نتواند بر تاخت و بانچه در آن نیست و خارج از آن است که میپندارد حمل نماید و کار دشوار آید پس

شیخ احسائی علیه الرحمة میفرماید « واما أهل الدنيا » بعضی گفته اند که احتمال دارد که مراد باهل الدنيا هر چه در دنیا موجود است باشد و کلمه بعد از آن تفسیر و تفضیل برای آن است پس مراد باهل آخرت کسانی هستند که در دنیا برای کار آخرت عبادت میگذرانند و مراد باهل دنیا کسانی باشند که در دنیا مباشر معاملات هستند و هیچ شکی نیست حضرات ائمه معصومین علیهم السلام بر هر دو فرقه دنیوی و اخروی بموجب اظهار کرامات و اخلاق زبانی و بهدایت و تعلیم آداب حجت هستند.

اما قرار دادن اولی را برای تأکید در اینجا یا صفت یا افعال تفضیل ، یعنی چنانکه مجلسی اول علیه الرحمة اشارتی فرمود بر حسب شهادت ذوق بیرون از تکلف نیست ، واما مراعات سجع بترك لفظ دنیا حاصل میشود . إلى آخر عباراته .

وهم می نویسد . مراد باهل دنیا تمام آنانکه در آن موجود شده اند از طبقات گذشتگان و آنانکه باقی مانده اند از هنگام هبوط آدم علیه السلام تا زمان قیام قائم ال محمد صلی الله علیه وآله وسلم میباشند و دینی مأخوذ از دنائت است بسبب خست آن یا از دنو" است چه پیش از آخرت است و بواسطه تقدمش بر آخرت دنیا نامیده شد چنانکه آخرت بسبب تأخرش از دنیا آخرت نام یافت و مواد باخرت در اینجا ما بعد الموت است چه قبر اول منزلی از منازل آخرت است.

پس معنی چنین میشود که حضرات ائمه ابرار صلوات الله علیهم حجتهای یزدانی هستند بر اهل برزخ واهل آخرت در حشر و نشر و نزد صراط و در مواقف پنجاه کانه دفيه التي كل موقف منها كالف سنة مما تعدون ، و همچنین حجج خداوندی هستند در بهشت و در دوزخ و نه این است که این مذکور فرمودن دنیا و آخرت و اولی حجیت ائمه اطهار صلوات الله علیهم را منحصر بگرداند و در جز این عوالم واحوال حجت نباشند بلکه ایشان بر هر کس و هر چیز که از مادون عرش اعلی در حیز وجود اندر آید حجت هستند، پس حضرات معصومین علیهم السلام بر آنانیکه

موجود خواهند شد بعد از اینکه این مخلوق در بهشت یا دوزخ اندر شوند حجت میباشند.

چنانکه در کتاب خصال از جابر بن یزید جعفی مروی است که از حضرت ابي جعفر باقر علوم اولین و آخرین پرسیدم از معنی این قول خدای عزوجل « أفینا بالخلق الأول بل هم فی لبس من خلق جدید » فرمود: ای جابر تأویل این آیه شریفه این است که چون خداوند تعالی این مخلوق و این عالم را فانی ساخت و اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم مسکن فرمود مجدد میفرماید خدای عزوجل عالمی بیرون از نرینه و مادینه که خدای را عبادت و توحید مینمایند و برای ایشان خلق میفرماید زمینی غیر از این زمین که ایشان را حمل مینمایند و آسمانی جز این آسمان که ایشان را در سایه میسپارد - إلی آخر الحدیث و ما این حدیث را در طی این کتب مبارکه کراراً برحسب تقاضای کلام یاد کرده ایم و هیچ شکی در بیی نیست که حضرات معصومین علیهم السلام بر این مخلوقات و موجودات آتیه حجت خدا هستند چه اخبار ایشان بتمامت ناطق بر این است که ایشان حجج خداوند سبحان هستند بر تمامت آفریدگان یزدان و اینکه خداوند تعالی خلق نفرموده است مخلوقی را قبل از خلقت ایشان یا با ایشان یعنی در زمان خلقت ایشان با ایشان در يك هنگام خلقی دیگر نیافریده است که با ایشان همچنان باشند.

بلکه این ارواح مقدسه را خداوند قادر متعال بیافرید و ایشان باقی بودند اشباحی نورانیه که تسبیح میکردند خدای عزوجل را مدت هزار دهر قبل از خلقت مخلوقات و از آن پس مخلوق را بیافرید و ایشان را بر خلقت آن مخلوق شاهد گردانید و طاعت ایشان را بر تمامت آفریدگان جاری کرد و آنچه خود خواست در ایشان مقرر فرمود و امر اشیاء را در حکم و تصرف و ارشاد و امر و نهی بایشان مفوض فرمود چنانکه این مطالب در روایات وارده از ائمه اطهار علیهم السلام در طی این کتب مکرر رسمت ترقیم و تشریح یافته است .



و مراد باولی رجعت آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم تا قیام قائم ایشان صلوات الله علیهم یا اعم از هر دو است، یعنی هم رجعت و هم قیام و اینکه اولی نامیده شد بالنسبه بآخرت است، پس گفته شده است برای این ایام سه گانه دنیا و اولی و آخری در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیه شریفه و ذکرهم بایام، مسطور است که ایام الله سه روز است: یکی روز حضرت قائم علیه السلام و یکی روز مردن و سوم روز قیامت. و شیخ احسانی بعضی بیانات میفرماید که انشاء الله تعالی در ذیل کتاب احوال شرافت منوال حضرت صاحب العصر والزمان عجل الله تعالی فرجه مذکور خواهد شد.

« قال ورحمة الله وبركاته » این کلمه عطف است بر سلام، یعنی سلام و رحمت خداوند و برکات او بر حجج رحمان باد، و ممکن است که سلام و رحمت و برکات هر يك برای معنی غیر از سابق باشد و ممکن است منصوباً بقراءت شود بر سبیل عطف بر سابق، یعنی ایشان رحمت و برکات خدای هستند، و بنا بر عطف بر السلام علیکم معنی چنین است که « حافظ علیکم ورحمة الله منسطة علیکم محیطة بکم شاملة لکم حتی تكونوا بفاضلها شافعين لشیعتکم ومحبيکم، چنانکه شما از فاضل آن رحمت شامله شیعیان و دوستان خودتان را بشفاعت کامله در سپارید ازین حیثیت است که امام علیه السلام فرمود « اعدائهم فما لنا من شافعين ولا صديق صميم فلو أن لنا كرة فنكون من المؤمنين ».

یعنی آن جماعت مؤمنانی که رحمه خدای تعالی فرد سپرده است ایشان را چنانکه خدای تعالی میفرماید « و كان بالمؤمنين رحیما » ومعنی برکانه علیکم این است که خدای تعالی و تبارك در حسنات شیعیان و دوستان شما برکت میدهد چندانکه يك حسنه ایشان هفتصد برابر پاداش یابد بعلت آن محبتی که نسبت بآئمه هدی صلوات الله علیهم دارد.

و حاصل معنی این است که خدای تعالی فرو میفرستد برایشان برکاتی را از آسمان و زمین زیرا که حضرات معصومین علیهم السلام اهل ایمان و تقوی هستند

لا جرم مفتوح می شود برایشان برکات از محمد و علی صلوات الله وسلامه عليهم و معنی برکات در ایشان بودن این است که از صلب مبارک هر يك از ایشان صد فرزند در زمان رجعت و کورت ایشان پدید آید قال الله تعالى ( کمثل حبة انبتت سبع سنابل في كل سنبله مائة حبة والله يضاعف لمن يشاء ، و این مثل است برای شیعیان و دوستان ایشان در اعمال خودشان .

از فضل بن محمد جعفری مروی است که گفت : از حضرت ابي عبدالله جعفر صادق عليه السلام ازین قول خدای تعالی « حبة انبتت سبع سنابل » سؤال کردم فرمود : حبة حضرت فاطمه عليها السلام و سبع سنابل هفت تن از فرزندان فاطمه است هفتم ایشان قائم ایشان صلوات الله عليهم است، عرض کردم: حسن عليه السلام ، یعنی مگر امام حسن در شمار این حساب نیست؟ فرمود : بدرستیکه حسن إمام است از جانب خدای مفترض الطاعة و ليس من السنابل السبعة ، از این سنبلهای هفت گانه نیست « أولهم الحسين و آخرهم القائم عليهم السلام » اول این سنابل سبعة حسین و آخر ایشان قائم عليهم السلام است .

عرض کردم « قوله في كل سنبله مائة حبة » یعنی معنی قول خدای تعالی در هر سنبله صد دانه است چیست؟ فرمود « يولد للرجل منهم في الكوفة مائة من صلبه و ليس ذاك إلا هؤلاء السبعة » برای مردی از ایشان در کوفه صد فرزند از صلب خود متولد میشود و این اولاد جز ازین هفت تن بادید نمی شود.

راقم حروف گوید: اینکه فرمود : سنابل سبعة اول ایشان حسین و آخر ایشان قائم عليهم السلام هستند نمی دانم بچه معنی و تعبیر است زیرا که ایشان ده تن هستند نه هفت آن مگر اینکه سه تن که علی هستند که عبارت از علی بن الحسين و علي بن موسى و علي بن محمد جواد صلوات الله عليهم بیرون ازین شمار باشند چنانکه در اخبار هست که مراد از شهور دوازده گانه دوازده امام عالی مقام و مراد از منها أربعة حرم چهار إمام است که نام ایشان علی است که نام بردیم و این دلیل صریح است بر افضلیت چهار بر هشت دیگر چنانکه در ذیل احوال حضرت

إمام زين العابدين عليه السلام باین مطلب اشارت نمودیم و شئونات و جلالت لفظ علی در اسماء حسنی إلهی مذکور است و خداوند بحقیقت امر اعلم است.

پس یزدان تعالی از برکت وجود مبارك این انوار لامعة خودش افتتاح میفرماید برکات را از آسمان و زمین و ایشان بشیعیان و محبان و ذریات شیعیان و محبان خود تسلیم مینمایند ، یعنی فاضل آن برکات را بایشان تقسیم میفرماید و در معنی برکات و تأویلات آن و مطر بعلم بیاره آیات و اخبار و بیانات اشارت شده هر کس خواهد از شرح الزیارة استفاده خواهد نمود.

قابل علیه السلام « السلام علی محال معرفة الله » و در بعض نسخ علی محل معرفة بصیغه مفرد وارد است، مجلسی اعلی الله مقامه در شرحی که بزیارت جامعه نموده در معنی این کلمه طیبه میفرماید: سلام إلهی بر جمعی باد که هر يك محل شناخت یزدان سبحان هستند و بآن چند که ممکن و شایسته و مقدور است خداوند خود را شناخته اند، و اینکه در اکثر نسخ محل مذکور است میتواند اشارت بآن باشد که ائمه اطهار علیهم السلام همگی در معرفت إلهی بمنزله يك نفس هستند و فزونی بر همدیگر ندارند.

راقم حروف گوید: اگر در معرفت حضرت احدیت همه در حکم يك نفس و بدون فزونی بر یکدیگر باشند در سایر مسائل بطریق اولی این حال را خواهند داشت، چه اصل مطلب و میزان عبودیت و شئونات نبوت و امامت و ولایت در معرفت الله و علت خلقت آفریدگان است.

وازین است که میفرماینده: ما از دور واحد هستیم أو لنا محمد و أوسطنا محمد و آخرنا محمد صلوات الله وسلامه علیهم أجمعین ، و میفرماینده ، بنا عرف الله و بنا عبدالله ولولانا ما عرف الله بصیغه جمع ، و این صفت معرفت باختلاف باقی صفات مختلف نمی شود، چه اس اساس و اصل اصول دیانت و نبوت و امامت همین است.

لهذا اختلافی در آن موجود نیست، شیخ احسائی علیه الرحمة میفرماید: بدانکه چون وجود با کثرت تنزلاتی که دارد و کثرت اجزا و جزئیات و صفات

و افعال و متعلقات افعالش که او راست خداوند قادر موجد متعال این وجود را بر هیئت شخص واحد بیافریده است لاجرم واجب میشود که تمام مراتب وجود و تنزلات و اجزاء آن و جزئیات وصفات آن و افعال و متعلقات افعالش جاری باشد در ایجاد و انو جادش هر فردی از آن بر آنچه جاری میشود وجود بر آن مانند نفس واحدة.

پس هر وقت بشیء واحدی نظر برگشائیم میباییم اعلای آن را ذاتش را که مجرد از نسب و سبحات است و من دونهما هیولاته و ارادته و این افعال ذاتیه اوست و فرودتر از این حال آنچه که ظاهر میشود برای او از فعل و این عبارت از فعل ظاهر است و این افعال ظاهریه آلات افعال ذاتیه باشند و چون جمیع آنچه بدان اشارت میشود از وجود از کل یا جزء یا کلی یا جزئی خواه ذات یا صفت علت یا معلول تمامت این جمله را خدای تعالی احداث فرموده است « لا من شیء و جب ان یکون أول ما یوجد عن الفعل لا من شیء و لا لشیء » بجمله ذات شیء مجرد از جمیع سبحات بود.

پس از آن احداث بهالها هیولاتها و ارادتها التی هی الافعال الذاتیه و از آن پس افعال ظاهره از آن احداث شد چنانکه در مواضع متعدده مناسبه بآن اشارت رفته است که معرفت خدای تعالی ممکن الحصول نیست مگر بتعرفه و تعریفه لمن یریدان معرفه نفسه و تعرف و تعریف نمودن خدای همان وصف اوست برای بنده خودش .

و هر چیزی بوصف و توصیفش شناخته میآید و این وصفی که بآن شناخته می آید همان حقیقت ذات عبد است و برای عبد حقیقی غیر از ذاتش نیست ، و این تعریف و آن تعریفی که عبارت از ذات عبد است احداثه الله بفعله یعنی الله صفة الفعل الخاص به من الفعل المطلق و هیئته چنانکه کتاب هیئتش همان هیئت حرکت دست کاتب است . پس هیئت کتابت دلالت مینماید بر هیئت حرکت از کاتب ، پس هیئت

ذات بنده که عبارت از تعریف الله باشد هیئت مشیت الله الخاصة به است ، پس اثر دلالت مینماید بر مؤثری که عبادات از فعل است و فعل دلالت مینماید بر فاعل لان الفعل هو ظهور الفاعل به است، پس ذاتی که بحقیقتها اعلى المراتب است معرفة الله است، زیرا که ذات صفت اوست .

و ازین است که فرموده اند « من عرف نفسه فقد عرف ربه » هر کس ذاتش را شناخت پروردگارش را شناخت و در این کلام حکمت ارتسام معرفت و شناسائی نفس را عین معرفت و شناسائی خدای تعالی قرار داده است لانها الصفة زیرا که نفس صفت است ، پس نفس مثل بکسر میم است که لا یشبه شیء و اگر چیزی شبیه بآن بودی و حال اینکه هر کس این مثل را شناخت پروردگارش را شناخته است لازم میشود که خداوند تعالی بغیر از صفت خود شناخته آید و برای صفت باری تعالی شبیهی باشد تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً .

و خدای سبحان بغیر از خودش شناخته نمی شود و اگر شناخته شدی بایستی آن غیر مشابه او باشد و این حال هرگز نشاید چنانکه مسطور گردید که این ذات غیر از صفت اوست و اگر جز این بودی بایستی قبل از صفت او موجود باشد هر آینه صفت او بر آن وقوع یافتی و این باطل است، چه این ذات انما حدثت بالفعل پس واجب میشود که باصفتش مشابه باشد، چه این صفت اثر ذات است فتكون هي الصفة ، و اگر با صفت فعل مشابه نباشد از فعل محدث نخواهد بود پس مشابه لما أحدثت به خواهد بود یا اینکه محدثه نخواهد بود.

پس معنی بودن این ذات محال معرفة الله این است که آن ذات عبارت از معرفة الله است، و اینکه گفته شد که ذات محل معرفة میباشد بناء علی سر اللغة است از حیثیت اینکه شیء محل نفس خود است نه محل از برای غیر خود است و هر وقت دیدی که شیء محل از برای غیر از خودش میباشد همانا در حقیقت محل نفس خودش باشد و اگر جز این باشد ظهورش تحقق نگیرد و کونه محلاً لغيره جهة خارجه عن کونه محلاً لنفسه پس نیک بفهم آور.

پس بودن ائمه هدی علیهم السلام محال معرفة الله مراد این است که ایشان معرفة الله میباشند . و ازین معنی در عجب مباش، زیرا که چون بیندیشی و در حین فهم در آوری این مطلب را از امور بدیهیه خواهی دانست پس چگونه تو خود معرفة الله میباشی .

در آنجا که میفرماید « من عرف نفسه فقد عرف ربه » أما أئمة ابرار و انوار ساطعه و نفوس مقدسه معصومین اظهار صلوات الله علیهم با آن شئون معنویة و اتصالات خاصة و تقربات مخصوصة معرفة الله نیستند و حال اینکه أمير المؤمنین علیه السلام میفرماید « نحن الاعراف الدين لا يعرف الله إلا بسبيل معرفتنا ».

و ما در این معنی سه وجه مذکور داشته ایم یکی همین معنی است که تقدم یافت و چون این معنی را دانستی پس بدانکه بودن ائمه هدی صلوات الله علیهم چون بر این معنی که اشارت کردیم تنزل بگیرد برای آن معانی دیگر مفهوم میشود یکی این است که خداوند سبحان ایشان را خزائن معرفت خلق قرار داده است سواهم باین معنی که هر کس پروردگار خود را بشناخت « فانما نزلت علیه المعرفة منهم » این معرفت را از برکت وجود مبارک ایشان دریافته و بروی فرود گردیده است چنانکه خدای تعالی میفرماید « و ان من شيء إلا عندنا خزائنه وما نزله إلا بقدر معلوم » .

دوم این است که هر معرفتی که نزد يك تن از مخلوق باشد صحیح است زیرا که ازین پیشوایان دین و ائمه آئین اخذ شده است فهم محال معرفة غیرهم .

سوم این است که هر گونه معرفتی اگر برایشان وارد نشود بحضرت خدای تعالی تجاوز نگیرد، چه ائمه هدی علیهم السلام أبواب الله هستند به غیر ایشان بمعنی انها غیر مطابقة للمعروف، زیرا که معرفت صفت است و چون صفت مقرر بجهت موصوف نباشد کانت لنفسها أو لغيره و حال اینکه غیر از ایشان در دایره امکان

من جهة الله هیچکس نیست .

چهارم این است که هر موقعی گاهی که بایشان مضاف و منسوب نباشد محروم خواهد بود ، زیرا که برای هیچ چیزی وجودی بدون فاضل وجود ایشان نتواند بود. چه ایشان علت ایجاد هستند، یعنی علت مادیة میباشند .

پنجم این است که آنطور که هر ماده از فاضل وجود ایشان است همچنین است جمع صور حق فمن هیئات الرحمة وهی هم ، زیرا که ایشان علت انو جاد یعنی صوریه میباشند.

ششم این است که هر وقت معرفت بنده بحضرت ایشان ورود گیرد پس اگر ایشان از حوض خودشان او را سقاییت کردند این معرفت او استقامت گیرد و زندگی یابد و اگر نه این معرفت بمیرد و پراکنده شود و هیچ چیز نباشد چنانکه خدای تعالی فرماید « وقد منا إلی ما عملوا من عمل فجعلناها هباء منثوراً ».

هفتم این است که حضرات ائمه ابرار صلوات الله علیهم خودشان تقدیر نمایندگان و تقسیم کنندگان معارف خلایق هستند با مر خداوند خالق و آفریننده آفریدگان « لا یسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون » پس این وجوه هفتگانه و غیر از آن در تمام آن باز مینماید که حضرات ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین محال معرفة الله هستند زیرا که معرفت خدای تعالی در این حال نزد ایشان و با ایشان و در ایشان و بسبب ایشان و بسوی ایشان و برایشان است.

راقم حروف گوید: هر چیزی و هر مو صوفی بر حسب آثار و صفات او شناخته آید و میزان و معیارش از اینجا مکشوف و معلوم شود ، والبتة خدای تعالی که او را بهیچ چیزی نتوان همانند ساخت و بآن حیثیت بشناخت بطریق اولی باید بصفت شناخته آید و صفات خدای نیز مانند ذاتش شناخته نیست پس از صفاتی که در مظاهر اوست و تجلیاتی که در ایشان ظاهر شده و برتر از صفات و شئونات سایر انواع و طبقات خلق است باید او را شناخت، چه ایشان با این شأن و مقام که بشر را شایسته نیست و از تمام مخلوق هیچکس را آن استعداد و قابلیت و روح و لیاقت

و نور نیست که بتواند کسب این مقام بلکه بصد هزار سال فاصله نزدیک باین مقام برسد و کمترین اوصاف ایشان اظهار معجزه و کرامات و مکاشفات است که آنهم از حد بشر و قبول روح و نور و عقل او افزون است ، چه اگر افزون نبود معجزه خوانده نمی شد.

معذلك در مراتب عبودیت و عبادت و انقیاد و اطاعت و خوف و خشیت بجائی رسیده اند که هیچکس از آفریدگان را این بضاعت و استطاعت نیست ، پس خداوند تعالی کدام طبقه از طبقات مخلوق را محال معرفه خود بگرداند که برایشان اولویت داشته باشد، و چون چنانکه مذکور داشتیم ممکن نیست پس معرفه الله بوجود مبارك ایشان بوجود مبارك ایشان انحصار پیدا میکند و برای تمام مخلوق تاچه اسباب امیدواری و افتخار است که دست توسل ایشان و ادراك معارف بوجود مبارك ایشان و اذیال معارف ایشان بسته و پیوسته گردد تا از کوثر بی بدایت و نهایت معارف و عوارف ایشان از آب معرفت سیراب شوند « اللهم اسقنا من كوثرهم بحق جوهر هم و كوثرهم ».

قال عليه السلام « و مساكن بركة الله » مجلسی اعلی الله تربته در شرح این کلمه طیبه میفرماید : سلام إلهی باد بر مسکنهای برکتهای إلهی ، چه ظاهر است که هر چیزی که از پیشگاه اقدس الهی فایض میشود ببرکت ایشان است .

شیخ احسانی علیه الرحمة می نویسد : مساكن جمع مسكن و مسكن محل استقرار و سکون و آرام جوئی است و مراد از آن عدم انتقال و تحول است و مراد از مساكن و معادن و محال یکی است ، و شیخ در اینجا پاره بیانات میفرماید که چندان نیازمند نگارش نیست همینقدر باید دانست که هر گونه برکت و نعمت و رزق و روزی که از آسمان و زمین باین مخلوق میرسد از همه از برکت ایشان و از خود ایشان و در خود ایشان و از طفیل وجود خودشان است خواه در ظاهر خواه در معنی و خواه موفق شدن بهر گونه خیر و اعمال صالحه بهر چه در زمان زندگانی دنیا و توشه آخرت بآن حاجتمند هستیم از ایشان تراوش و نمایش میجوید .



و مقصود از ارزاق صوریه طعام و شراب و البسه و اموال و امثال آن که امر معیشت متوقف بر آن است و مراد از ارزاق معنویه که برکات باطنیه است علوم و عقول و افهام و الهامات و ادراکات من جمیع انواعها است چنانکه شیخ شرح داده است.

قال علیه السلام «و معادن حکمة الله» مجلسی میفرماید: یعنی سلام باد بر معدنهای حکمتهای الهی، و در عرف احادیث مراد از حکمت علوم لدنیه است که از حضرت ایزدی فایض میشود مثل امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: که حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم در یک سرگوشی هزار باب علم بمن تعلیم فرمود که از هر بابی هزار باب مفتوح می شود.

شیخ احسانی میفرماید: در خبر متواتر است که رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «أنا مدينة الحكمة وعلي بابها» (منم شهر حکمت عیش در است) و علوم ائمه هدی صلوات الله علیهم علوم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم است و حکمت همان علوم حقیقه الهیة است و هیچ شکی نیست که علوم ایشان از خداوند عالم دانا بلکه عین علم ایزد توانا است.

و معدن بکسر دال مهمله بمعنی اصل یا محل اقامت است مرثیه را یا منبت اصل شیء است، یعنی مکان روئیدن ریشه و اصل آن و حکمت بمعنی علم است چنانکه حدیث دیگر «أنا مدينة العلم وعلي بابها» شاهد این معنی است و مراد از هر دو یکی است «فهل المراد من هذا العلم الاعم أو العلم العملي أو اللدني أو الذوقي أو ان الذي هو الحكمة أفضل العلوم بأفضل المعلومات».

و در مجمع البحرین می گوید: حکمت عملیه آن چیزی است که مر آنرا تعلقی بعمل باشد مثل طب، و حکمت عملیه آن است که برای آن تعلق بعلم باشد علم باحوال اصول موجودات هشت گانه که عبارت از واجب و عقل و نفس و هیولی و صورت و جسم و عرض و ماده باشد.

و یکی از معانی حکمت معرفت باحوال موجودات است و در مصطلحات و نطق

اهل عصمت صلوات الله عليهم بمعاني وصور مختلفه وارد است ، و صاحب قاموس می: گوید حکمت بکسر حاء مهمله وسکون کاف وفتح میم بمعنی عدل و علم وحلم و نبوت و قرآن و انجیل است .

شیخ احسائی علیه الرحمة میفرماید : اگر صاحب قاموس از اهل ولایت و شیعه بود یکی از معانی حکمت را ولایت، یعنی ولایت اهل بیت علیهم السلام می نوشت چه استعمال حکمت در معنی ولایت از آن معانی که یاد کرد اولی و شایسته تر است و استعمالش بیشتر است بلکه در قرآن کریم در موضعی که حکمت یا حکم مذکور شده مراد از ولایت است یا آنچه مستلزم آن است و این اشارت من حیث اللفظ است فی الجملة و شرحش مطول و بلافایده است و اما از جهت معنی و مراد معنوی همانا ائمه طاهرین صلوات الله عليهم و چنانکه در این زیارت جامعه اشارت شده است معادن حکمة الله باشند .

و المراد الحکمة الله الحادثة المرتبطة بالحوادث است ، چه حکمت ذاتیه ازلیه همان ذات خداوند بیچون تعالی الله عما یصفون است و نخست چیزیکه صادر شده است از فعل خداوندی و کار فعال ما یشاء حکمت حقیقیه است که عبارت از آیه حکمت حقیقیه باشد .

و این آیت مبارکه حکمت حقیقیه همان ذات قدسیه حضرات صلوات الله عليهم اجمعین است پس ذات ایشان حکمت خداوندی و ولایت آن بر جمیع مخلوق اوست حتی اینکه یزدان تعالی بواسطه این حکمت « اعطی کلشیء ماله فیما هو علیه لذاته » .

و این همان نظم طبیعی است که هیچ چیزی کاملتر از آن نیست، زیرا که صفت کامل است و اثر او و آیت الله بر کمال ذات بیچون او همان حکمتی که قوام و نهاد و بقای کون بر آن است و این حکمت از همان حکمتی است که هی ذاتهم علیه السلام مثل شعاع از منیر و فروز دهنده وذات والا صفات مبارک ائمه طاهرین صلوات الله عليهم آیه الله العلیا باشد لحکمة التی هی ذاته تعالی .

لا-جرم ما مذکور نمودیم برای آنچه لفظ حکمت جاری میشود بر آن در عبارت برای بیان و تعریف مع ملاحظة سبحان ربك العزة عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين سه مرتبه را .

مرتبه اولی برای ذکر حکمت حقیقیه است و هي العبارة عن عنوان الحق أي للحق سبحانه . ومرتبه دوم برای ذکر حکمت حقیقیه است که عبارت از ذوات قدسیه مبارکه حضرات معصومین طاهرین صلوات الله علیهم است و این حکمت آیت حکمت خداوندی است که هی ذاته و ملامها ، ومرتبه سوم ولایت ایشان است بالله علی سایر خلقه فیها صدرت اکوانهم عن الاختراع واعیانهم عن الابداع و هیاکلهم عن القدر وتمموا عن القضاء .

پس این انوار مقدسه و هیاکل منوره حکمت خدائی را در مرتبه سوم آن معادن و مصادر و مواردی مستند و ایشان با آن حکمت خداوندی هستند هر کجا که این حکمت باشد و در مرتبه ثانیه حضرات معصومین حکمت خدا و معادن حکمت خدائی هستند و باقی الثالثه من الثانية كما تقدم في محال معرفة الله از وجوه هفتگانه مذکوره .

و مراد از حکمت علمی است احاطی ذوقی مقروناً بما یرتبط به من العمل و این در هر چیزی است که یحبه ، بعد از آنکه دانستی که علم بمعنی معلوم است و بدرستی که آن چه آن صورت معلوم است یراد به نفس العلم بالصورة پس علم تو بزید همان صورت تو است در عرصه خیال تو ، یعنی آن صورتی که در خیال تو است همان علم تو است بآن صورت و زید بمعنی علم تو است بنفس زید ندصورت او پس در هر مرتبه از ادراك علم نفس معلوم است .

پس اعمال تو نفس علم تو است بآن اعمال و انفاست تو عین علم تو است بآن و حرکت تو عین علم تو است بحرکت و سکون تو عین علم تو است بسکون ، پس علم عمل است و عمل علم است.

و بعد از آنکه دانستی و شناختی که علم از تو مانند دست تو است از تو پس بودن

حضرات ائمه معصومین علیهم السلام معادن حکمة الله معنی آن این است که ایشان معنی اول و عین ثانی هستند و قوام ثالث میباشند چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید « إنا أهل البيت شجرة النبوة وموضع الرسالة ومختلف الملائكة وبيت الرحمة ومعادن العلم ».

ما جماعت اهل بیت عصمت و خاندان طهارت درخت نبوت و موضع رسالت و محل آمدن و شدن ملائکه و خانه رحمت و معدن علم هستیم، و در ذیل حدیث حضرت صادق علیه السلام که خطاب بخینمه فرموده میفرماید: ما مفاتيح حکمت و موضع سر الله و ودیعه خدای در میان بندگان او و حرم الله الأكبر هستیم - الحدیث و در حدیث اول معدن العلم مذکور شد.

و علم همان حکمت است فصیح فی مراتب الثلاث و در حدیث ثانی مفاتيح الحکمة فرمود و یصح فی الثالثة صریحاً و گاهی در ثانیه نیز استعمال میشود اما إذا استعمل فی الاولى فعلى تأویل للثالثة و من الأولى و یمكن التأویل فی الثانية و یكون التغاير بالاعتبار .

شیخ احسانی میفرماید: اینکه مجلسی اول علیه الرحمة فرمود که شکی نیست که علوم ائمه معصومین علیهم السلام من الله تعالی میباشند مرادش این است که خداوند سبحان علوم ایشان را در ایشان احداث نمود و ایشان را ادعیه و ظروف علم و خزاین حکمت گردانید نه اینکه مراد این باشد که علوم ایشان از قدیم منفصل شده باشد. چه این سخن و این تأویل کفر است و کلام مجلسی رضی الله عنه که فرمود: بلکه عین علم الله است مراد او ازین کلام این است ان علومهم جعلنا علمه و بمن دونهم و اگر چه مراد علمی بمن دونهم غیر این علم میباشند و هو عین من هو دونهم و اگر چه ما را میرسد که علوم ایشان را بر معنی مئول نمائیم که شامل کل سواهم باشد، زیرا که ما اراده نمودیم که علم عین معلم است و ان ذلك الغير مادته من شعاعهم و ذلك الشعاع هو علم و صورته من شعاع رحمتهم فی المؤمنین .

و آن نیز علم است و از عکس شعاع رحمت ایشان علیهم السلام است و آن شعاع

غضب ایشان است در حق دشمنان و آن نیز علم است ، پس بنابر این معنی نیست برای خدای تعالی علم مخلوقی بمن دونهم مگر علوم ایشان یا از علوم ایشان و بنابر اول خداوند را علم مخلوقی بمن دونهم میباشد غیر از علوم ایشان یا از علوم ایشان و کل این جمله مبنی بر عینیه است كما هو الحق في السلة و اینکه ما گفتیم که بنابر این خدای را علم مخلوقی بمن دونهم بجز علوم ایشان یا از علوم ایشان نیست برای این است که ایشان باب الله إلى خلقه و باب خلق الله إليه میباشد و خدای تعالی محض آن فضل و فزونی که برای محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم مقرر فرموده است برای ذات کبریای خودش با بی برای افاضت خود و علم خود و خلق خود و رزق خود و زنده ساختن و میراندن مخلوق غیر از محمد صلی الله علیه و آله وسلم بر قرار نداشته است .

راقم حروف گوید: این گونه تأویلات و بیانات و تلویحات و استدلالات و مفروضات بر حسب سلیقه و فهم و میزان علم هر کسی است نه این است که در شمار حتمیات باشد کل حزب بمالدهم فرحون و علی مقادیر افهامهم و عقولهم و علومهم یقولون علم صریح که محل سند و اطمینان صحیح باشد نزد ائمه باشد نزد ائمه دین و راسخان فی العلوم سلام الله تعالی علیهم اجمعین است.

چنانکه يك مطلبی در نظر قاصر این بنده حقیر در طی این خبر و بیانات و بدون اینکه از علوم راسخه در شمار آورم عرضه میدارم اینکه در دو حدیث مذکور فرمایش شده است که مائیم شجره نبوت و موضع رسالت و مختلف الملائكة و بیت رحمت و معدن علم و مفاتیح حکمت و موضع سر الله إلى آخرهما چنان می نماید که أمير المؤمنين و أهل بیت معصومین صلوات الله علیهم در امر نبوت و رسالت روحی و سر الله تعالی بهره یاب هستند، زیرا که فرمود: شجرة النبوة و نقرمود من شجرة النبوة و من موضع الرسالة و همه جا بصیغه جمع اشارت میفرماید پس مقام و منزلت ایشان بعلاوه ولایت دارای مراتب نبوت و رسالت میباشد ، حالا این نبوت و رسالت بچه میزان و عیار است خدای و پیشوایان دین او بهتر دانند اگر چه مقام ولایت بپاره جهات بر نبوت انبیای سلف تفوق و فزونی دارد اما در

امر نبوت خاصه و شئونات صادر اول و خاتم الأنبياء صلى الله عليه وآله وسلم صورتی دیگر پیش می آید و ازین است که رسول خدای  
صلى الله عليه وآله وسلم مقام نبوت خاصه و ولایت مطلقه را توأمان دارد والله اعلم .

و اینکه فرمود: اگر صاحب قاموس اهل ولایت بود ولایت را در جمله معانی حکمت مذکور میداشت لان استعمال الحكمة فيها اولی من  
غيرها تا آخر بیانات مذکوره.

در تصدیق این بیان جای توقف نیست زیرا که ولایت مفسر و مبین اسرار و تکالیف و شئونات و احکام و مبلغات و کتاب نبوت است در  
اینصورت البته اول معنی حکمت ولایت خواهد بود چنانکه بر مردم هوشیار آشکار است و السلام علی من اتبع الهدی ، آنکس که چشم  
و جانش از نور ولایت مهجور و آینه قلبش بغبار جهالت زنگدار است البته در هر دو جهان محروم است .

هم اکنون بنده شرمنده خداوند بخشنده پاینده آمر زنده روزی دهنده عباسقلی مشیر افخم وزیر تألیفات سپهر ثانی وفقه الله تعالی لما  
یحسب و یرضی عراضه می دارد که حمد و سپاس خداوند این کریاس بلند اساس و آلاء بیرون از حد و قیاس را که در این روز پنجشنبه  
پانزدهم شهر رمضان المبارک بیچی نیل سال يك هزار و سیصد و سی و هشتم هجری مصطفوی صلى الله عليه وآله وسلم چشم و دل و  
جان و مغز و پوست و استخوان مردم دارالخلافة باهره طهران بورود موكب مسعود و دیدار جمال خورشید همال و کلمات ملاحظت آیات  
فصاحت سمات شاهنشاه کامران کامکار نامدار بختیار ملك الملوك عجم صاحب تخت و تاج صاحب تخت و تاج جم ظل الله تعالی في  
العالم ملجأ عرب و عجم رترك و ديلم سلطان السلاطين خاقان الخواقين غوث الاسلام والمسلمين نصره الدنيا والد بن ناصر الملة والدين  
السلطان الاعظم والخاقان الافخم شهريار تاجدار سلطان أحمد شاه قاجار خلد الله تعالی ملكه و سلطانه و دولته إلى يوم الفرار فروغ و قوت  
و توان و قوام و سکون و آرام و خرمی و خرسندی و سپاس و شکر گذاری گرفت .

و در عمارات سلطنتی و باغ گلستان و سلام عام در تالار تخت مرمر دیده و روان منتظران که بلب آمد نفس بپوش و دانش و منیر و فرود و از اتفاقات حسنه پروردگار که دلالت بر کمال فروزی و اقبال و میمنت و حسن عاقبت این خسر و کامکار مینماید یکی این است که در روز ورود مسعود بدار الخلافه باهره باران رحمت پروردگار بیارید و تخم شادی و مراد و امید و تقال بخیر در قلوب بکارید .

دیگر اینکه چنان هیجان و جنبشی از خرمی ورود مسعود که جان و روان این مردم آکنده از مهر و محبت و فدویتش میباشد نمودار شد که این بنده هرگز در ورود سلاطین معدلت آئین سابقه که مکرر باستقبال مقدم مبارکشان مشرف شده ندیده .

دیگر اینکه این روز پنجشنبه روزی بس مبارك و معارض اغلب اخبار صحیحه ولادت باسعادت حضرت مجتبی و حضرت باقر علیه السلام در این روز میمون بوده و شب جمعه که عید ملی است با این دو عید و باعید ورود موكب مبارك مقرون گردیده است و امیدواریم که خداوند تعالی انواع اقبال و اجلال و عظمت و ابهت باین وجود مبارك باطول عمر و دوام سلطنت و قوام امر و نظام مملکت و عاقبت جلیل و اجر جمیل عطا فرماید.

در این عصر روز یکشنبه بیست و پنجم شهر رمضان که بحضور مبارکش مشرف و بشمول مراسم کثیره مفتخر بودم در حضور جماعتی از خدام خاص این تفصیل را معروض نمودم و پسندیده خاطر مکرمت مظاهر همایونی روحنا فداه گردید .

همانا این شاهنشاه جوان جوان بخت فیروز روز دارای تاج و تخت برای انجام مقاصد خاصه و ادراک پاره معلومات و منظورات و مطویات خاطر دریا مآثر مبارك و تجدید عهد موالات و اتحاد بعنوان مسافرت و تفرج نه بطریق رسم و اخبار بسلاطین ممالک فرنگستان با بخت نامدار و هوش بیدار و يك جهان علم و دانش بدان صفحات سفر گزید.

معذلك از تمام سلاطین دول فرنگ چندان توقیر و احتشام و تعظیم و احترام و هم چنین از اعیان و ارکان و عموم مردم این ممالک آنچند عرض ارادت و فدویست و تفحیم بجای آمد که در این مدت نسبت بهیچ پادشاهی که بر طریق رسمانه و اخبار بسلاطین و ممالک مسافرت فرموده روی نداد حتی از جماعت اعراب بدوی که افزون از سی و چهل هزار تن مرد بودند اظهار فدویت و چاکری و جان نثاری صمیمی ظاهر گشت که تاکنون نسبت بهیچکس از سلاطین نمودار نشده.

و این شاهنشاه جمجاه دین خواه اسلام جوی اسلام پناه در هنگام مراجعت نیز نظر بسعادت فطری و صفوت سجیت و پاکی طینت و صدق رویت و صدق دینداری و مبارک عیاری بزیارت عتبات عالیات و نجف اشرف و اغلب مشاهد مقدسه و مراقد منوره فایز و برخوردار آمد .

و هم چنین از پاکی نهاد و کمال استعداد خدا داد در عرض این مسافرت ستوده عاقبت بزیارت اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاه تارك السلطنه والد ماجد اعظم معظم ادام الله ظلّه العالی علی مفارق الادانی ووالا عالی وعلیا حضرت ناهید رفعت خورشید آیت مریم سیرت ساره سجیت رابعه طویت علیه عالیّه متعالیه ملکه معظمه نامدار والده عهد مفخمه عصمت شعار ادام الله تعالی عمرها وعمرهما و اقبالها و اقبالهمان که در حکم حج اکبر است فایز و ممدوح امم و طبقات عالم گردید ، شرح این مختصر انشاء الله تعالی در ذیل تاریخ دولت ابد مدت سلطنت جاوید عدت مرقوم خواهد شد.

بالجمله روز چهارشنبه که روز ورود موكب نصرت كوكب اقدس اعلي بباغ شاه خارج شهر دارالخلافة طهران واستقبال مستقبلین بود این بنده حقیر در صحبت یگانه و زیر ستوده تدبیر و امیر صافی ضمیر جناب مستطاب اجل اسعد اکرم آقای حاجی أبو الحسن خان فخر الملك رئیس خلوت همایونی ولد ارجمند مرحوم منفور رضا قلیخان والی مملکت کردستان که از طرف مادری بخاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار اعلی الله برهانه و مقامه و از جانب پدری و اسب در پشت ولایة



عظیم الشان و خاندان های قدیم ایران و سالهای بسیاری و زمانهای دیر باز است که این طایفه بنی اردلان غالباً با خانواده سلطنت عظمی بشرف مصاهرت مفتخر بوده اند و خود جناب فخر الملک با اخلاق و اوصاف حسنه و امتیازات و عناوین و مراتب وزارتی و امارتی و حکومتی و تقرب خاص به پیشگاه سلطنت کبری با این بنده شخصاً و موروثاً از صد و پنجاه سال قبل تاکنون بعنایتی خاص و عطوفتی مخصوص و اتحاد و ودادی منصوص رفتار فرموده بیاغ شاه و دیدار شاهنشاه روحنا فداه با قلبی شاد و روانی از هر گونه آزاد شتابان شدیم.

تمام خلق شهر باز بانی ثناگو و قلبی دعاخوان چون جماعت حاج زیارت کعبه معظمه روان بودند و از دو طرف باندازه یکفر سنگ مسافت چندان آذین و زیور و زیب بکار بسته بودند که بهای آن از چند کرور تومان افزون میشد و با اینکه مطابق دهم جوزا و سورت هوا و چهاردهم رمضان المبارک و شدت عطش و اطوال ایام بود با کسی که در فصل ربیع با طبعی منبع برای وصلی رفیع و دیداری بدیع با عشقی سر شار رهسپار گردد فرق نداشت، چه میدانستند بیک لحظه زیارت آن جمال آفتاب همال همایون و دیدار میمنت مقرون هر گونه زحمت و مشقت و صدمتی بدل براحت و نعمت و رحمت خواهد شد .

و چون در خدمت جناب معظم بیاغ شاه در آمدیم چه ترتیبات حسنه و تزیینات حشمت آیات که بدستور صاحب هوش کامکار و عقل نامدار جناب مستطاب اجل امجد ارفع افخم یگانه وزیر مبارک تدبیر میمنت آثار آقای غلامحسین خان صاحب اختیار وزیر رسائل خاصه و مهام مخصوصه سلطنت عظمی و معاونت جناب مفخم آقای حاجی فخر الملک وزیر خلوت شاهنشاهی داده شده بود که در چنین باغی پرفضا که بر ششصد و بیست و پنج هزار ذرع مروعی مشجر عامی با بسیاری عمارات دولتی و سلطنتی و محل وضع مجسمه شریفه شاهنشاه شهید سعید ذوالقرنین اعظم ساکن فرادیس نعم ناصر الدین شاه اعلی الله مقامه فی درجات الجنان جامع و محتوی است چنانکه گوئی در فضائی بیست هزار ذرعی بگذرند .

در اغلب مواضع و خیابانها چادرها و خرگاه سلطنتی و فرشهای دولتی و اشیاء و اثاثیه پادشاهی و میز و صندلی در کنار نهرهای جاری که تهیه آن یکماه مدت میخواست از یمن کفایت و درایت ایشان که با خلقی چون طاوس بهشت هستند بدون هیچ خشونت و اظهار حدت و صولت مهیا و آماده و بهشتی آراسته در انظار نمودار بود.

در این حال و حدود حضرت مستطاب امجد اکرم ارفع اعظم والا شاهزاده بی غرور مغرور میرزا موثق الدوله وزیر دربار اعظم که يك جهان مکارم اخلاق و محامد شیم را در جسم مکرم مجسم و بر همه مسلم فرموده است و بیست و سه روز قبل باستقبال موکب فیروزی کوکب اقدس اعلی از دارالخلافة باهره شتابان گردیده و از فرط سعادت در التزام رکاب همایون باغلب زیارات و تقبیل خاک عتبات عالیات و مشاهده متبر که نایل و همچنین ملتزم رکاب ظفر انتساب مراجعت نموده ساعتی قبل از وصول موکب مبارک از شدت شوق به بشارت و تکریمات قدوم مبارک شاهنشاه اسلام پناه روحنا فداه وارد شدند.

و خلاصه توقیرات و احترامات سلاطین عظیم الشأن را نسبت بذات والاصفات شاهنشاهی و وضع تشریف شخص شخیص همایونی در تقبیل خاک تابناک یگانه گوهر فرزند جگر بند و سلیل نبیل خواجه لولاک ارواح المخلوق فداه و چگونگی رخسندگی چهره مبارک همایونی در حال تشیم آستان مبارک حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه که بجمله از صدق نیت و خلوص فدویت نسبت بشافع دنیا و آخرت بیان میکردند و از کثرت فدویت فطری نسبت بوجود مسعود همایونی و فزونی شوق قلبی اشک شادی از چشم شریفش بر چهره لطیفش جاری شد.

و این حال بر صدق ارادت و صفوت نیت و تعشق قلبی بذات والاصفات همایونی شاهدهی کافی و کرداری وافی است خداوند این نعمت را بتمام چاکران و خانه زادان آستان سپهر آشیان کرامت فرماید.

و در این اثنا دبدبه وصول کوکب فیروز همایونی بر برج سعادت و اقبال

و موكب مبارك شاهنشاه بباغ شاه از زمين بماه پيوست.

همه تن و اندام و چشم و همه چشمها بدیدار جمالش بدرخشیدن آمد تا بخت یار و شاهنشاه تاجدار با یکجهان عظمت و اقتدار زمین و زمان را روشن و باغ و راغ را گلشن و عون را نور بخشید و جانها را توان و سرور داد در حقیقت یکجهان سفر فرمود و دو جهان کعود الجلی إلى العاقل زینت بخش ملک و مملکت و تاج و تخت سلطنت آمد.

وجود مقدس همایونی با تمام طبقات مستقبلین و وزرا و امرا و شاهزادگان معظم و سفرا و وزرای دول خارجه که در دارالخلافة اقامت دارند و باستقبال موكب مبارك بباغ شاه آمده و بخاک پای مبارک مشرف شدند اظهار مرحمت و تققد خاص فرمودند اگر حاضران اختیار داشتند بجمله جانهای خود را نثار مقدم سلطنت توام می کردند خداوندش یار و رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم در همه حال نگاهدار سلطنتش روشن تر از صفحه خورشید و عظمت مملکتش برتر از سلطنت جمشید زمان شهریارش ممتد و نوبت کامکاریش مؤبد باد .

قال علیه السلام « وحفظة سر الله » مجلسی اول شیخ اعظم ملا محمد تقی اعلی الله تربته در معنی این کلام شرافت انتظام میفرماید: و سلام إلهی باد بر حافظان اسرار إلهی ، و علوم اسرار علمی است که عقول ضعیفه تاب تحملش را ندارد مثل حکایت موسی و خضر و بر حاملان کتاب إلهی بر حسب صورت و معنی که هر دو را ایشان دارند.

و حدیث متواتر تقلین دلیل است باخبار متواتره دیگر و بر اوصیاء حضرت سید الأنبیاء صلوات الله و سلامه علیهم که هر یک وصیت نمودند امامت و خلافت را بهر کس که خدای سبحان فرمان کرده بود و رسول خدای باسامی ایشان تصریح فرموده است در تلو اخبار متواتره .

شیخ احسائی میفرماید. جناب شارح ملا محمد تقی میفرماید : اسرار الله آن علمی است که اظهار آن جز برای مکملین رجال مثل جناب سلمان و کمیل

رضوان الله عليهما روا نیست چنانکه جناب کمیل در حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از حقیقت سؤال کرد فرمود « مالک الحقیقة » ترا با حقیقت چکار؟ عرض کرد «أولست صاحب سرک» تا آخر خبر.

چنانکه ازین پیش این بنده در ذیل شهادت جناب کمیل بن زیاد نخعی علیه الرحمة باین حکایت اشارت کرده است و حضرت صادق علیه السلام فرمود « لو علم أبونر ما في قلب سلمان لقال رحم الله قابل سلمان » کنایت از اینکه آن اسرار و علومی که از بحار علوم و اسرار ائمه هدی علیهم السلام باندازه ظرفیت و گنجایش مخزن قلب جناب سلمان بخشایش رفته چون از مقدار استعداد و قبول خاطر و ظرفیت واستدراک جناب ابی ذر افزون و فهم وی از تفهیمش عاجز است اگر بخواهند بسینه و قلب او وارد سازند چندان سرشارش گرداند و بیعت و عجب اندر شود که جناب سلمان را تکفیر و قاتلش را تصدیق و قابل ترحم شمارد .

چنانکه از داستان حضرت خضر و موسی علیهما السلام که در قرآن کریم وارد است ظاهر می شود که هر کسی را قابلیت فهم جمیع علوم نیست ، و مراد از اینکه حضرات ائمه دین صلوات الله علیهم حافظان سر یزدان هستند این است که ایشان آشکار نمیفرماید این سر را یا اینکه ظاهر نمیفرماید از این سر الهی را مگر باندازه حمل بر حامل و استطاعت حامل چنانکه احادیث و اخبار کثیره براین معنی دلالت دارد.

چنانکه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حدیثی بر این و اینکه پاره از مردم قابل احتمال هستند و پاره نیستند وارد است، ازین پیش در طی این کتب مبارکه و بیان حدیثنا صعب مستصعب مشروحاً مذکور شد ، و ظاهر ازین اخبار و احادیث این است که بعضی احادیث ائمه اطهار علیهم السلام را هیچکس جز خودشان نمیتواند حمل نماید، و پاره از اخبار و احادیث ایشان را مقامی است که احدی جز خودشان حمل نکند مگر بخصوص مشیت خودشان با مر خاص خداوند منان و در این باب شکی ندارند .

و در ذیل همین حدیث که بچند قسم وارد شده است یکی این است « لا یمحله إلا ملک مقرب أو نبی مرسل أو عبداً ممتحن الله قلبه للایمان أو مدینة حصینة » وارد شده است « فاذا قام قائمنا نطق وصدقه القرآن » .

از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود « فالولاية سر الله » که عبارت از ذات و صفات و افعال و امر و نهی حضرات معصومین علیهم السلام است ، و شیخ احسانی علیه الرحمة بیانات عالیه در این موقع نموده هر کس خواهنده است یابنده است .

قال علیه السلام « و حملة كتاب الله » و سلام إلهی بر حاملان کتاب إلهی باد بر حسب صورت و معنی که ایشان هر دورا دارند مجلسی اعلی الله درجته میفرماید حدیث متواتر ثقلین معنی « انی تارك فيکم الثقلین » با اخبار متواتره دیگر براین معنی دلیل است همانا قرآن بطوریکه از جانب خدای نازل شده و علم آن کماهی نزد ائمه معصومین صلوات الله علیهم است و علوم اولین و آخرین چنانکه در اخبار متواتره وارد است در آن است.

شیخ احسانی میگوید : حملة جمع حامل و مراد بحمل قرآن حفظ لفظ آن علی جمیع ما یحتمل فیه من وجوب و راحج و حرام و مرجوح و جایز و همچنین حفظ معنی قرآن است بجمیع ما یحتمل من ظاهر و ظاهر ظاهر و ظاهر و ظاهر و باطن و باطن و باطن و باطن .

وهكذا وتأویل وتأویل وتأویل وتأویل تأویل بما يرجع إلى الكل وإلى السورة وإلى الآية وإلى الكامة وإلى الحرف و آنچه بحرف راجع میشود راجع میگردد بفکری و عددی و لفظی و رقمی و بسوی احوال و اوضاع و اطوال و وصل و فصل و ادغام و اظهار و اخفاء و حرف مکان حرف و کلمه من حروف کلمتین مانند حصب جهنم، چه حصب از دو کلمه است پس حاء از حطب او حسن و حجاره است و صاد از حصی و باء از حطب است و امثال ذلك مما انطوی علی اسرار الوجودات .

چنانکه ازین پیش در کتاب احوال حضرت باقر علیه السلام در ذیل حدیث و تفسیر صمد فرمود: الحمد پنج حرف است و الف دلیل برانیت خداوند تعالی است و هو قوله تعالی « شهد الله أنه لا إله إلا هو - إلى آخر الخبر » .

راقم حروف گوید: در یکی از ادعیه که در ختم قرآن کریم خوانده می شود تمام حروف ابجد هر يك بیک معنی وارد است فالالف آلاء الله والباء بركة الله إلى آخرها .

و مراد بکتابی که حضرات ائمه علیهم السلام حاملان آن هستند همان کتاب تدوینی است که بر طبق کتاب تکوینی است و هو مجتمع مع العقل الأول المسمى بروح القدس وروح من أمر الله چنانکه در این آیه شریفه « وكذلك أوحينا إليك روحاً من أمرنا » - إلى آخر الآية اشارت بآن فرموده است .

بالجمله حضرات ائمه هدی علیهم السلام حاملان قرآن بجمله وکل آن بلکه بهر معنی در هر عالمی لکل غایه می باشند. شیخ احسانی در این مقام بیانات مفصله شافیه دارد و چون اغلب آن اخباری که مذکور داشته در طی این کتابها با بیانات کامله مسطور است حاجت بنگارش ندارد.

قال علیه السلام « وأوصياء نبي الله » و سلام إلهي براوصياء حضرت رسالت پناهی باد که هر يك وصیت کردند امامت را و خلافت را بهر کس که خداوند سبحان امر فرموده و رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم باسامی ایشان در اخبار متواتره تصریح کرده است.

شیخ احسانی میفرماید: بدرستیکه از طرق عامه و خاصه متواتراً وارد

است که این انوار ساطعه إلهية خلفای رسول خدای و اوصیای آنحضرت هستند و رسول خدای بأمير المؤمنين تا بحضرت مهدي صاحب الأمر صلوات الله علیهم و سیست فرمود ایشان را اوصیا و خلفای خود فرمود و هر يك از ایشان با مامی که بعد از وی میآید و بخلافت و ولایت او تنصیص نمود تا بحضرت مهدي خاتم الاوصياء علیهم الصلوة والسلام امور ائمه پایان می گیرد ، و وصایت کنایت از تحلیف است

چنانکه در جای خود مذکور است .

و جناب شیخ پاره بیانات و اشارات وافیه نموده اند که إنشاء الله تعالی در ذیل احوال حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه مذکور خواهد گشت .

قال علیه السلام «و ذریة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و رحمة الله وبرکاته » و سلام إلهی باد برندیة رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم .

مجلسی اعلی الله مقامه در شرح این کلمه میفرماید: از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که دوازده دلیل فرمود که ائمه هدی سلام الله تعالی علیهم ذر به آنحضرت هستند.

شیخ احسائی علیه الرحمة می نویسد : فرزندان دختری هم از ذریه هستند چنانکه خدای تعالی در حق عیسی بن مریم علیه السلام میفرماید « انه من ذریة نوح » با اینکه عیسی پسر دختر است .

و رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید: حسن و حسین بدرستی که دو پسر من هستند و اصل در استعمال حقیقت است و دعوی مجاز مسموع نیست، زیرا که حقیقت یا با استعمال لغت یا شرع است و چون لغت و شرع را تدبیر نمائی و در اسرار هر دو نظر برکشائی میبینی که اختصاص اصالت فرزند پسر سوای پسر دختری چیزی است عادی که منشاءش این بوده است که انتساب دختر را بخودشان مستقیح میدانسته اند تا بجائی که یاد کردن دختر و انتساب او را از کمال جهل تنگ می شمرده اند.

اما در اصل لغت چنین نیست خصوصاً وقتی که بگوئیم واضح لغت چنانکه حق نیز همین است خداوند سبحان است چنانکه خدای در کتاب خود باین اشارت فرموده و مذکور میشود اما استناد جستن باین دعوی بیهوده باین قول شاعر :

بنونا بنو ابناتنا و بناتنا \*\*\* بنو هن "ابناء الرجال الا باعد

که فرزند پسری را فرزند خود شمرده و زاده دختری را بیگانه خوانده

است از تنگ شمردن و کینه و ریهای جاهلیت و از منه حمق و نادانی آنکسان است

چنانکه دختر را بهیچوجه دوست نمی شمردند و دوست نی داشتند تا بجائی که اگر زنی دختری میزاد بد و کینه ور میشدند و آندختر را میکشتند و بسا میشد که آزن زاده خود را مخفی میداشت یا با كودك نرينه كه زنی ديگر زاده بود عوض می کرد و آن پسر را با شوهر خود مینمود و از او میشمرد و آن مرد از خود میدانست و می پروراند .

چنانکه خدای تعالی در این آیه شریفه از حال ایشان و داستان آنها حکایت فرموده و میفرماید « و إذا أحدهم بالانثى ظل وجهه مسوداً وهو كظيم "یتواری من القوم من سوء ما بشر به أيمسكه على هول أم يدسه في التراب الأساء ما يحكمون" .»

خلاصه اینکه این مردم ذلیل نادان چون بشنوند که از زوجه ایشان دختری متولد شده از شدت خشم و ننگ و عار چهره ایشان تار و سیاه و بواسطه سوء این بشارت از کنار مردمان دوری گزینند و اگر بنا چار بنگاهداری پردازند خوار و خفیف بدارند یا از کمال جهل زنده در گور نمایند چه حکومتی ناشایست و حکمی ناخوب مینمایند .

عجب این است که این مردم گول شقی جاهل میبینند که خودشان از زن متولد شدهاند و اگر زن نمی بود ایشان از کجا پدید میشدند و زوجه ایشان که این دختر را زائیده او نیز زن است .

و اگر از آغاز آفرینش تا زمان برانگیزش بگذرند و بنگرند و حالت مخلوق بهمین هیئت و هیکل بنی آدم باشد جز از روی توالد و ازدواج وزن و مرد بهم پیوستش نخواهد بود بلکه در سایر حیوانات حتی در پاره نباتات و اشجار نر و ماده بکار است .

و تو چون باصل خلقت ولد و بنت و پسر و دختر نظر کنی هر دو را متساوین می یابی کل منهما من نطفة امشاج و امشاج مفرد است نه جمع و مشج بمعنی فرج است و معنی این است که فرزند خواهر یا ماده باشد از دو نطفه پدر و مادر متکون



می شود امتزاج میگیرند ایشان يك جزء از پدر و يك جزء از مادر و بر این گونه است قول خدای تعالی « خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب و الترائب » انسان از آبی جهنده یعنی منی که از صلب مرد و ترائب زن یعنی سینه او آفریده شد چه منی زن از سینه زن بیرون میجهد .

وازين كلام حضرت امام حسن بن علي عليهما السلام تنصيص بر این معنی میشود که میفرماید « إن الانسان يتكون من أربعة عشر شيئاً أربعة من أبيه وهي اعظم والمخ والعصب والعروق، وأربعة من أمه الجلد و اللحم و الدم و الشعر ، وستة من الله تعالى الحواس الخمس و الحیوة و ذلك في الذكر و الانثی »

آدمی از چهارده چیز متکون و هستی پذیر میشود چهار چیزش از طرف پدر است و آن عبارت از استخوان و دیگر مغز استخوان و دیگرپی و دیگر رگها دریشه ها است، و چهار چیز از جانب مادر است : یکی پوست و دیگر گوشت و دیگر خون و دیگر موی است .

و شش چیز از جانب خداوند تعالی است حواس پنجگانه و دیگر حیوة و زندگی است و این حال در مذکر و مؤنث است، یعنی خواه آن فرزند ترینه یا مادینه باشد تکوینش ازین چهار چیز است و چون تولد فرزند از طرف پدر و مادر مساوی باشد لاجرم نسبت فرزند نیز خواه پسری یا دختری بسوی پدر و مادر یکسان است و اگر گویند جانب آب و طرف پدری در فرزند و تکوین اواقوی است جز اینکه فرزند از پدر و مادر هر دو میباشد قطعاً و ازین جهت از بابت میراث بردن از پدر اشتراک دارند و هم چنین در وجوب طاعت و بیشتری از احکام مشترک میباشدند. راقم حروف گوید: چون در حدیث مذکور تأمل نماید معلوم میشود که امام حسن علیه السلام با چگونه حکمت و بیش باطنی و علم معنوی سخن فرموده است چه آن چهار چیز را که از جانب پدر یاد فرموده است اصول اعضا و قوام و قیام سایر اجزای بدن باین چهار است و هم چنین علامت قوت و قدرت رجولیت و مصداق الرجال قوامون علی النساء است.

و آن چهار چیزی را که از طرف مادر یاد فرموده است همه اسباب ظرافت و طراوت و زیبایی رنگ و روی و موی است، چه حسن و جمال و لطافت و نکوئی از پوست و گوشت و روی دلاویز و موی بهجت انگیز است.

و آن شش چیز که از جانب خداوند تعالی است که پنج آن حواس خمسہ باطنیہ است چون حس مشترک و خیال و وهم و فکر و حفظ، و در حقیقت امتیاز آدمی از دیگر حیوانات باین حواس یا بعضی از آن است بلکه این حواس را اگر از روی حقیقت و صدق معنی نام بریم بانسان مخصوص میشود و در سایر حیوانات استعمال نمیشود و از عوالم عالیہ است.

اما در حواس خمسہ ظاہریہ که عبارت از دیدن و شنیدن و بوئیدن و چشیدن و سودن باشد سایر حیوانات نیز شریک میباشند و حیوة که عبارت از روح باشد آن نیز از جواهر آسمانی و آن جانی که عبارت از نفس ناطقہ و روح انسانی باشد از ودایع یزدانی است و بواسطه نفس ناطقہ و نیروی گویائی آدمی برتر از دواب و چهار پایان و سایر حیوانات است و این روح را فنا و زوال نیست، اما روح حیوانی و نفس حیوانی که از جواهر سفلیہ ارضیہ است فنا و زوال می پذیرد و چون از خون پدید می آید با خون هم میرود و فانی میگردد.

بالجمله شیخ احسانی میفرماید و نیز در به و عترت مساوی هستند و گاهی ثابت و روئیده شده از درخت را بعد از قطعش عترت مینامند و هومن اصلها و هو الذریة و ازین روی عترت می نامند، زیرا که از اصل و ریشه میروید و ولد و بنت در این مساوی است و برای ولد اختصاصی بچیزی نیست که غیر از بنت باشد چنانکه اخباریکه دلیل بر این است بسیار است و صراحت دارد و کجا میشاید که حضرات معصومین را از جد بزرگوارشان رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم جدا ساخت و عدول داد و آمدیم بر این عبارتی که خصم تراشید و گفت: فرزندان دختران ما فرزندان مردانی دور هستند.

ول اما حسن و حسین پسران علی علیهم السلام هستند که از همه کس نزدیکتر است

چه آنحضرت موافق نص قرآن و نص پیغمبر نفس محمد صلی الله علیه وآله وسلم است ، چه رسول خدای بعلی علیهم السلام فرمود «أنت نفسي التي بين جنبي» و روح آنحضرت است چنانکه فرمود « أنت مني بمنزلة الروح من الجسد » و سر آنحضرت در آنجا که موافق روایت خصم فرمود « أنت مني بمنزلة الرأس من الجسد » و حق و یکپاره رسول خدای است و خداوند تعالی این دو هیكل مبارك را يك نور بیافرید و این يك نور همه جا و همه وقت از هم منقسم و جدا نشدند مگر در عبدالله و أبو طالب علیهما السلام و رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم خود میفرمود: ذریه هر پیغمبری از صلب اوست و ذریه من از صلب علی علیه السلام است .

و اینکه فرمود از صلب علی است دلیلی برای خصم و یا بیانی و توضیحی برای مغایرت نتواند بود، چه اگر مقصود این بود نمی فرمود و ذریتی بلکه این کلمه برای بیان اتحاد پیغمبر و علی میباشد ، چه علی علیه السلام نفس پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم است و در میان ایشان فارقی بجز نبوت نیست .

و ازین است که علی علیه السلام در این خطبه معروفه خود « ثم إن الله خصصكم بالاسلام واستخلصكم له لانه إسم سلامة وجماع کرامة » و در جمله آن میفرماید « و بیان الاسمین الاعلین اللذین جمعاً فاجتمعوا لا یصلحان الا معاً یسمیان فیعرفان و یوصفان فیجتمعان قیامها فی تمام احدهما فی منازلهما لهما جری بهما ولهما نجوم وعلی نجومهما نجوم » « أمير المؤمنین علیه السلام دو نامی که هر دو اعلی هستند شده اند و از آن پس در صلب واحد و بطن واحد فراهم گردیدند تا گاهی که در صلب عبدالله و أبی طالب منقسم شدند مذکور .

و نیز فرمود « لا یصلحان » یعنی نبوت و ولایت یا نبی و ولی صلاحیت نیابد مگر اینکه با هم باشند، چه تمامیت هر يك ازین دو بصاحب خود می باشد نامیده شناخته آمدند بمحمد و علی صلوات الله علیهما ، یعنی معروف شدند بتعدد نام خودشان با اینکه دو تن هستند و یوصفان فیجتمعان نبی " ولی " .

و چون این جمله را بدانستی خواهی دانست که دو پسر علی حسن و حسین علیهم السلام

دو پسر رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم حقیقه میباشند « هذا كله راجع إلى الاعبار لمن كان له اعتبار » .

و ما ازین پیش در ذیل این کتب مبار که باخبار و احادیث و آیات و قصص را که تصریح بر آن مینماید که حسنین علیهما السلام از روی حقیقت پسرهای پیغمبر هستند مذکور و مشروح و مبین نمودیم و هم چنین حکایت حجاج بن یوسف ثقفی و عامر شعبی و حکایت موسی بن جعفر علیهما السلام را باهارون الرشید و موسی هادی پسر مهدی عباسی و استشهاد بآیات شریفه و حکایتی که از حضرت عیسی بن مریم و تصریح باینکه حسنین علیهم السلام از صلب پیغمبر هستند مستدلاً بالدلائل القاطعه احسانی نیز در این مقام مذکور فرموده اشارت کرده ایم .

و نیز در فصل سابق و تفسیر کلمه طیبه « نحن شجرة النبوة وموضع الرسالة » بیانی نمودیم که بر همین بیان حالیه که نبوت و ولایت یانبی و ولی لا یصلحان إلا معاً حکایت مینماید و الله تعالی اعلم .

قال علیه السلام « السلام على الدعاة إلى الله » سلام إلهی باد بر جمعی که دعوت کنندگان هستند مردمان را بمعرفت و عبادت حق سبحانه و تعالی .

شیخ احسانی میفرماید: بودن حضرات ائمه معصومین داعیان إلی الله

و خوانندگان خلائق بمعرفت آفریننده مهر و ماه محل هیچ شك و شبهتی نیست، اما اشکال و صعوبتی که هست در معرفت و شناسائی این امر و معرفت مدعو إلیه و معرفت مدعو به و معرفت مدعوفیه است .

پس این جمله چهار جهت میباشد در مراد باینکه ایشان داعیان بحضرت یزدان هستند اول معرفت و شناسائی باینکه ایشان دعاء إلی الله هستند و ماکرراً اشارت کردیم که ایشان باب الله إلی خلقه میباشند، و اینکه ایشان اعضاء مخلوق هستند و خالق ایشان بیافرید پیش از اینکه هیچ چیز را بیافریند ایشان را برای عبادت خود.

و ایشان گاهی که هیچکس با ایشان نبود خدای را عبادت نمودند و به تسبیح

و تحمید و تهلل و تکبیر خدای و تعظیم جلالت و عظمت خدای بمدت هزار دهر مشغول بودند و از آن پس خدای تعالی خلق را برای ایشان از اشعه انوار ایشان بیافرید پس بهر کجا و بهر حال که بودند علت فاعلیت هستند، چه این هیاکل مقدسه وارواح قدسیة الهیة در این مورد و مقام محل مشیت إلهی و علت مادیة میباشند زیرا که تمامت آفریدگان از شعاع انوار ایشان خلق شده اند و این شعاع قائم است با نوار طبیة ایشان از حیثیت قیام صدور .

وایشان علت صوریة اند، چه هر فردی از تمامت آفریدگان از غیب و شهادت جواهر و اعراض باشند پس صورت آن اگر طیب و نیکو باشد از انوار هیاکل منور ایشان یا از انوار هیاکل هیاکل ایشان و بر این ترتیب است چه این وجودات مبارکه رحمت خدای و مظاهر رحمت خدای و آشکار کننده رحمت خدای هستند و اشباح لایح میگردد بر اشباح ایشان و اشباح اشباح ایشان و اشباح اشباح ایشان و هکذا وایشان علت غائیة میباشند ، زیرا یزدان تعالی این مخلوق را جز این نیست که برایشان بیافرید و ایاب و بازگشت این مخلوق بحضرت ایشان

و حساب این مخلوق برایشانست.

و اگر صورت وی خبیث باشد همانا این صورت از عکس انوار هیاکل ایشان است چنانکه خدای تعالی میفرماید « فضررب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب » .

پس این سور و بارو سور و شهر مقصود است که مدینة علم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و مراد از باب باب مدینة علوم است که علی علیه السلام است باطنه الرحمة و آن ولایت آنحضرت است و ظاهره یعنی خلفه و خلافة من قبله یعنی قبله خلافة و عداوته عذاب است .

پس هر کجا این انوار مقدسه چنانکه یاد کردیم باشند واجب است که خدای تعالی ایشان را بر آفریدن خلق شاهد و حاضر گرداند « و ان ینهی إلیهم علمهم وان یكونوا اولیاء وجوداتهم و شرع وجوداتهم و تکلیفاتهم و وجودات تکلیفاتهم »

این امر مقتضی حکمت الهیه است و آن این است که خداوند سبحان می آفریند اشیاء را علی ما هی علیه بحسب مقتضیات آنها « و لیس فی الحکمة الالهیة ولا منها ان ذلك یجرى فی شیء دون شیء بل فی کل شیء بکل شیء فی کل شیء بحسبه » و این همان مقتضیات قابلیت خلاق است .

پس صحیح نیست که هیچ چیزی خدای را تسبیح نماید مگر بدعوت کسیکه از جانب خدای او را باین کار بخواند و بدو بیاموزاند که چگونه خدای را تسبیح بیاید نمود و او را بسوی آنچه مراد ازین تسبیح است راهنمایی و بحضرت احدیت هدایت فرماید و آنچه را که خدای ازین تسبیح اراده فرموده بجای آورد ، و این مطلب برسبیل اجمال ظاهر است و شك وریبی در آن نمیرود .

اما چون بخواهیم در مقام کشف و تبیین اندر شویم مردمان نادان در آن انکشافات و تلویحات بحالت ریب و شك اندر شوند لکن اشارتی بآن میکنیم و می گوئیم گوئیم که ما گفتیم که جایز نیست هیچ چیزی از مخلوقات الهی به تسبیح خدای تعالی زبان برگشاید پیش از آنکه دعوت کننده از جانب خدای بدو آید و او را بحضرت خدای بخواند و مراد خدای را از آن تسبیح بدو تعلیم فرماید و کیفیت و چگونگی تسبیح نمودن را با او باز نماید که عبادت خداوند معبود در حق تمامت بندگانش توفیقیه است ، چه بندگان خدای تعالی نمیتوانند خدایرا بالکنه بشناسند و احدی او را نمیشناسد مگر بهمان اندازه که خدای را برای او تعریف کرده اند و خدای را بدو باندازه استدراکش بشناسانیده است .

پس اگر خدای را تسبیح نماید کسیکه او را نمی شناسد قبل از آن که او را بشناساند بآنچه از آن تسبیح اراده فرموده است هر آینه روا خواهد بود که چنین شخص جاهل ناشناسی خداوند تعالی را تسبیح نماید بچیزیکه شایسته جلال حضرت ذی الجمال نباشد، لاجرم در حکمت و لطف درباره بندگان واجب است که باین جماعت بندگان نادان تعلیم فرماید قبل از آنکه از ایشان در مقام طلب تسبیح برآید .

چنانکه در حدیث وارد است که «لیس علی العباد أن یعلموا حتی یعلمهم الله».

راقم حروف گوید: چون ازین مقام اعلی بمرتبه ادنی هم تنزل نمائیم حالت را پیدا مینماید مثلاً اگر کسی بخواهد پادشاهی را مدح و توصیفی نماید و شاه و شئون او را و کیفیات او را ندانسته باشد و مقربین و علمای آن امر بدو نیاموخته باشند شاید در عین اینکه بخواهد در مدح و ثنای او غلو و مبالغت نماید و بقدر یکه استطاعت و بضاعت علم و هنر دارد جلوه گری کند چیزهای غریب و عجیب بزبان آورد که موجب خفت و مهانت یا کفر و زندقه شود چنانکه گاهی گوید شاه نان طلا میخورد و کفش طلا بر پای مینماید و آبش از شیروانگبین و لباسش از طلا و سیم و سرش چون سرشیر و جنه اش باندازه فیل است یا باران بامر او میبارد و این صاعقه آسمانی از برق تیغ یمانی و این سپهر بلند یکی از عقبات عالیه اوست هر که را خواهد بهشت و که را خواهد بجهنم میکشاند و اگر بخواهد فصل پائیز حالت فصل بهار پیدا کند و تابستان کار زمستان نماید .

و ازین کلمات که در عین مدح عین ذم و کفر است بزبان بگذرانند و گاه باشد که بتهلکه عظیم در افتد ، کسی لازم است مقربان دربار پادشاهی و عارفان بمقامات سلطانی او را آموزگاری نمایند تا بطوریکه لایق پادشاه است سخن کند که از روی علم و معرفت باشد اگر چه هزاریک آن مدح بیرون از علم غلو نداشته باشد نسبت بحال و شأن و مقام پادشاه انسب و اشرف و امدح است زیرا که از روی حد و میزان است و این کس از آن کس پادشاه را بسی بیشتر تعظیم و تکریم نموده و بر مراتب سلطنتی اعراف و اعلم و بتعظیم عظمت و تخفیم فخامت بهتر راه برده است بلکه نسبت بحال انبیاء عظام و اولیای فخام علیهم السلام جز این نیست مردم غلات واجب القتل و مبعوض میشوند .

و همچنین تعریف و تمجید جهال مفید و مطلوب نمیشود چنانکه میفرماید «أنا تحت ما تقولون وفوق ما ترعمون واز لونا عن الربوبية وقولوا فینا ما شئتم

و هلك فينا اثنان مبغض قال و محب غال» و بروایتی دیگر رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم با امیر المؤمنین فرمود « يهلك فيك محب غال و مبغض قال »

پس کسانی که در مدح و ثنا و توصیف انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم سخن میرانند اگر از نهج صحیح زبان و بیان خود را باندازه فضای آسمان برگشایند و تا قیامت مدح و ثنا و توصیف نمایند هنوز بقطره کوچک از دریائی بی پایان دست نیافته اند و میدان ایشان از صفحات افلاک پهناورتر است « قل لو كان البحر مداداً والاقلام اشجاراً - إلى آخرها »

و خدای تعالی این میدان را چندان برای ایشان آماده ساخته است که از میادین ن دو جهان پهناورتر است اما باید از روی علم و عرفان و تعلیم معارف و عالم باشد چه گاهی این فضای بی انتها بواسطه جهل و نادانی مداح و ثناجوی و صاف و سخنهای گزاف چنان تنگ میشود که صحراهای بزرگ بساط از سم الخیاطی کوچک تر میشود و بعلاوه مداح و وصاف بکفر و زندقه دچار و ابد الابدین گرفتار عذاب و نکال حضرت رب العالمین میشوند « فاحذر لسانك انه ثعبان » مدتی در از عمر خود را باین کار بیای برده و امیدواریها داشته لکن از نکبت جهل جز وخامت عاقبت و خسارت پایان هیچ چیز در انبان ندارد نعوذ بالله من سوء الخاتمة .

اما چون از دانایان و عارفانی که از طرف حضرت سبحان او را دعوت مینمایند یا نواب و اوصیای ایشان بیاموزد و زبان برگشاید و قدم بر گیرد بسعادت دو جهان و شرافت انسانیت و علو درجات عالیه برخوردار بشود.

بالجمله شیخ احسانی گوید چون ثابت گردید بر حسب نص قرآن و نص سنت و اجماع که همه چیز خدای را تسبیح می نمایند چنانکه خدای میفرماید « وإن من شيء إلا يسبح بحمده وكل شيء يسبح بحمده » .

و ما در طی این کتابها کراراً باین آیه شریفه و معنی و پاره بیانات قلم رانده ایم دفائماً تسبیح بعد تعلیم الله له ما یرید منه ، و این تعلیم و این تربیت



بدستیاری وسایط و علل است کماکان وجوده پس بآنچه برای تو تلویح و آشکار نمودیم ظاهر گردید که ائمه اطهار صلوات الله علیهم دعوت کنندگان جمیع آفریدگان بحضرت سبحان هستند .

دوم شناختن مدعو الیه و خواننده شده بسوی اوست که خداوند سبحان جل جلاله است و این نخست چیزی است که اراده از مدعو و خواننده شده ، چه این معرفت هر چیزی بر وی توقف گیرد.

پس چون حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم در مقامی هستند که خدای سبحان ایشان را در آن مقام جای داده که علت فاعلیت و مادیة و صوریة و غایة مرجمیع خلائق هستند چنانکه بآن اشارت نمودیم « کانوا لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون » لاجرم تمامت رعایای خود را هر یک را باندازه و مقدار لیاقت و استعداد خودش بمعرفت پروردگارشان شناسائی دادند .

راقم کلمات گوید چون خدای تعالی ائمه هدی علیهم السلام را علت علل اربعه وجودیة و باعث ایجاد موجودات و مختار در اوامر و نواهی و عالم بعلوم و احکام الهی و حاکم مطلق و ناظم مناظم حوزه موجودات فرمود از این روی ایشان نیز « لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون » را مصداق شدند و یک نفس بدون رضای حق و اطاعت حق و امر و نهی حق بر نمی آورند و چون خدای آن گونه اختیار و علم بصایر را بایشان عنایت فرمود ایشان بواسطه آن علمی که از جانب حق بایشان افاضت شده و بر پوشیده و پنهان و ظاهر و باطن و آغاز و انجام امور عالم گردانیده است.

چنان از روی علم و بینش کار میکنند که هر کاری که بکنند همان است که خود خواسته و چون بر وفق خرد است حق است چنانکه حق تعالی خود آن کار را کرده است و چون هر چه بخواهد نظر بفرط علم و معرفت و دانش الهی که دارند جز آن نیست که حق خواسته باشد چنان است که حق خواسته است پس چیزی را که خدای نخواستہ باشد چون بر آن عالم هستند جز آن را

بر طریق اراده حق است نخواهند پس آنچه حق خواهد خواهند و آن نخواهد ایشان نخواهند ازین روی افعال و اعمال ایشان خواه از روی ثبوت و یا سلب مطابق اراده حق تعالی است چنانکه میفرماید «و ماتشاون الا ان یشاء» .

و در معنی آلت حقیقی دست قدرت و عین بصیرت و گوش شنوا و قدرت کامله حق ایشان هستند و چون مختار و همه کار پیشکار پیشگاه کردگارند اگر اندکی به هوای خود کار کنند و ذره منصرف شوند گذشته از اینکه از فرمان حق انحراف گرفته و این حال مخالف عصمت الهی موجب ظهور مفاسد میشود لاجرم سبقت در قول نمی جویند و با اوامر حق تعالی حذو النعل بالنعل کار می کنند.

اما دیگر مردمان که دارای این شأن و اختیار و این منصب عظیم و اقتدار و این گونه علم و بصیرت و فرمانروائی در اجرای آفرینش از فوق تحت نیستند اگر متابعت تامه بلکه ناقصه هم نکنند بر دامن کبریا نشینند گرد ، چه از خلاف آنها زیانی بکارخانه و ترتیب کارگاه آفرینش نمیرسد جز اینکه عصیانی نموده و بخودش در ترك امر و ارتکاب مناهی خسروانی وارد است.

مثلاً اگر وزیر اعظم دولت که از جانب پادشاه در جزئیات و کلیات امور مملکت مختار و مقتدر است با پادشاه براه عصیان اندر شود در اندک مدتی بلکه مفاسد و ضررهای بزرگ بر دولت وارد میشود، چه بر کنوز رموز و انواع اسرار و مطالب و امور مملکت و پادشاه آگاه است و آن اختیار و و احاطه دارد که بیک توجهی جمعی را بر آشوبد و بر پادشاه یاغی سازد یا با شارتی سلاطین مجاور بحاربت و مخاصمت پادشاه و طمع افکندن بملك و سلطنت او جنش دهد و پادشاه را بسی زحمت و زیان عاید خواهد شد تا چاره کار او و خسارت وارده او را نماید .

اما اگر فلان بقال یا سوداگر با مردم آن مملکت بمخالفت شاه پردازند هیچ زیانی بسلطنت و مملکت نرسد و بزودی بمختصر توجه وزراء و امرای دولت ریشه اش از صفحه زمین کنده یا چندان محل اعتبار شمارند و او را بضر و شتمی

یا جای دادن در محبسی ساکت نمایند و چون وزیر اعظم مقامی را در خدمت پادشاه ادراک نموده و معلوماتی از مکنونات شاه تحصیل کرده است که برنیات و خیالات پادشاه و سلیقه و طبیعت و فتون تفرجات شاه و مزاج شاه با خبر است.

لهذا حتی الامکان هر کاری را که مخالف طبع و میل و سلطنت و اقتدار پادشاه باشد نمی کند و یکسره در آن اندیشه است که میل شاه را بدست آورد و آنچه کند بمیل او باشد، لاجرم افعال و اعمال او در حضرت پادشاه مقبول و مجری است ازین جهت هر چه کند چنان است که شاه کرده است، چه پسند حضرت سلطنت است و نیز هر چه شاه کند چنان است که وی کرده است و البته این حال نمی بندد.

دیگر اینکه پادشاه و وزیر بر اسرار خودشان و جزئیات و کلیات مملکت باخبر باشند و اگر جز این باشد چه تفاوت بر دیگر مردم بی خبر دارند و شاه را چه حقی بر وزیر و مسئولیت او خواهد بود چه شرایط کار او را که اطلاع یا علم بر تمام امورات ظاهریه و باطنیه مملکت است بجای نیاورده است و اگر در ولایتی حالت عدم و ظهور نظم و نظام معلوم شود و وزیر از بی خبری در مقام اصلاح بر نیاید. پادشاه حق مؤاخذة و مجازات وزیر نیست، چه این حال از نقصان شرایط وزیر و وزارت است که آنهم از طرف پادشاه بوده است.

و چون این مطلب مجسم و مسلم و مبرهن و مدلل گشت باز می گوئیم بامر امام علیه السلام که مختار و مسئول آفرینش و تمام نظام عوالم است آیا اگر دقیقه بگذرد و امام بر تمام جزئیات و کلیات و ظواهر و بواطن امورات و حالات عالم علویة و سفلیة و دنیویة و اخرویة عالم نباشد و با اینکه محیط و مسئول در همه عوالم است و نظام و قوام و دوام و صلاح و صواب همه بوجود مبارکش موكول است و مظاهر پروردگار عالمیان میباشد آنی غافل و بی خبر شود و فساد روی نماید که نوع بزرگش همان بی علمی امام است آیا در این حال مسئولیتی برای امام خواهد بود و اگر نباشد و هرج و مرج و آشوب و انقلابی در عالم و مخلوق پیدا شود

جز این نیست بر فعل حکیم که و آفریننده طرق و سبیل ایراد وارد میشود .

پس بناچار باید علم امام حضوری باشد و اگر حصولی باشد و حضوری نباشد و گاهی نباشد مفسد مذکوره بروز و بر فعل حکیم مطلق طعن و دق وارد شود.

و این را باید دانست که حتماً نباید گفت که علم حضوری خداوندی و امام یکسان است تا بعضی مشکلات پیش آید بلکه علم حضور خدا نسبت بذات کبریا و امام نسبت بذات امام علیه السلام است و امام علیه السلام که ایاب خلق بدو و حساب خلق بر اوست « و من يعمل مثقال ذرة خيراً يره و من يعمل مثقال ذرة شراً يره » یا کل فی کتاب مبین « و ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيرة ولا كبيرة الا احصاها » یا « لتكونوا شهداء على الناس » یا « کلکم مسئولون ».

و همچنین است شئونات و علوم و مغیبات که برای امام می نویسند یا خود میفرماید ما از نر و ماده مور و نهادن تخم و عدد تخم مورهای عالم یا عدد قطرات باران و فرود آمدن هر قطره بفلان مکان دانائیم و امثال این حکایات و داستانهای امیر المؤمنین علیه السلام در شب معراج رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم و حکایات آنحضرت با ملائکه و تعلیم جبرائیل بلکه حکایات فضایل و مناقب شیعیان ایشان آیا چگونه میشود علم امام حضوری نباشد .

و آیا اگر امام برامری عالم نباشد امام جاهل شایسته امامت خواهد بود و آیا در آنحال که این امام از علم محروم است امامی دیگر هست که بر آن امر عالم و دریک عصر دو امام ناطق میباشد و چگونه چنین امامی والی ایاب و حساب خلق است محاسب وقتی میتواند بتکلیف خود پردازد که بر تمام حیثیات حساب و حساب کشیدن یا نظام و نظام دادن عالم و مسئول باشد اگر نباشد در مقام خود کامل نیست .

و چگونه خدای متعال بنده را که در هر صفتی بدرجه کمال نایل و بر هر چیزی عالم نباشد پیشوای مخلوق و مظهر خود قرار میدهد و هرگز ناقص نمی تواند

فرمان گذاری خلق را از روی معنی و حقیقت نماید و اگر علم او همیشگی و باین شأن عالی از طرف خدای تعالی برخوردار نباشد چگونه هر کسی را بسزای خود میرساند و بعذاب و ثواب و بهشت و دوزخ پاداش و کیفر می‌دهد، زیرا چه میداند که در در آنحال که از علم محروم بود اعمال و افعال این مردم چه بوده است و مستحق عذاب یا نواب کیست و چگونه قاسم بهشت و دوزخ میشود .

و ازین گذشته وجود مبارك إمام علیه السلام علت فاعلیة و علة مادیة و علة صوریة و علت غائیة موجودات باشند و از مصدر مشیت و عظمت قدرت و ابهت اراده حکیم لم یزل وقادر مطلق دارای چنین شأن منبع و چنان علم و عصمت و معرفت بدیع شدند .

اگر همچنان دارای علم حضوری باشند و در این صفت و شأن واحاطه و علم بر تمام مخلوق مقدم باشند و صاحب انموزجی از علم حضوری حضرت باری تعالی باشند چه زیانی بعلم خاصه إلهیة که مخصوص بذات کبریای احدیت اوست خواهد داشت خداوند تعالی که از کمال فضل و عظمت و رحمت باینده خود خطاب میفرماید که « عبدی اطعنی اجعلک مثلی حتی إذا قلت کن فیکون » یا امت رسول خدای را مرتبه جلالت مقام و رفعت منزلت عطا فرموده که میفرماید « علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل ».

بعد از آنکه شأن امت و شیعه ایشان بجائی برسد که عالم ایشان در مقامات علمیة باجماعت پیغمبران که دارای روح قدسی و نفس نبوت هستند و درجه ایشان فوق درجات دیگران و طرف وحی و إلهام ربانی و جنبه یلی الربی و افاضات آسمانی میباشند مانند شوند، پس باید دانست که رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم دارای علمی مخصوص هستند که سوای این علوم است و علوم حصولی برای سایر انبیاء نیز مقرر است.

پس تفاوت مقام صادر اول و خلفای او که علت ایجاد مخلوقات که از آنجمله جماعت انبیاء هستند چیست، دیگر اینکه عصمت و معصومیت وقتی موجود

میشود که شخص معصوم از آفت جهل و عدم علم و اطلاع محفوظ باشد، چه اگر وقتی بر گذرد که عالم و بصیر و مطلع نباشد و بجهل کار کند معصوم نخواهد بود و در آنحال داعی الی الله چگونه تواند باشد.

بلی چیزی که اسباب تأمل در قبول پاره مسائل میشود پندار نمایند که که اگر امام را علمی برتر از علوم و قدرتی برتر از قدرتها و شأنی برتر از شئون متصوره نسبت بسایر مخلوق باشد و اختصاص بخدای داشته باشد منافی شئون احدیت است و حال اینکه نه چنین است.

مثلاً اماتة واحیاء و دوام لا یزال واحدیت و سرمدیت بلا آغاز و انجام و رزاقیت بدون مادیت و خلاقیت بدون سابقه بچیزی یا موجودی دیگر هم چنین صانعت مطلق مخصوص بذات و الاصفات احدیت است از صفات سلبيه مثل جسم بودن و مرکب بودن و امثال آن که در خور ممکن است و ذات واجب از آن مبری است بذات واجب الوجود اختصاص دارد و در خور ممکن و غیر واجب الوجود است.

و خداوند تعالی مرئی و محل نیست مکان ندارد و از هیچ مکانی خالی نیست است و بیشان و دور است و نزدیک و با این اوصاف خاصه مذکوره ثبوتیه و سلبيه حضرت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین و رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم یا در کلمات قرآن مثل « الرحمن علی العرش استوا » یا « الی ربها ناظرة » یا « وجاء ربك والملك صفاً » یا « والله هو ثالثهم و رابعهم » یا « یسعی قلب عبدی المؤمن » یا « کلم الله تکلیما » یا « یا من یرفع صالح العمل الیه » و امثال آن یا « نحن صنایع الله و الخلق بعد صنایع لنا » یا « صنایعنا » یا « انا خالق السموات و الارض » یا « انا جنب الله و یدالله و عین الله و ذات الله » و امثال آن که بر حسب ظاهر حکم بر تجسم و جوارح یا خالفیت و صانعت و اوصاف و افعالی که بخداوند اختصاص دارد می نماید .

باید بنگریم که بچه معنی است آنچه در آیات قرآنی و موجب شك و شبهت است تفسیرش از ائمه هدی و آنان که راسخین فی العلم هستند وارد و باعث دفع شبهت است و آنچه در زبان خبر و حدیث مثل آنچه مذکور شد و مثل ان الله خلق آدم علی صورته و اشباه آن نیز معنی دیگر دارد خالقیت که نسبت بخداوند سبحان

می دهند یا صانعیت که بخدای منسوب دارند جز آن خالقیت و صانعیتی است که بمخلوق مضاف بگردانند.

دلیل این عبارت همان عبارت امام علیه السلام که میفرماید: ما صنایع خدای تعالی هستیم، و در اخبار دیگر میفرماید: خدای تعالی هنگامی ما را بیافرید که جز ما هیچ موجودی نبود، یعنی ما را بدون ماده یا از چیزی دیگر بمحض مشیت و اراده خود بیافرید، و در اینجا عدم هم استعمال نشاید کرد، چه عدم نیز غیری است.

اما حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که میفرماید « و الخلق بعد صنایع لنا » یا صنایعنا مسبوق بماده چنانکه خود آنحضرت و ائمه طاهرین علیهم السلام از اشباه مخلوقه بلکه ماده المواد و علت و معلول هستند، پس خالق که مخلوق یا صانع که مصنوع و واجبی که ممکن و ممکن که واجب باشد غیر از خالق و صانع و واجبی است که ملحوظ بهیچ لحاظ و موصوف بهیچ صفاتی که در خور ممکن و مصنوع و مخلوق است نباشد هر عنوانی و شأنی برای خود مقرر فرماید نظر باین است که مظاهر خداوند سبحان و در شئون مخلوقیت و صفات الهیت میباشند.

و اگر خدای جسم و ممکن و مرئی و محل و مرکب و اوصاف امکانیت بودی مظاهر از چه خواستی خودش همان میکرد که مظاهرش مینمایند اما چون از صفاتی که در خور ممکن است منزه است و هیچ حیثیتی نتواند بساحت کبریایش راه بر گیرد و از چند و چون و کم و کیف نسبت بذات واجب سخن کند یا بفهم و عقل و وهم و خیال بگذرانند.

لهذا محض تفضل و رحمت شامله الهیة این وسایط را بیافرید و در میان خود و خلق واسطه فرمود تا اسباب ارتباط عوالم معرفت و افاضت شوند و بدستگیری جنبه یلی الی الی الخلقی منشأ فیض و رحمت کردند چنانکه اگر نبات نبودی رگز آب را بدون واسطه با آتش یا آتشی را با آب آمیزش ارتباط و اختلاط و انتساب و استفاضه نبودی، چه هر دو ضد یکدیگر هستند چنانکه واجب و ممکن

بر حسب باطن ضد یکدیگر یکدیگرند و افاضه فیض از واجب بممکن یا اتصال ممکن به درگاه واجب بدون واسطه که بسبب مظهریت دارای شأن ورتبتی مخصوص و فوق حدود حقوق و لیاقت و استعداد و روح و نور و عقل و علم و معرفت دیگر مخلوقات از حیز امکان و تصور خارج است .

و اگر این معرفت و توحید کار نبودی ابدأ هیچکس و هیچ چیز بدایره خلقت پای نگذاشتی ، چه علت غائی خلقت معرفت است، و چون اسباب ظهور معرفت و توحید بوجود مبارك حضرات معصومین علیهم السلام است چنانکه میفرماید « بنا عبدالله بنا عرف الله لولانا ما عرف الله » و اگر این معرفت نبود این مخلوق نبودند چنانکه خدای تعالی میفرماید « لولاك لما خلقت الأفلاك » یا بواسطه محمد و آل او صلی الله علیه وآله وسلم این عرش و فرش و آسمان و زمین و ماه و خورشید و کواکب و افلاک و بهشت و دوزخ و هرچه موجود است بیافریدم و گرنه نمی آفریدم.

پس چنان که ایشان این مخلوق را بیافریدند و ساختند ، چه آنچه علت ایجاد موجود است از ایشان در ایشان نمایان گشت ، غریب این است که در السنه جاری است که اگر کسی نسبت بشخصی پریشان حال که بفقر و فاقه سخت مبتلا باشد و راه چاره بروی مسدود گردد احسانی شایسته نمود چنانکه او را از آن بلیت براحت رسانید دیگران گویند وی زنده کرده اوست یا خودش در پاره مقامات گوید من زنده کرده فلانم یا فلان جان بمن داد یا هستی من از وی است و اگر وی نبود نیست میشدم و زنده نمی ماندم و اگر ابر دست وی نبودی کشت زار امیدم نمیروئید یا بواسطه الطاف او مرده زنده شد، و همچنین امثال این عبارات و کلمات که اگر بر حسب معنی استعمال شود در خور خلاق واجب الوجود است.

اما چون محض مبالغه در مدح یا ذم گفته می شود و قصدی دیگر در آن نیست بر کفر و زندقه یا جهل و حمت و سفاهت حمل نمی شود و اینکه میفرماید ما دست خدا و چشم خدا و لسان خدا و جنب خدا و ذات خدا هستیم برای جمله این عبارات معانی جلیله فرموده اند که جای شبهت و بحث و تکلم باقی نمی گذارد.



و معه‌ذا میتوان گفت یکی از معانی این است که چون مظاهر خدا و فرمانروای در ماسوی هستیم و آن صفاتی که از ما بروز مینماید و افعالی که از ما صادر می‌گردد افزون از حد بشر و سایر مخلوق و موجود است و در خود آن است که از خالق و قادر و رازق مطلق بروز نماید و اینک از ما نمایش می‌کند در حکم آن است که دست قدرت الهی کرده باشد .

و آنچه ما می‌بینیم چون در هیچ مخلوق و آفریده این توقع و استعداد نیست در حکم آن است که از طرف حق پدیدار و دیدار آید یا آن معانی و مفاهیم یا انوار و ارواحی که خدای تعالی در ذات ما و دوام بقای ما و بدایت و نهایت ما مقرر فرموده است افزون از مقدار لیاقت و قابلیت سایر ممکنات و موجودات چنان است که در ذات کبریای متوقع تواند بود و حال اینکه کدام آفریده را از تمامت طبقات مخلوقات و ماسوی الله میتواند چنان توقع و چنان تصور را که خارج از فهم و فکر و اندیشه و عقل و علم مخلوق و ممکن است ادراک نماید « ما للتراب ورب الأرباب » .

لمؤلفه :

ما که از خود بیخبر افتاده ایم \*\*\* کی سزای خوردن آن باده ایم

بوی آن باده بزرگان کرده مست \*\*\* بی خبر دور از همه استاده ایم

شاه بازان بال و افکنده اند \*\*\* ما چو پشه کور برجا مانده ایم

بی خبرها جمله از پایان کار \*\*\* بهر طعن رهبران آماده ایم

دست گیر لطفش ار شامل نبود \*\*\* بد مساوی نامده یا زاده ایم

شاید از عون علی و آل او \*\*\* در شمار مردم آزاده ایم

بالجمله شیخ بعد از پاره کلمات میفرماید : پس هر چیزی خدای را بقدر و اندازه خودش یعنی فهم و ادراک و عقل و علم و استعداد و اندیشه خودش تواند بشناسد و چنانش فرض نماید چنانکه مورچه چنان میدانند که خدای را دو شاخ است چه خود دارای دو شاخ است و همان طور که مورچه در این حال تصور خودش از شناس آفریننده اش بی خبر است دیگران نیز بر آن حال بی خبری هستند

ص: 83

چه هر چه نسبت بحضرت بیچون تصور نمایند و نازک خیال و باریک اندیشه شوند مخلوق خودشان است نه خالق است .

وازین است که معصوم میفرماید « ما خلق الله شیئاً وأوجب طاعتنا علیه » خلق نفرمود خدای چیزی را مگر اینکه طاعت ما را بروی واجب ساخت و این وجوب طاعت منتهی است بمخلوق ، چه معصوم بطاعت ایشان محتاج نیست و محتاج بطاعت پروردگار خود است که تمام افاضات و فیوضاتی که از جانب خدای تعالی باین انوار مقدسه نازل میشود برای اطاعت و عبادت ایشان است.

اما سایر مخلوق چون محتاج بمعلم و مربی و مکمل و مدرس هستند تا اسباب حصول علم و معرفت و ترقی و تکمیل ایشان و برخورداری از قرب خدای و رضوان خدای و شرف شئونات انسانیت و فروغ نفس ناطقه و کامیابی از سعادت نشأتین و فزونی بر ملائکه و روسفیدی هر دو جهان شود لاجرم طاعت امام برایشان واجب گشت.

و آنچه هدی صلوات الله علیهم اگر چه در ظاهر امر دچار زحمت ایشان و صدمات ایشان و بلیات تعلیم و تدریس و تکمیل ایشان میباشد لکن برحسب ظاهر بسی خرسند و آرزومند و شاکر و باین دعوت با زحمت مستمند هستند چه اگر خوب بنگریم در پایان کار اگر چه در بسی گردشها و طی " برازخ و در کات و درجات باشد ایشان را چندان در بوته امتحان و خلاص خلوص و کوره آزمایش میتابند تازر وجود ایشان خالص وقابل تجلی بحلیه علم و گوهر معرفت و زیور توحید و تسبیح و تحمید و تهلیل و تمجید و شایسته ادراک مقامات عالیه روحانیه گردند

و البته جماعت انبیا و اولیای عظام علیهم السلام یکتا جاهل گمراه را که براه راست و حیز توحید در آورند و از ورطه هلاک ابدی و بوار سرمدی نجات بخشند و در شمار موحدین بیفزایند با هزارها سالهای محنت و زحمت برابر بلکه فرح و خرمی و شکر و سپاس این توفیق را یک عیش از چنان ادهار محنت برتر

این است که حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال در میان قوم رنج دعوت دید و بر خود بخريد چه سه تن را براه حق در آورد ، ورسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم چون از نوح و دیگر انبیاء علیهم السلام اسبق واقدم وافضل واکمل و انزه واشرف واعلم وابصر وافهم واخبر واکرم واقدس است .

با اینکه خود میفرماید « ما اوذی نبي مثل ما اوذیت » و شرح و بیان این خبر را در طی کتب احوال ائمه هدی علیهم السلام مبسوطاً یاد کرده ام هرگز در حق امت خود نفرین نفرمود و مجازات ایشان را از خدای نجست بلکه دائماً در حق ایشان دعای خیر فرمود و در هر چه دریافت برای اینکه در مورد غضب الهی در نیابند گذشت از گناه ایشانرا از درگاه غفار الذنوب مسئلت مینمود و کار عطوفتش بجائی رسید که باملك الموت فرمود : زحمت قبض روح امت مرا بر جان من بگذار .

و علي عليه السلام درباره قاتل خود ابن ملجم ملعون ترحم میفرماید و امام حسن را درباره او و مدارای با او و در طعام و شراب او وصیت میکند و میفرماید: اگر من ان ضرب او شهید شدم شما نیز او را افزون از يك ضرب زنید و مثله ننمائید و اگر ازوی بگذرید نیکوتر است، چه خانواده کرم و عفو هستیم ، مولوی معنوی علیه الرحمة بزبان مبارك آنحضرت علیه السلام با ابن ملجم پلید میگوید :

غم مخور فردا شفيع تو منم \*\*\* مالك روحم نه مملوك تنم

پس بهر حالت تصفیه هر فلزی از غل و غش بآتش تربیت و آزمایش آنحضرت که ولی کارخانه کردگار و مربی مخلوق پروردگار است خواهد شد.

و اینکه رسول خدای در حال انتقال ازین سرای بدانسرای در غم امت چند در مسئلت مبالغت می ورزد تا گاهی که در غفران ایشان از جانب یزدان نویدی میرسد که خرسند و مسرور میگردد بدیهی است که تا ایشان از زنگ تمامت معاصی و آلائش هر گونه ذنوب پاك شوند لایق بهشت و درجات عالیه

تین والبتہ انوار نبوت و ولایت چنان تابشی خواهد افکند کہ جملہ را مستعد و شایسته چنان مقامات عالیہ کہ در خود موحدین و موجب مباحث حضرت خاتم المرسلین است بنماید.

و اینکه میفرماید: « تناکحوا تواسلوا فانی اباهی بکم الامم یوم القیامة ولو کان بالسقط » معلوم میشود کہ بسبب شرف و جلالت حضرت ختمی مرتبت اسقاط امت ہم در ظل تربیت و عنایت دایها و مریبات و مریبان آسمانی جانب نمو و بلوغ و رتبت کمالیت در جسم و جان میگیرند و بدولت توحید خداوند واحد مجید برخوردار و در صفوف قیامت داخل صف موحدین و امت خاتم المرسلین در شمار و بر عدد اهل توحید میافزایند و اسباب مباحث یگانه پیغمبر برگزیده خالق ارضین و سماوات میشوند و گرنه سقط بهمین حالت سقوط کہ او را است چگونه اسباب مباحثی چنان پیغمبری کہ وجود مبارکش موجب مباحث تمام آفرینش است خواهد شد.

یا اگر آحاد و افراد امت این پیغمبر بشرف توحید و تحمید و معرفت کہ ارتقای رتبت است از برکت وجود مبارک این پیغمبر مفتخر نشوند چگونه لایق شفاعت و غم خواری پیغمبر و ادراک ثنوبات ربانی و بهشت جاودانی و منسوب شدن باین پیغمبر و آمدن در شمار امت او خواهند بود .

بلکہ اگر بحال شرك و نفاق و شقاق باطنی باقی باشند پیغمبر این چنین مردم را ابد در شمار است و شایسته شفاعت و درک شئونات حضرت احدیت نمی شمارد و شرم میدارد کہ نامی از چنین مردم بر زبان مبارک آورد والله اعلم .

سوم معرفت و شناسائی مدعو به و خوانده شده با اوست ، شیخ احسائی میفرماید: ما سابقاً اشارت کردیم و در بیشتر رسائل خود و مباحث خود تصریح نمودیم کہ « ان کلشیء ام انا لکم وما أرسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین

لهم فكل شيء رعية وغنم للعلل الكاملة وللامثال العليا».

و با این شرح و بیان پس کسیکه از این پیشوایان عظام از جانب خدای علام مبلغ می شود با آن علو شأن و سمو مقام و ارتفاع شأن و منزلتی که این وجودات مبارکه راست دارای دو حالت خواهد بود :

نخست این است که بآن مقامی که مدعو در آنجا است ، یعنی حد مدعو برتر از آن نمی شاید باشد و درجه برتر و منزلتی بلندتر را مستعد ادراک نیست نظر عنایت خود را منزل دهد و او را بزبان خودش بخواند و بلغت خودش برای او بیان فرماید خواه مدعو جماد یا نبات یا حیوان باشد یا صفت عیناً یا معنی باشد

چونکه با کودک سر و کارت فتاد \*\*\* پس زبان کودکان باید گشاد

که برو کتاب تا مرغت خرم \*\*\* یا مویز یا مویز و جوز و فستق آورم

حالت دوم این است مقام مدعورا بلند میکند و جان و روانش را که استعداد و شایستگی پیدا کرده برتری میبخشد تا او را در رتبت و مقام انسانیت مخاطب میفرماید و اگر چه از هر صنفی از خلائق باشند چنانکه امام حسین روح من سواه فداه بواسطه تبی که بعبدالله بن شداد روی داد با تب خطاب نمود و فرمود : ای کباسه و ما صدای را شنیدیم و شخصی را ندیدیم که همی گفت لبیک و آنحضرت فرمود « الم یأمرک أمیر المؤمنین علیه السلام ألا تقربی الا عدواً أو مذنباً لتکونی کفارة له فما بال هذا » .

آیا أمیر المؤمنین صلوات الله علیه تو را امر فرمود که جز بادشمنی یا بگناه کاری نزدیک مشو تا کفاره گناه او باشی پس وی را چه باک است شیخ احسائی میفرماید: بدانکه تصریح در اینگونه مطالب جز بطریق اشارت روا نیست « مع انی ما کتمت ولا سرمرت وأن کنت اجملت فافهم ».

بنده حقیر عرضه میدارد در خبر هست که حضرت آدم علیه السلام بنهصد هزار زبان سخن میراند و هم در خبر است که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام بهزار بار هزار لغت عارف بودند چنانکه در مجمع البحرین در لغت لذا چنانکه

در طی این کتب یاد کردیم .

و نیز در بعضی کتب اخبار و مدینه المعاجز از ابوسعید عقیصا همدانی مروی است که حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: خداوند تعالی را شهری است در مشرق و شهری است در مغرب و هر یکی را با روئی هفتاد هزار مصراع ذهب است داخل میشود در هر مصراعی هفتاد هزار بار هزار آدمی « لیس فیها لغته الأوهی مخالفته للاحری و مافیها لغته الا وقد علمناها و مافیها ما بینهما ابنا نبی غیری و غیر اخی وانا الحجة علیهم » .

و در این جمله آدمیان لغتی نیست مگر اینکه با لغت دیگر مخالف است و تمام این لغات را ما میدانیم و در لغات و شهرها و ما بین آنها دو پسر پیغمبری غیر از من و برادرم نیست و من حجت برایشان هستم و بروایتی فرمود و علی کل واحد منهما الفالف مصراع و فیها سبعون الف لغته تتکلم کل لغة بخلاف لغة صاحبها و انا عرف و لیس اللغات .

راقم حروف گوید: در مجمع البحرین مسطور است سمعت لغاتهم یعنی

اختلاف کلامهم و این معنی از خارج معنی است که در این جماعت بنی آدم که در صفحه زمین يك تن هستند این چند جمعیت نیست که این چند لغت بکار باشد که از معیارها افزون است .

پس علم باین همه السنه و لغات و زبان هر گونه طبقه راجع بغیر از صنف آدمی نیز هست پس بزبان تمام موجودات و لغات آنها عالم هستند و اینکه مثلاً ریزه سنگ یا حیوانات غیر ناطق را بسخن می آورند و متکلم بتکلم آدمی می گردانند یا با اهل سایر عوالم و برازخ علویة و سفلیة جن و ملک و حیوانات و جمادات و عرش و عرشیات و افلاک و فلکیات تکلم فرمایند در حقیقت بقوت امامت و ولایت و نبوت در آنها تصرف کرده.

مثلاً از عالم جماد بمقام انسانیت میرسانند و این از قدرت توجه ولایتی است و چون از حد سایر طبقات خلق خارج است این است که معجزه نام کنند

چه دیگران از ایشان بمثل آن عاجز هستند همه را عاجز می گرداند و با این صورت علم امام علیه السلام بتمام لغات بیرون از حد و شمار است و در این مطلب بیانات کامله باید که نگارش آن به آن اندازه هم که ممکن است نشاید سخن گشود سخن را روی با صاحببدلان است.

چهارم معرفت مدعوفیه است همانا مدار دعوت بر دو امر است: اول بشرع وجودی است و این دو جهت است اول دعوت ایجاد است گاهی که فقرا حاجات خودشان را از پروردگار خودشان بخواهند و بدرگاه کریم او واقف شوند « قدعوهم الی الله تعالی حین او جدهم و اغناهم » دو دعوت شرع ایجاد است « فاعطاهم فی ایجاد هم سلوهم فدعوهم فی الاولی بقوابلهم فی الثانية بمقبولاتهم و الثاني بالوجود الشرعی وهو وجهان : الأولى دعوة التكليف فی الذر الاول حتی صلحوا وفي الذر الثاني حتی قبلوا والکروا ».

و دوم دعوت ایجاد این شرع است بقوابل اعمال خودشان از مدد امر ونهی او « ولکل درجات ما عملوا فیی الجهات الاولی اتاهم الداعی بما ذکرهم به ربهم » چنانکه خدای متعال میفرماید « بل اتیناهم بذکرهم ».

و در جهت ثانیه « أتاهم الداعی بما ذکرهوا به ربهم یجزیهم وصفهم انه حکیم علیم فالتکلیف کما ذکرهم والجزاء کما ذکره فیه الوجوه و الشرع و الوجود فی الثاني دعوا کل شیء والی بنسبته فی دعوتیهم فهم الدعاء الی الله سبحانه کما سمعت وذلك لان الله تعالی جعلهم خزان علمه وولاة أمره ».

لاجرم ایشانند دعوت کنندگان با مر خداوند منان و عطا فرمایندگان بعلم ایزد علام چنانکه در اخبار بهر دو معنی وارد است و ما نیز در ذیل کتب احوال ائمه هدی صلی الله علیه وآله وسلم یاد کرده ایم و باین سبب است که ایشان دارای دو جنبه یلی الربی و یلی الخلقی هستند و البته با سایر مخلوق تفاوت دادند چنانکه در حدیث ابي عبدالله وارد است که فرمود: بدرستی که خداوند تعالی ما را بیافرید « فأحسن خلقنا وصورنا فاحسن صورتنا و جعلنا خزانه فی السماء والأرض ولنا نطق

پس معلوم میشود که خلقت و صورتی که ایشان را خدای آورده با دیگران یکسان نیست: چه جهت امتیازش را ازین کلمه که فرمود: خداوند ما را بیافرید و آفرینش ما را نیکو کرد و ما را مصور فرمود و صورت ما را نیکو و پسندیده، ساخت آنوقت میفرماید ما را در آسمان و زمین خازنان و گنجوران خود ساخت و درخت برای ما گویا شد و بسبب عبادت ما پرستش کردند خدای را و اگر نبودیم نمی شد خدای تعالی.

گفته اند: علم سه گونه است: یکی آیت محکمه دوم فریضه عادلّه سوم سنّه قائمه، پس آیت محکمه عبارت از معرفت الله، و فریضه عادلّه عبارت از علم یقین و تقوی است که علم اخلاق باشد، و سنّت قائمه همان علوم شرعیة فرعیة معروف بعلم فقه است عرفاً و هذا بعض ما یدعون إلیه، چه هر گونه حقی از جانب ایشان و مأخوذ از ایشان است و ایشان هستند داعیان بحضرت پروردگار من کل علم وعمل واعتقاد وغیر ذلك.

قال علیه السلام «والادلاء علی مرضات الله: وسلام الهی باد بر راهنمایان آفریدگان برضای الهی یعنی بآن چیزهایی که سبب خوشنودی کردگار سبحان جل جلاله است.

شیخ احسانی علیه الرحمة میفرماید همانا ائمه ابرار علیهم سلام الله الملك القهار الی انقضاء دار الادوار جمله آفریدگان را بشریعت حقه بآنچه موجب رضای اوست از مراتب قرب الله والی الله وفي الله ومع الله دلالت میفرماید، ادلا بفتح همزه وکسر دال مهمله ولام مشدده بالف زده جمع دلیل است مثل اعزاء جمع عزیز اخلاء جمع خلیل ودلیل بمعنی مرشد الدال ما يستدل به است.

و بودن حضرات معصومین بمعنی فقره اولی است یعنی دعاه یا اخص از آن است چه دلیل آن کسی باشد که خلق را از روی حجت دعوت نماید اماداعی گاهی بدون حجت هم دعوت مینماید و این معنی منافاتی بآن عمل ندارد که



استعمال نمایند داعی را در حق کسی که جز از راه حجت دعوت نکند و بسا باشد که استدلال نمایند بر فرق بر حسب استعمال فرمودن امام علیه السلام بدعاء الی الله که اعم است .

و بادلاء بر مرضات الله چه خداوند باری تعالی شبیه بغیر از خودش نمی شود تا متوقف گردد دعوت بحضرتش بر دلیل بخلاف مرضات الهی چه آن افعالی که موجب رضای اوست مشتبه میشود بافعالی که او را بخشم می آورد فرقی در میان این دو بالنسبة بسوی نفس و فاعل نیست مگر بدلیل و تعیین بسا باشد که استدلال میشود بر این مطلب.

باینکه معرفة خدای تعالی عقلیه است و تقلید در آن جایز نیست لا مکان ادراك المکلفین للحق فیها بخلاف الاعمال فانها لا یمكن للعقل مجردة عن الاستناد الی النص معرفة ما یرضی الله فیها غالباً الا بخصوص الیقین والنص .

و باین سبب جایز است در آن اخذ بظاهر دلیل این تقلید جایز است و ما اراده نمی کنیم باینکه داعی گاهی بغیر دلیل دعوت میکند مگر بملاحظه معنی لغوی پس فرقی در آنچه ما در آنیم نیست در میان این دو لفظ مگر در وجه ثانی از دلیل فانه یستعمل بمعنی ما یستدل بخلاف داعی چه داعی استعمال نمی شود بمعنی ما یدعی به مگر بر تأویلی که در او هام بعید است و اگر چند صحیح باشد بر آن معنی که پیغمبر داعی الی الله است ان الله سبحانه دعا عباده الیه بنبیه صلی الله علیه وآله وسلم .

پس در این وقت داعی بمعنی ما یدعی به است و این معنی صحیح حقیقی است مگر اینکه معنی در آن مخالف لما تعرفه الناس است و باین علت سابقاً مذکور بداشتیم .

پس دلیل بمعنی دال مرشد بحجت و برهان قاطع است پس مدلول علیه آن چیزی است که در آن رضای خداوند سبحانه است که عبارت از معرفت حضرت احدیت بر سبیل و طریق معرفت ائمه معصومین صلوات الله علیهم باشد.

باینکه ایشان معانی او و ایشان ابواب او و حجت خدای بر بندگان او

و امنای او در بلاد اویند و بدوستداران و شیعیان ایشان میباشند، یعنی شخصی که عاقل و بآنچه ما میگوئیم عارف باشد چون یکی از مؤمنین از شیعیان را بنگرد و احوال او را در اعتقاد و اعمال و اقوال و احوالش استبطان نماید خواهد دانست که لا إله إلا الله وحده لا شريك له وان محمداً صلى الله عليه وآله وسلم عبده ورسوله .

اینکه ائمه هدی صلوات الله علیهم حجت‌های خدای هستند بر خلق او

و امنای خدای سبحان باشند بر سر او لا تهم أي الشيعة هم الحرف الرابع من الاسم الأعظم و حاصل نمی شود معرفت تامه مگر باسم تام .

و اما مطلق اسم و مطلق صفت همانا حاصل میگردد بآن مطلق معرفت و معرفت ائمه علیهم السلام در مراتب خودشان سه مرتبه است: یکی مرتبه معانی و دیگر مرتبه أبواب و دیگر مرتبه إمام علیه السلام و باین مراتب ثلاثه اشارت شده است .

و از جمله اشارت باین مطلب این است که حضرات معصومین در مرتبه اولی معانی جمیع صفاتی هستند که هي المنتهى في التعلقات ، و این مرتبه فوق معرفت و لاییتی است که مرتبه ثانیه است و این است قول علی علیه السلام که میفرماید « ظاهری إمامة و باطنی غیب لا یدرك » پس إمامت عبارت از ولایت ثالثه است و ولایت ثانیه مرتبه أبواب است و آن غیبی که ادراکش نشاید عبارت از ذات الذوات است و قول امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه « أنا ذات الذوات و الذوات في الذات

للذات » .

پس بذات الذوات تذونت الذوات و بسوی آن پایان میگیرد جمیع تعلقات و ذوات ، و این پایان مرتبه اولی است و دارای این مقام مرتبه در دایره امکان نیست ، و اما قول آنحضرت « والذات في الذوات للذات » پس عین آن چیزی است که ما در صدد آن هستیم .

و الطريق مسدود و الطلب مردود این بیانی است که مناسب اشاره بمرتبه اولی است « من معرفتهم التي فيها رضی الله مما دلوا علیه مضافاً إلى ما تقدم و بیان

ص: 92

ما ذكرنا لا يجوز أزيد من هذه وانهم صلى الله عليه وآله وسلم في المرتبة الثانية أبواب جميع الآثار والصفات » .

يعنى صفات قدسية ذاتية را بابي در تجليات آسمانها و مظاهر آثارها جز این انوار ساطعه و اسرار لامعه و ارواح عاليه مقدسه صلوات الله عليهم نیست و برای این آثار و مظاهر بابی برای مقبولات آن و تلقی آن این فیوضات و تقدم آن بر حسب تقدم صدور یا تحقق غیر از حضرات ائمه طاهرين معصومين سلام الله تعالى عليهم اجمعين نمی باشد .

و این حال و مقام در هر چیزی در مواد و صور و اعمال و اقوال و احوال در جبروت و ملکوت و ملک هست و فرق در میان این و اولی این است که ایشان در این رتبه ابواب و در آن يك مدينة و ایشان عليهم السلام در مرتبه ثالثة ظاهر الأولتين و جامع المعنى والعين هستند .

پس این حالت ثالثة حالتی است از اولی و صورتی است از ثانیه که این انوار ساطعه و براهین قاطعه و حجج لامعه ظاهر میشوند با بدان نورانیة و برترین مراتب فلك اعلى کام میسپارند بظاهر سعی و کوشش خودشان در حالتیکه نهر زمان و دریای جهان بیای روزگار در زیر قدمهای ایشان در جریان است و اقدام مبارك ایشان ابدأ ازین چند آب و دریاب بی پایاب تر نمیشود یمشون على الأرض هوناً و ممکن است این بیان راجع بعلاقه و عدم پیوستگی بماسوی باشد .

بالجملة میگوید « فهم في الثالثة أيضاً عين الله الناظرة و رحمة الواسعة و اذنه الواعية و معرفة شيعتهم و محبيهم بانهم أهل الايمان لم يتعين غيرهم أهل الاسلام ليس على ملة الاسلام غيرهم و لم يسلم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من اذى أحد من الخلق إلا منهم واما ان كان من أصحاب اليمين فسلام لك من أصحاب اليمين وانهم انستهم عليهم السلام بل هم معهم من شجرة واحدة .

چنانکه حدیثی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در این معنی از این پیش رقم کردیم و بیانات آنحضرت در تفسیر آیه شریفه « و عباد الرحمن الذين یمشون

علی الارض هونا الی آخرها واحادیث دیگر در شؤنات شیعه و مؤمن .

و در هر صورت در هر حال و هر حالت و هر گونه پیش آمدی حضرات ائمه هدی شیعیان و مؤمنان را دلیل و راهنمای بتمامت خیرات و طرق سلامت از آفات و فلاح از بلیات فی العاقبة هستند بلکه هر چیزی را که از طرف ائمه سلام الله تعالی علیهم دلالتی بر آن نرفته باشد رضای خدای در آن نیست چه رضا و خوشنودی باری تعالی در کار حق و ترتیب اشیاء و جریان آنها بر اسباب و مقادیر و مقتضیات آن است و هیچ چیز از این جمله خبر بوجود مبارك و دلالت همایون و ارشاد میمون ایشان نیست چه ما گفتیم حضرات معصومین طاهرین علیهم السلام علت فاعلیه هستند چه ایشان محال مشیت میباشند و علت صوریه‌اند .

زیرا که صور جمیع اشیاء در هر عینی از اشعه اشباح مبارکه ایشان است که تعبیر میشود از آن بنور رحمت و هیکل توحید و من عکس ذلك للاعداء المعبر عنها بهیا کل الغضب والسخط .

و علت غائیة اند لانهم هم الله سبحانه و هر چه خدای تعالی خبر ایشان بیافریده است برای ایشان است چنانکه مکرر به این معنی اشارت رفته است پس اگر جاری بگردد اشیاء بر مقتضی اسباب و تربیت طبیعی و نظم ذاتی چنانکه سزاوار هست كان ذلك حقا و خداوند سبحان يقول الحق و یهدی الی الحق و یحب الحق و یرضاه والله اکبر اشیاء از مقتضی اسباب خود استتکاف بجوید و بیرون از ترتیب طبیعی خودش سلوک نماید بنعمت پروردگارش کفران ورزیده است و خداوند تعالی لا یرضی لعباده کفر

این بیانات و تأویلات و معانی که مذکور شد وقتی است که ما دلیل را بدال و مرشد تفسیر نمائیم و اگر بمستدل به تفسیر نمائیم پس حضرات معصومین علیهم السلام آن حجت خداوندی هستند که عقول بواسطه آن حجت بر هر حقی استدلال میکنند و بواسطه ایشان بر خدای و بر خودشان و بر دوستانشان و بر فرع ایشان از تمامت اعتقاد و احوال و اعمال و اقوال از تمام آنچه خدای آنرا دوست میدارد و می خواهد و می پسندد و مستدل می گردد فاولوالالباب یستدلون بهم منهم علی کل خیر مرغوب

وش مرهوب ( ای دعا از تو اجابت هم ز تو ) همانا مطابق اخبار و آیات شریفه حضرات ائمه هدی آیات کبری حضرت کبریا هستند چنانکه علی علیه السلام میفرماید «لیس الله آية اكبر مني ولا- بناء اعظم مني فهم الأيات حيث وقعت في القرآن» یعنی آیات مبار که خدای که دلالت قطعی بر وجود حضرت واجب تعالی و بر انفس مبارکه ائمه هدی و بر شیعیان ایشان و بر هر چیزی دلالت مینمایند خود این وجودات مبارکه بر گزیدگان الهی علیه السلام هستند .

مثلاً آیا در آنچه ایشان تو را بآن امر فرموده اند هیچ احتمالی بدست آوری که بهر وجهی هر صورتی که در خاطر و نظر آوری خدای را در آن امر که بتو نموده اند رضا و خوشنودی نباشد چنانکه در آن امری که از غیر ایشان صادر میشود این احتمال جایز است، دیگر آن امری که قطعاً و معلوم گردد که از ایشان صدور یافته مثل اخبار سایر معصومین علیهم .

بلکه عاقل خردمند عارف بافر است و کیاست آنچه را که از ایشان صادر گردد في الحقیقه از ایشان نمی یابد بلکه صدورش را از خدای تعالی میداند یعنی هر چه از ایشان تراوش کند و صادر شود آن را از خدای و کرده ایشان را کرده حق تعالی می یابد چنانکه میبیند و می داند که حرکت مرد عاقل از حیثیت مقتضی جاریه او نیست بلکه از مقتضی گوهر عقل و خرد اوست اگرچه بر حسب ظاهر از دست او صادر میشود اما محرك دست عقل اوست بواسطه آلات .

چون بیان را بدانستی معنی قول خدای تعالی را « و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمى » باین اشارت بفهم بلکه هر کس بایشان علیهم السلام بدیده بصیرت بنگرد میشناسد و میداند لا اله الا الله محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و اینکه ایشان هستند حجج الله و گنجوران یزدان تعالی بر سر او و حکمت او و اولیای خدای هستند بر امر او و نهی او و بر جمیع خلقت او میداند که ان الدین عند الله الاسلام .

شیخ میفرماید : حاصل این امر این است که آنچه بشنیدی از امور اعتقادات حقه و احکام شرعیه و آداب الهیه که در این ملت حنفیه وارد است و جمیع آنچه

را که محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله وسلم از احوال نشأتین کل آنچه را که بآن دعوت فرموده از آنچه صلاح هر دو سرای در آن است آورده باز نموده و بیان فرموده چون بنگری ایشان را بشناسی چنانکه ایشان تو را شناخته اند از صمیم قلب و سویدای خاطر بتمامت این جمله گواهی میدهی و تصدیق میکنی که همه تدبیر خداوند حکیم علیم خبیر بصیر لطیف رؤف عطوف رحیم و مهربان ببندگان خود است که بجوامع مصالح خودشان با ایشان احسان ورزیده است .

و اگر این جمله را که من از بهر تو توصیف نمودم و او را بر آن بیداری دادم و بر این اسرار خبر دار نمودم تنگری و به چشم بصیرت در نیاوری پس از خداوند سبحان خواهان شو که اصلاح فرماید وجدان تو را و حق را بتو بشناساند کما هو حق .

و چون این را بشناختی خواهی دانست که خداوند تعالی نیافریده است چیزی را که آنرا دلیل قرار داده باشد که از ائمه تو و پیشوایان توصلوات الله علیهم اوضح دلیلاً سبیلاً وبرهاناً و نه از دلالت ایشان اصرح و نه از مقالت ایشان و نه از حالت ایشان اصدق باشد.

پس ایشان هستند آن آیاتی که بوجود آن آیات مبارکه بر هر مطلوبی استدلال میشود قال سبحانه « و هو الذي جعل لكم النجوم لتهتدوا بها في ظلمات البر والبحر وعلامات والنجم هم يهتدون ».

و نیز میفرماید « وکاین " من آية في السموات والأرض يمرون عليها و هم عنها معرضون » پس حضرات ائمه صلوات الله علیهم دلیل هستند و از ایشان است دلیل و برای ایشان است دلیل و از ایشان است دلیل « ولا يحتمل المقام اكثر من هذا الكلام والسلام على اولی الأفهام »

راقم حروف گوید: در این بیانات رشيقه و دلیل وثيقه جناب شيخ احسائی اگر بنظر تدقیق روند بسامسائل لطیفه کشف و بسا معلومات رقیقه آشکار میآید و مرجعه العلماء الأعلام و ذوو العقول و الأفهام همانا در آن کلام معجز نظام

حضرت ولی کارخانه ایزد علام امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود « لیس الله آية اکبر مني ولا بناء أعظم مني » اگر از روی فهم وافیه و ذهن کافی بگذرند بسیار عظیم و مهیب و موحش و مدهش و بر حسب معنی از سایر کلمات آنحضرت « أنا خالق السموات والأرض وأنا ذات الله » و امثال آن اعظم و اکبر و اثقل است ، چه تمام موجود از پرکاه و فرکوه و غدیری بس صغیر و بحری بس کبیر و توده خاک و طبقه افلاک و سماط فرش و بساط عرش و ملائکه اعظم و ارواح و انوار و عقول و تمام طبقات و صفحات آفرینش و عموم انبیای عظام و اولیای فحام و بهشت و دوزخ و عناصر و موالید آیات خدای متعال هستند و بجز ذات کبریا ازین کلمه استثنائی ندارد و مستثنائی معلوم نیست.

حالا باید دانست این آیت چه آیتی و این خبر چه خبری است ، و در قرآن نیز در تفسیر « یسئلونک عن النبأ العظیم » بآن حضرت تفسیر شده است اگرچه در کلمات ائمه هدی صلوات الله علیهم نیز وارد است که مائیم آیات بزرگ خدای اما مسبوق بنفی نیست نمیدانیم مقام امیرالمؤمنین چیست البته نمیتوانیم هم بدانیم و هیچ آفریده جز خدای و رسول خدا نمیداند و نمی دانیم علم امیرالمؤمنین را چه درجه و میزان است و بر مخلوقات حضرت آفریدگار چه آنانکه بمنصه شهود آمده اند و چه آنانکه بعدها الی ما شاء الله تعالی خواهند آمد این چه احاطه و علم و بصیرت و خبر است که میفرماید: خدای را از من آیتی اکبر و نبائی اعظم نیست والله اعلم و رسوله و الراسخون فی العلم اگر چنین نباشد حضرت خلیل و پیغمبران جلیل خواستار نمیشوند که از شیعیان او باشند.

پس چه شکرها باید نمود که خداوند تعالی ما را که انشاء الله تعالی از شیعیان او شمرده میشود بچنین پیشوا و امیر و رئیس و ولی و مختاری مفتخر فرمود که در تمام عوالم وجود هر چه هست با اوست و خدای را بنده و پیشکاری و برگزیده دولی و متصرفی از وی برتر و بزرگتر نیست بلکه هر بزرگی در هر طبقه که باشد نسبت با و حقیر است و شیعیان او را مقامی است که هر بزرگی را آرزومندی آن

مگر آن جماعت که در شمار غلاة اندر شدند مردمی عالم و بزرگ و فہیم نبودند منتہای امر بحال خالق کل و شئونات حضرت کبریا چنانکہ شاید راہ نیافتند و گرنہ باین سہولت بندہ را خالق و عبد را معبود نمیخواندند و ایشان از احوال پیغمبران و معجزات ایشان و اولیا و خلفای ایشان با خبر بودند اما از علی علیہ السلام چندان دیدند کہ از ہذا ازہ حوصلہ و فہم ایشان برتر بود و یقین کردند از مقدار مخلوق افزون است ناچار بسخن دیگر پرداختند .

و این مطلب نیز مرا در نظر جلوہ گر میشود کہ اینکہ علی علیہ السلام در حضرت خدای خواستار شہادت و از دیاد شقاوت ابن ملجم میگردید شاید یک جہتش این بود کہ در آن اوقات بواسطہ از دحام عقاید فاسدہ و مختلفہ و تدلیسات معاویہ و تمویہات مفسدین و تحریکات عایشہ و ظہور خوارج و اشتباہ کاری معاویہ و قبول پارہ عقول ناقصہ و توجہ مردم دنیا طلب بامور ناشایستہ لازم گردید کہ امیرالمؤمنین علیہ السلام اظہار معجزات و کرامات و علوم و فضایل و فنونی فرماید کہ افزون از نمایش پیشینیان و صاحبان معجز باشد تا مردمان یکبارہ بر نہج کفر و زندقہ و فساد عقیدت و رویت نروند .

این بود کہ از گنجینہ معجز کہ در وجود مبارکش مخزون و ذات والا صفاتش از تمامت معجزات اعجب و اعظم بود یک مقداری را برای اصلاح این مفاسد باز نمود و چون پارہ مردم ضعیف النفس تاب دیدن و شنیدن نداشتند غالی شدند .

لا- جرم امیر المؤمنین علیہ السلام همان طور کہ اول ولی و بندہ خاص حضرت سبحان است در مراتب عبادت و عبودیت و خضوع و خشوع و عرفان نخستین بندہ برگزیدہ ہر دو جہان است برای اطمینان خاطر و قوت عقیدت و ایمان ایشان بر مراتب خضوع و خشوع و عبادت و تضرع و زاری و شکایت بیفزود و از عظمت و جلال و قہر و غلبہ خدای لایزال بیشتر بزبان آورد .



و نیز برای اینکه مردم بیشتر بحالت عبودیت آنحضرت و عظمت خالق راه یابند شهادت خود و ازدیاد شقاوت قاتل خود را از حضرت یزدان بخواست و در حال متعرض ابن ملجم ملعون و عرایض اخلاص آمیز اصحاب کبار در قتل او نگردید تا گاهی که بشهادت فایز و بمقصود خود واصل شد و گرنه امیر المؤمنین نه شهادت خود را از خدای میخواست و بخون خود دعوت میکند و این دعوت مصلحت بود، چه آنجماعت که حضرتش را خدای میخواندند بدیدند که چنین شخص شجاع و سلطانی بزرگ و امیری بزرگوار در آخر کار بدست زبون ترین مردم روز کار بیک ضربت شمشیر شهید گردید.

و البته کسیکه شهید گردد و در خون خود بغلطلد خالق نیست بلکه بنده برگزیده خالق و ممکن الوجود است و در مقام مخلوقیت و بشریت و موت و مرض با دیگران یکسان است .

پس چه بزرگ و قادر و عظیم و محیط است آن خداوندی که چنین بنده را آفریده است و این خود برهانی بزرگ بر عظمت و کبریای خداوند باقی حی قیوم که له الملك والبقاء ولعباده الموت والفناء است میباشد .

قال علیه السلام « و المستقرین فی أمر الله » و در نسخه دیگر « والمستوفین فی أمر الله » رقم شده است .

و مجلسی اول اعلی الله تعالی مقامه در ترجمه اش می نگارد : سلام إلهی باد بر جمعی که مشتاقند بکثرت اوامر الهی تا همه را بجای بیاورند یا اینکه هر امریکه از خدای ورسول بایشان رسیده است بآن عمل نمایند و مینمایند و اگر امر سنت باشد ترک نمی کنند که سهل است بلکه ملاحظه میفرمایند که هر چه سبب قرب إلهی است بجای بیاورند .

میفرماید: در نسخه تهذیب بخط شیخ طوسی رضی الله تعالی و المستقرین است بجای مستوفین، یعنی مطمئن است قلوب ایشان بیاد خدای و جوارح ایشان قرار گرفته است اوامر الهی و مردانه داد بندگی حضرت سبحانی را میدهند و از

خود بتقصیر راضی نمیشوند و بندگی پروردگار برایشان دشوار نیست بلکه با نهایت ذوق و شوق بندگی مینمایند.

شیخ احسائی میفرماید: در بعضی نسخ والمستقرین است و آن اظهر است و مستوفین بافاء و بعد از آن زای معجمه بمعنی مستعجل است و معنی این است که حضرات ائمه ابرار صلوات الله علیهم در قیام باو امر خدا خواه واجبات یا مندوبات مسارعت میجویند و بنابر نسخه اصل مشهور مستقر بن بمعنی ثابتین فی امر الله است یعنی همه ثابت هستند در خدمت قیام بامر خدا و عبودیت خدا بحیثیتی که خدای تعالی هرگز در آنجا که ایشان را امر فرموده و مندوب و مدعو فرموده است مفقود و ناپدید و غایب نیافتند و در آنجا که نهی فرموده است حاضر ندیده است « فهم القائمون بحقیقة العبودية فیما أمر و ا به من العمل أوفیما یرید منهم أن یعملوه من تدبیر الصنع و ایصال الافاضات الی مستحقیها من خلق و رزق و حیوة و ممارة مما دار علیه قوام النظام كما أشار الیه سبحانه و هم بامرہ یعملون یعلم ما بین أیدیهم و ما خلفهم و لا یشفعون إلا لمن ارتضى و هم من خشية مشفقون و من یقل منهم انی إله من دونه فذلك نجزيه جهنم كذلك نجزي الظالمین أي بامرہ فیما یخصهم من التكلیف و بامرہ الذي هو ظهوره لما سواه و هم بامرہ یعملون كما أمرهم .

و فیما سواهم من رعایاهم من دعائهم الی الله و الی ما امر به من طاعتهم او نهیهم عن معاصي الله كما حدد لهم من معاصیه و ابان لهم من مناهیه یعلم ما بین أیدیهم منهم حین قال اقبل فاقبل الیه من التخلیصات و الخلوصات و ما خلفهم منهم قال ادبر فادبر الیهم من التنزلات و التذلات حتی أوصل بهم الی کل ذي حق حقه من الامدادات و التخصیصات و القینات التي هي مقتضى ذواتهم و لا یشفعون إلا لمن ارتضى دینه یعنی لمن اذن له كما قال و لا تنفع الشفاعة إلا لمن اذن له ان یشفع و هم قد اذن لهم ان یشفعوا لمن شاء و هو من ارتضى الیه سبحانه بأن یكون مؤمناً بهم و بولا یتهم أي لا یصلون الا من كان متصلاً بذاته بهم أي من فاضل

نورهم خلقه الله من أمره الوجودی و من أمره القولی و هم من خشية مشفقون لانهم لا قوام لهم إلا بامر الوجودی كما قال تعالی من آیاته ان یقوم السماء والأرض بامرہ ولا قوام لسلطانهم إلا بأمره القولی مشفوعاً بالوجودی وکل ذلك فی قبضته لم یخرج عن یدہ شیء فهم أبداً منه مشفقون خائفون و من یقل منهم انی إله من دونه انا انا من دونه أي انی يمكن لذاتی ان متقوم من دون أمره الوجودی او ان سلطانی من دون أمره القولی فذلك نجزيه جهنم كذلك نجزي الظالمين».

خلاصه معنی این عبارات و اشارات و کنایات این است که چون ائمه سلام الله تعالی اجمعین در قول امر و نهی به این درجه اطاعت و عبودیت رسیدند که آنچه خدای خواهد خواهند و آنچه نخواهد نخواهند و در هیچ ساعتی از ساعات و آنی از آنات باندازه صدیک ذره تخلف از اراده و مشیت الهی نکنند .

لا-جرم ایشان هستند قیام کنندگان بحقیقت عبودیت و مطیع در تمامت اوامر و نواحی و ایشان هستند گوهر عقل اول که خدای قبل از جمله موجودات بیافرید و او را مطیع و منقاد امر و نهی خود دید آنوقت که این مقام تذلل و خضوع و تواضع و فرط شرایط عبودیت و اطاعت را در وی بدید بر تمام مخلوقات برگزید و فرمود : چیزی نیافریدم که از تو در حضرت من محبوب تر باشد لا جرم تو را برگزیدم و حساب و کتاب و اجر و ثواب و عذاب و ایاب و ذهاب بدو حواله رفت .

پس رسول خدای و ائمه هدی صلوات الله علیهم همان گوهر محمود و جوهر مسعود بیفناهی خزانه کرد گار و دود و پیشکاران پیشگاه خالق مهر و ماه و نخستین آفریده حضرت آفریننده سپید و سیاه و حکمران تمام موجودات و علت ایجاد تمام کاینات و واسطه در میان خالق و مخلوق و رازق و مرزوق و حاکم و محکوم و عالم و معلوم باشد.

وایصال افاضات حضرات و هاب العطیات از حیثیت خلق و رزق و حیات و ممات از آنچه مدار نظام کلیه امور دین و دنیا و جهان و جهانیان و دنیا و عقبی بر آن

است و تدبیر صنع به ایشان راجع و احقاق حق بمن له الحق بوجود مبارك ایشان حوالت است .

هر کس اطاعت ایشان را که عین اطاعت یزدان است نمود او را در بهشت جاویدان مسکن دهند و هر کس مخالفت ایشان را که عین مخالفت یزدان است پیشنهاد گرداند در در کات نیرانش خوابگاه بیارایند.

و حقیقت شفاعت نیز چنین و ایصال حق و پاداش و کیفر به اهل آن و مستحق آن است چه ایشان آن جماعت بزرگوار هستند که از همه چیز و هرگونه علاقه و جودیه مخلوقیه چشم پوشیدند و یکباره دل و جان و چشم روان و دیده بصیرت را بحضرت احدیت گشودند و بخواست و نخواست او که عین صلاح و صواب و حکمت و عنایت و فضل و رحمت است کار کردند و خداوند هم یکباره اختیار کارخانه وجود را تاروپود ساخته در اندام ولایت و نبوت ارتسام ایشان حلیه و بدست اقتدار ایشان که عین اقتدار یدالهی است موکول ساخت .

و ایشان هیچ کاری را جز بامر و رضای خدای نکردند و بجای نیاوردند و از این روی هر چه کنند خدای کرده است و بسطنت سلطان حقیقی بجای آورده اند مخلوقی مطیع باشند و جز باراده خالق مطاع هیچ حرکت و سکون و امر و نهی و شفاعت و وساطت در کار نیاورند و همیشه در پیشگاه عظمت و هیبت و همینه و قدرت الهی خائف و خاشع و مشفق و منقاد هستند.

« و لما كان فعله جاريا في الاشياء على ما هي عليه وكان ما هم عليه انهم الله وعده واستعمالهم لغيره على خلاف ما هم عليه وهو خلاف الحكمة فخلقهم له واصطنعهم لنفسه وحصرهم في أمره ».

و چون بر حسب فطرت و سجدیت و طبیعت جز بخدای احدیت توجهی و توکلی و عقیدت و عنایتی ندارند و اگر بغیر نظر آورند خلاف حکمت و سجایای ایشان است لا-جرم یزدان تعالی که ایشان را باین شأن و رتبت خواسته بود پس ایشانرا برای خود بیافرید و برای نفس مقدس احدیت خود در حیز اصطناع در آورد

و در کار خود منحصر و محصور ساخت چنانکه میفرماید « و هم بامرہ يعملون یعنی لا يعملون إلا بامرہ ، فافاد سبحانہ بتقدیم امرہ علی يعملون فواید ».

یکی از آن فواید عالیہ حصر عمل ایشان است در امر مطاع پروردگارش دوم این است که بآء بامرہ برای سببیه است. سوم این است که تقدیم برای مراعات نظم است « فإن کونہم عاملین مترتب علی أمرہ لان الأمر علة العمل .

چهارم این است که امر ماده وجودی تشریحی نوعیه است و عمل صورت شخصیه و ماده نوعیه مقدم بر صورت شخصیه است ، و اما بودن ماده متقدم بصورت ماده شخصیه نه ماده نوعیه چه ماده نوعیه بر صورت شخصیه سبقت دارد و اینکه گفتیم امر ماده نوعیه میباشد برای این است که متحقق نیست که آن ماده طاعت است یا معصیت الا بالعمل پس عمل تشخیص دهنده اوست.

شیخ احسانی میفرماید: بعد از این مسطور است : بدانکہ قول إمام علیہ السلام المستقرین فی أمر اللہ جایز است کہ در معنی آن بگوئیم کہ مراد استقرار ایشان است در امر عدم انتقال ایشان از امر مطاع است بسوی امر دیگری و عدم انفکاک ایشان از عمل کردن آن چنانکہ در قول خدای تعالی « یسبحون اللیل والنهار لا یفترون » و اینکه خدای تعالی ایشان را بیافرید فی أمر اللہ چنانکہ میفرماید : « جعل لکم من أنفسکم ازواجاً ومن الانعام ازواجاً یدروکم فیہ » و باین معانی ازین پیش اشارت رفته است و در اینجا نیز برای مزید تبیین تکرار یافت.

قال علیہ السلام « والتامین فی أمر اللہ » سلام إلهی بر جمعی باد کہ تمامند در محبت إلهی و یزدان تعالی محبت ایشان را در قرآن یاد میفرماید کہ « یحبهم و یحبونہ » خدای تعالی ایشان را دوست میدارد و ایشان خدای را دوست میدارند .

مجلسی اعلی اللہ مسکنه میفرماید: از طرق عامه و خاصه احادیث بسیار وارد است کہ این آیه شریفه در باره علی علیہ السلام نازل شده است و حدیث فتح خیبر و علم را رسول خدای بدست علی صلوات اللہ علیہما و آلہما دادن و فرمایش

پیغمبر که علم را و علم داری را فردا بکسی میدهم که دوست دار خدا و رسول باشد و خدا و رسول دوستدار او هستند و بر دشمنان حمله آورنده باشد و مانند فلان و فلان که بگریختند گریزنده نباشد تا آخر داستان .

و دیگر حدیث طیر که متواتر است و رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم دعا فرمود که خداوندا محبوب ترین آفریدگانت را بمن برسان که با من این مرغ را بخورد و آخر الأمر امیر المؤمنین با آنحضرت تناول فرمود. و هم چنین اخبار کثیره وارد شده است در محبت و محبوبیت سایر ائمه صلوات الله علیهم ، و محبت نزد اهل ظاهر عبارت است از تقوی که مذکور شد.

و نزد اولیاء الله بر سه قسم است محبت ذات به ذاته قطع نظر از صفات کمالیه و قطع نظر از افعال حسنه او باین بنده یا دیگران چنانکه بسیار شده و میشود که شیعیان عاشق حضرت امیر مؤمنان صلوات الله علیه میشوند و از کمالات و شفاعت فرمودن آنحضرت در حق وی خبر ندارند و جمعی صفات کمالیه آنحضرت را شنیده اند و عاشق هستند و جمعی شفاعت و نعمتهایی را که از آنحضرت بایشان رسیده یا میرسند دانسته و اسباب عشق شده است.

و همچنین مردم سنی به پیشوایان خود این حال را یافته اند و هیچ شك و شبهتی نمیرود که این جماعت عشاق بآن نظر و پندار نیستند که علی علیه السلام با جمال و نیکو روی بوده یا نبوده است و اکثر اوقات این محبت متعارف نیز از توجهات معشوق حاصل میشود نه از حسن به تنهایی .

از این روی بسا میشود يك تن را صد هزار تن میبینند و عاشق نمی شوند و يك تن میبینند و عاشق میشود محض اینکه حسن او را شنیده است و آنچه از قرآن کریم و اخبار متواتر ظاهر میشود این است که بالاتر از رتبه محبت رتبه نیست بلکه بدیهی که از این مطلب کمالی بالاتر نمی باشد که بنده خدای را کار بدانجا کشد که محبوب آفریننده بی نیاز ذو الجمال گردد.

چنانکه در حدیث متواتر از طرق خاصه و عامه مروی است که رسول خدای را

در شب معراج خطاب رسید: ای محمد هر که خوار کند دوست مرا چنان است که با من بعلاویه محاربت نماید، و من بزودی نصرت میدهم دوستان خود را و انتقام میکشم از کسانی که با دوستان من بدی کرده اند، و من تردد ندارم در چیزی مثل ترددی که در قبض روح بنده خود دارم که او کراهت دارد از مرگ، و من دوست میدارم که او را ببرم و نمی خواهم آزاده شود تا گاهی که جای او را در بهشت بدو مینمایم و برضای او روحش را قبض فرمایم.

و بدرستیکه جمعی از مؤمنان هستند که صلاح حال ایشان جز در فقر نیست و اگر ایشان را توانگر گردانم هلاک میشوند و جمعی هستند که صلاح ایشان جز در توانگری نیست و این دوستان بضناین موسوم هستند و اگر ایشان را فقیر گردانم هلاک میشوند.

و بدرستیکه عمده تقرب بندگان من در ادای و اجبانی است که برایشان واجب ساخته ام و نزد من چیزی محبوب تر از آن نیست که آنچه را که بروی واجب نموده ام ادا کند.

و بتحقیق و درستی و راستی که بسیار می افتد که بنده مؤمن بحضرت من تقرب میجوید بدستیاری بجای آوردن نوافلی که بروی واجب نساخته ام و محض رضا و خوشنودی من بجای میگذارد از حیثیت نماز بسیار و ذکر و فکر چندانکه محبوب من میشود و چون محبوب منشد بمن میشوند و بمن مبینند و بمن می گوید و بمن بدست کارها میکند، اگر دعا کند اجابت میکنم و اگر از من سؤال نماید عطا کنم، و این معنی فناء فی الله و بقاء بالله است.

چنانکه از حضرت امیر المؤمنین سید الوصیین صلوات الله علیه منقول است که فرمود: من در خیبر را بقوت جسمانی نکندم بلکه بقوت روحانی کندم و آیات و اخبار در این باب بسیار است و هیچ شکی و شبهتی نمی رود که ایشان در مرتبه محبت باقصی درجه و مراتب کمال رسیده بودند و از آثار ایشان ظاهر می شود مثل اینکه حضرت سید الشهداء حسین بن علی صلوات الله علیهما از پدر والا کهر

وجد امجد مکرر خبر شهادت خودش و فرزندان و دوستان خود را شنیده خودنیز میدید و بواسطه رضای الهی و خوشنودی محبوب لا یزال بآن سفر پر خطر رهسپر گشت و بآنگونه شهادتی فایز گردید که هیچ مخلوقی تصور نمیتواند نمود و بدون اینکه شخص باعلی درجه مراتب محبت پیوسته شده باشد ممتنع است که هیچ عاقلی چنین امری روی آورد و نه آن است که اگر آن مردم سگ سرشت با ایشان بیعت نمودند قدرت داشتند که آشکارا بایشان زیان رسانند لکن کتابی از آسمان نازل شده بود و احکام هر يك از ائمه معصومین صلوات الله علیهم در آن مرقوم و مهرها از طلا- بر هر يك زده بود که هر يك از ایشان مهر خود را بر میداشتند و بآن عمل مینمودند و هم چنین سایر امور ایشان بجمله از پیشگاه قدس الهی بود .

و کسی که دارای شعور و فهم مستقیم باشد میدانند که حضرات ائمه ابرار علیهم السلام در مراسم محبت الهی در مقامی بودند که برتر از آن در تصور نمی گنجد.

راقم حروف گوید: ازین پیش در کتاب احوال حضرت امام رضا صلوات الله علیه در ذیل حکایات جماعت برامکه و مجلس یحیی برمکی وزیر هارون الرشید با علما و حکما و فضلائی عهد و متکلمین زمان و پرسش از معنی و حقیقت عشق شرحی شگرف از بیانات آن جماعت و هم چنین از دیگران و شعرای زمان و بیانات مفصله و نیز در ذیل حکایات لیلی و مجنون و بعضی عشاق عرب و پرسش مأمون الرشید از معنی و مقامات عشق و در بعضی موارد دیگر رقم نموده ایم .

و نیز از صحیفه آسمانی و باز نمودن تکالیف هر يك از ائمه علیهم السلام در ذیل احوال حضرت صادق و باقر سلام الله علیهما یاد نموده ایم هر کسی سری پرشور و دلی پر شعور و طبعی لطیف و خاطری بس ظریف دارد ازین مواقع مسطوره استدرک خواهد نمود :

خلل پذیر بود هر بنا که می بینی \*\*\* مگر سرای محبت که خالی از خلل است

بنای عالم ایجاد بر محبت است کلمه ( فاحب أن أعرف ) شاهد آن است.



دور گردون را از موج عشق دان \*\*\* گر نبودی عشق بفسردی جهان بالجمله ازین سخن روی بر تاییم که بحری است عمیق و طریقی است دقیق و کوهی است آتش فشان و آتشی است بی نام و نشان که نه آغازش پیدا و نه انجامش هویدا است ، همینقدر میدانیم که جهانها در این دریا غریق و در آتش حریق و در این طریق سرگردان و پریشان و از سر و سامان بی خبر و بهر طرف در حالت بی طرفی رهسپر و بی خبر تر از همه چیز از خودشان هستند همه در عین تحیر در بحر تفکر و همه از تشنگی دلهایشان کباب و در عین دریا بی نصیب از آب إلا من رحم الله وله قلب سلیم در هر صورت و هر حالت .

عشق اگر از این سرو کر زان سر است \*\*\* عاقبت ما را بآن شه رهبر است

شیخ احسانی که میدان عرفانش را احصائی نیست میفرماید « و من ذاق حلاوة المحبة لیستشق من جمیع روایاتهم سیما الاخبار الواردة فیها وفي أسبابها من الرضى والزهد والتسليم وغيرها جمیع مراتبها » و میداند که حضرات پیشوایان دین و پیشکاران پیشگاه رب العالمین در اعلی درجه کمال هستند و اکمل از ایشان از حوزه امکان خارج است بلکه مانند ایشان نیز نشاید ، چه اگر بودی خدای را که فیاض مطلق است بخل نبودی ، و بیان این مطلب در فصول سابقه مسطور شد و مراد از محبت عشق است و انکار عشق بالنسبة إلى الله تعالی بواسطه عدم فهم معنای وعدم قابلیت است.

راقم حروف گوید: باین مطلب و اینکه نسبت عشق را بخدای و پیغمبران نمی دهند و نمی گویند : خدای تعالی یا پیغمبر یا ولی ووصی عاشق اند در همان مقامات مذکوره اشارت شده است .

تامین جمع نام است و تام در لغت بمعنی کامل است و نام آنکس و آن چیزی است که نه زاید و نه ناقص باشد و کامل آن است که ناقص نباشد و گاهی استعمال میشود تام در چیزی که ناقص نباشد و کامل استعمال میشود در زاید بر تمام .

و نام در عدد آن است که مساوی باشد کسورش مثل عدد شش و کامل همان مشتمل بر اول فرد است که ثلاثة است و اول زوج است که اربعة است بنابر اینکه اثنین را مفرد بخوانند نه زوج چه آن اول اعداد است و اول اعداد زوج نمیشد یا اینکه آن را کامل می نامند باعتبار اینکه شیء کامل نشود مگر بچهار طبع و ثلاث کیان یعنی حرارت و رطوبت و برودت و ییوست و نفس و روح و جسد .

و تام در حروف چیزی است که مساوی باشد مبنیات آن زبرش را و این افزون از يك حرف نیست و آن سین است لاغیر و باین سبب یاسین یکی از اسامی محمد صلی الله علیه وآله وسلم است و في الحروف الأبجدية في الخامس عشر .

شیخ میفرماید: آنچه بخاطر من میآید این است که تمام بمقام اکمل است چنانکه کمال بمقام پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اتم است مگر اینکه صفات ایشان علیهم السلام نزدیک است که مقام اتحاد گیرد لاتحاد الأصل، زیرا که نور ایشان و پیغمبر یکی است، زیرا که اول ایشان محمد و اوسط ایشان محمد و آخر ایشان محمد است صلوات الله علیهم وکل ایشان محمد است صلی الله علیه وآله وسلم.

پس قول إمام علي نقی علیه السلام « والتامين في محبة الله » اگر تمام را بماليس بزاید ولا ناقص تفسیر نمایند جایز است که محبت را بحقیقت محمد صلی الله علیه وآله وسلم تخصیص ، و اگر تفسیر کنیم بمعنی مراد از کامل که زاید بر تمام جایز است تخصیص دادن محبت را بفلک و لایت و بنابر هر دو تفسیر تخصیص جایز است چنانکه تعمیم جایز است.

پس حضرات ائمه علیهم السلام در ذوات و صفات و در افعال و اعمال و آثار افعال خودشان نام هستند أي هم كما ينبغي فيما ينبغي أي هم التامون في علة الایجاد و آن عالم محبت و یقین اول في قوله تعالى « كنت كنزاً مخفياً فاحببت أن أعرف فخلقت الخلق لأعرف » است .

پس محبت علت خلقت است و ایشان علیهم السلام محال این علتی هستند که محبت مییاشد و تام در محبت هستند أي لا یكون منهم ماليس في المحبة ولا من

المحبة ما ليس فيهم بل هم المحبة، وباین سبب در تفسیر این آیه شریفه « كمثل حبة انبتت سبع سنابل في كل سنبله مائة حبة » وارد شده است که حبة حضرت فاطمه علیها السلام و سنابل از آن حسین و نه تن از فرزندان حسین صلوات الله علیهم و صد دانه آنان هستند که از صلب مبارك هريك از ایشان در هنگام رجعت از ذریة خاصه پدید و متکون گردند. و در قول خدای تعالی ( ان الله فالح الحب والنوی ، حب عبارت از محب است یعنی محب " حضرات ائمه خصوصاً حضرت عصمة الله الکبری فاطمه زهراء سلام الله تعالی علیهم وصلواته علیها .

همانا از دو فرقه سنی و شیعی روایات تکثره وارد شده است که فاطمه صلوات الله علیها را از این روی فاطمه نامیدند که خداوند سبحان جل اسمه « فطم محبتها و محب محبها و محب محبها من النار » جدا میفرماید دوست فاطمه را و دوست دوست فاطمه را و دوست دوستدار دوست فاطمه سلام الله علیها را از آتش دوزخ .

فطم از باب ضرب بمعنی فصل و جدائی است و فطم بروزن کریم کودکی را گویند که مدت شیر خوارگیش پایان رسیده باشد فطمت الرضیع یعنی جدا کردم شیر خواره را از شیر خوردن و فطم بدو ضمته جمع فطیم است و فطام بمعنی باز کردن کودک است از شیر، فطم بمعنی بریدن رسن است، و فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را ازین روی فاطمه خواندند که فطمت شیعتها من النار و فطمه اعداها عن حبها.

از حضرت امام رضا علیه السلام مروی است که فاطمه صلوات الله علیها در خانه خودش دفن شد و چون بنی امیه مسجد رسول خدای را وسعت و فضایش دادند قبر منور آن حضرت در مسجد واقع شده.

فاطمی آن کس را گویند که بموجب ولادت بحضرت فاطمه انتساب می جوید و علوی آنکس را نامند که بعلی علیه نسبت یابد و هم چنین حسنی و حسینی و موسوی در ضوی و تقوی کسانی هستند که بامام حسن و امام حسین و امام موسی

و امام رضا و امام محمد تقی صلوات الله علیهم رشته نسب پیوسته دارند.

بالجمله شیخ احسانی میفرماید و از جمله چیزهایی که پاره فضلاء بناء بر کمال سیده النساء علیها و علی آبیهما و علی بعلها و بنیهما أفضل الصوة و ازکی السلام در بیان کمال شعوری و کمال ظهوری مذکور داشته است این است که کمال ظهوری در آن که عبارت از طاعه فاطمه است که بحساب ابجد عددش نه میباشد چهل و پنج است و آن عبارت از مجموع اعداد است از واحد تا تسعه باین صورت 54321 - 9876 چون اعداد را با هم حساب کنی باین معنی که بگوئی يك و دوسه و سه شش شش و چهارده ده و پنج پانزده پانزده و شش بیست و يك بیست و يك و هفت بیست و هشت بیست و هشت و هشت سی و شش و نه چهل و پنج ، و این کمال ظهوری است برای طاء و کمال شعوری عبارت از مجموع کمال ظهوری آن .

و کمال ما تحت طاء ظهوری است که هشت است که حاء حطی باشد و سی و شش میشود چنانکه در حساب مذکور مکشوف شد ، و مجموع این دو کمال شعوری طاء است که عبارت از هشتاد و یک میشود، یعنی حاء سی و شش و طاء چهل و پنج و جمع این دو هشتاد و يك است، زیرا که در اسم مبارك فاطمه علیها السلام است و این از خواص این اسم شریف است و بیانش این است که طاء میان اسم فاطمه است ، یعنی لفظ فاطمه پنج حرف است و طاء در وسط این پنج حرف واقع شده است و قبل از آن فاء است ، یعنی حرف اول این لفظ فاء است و آن نیز کمال شعوری هشتاد و يك است و بعد از آن مه است ، یعنی بعد از طاء میم بعد از طاء میم و هاء است و آن نیز کمال ظهوری چهل و پنج است، زیرا که میم در حساب ابجد چهل است و هاه پنج است.

و اینکه در این اسم مبارك حرف طاء اختصاص یافت ، زیرا که طاء عدد چهارگانه عوالم ثلاثه جبروت و ملکوت و ملک است و مربع ثلاثه میشود و طاء نیز نه است ، پس این اسم مبارك آنحضرت جامع کمالین میشود « لانها حیبة حبیب رب العالمین ».

پس باین سبب میباشد که حضرت صادق علیه السلام لفظ حبه را که در آیه شریفه مذکور است بفاطمه سلام الله علیها تفسیر فرمود ، چه ائمه اطهار از آنحضرت و این حضرت از ایشان میباشند.

لاجرم ایشان هستند تامون در محبت إلهی وایشان هستند محبون فی الله وایشان باشند محبون فی الله والله وحقیت این حب نمی باشد بسبب علتی که غیر از نفس مقدس کبریا باشد، چه این حب جز بنور خداوندی که اوست فؤاد نیست و گاهی که مخلص بیابند غیر از او را نخواهند یافت ، چه غیر حجاب از وی خواهد شد و چون کار غیر و حجاب از حضرت احدیت در کار بیاید چنین حبی خالص و حقیقی نخواهد بود .

و اما آن و اما آن حب و دوستی که بغیر از نور خدای لایزال باشد بناچار باید بر حسب علتی غیر از نور إلهی باشد و این مطلب بعلت این است که لغیر الله یهوی بالفؤاد إلی غیر المبدء و آن غیر از ذات است، و در این حال واجب میشود از ذاتی که همان مبدء است و ازین غیر تعداد پدید آید.

و معنی دیگر برای اینکه حضرات معصومین سلام الله تعالی علیهم اجمعین تأمین فی محبة الله هستند این است که ایشان بر محبت خدای جلیل مجبول هستند و این محبت حقیقی حضرت احدیت جبلی ایشان است و هم چنین جمیع مخلوق بر دوستی ایشان مجبول میباشند .

پس احدی از خلق نیست جز اینکه دوستدار ایشان است خواه از دوستان ات ائمه علیهم السلام شمرده شود یا از دشمنان ایشان در شمار آید و این امر بدو جهت است:

جهت نخستین این است که ایشان علت ایجاد هستند چنانکه مکرر مذکور شده است پس ایشان علت فاعلیه هستند چه ایشان محل مشیت الهی هستند و علت مادیة وصوریه وغانیه میباشد لاجرم هر کس و هر چیزی کس و هر چیزی که در دایره امکان و ایجاد باشد اگر محبت ایشان جبلیت وی نباشد موجود نخواهد شد چه اصل

وجود حب و دوستی ایشان است.

و خداوند تعالی این مخلوق را بسبب حب و دوستی ایشان بیافرید چه ایشان همان محبتی هستند که محبت علت ایجاد و معرفت است و قد ورد في الدعاء لا يخالف شيء منها محبتك فشرط ایجادها ان تجرى في جميع وجوداتها على محبة الله و هو تأويل قوله تعالی « و ان من شيء الا يسبح بحمده فيجرى الطيب في طيبة والخبيث في خبئه كما جرى القدر به عليهما مما قبلاه المؤمن في ايمانه والكافر في كفره كما جرى به القدر » .

زیرا که قدر چنانکه مکرد اشارت رفته است جاری میشود بر آنچه تقاضای عمل بندگان است و خداوند سبحان دوست نمیدارد در تقدیر خودش که جاری شود قدر او بر غیر مقتضی عمل و هم چنین عمل دوست میدارد که جاری نشود مگر بآنچه جریان یافته است برای آن قدر « و احب له من انه كما هو وهو ما يحب الله منهما ولهما ».

لا جرم خداوند سبحان هر چند کفر را برای نفس خود دوستدار نیست و برای بنده اش نیز دوست نمی دارد « ولا يحب ان يكون الكافر والكافر إلا كما يقدر فيما يقتضيانه لذاتهما لكنه لا يحب ان تكون إلا على ما هي عليه من خیرها و شرها ».

چنانکه مکرر باین مطلب برای تفهیم اشارت شده است لاجرم هیچ موجودی نتواند از محبت حضرت احدیت انفکاک بگیرد ، چه اگر منفک شود موجود نمیشود و علی هذا جرى الصنع ، و این آن حجت إلهی است که هیچ چیز مخالفتش را نمی نماید و این محبت عبارت از ولایت ائمه اطهار علیهم السلام است که تموا و کملوا بها .

و هم چنین هر کسی غیر از ایشان و سوای ایشان باشد باین محبت ، یعنی بولایت ایشان بدرجه کمال ارتقاء گیرد و هو قوله تعالی « اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ديناً ».

پس این است تمام نعمت و کمال دین و این مطلب فرع تمامیت ایشان است در آن محبتی که اعظم نعم است و فرع کمالیت ایشان در دین که آن کمالیت اجل فضل است و امام علیه السلام این معنی را که فرمود « لا یخالف شیء منها محبتک در این قول خدای تعالی د و ان من شیء إلا یسبح بحمده » مبین فرموده است و ملازمت اشیاء مر محبت خدای را فرع بل آئیناهم بذکر هم میباشد ، چه ایشان در طلب آن هستند که انا هم به کما هم پس مخالفت آنرا نمیکنند و این اصل محبت خدای سبحان است .

و اگر چنین بودی که خداوند سبحان گاهی که بندگان را از کفر نهی فرمود و کفر را در حق بندگان دوست دار و خوشنود نبود رضا نمیداد که ایشان باختیار خودشان جریان گیرند و ایشان را بر طاعت خودش مجبور میداشت هر آینه ایشان در طاعتی ناخوب و ناخجسته بودند ، چه باختیار خود اطاعت نکردند .

و اگر خداوند تعالی هنگامی که راضی بود که بندگان او باختیار خودشان رفتار نمایند در کفر ورزیدن ایشان راضی بود هر آینه این کفری که ایشان داشتند مؤمن و در عین اساتی که مینمودند محسنی بودند ، چه هر دو برضای پروردگار کار کرده اند .

و اگر خداوند تعالی گاهی که رضا میداد که باختیار خودشان کار کنند و اینکه جریان قدر بر حکم اعمال مقدره ایشان بقدر خدای عز وجل باشد و بگرداند ایشان را بسبب کفرشان کافر و اما ایشان با آن بعدی که بعلت کفر از درگاه رحمت الهی پیدا کرده اند آرزومند قرب و نزدیکی به پیشگاه باشند و خداوند متعال ایشان را با آن بعد مقرب و با آن حال کفر مؤمن بگرداند هر آینه آسمانها و زمینها و آنچه در آنها وجود دارد تباه و فاسد گردد.

یعنی مقبولات جانب فساد گیرد باینکه جائی که باید قبول نماید قبول نکند و انما قبلت کما لم تقبل و قابلات باطل شود گاهی قبول نکند چیزی را که قبول کرده هنگامی که قبول نمود و قبول نماید آنچه را که قبول ننموده

هنگامی که قبول نخواهد کرد بجهت واحده .

و تمام ذوات و اکوان ما بین ارضین و سموات هلاك شوند علی ما هم علیه بل آتیناهم بذکرهم لهم عن ذکرهم معرضون ، یعنی دوست میدارند که حق متابعت نماید اهوای فاسده ایشان را از حیثیتی که آن خلاف حق است و الحق لا یكون من حیث هو حق باطلاً أبداً ولا یكون إلا حقاً .

و اگر جز این باشد و حق همیشه حق و باطل همیشه باطل نباشد هیچ چیز باقی نماند و نظام عالم باطل گردد سبحان الله عما یصفون ، یعنی منزّه و مقدس میگردانم و میدانم پروردگار قادر حکیم قهار را ازین گونه صفت که ایشان می نمایند باینکه حق من حیث هو حق باطل باشد و باطل من حیث هو باطل حق باشد.

و این جماعت جاهل شقی بسلیقه خود گویند صفت پروردگار ما این است و پروردگار ما نفس اقدس خود را برای ما بر این گونه وصف کرده است و حال اینکه خداوند تعالی نفس خود را نه بر این منوال صفت کرده است و جز این نیست که ایشان برای ناصواب خود کردگار و هاب را بر این شمیت ناشایست توصیف نموده اند .

پس این جماعت گمراه یزدان متعال را بوصفی که خود خواسته اند و نموده اند توصیف کرده اند ای بما یفترون علی الله من الکذب ویخلقون من الافک ، و آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم هرگز از هیچ چیزی از له حق که عبارت از محبة الله است که بچیزی از باطل که خداوند هیچوقت درستش نمیدارد بیرون نمیشود و خداوند تعالی را توصیف نمی نمایند مگر بآنچه خداوند سبحان نفس خود را بحق توصیف کرده است بواسطه تمام کمالیتی که در محبت خدای دارند .

و أما دشمنان ایشان که فی الحقیقة دشمن خداوند رحمن هستند چون فی الجملة برضد ایشان میباشند بر خدای کذب میبستند و افتری می نمودند گفتند و کفی به ائماً بیناً و خدای را بکذب خود موصوف میداشتند ، چه ایشان می گفتند



این توصیف که ما مینمائیم از حضرت خداوند است ، لاجرم خدای تعالی نازل فرمود « سبحان الله عما يصفون إلا عباد الله المخلصين »  
یعنی مخلصین تاملین فی محبة الله .

وجه دوم این است که تاملین در محبت خدا چنانکه مجبول هستند بر حب خداوند تعالی مخلوق نیز مجبول هستند بر محبت ایشان ،  
لاجرم از مخلوق نیست جز اینکه دوست میدارد ایشان را یعنی مجبول بر محبت ایشان است خواه در شمار دوستان ایشان یا در زمره  
دشمنان ایشان در نظر آیند چنانکه مذکور شد.

اما دوستی محبین ایشان با ایشان که ظاهر و معلوم است، اما دوستی مبغضین و دشمنان ایشان با ایشان که بر حسب ظاهر جمع بین دو  
ضد میباشد و عجیب مینماید برای این است که دشمنان ایشان هر چند پژوهش و موشکافی کردند و دقیق و ناظر شدند در وجود مبارک  
ایشان صفتی که مکروه شمارند یا عیبی که طبایع آنها از آن متنفر یا گناهی که منکر شمارند نیافتند و هر چه از ایشان دیدند و هر حالی که  
از ایشان نمودار شد چنان مطلوب و ستوده و مطبوع بود که قلوب ایشان بآن متمایل میگشت، چه ایشان و صفات و احوال ایشان بر آن  
صفت است که بجملگی علماء حکماء فقهاء کرماء ابرار مقربون زهاد عباد شجاعان رحماء اعزاء الله علی الکافرین اذله علی المؤمنین  
بودند.

و حاصل اینکه هر صفتی جمیل که نفوس و عقول را مطلوب و محبوب و مامول و مرغوب است در وجود مبارك ایشان بجمله بجمیع  
مراتبها تامة كاملة موجود است و در دیگران یافت نمیشود، پس احدی از مردمان بحالی از احوال یا عملی از اعمال یا قولی از اقوال یا  
صفتی از صفات یا طوری از اطوار ایشان را نگران نمیشود جز اینکه بدرجه محبوب و مطلوب و مستحسن مبیند که مقتضی این است که  
منافان بر آن حسد گیرند .

فتكلف أعدائهم عداوتهم علی کل محبوب و مطلوب بلا موجب مگر حسد

ورزیدن بر فضایل و معالی ایشان، چه ایشان دیدند که دست ایشان از اذیال فضایل و مآثر و مفاخر و معارف ایشان صد هزاران فرسنگها دور است و بهیچ چیز آن فایل نمیشوند لا-جرم بهمان چیزی که در ایشان موجود و محبوب خود این جماعت بود برایشان حسد بردند، چه ایشان قادر بر دوستی ایشان با آن کمالات و فضایی که در ایشان بود و این مردم بر آن حسد داشتند نبودند با اینکه خودشان دوستدار آن صفات و الاسمات بودند .

و باین علت است که حضرت صادق علیه السلام عبارتی باین معنی میفرماید «والله انهم لا یقدرون علی ان یحبونا ولو قدروا لا حبونا ولکنهم لا یقدرون» .

راقم حروف گوید: ازین پیش در ذیل مجلدات مشکاة الأدب وطی این کتب مبارکه و بیان حال حسن بصری که در شمار مبغضین و دشمنان امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه است مسطور شد که از وی از علت خصومت پاره معاصرین امیر المؤمنین با آنحضرت پرسیدند: گفت بواسطه این است که نور مبارکش انوار: ایشان را در اشعه فروز و فروغ افکند و فضایل و مناقبش بر همه چیرگی گرفت الی آخر بیاناته .

و مقصود این است که چون دیدند نسبت بآنحضرت حکم ذره و آفتاب جهان تاب و قطره و دریاب بی پایاب بودند از کمال بغض و حسد دشمن آن حضرت شدند و آنچه را که دوست میداشتند چون در آنحضرت موجود و در خود مفقود دیدند موجب دشمنی ایشان گردید.

چنانکه گفته اند: المرء عدد الما جهله بالما لم یکن فیه ، و ازین گذشته بر حسب سرشت ازلی و فطرت قدیم پاره سعید و برخی شقی هستند اگر همه دوستدار باشند تفاوت در میانه چه خواهد بود و اگر دشمن باشند امتیاز سعید از شقی و قابل از غیر قابل از کجا معلوم میشود. و در این مطالب در این کتب مبارکه بسیار تحقیقات و بیانات مبسوطه مفیده شده است لازم بتکرار نیست.

شیخ احسانی میفرماید: وأیضاً معنی اینکه ائمه اطهار صلوات الله علیهم

تامون في محبة الله ميباشند اين است که « لا يعلمون إلا بمحبة الله وفي محبة الله » لاجرم ايشان در ذوات مبارکه و اکوان شريفه و اقوال کریمه و احوال جميله خودشان و آنچه را که پوشيده و هر چه را که آشکارا نمايند و در اوامر و نواهي خودشان و دعوتهاي خودشان و ادعية خودشان در محبت خدای بيهمال گردش کنند و هرگز گز از آن حيثيت خارج نشوند.

تو اين احوال و افعال نشانه کمال اخلاص در عبوديت و عبادت است ، و ذلك قوله تعالى « وما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء ويقيموا الصلوة ويؤتوا الزكاة وذلك دين القيمة » .

و اين است دين ايشان که عبارت از ولايت ايشان است و ولايت ايشان عبارت از محبت ايشان و محبت ايشان عبارت از ايمان و ايمان از اسلام عند الله است و هو ما ذكرنا من التام و اکمل في محبة الله تعالى .

شيخ احسانی ميفرمايد: قول شارح يعنى مجلسى اعلى الله مقامه که فرمود : « في مراتبها الثلث في محبة الذات لذاته ولصفاته الحسنی و لا فعاله الكاملة » مراد بآن اين است که محبت ذات راجع بذات سبحت نيست چه بذات سبحت امکان وصول نيست بهيچ از جهات مگر از آن جهتي که خداوند کبريا خود را بآن وصف کرده و امر به من تکليفه ، پس در حقيقت محبت ذات راجع بصفات ميشود و اين مطلب منافی آن نمی شود که گفته اند هر محبتی بسوی نفس بازگشت کند .

و اما در باب محبت خدائي علماء را اختلاف است پس هر کس گفته است که محض و مخصوص لله است و بنفس بازگشت نيارد زیرا که نفس بلکه جميع صفات در اين محبت ملحوظ نميشود بلکه ذات محبت ملا حظه می گردد ، زیرا که آن محبتی که عبارت از حقيقت مجردة از جميع سبحات است حتی از تجريد نمی يابد در اين هنگام نفس خود را تا محبت بنفس برگردد و ادراك ذات را نميکند تا محبت بذات باز آيد .

و جز اينکه گوئيم مشار إليه همان ظهور حق تعالى است و محبت برای

صفت است که این صفت ظاهر نمیشود با وجود چیزی « و ان كانت إذا موجه الداعي والعارف إلى الذات تغيب عن وجدانه وتقني في الذات » و اگرچه چون شخص داعی و عارف بسوی ذات توجه نماید از وجدان خود غایب و در ذات فانی میشود همانطور که ما حکم میکنیم بخلوص محبت برای صفات و افعال محبت را رجوع بسوی نفس نمیماند بجهت عدم وجود آن در نظر در این هنگام .

و این حال برای این است که این محبت چون از مشاهدات این صفات و افعال ناشی شد برای ملاحظه نفس نیست تا این لحاظ محبت بنفس باز گشت کند زیرا که این محبت با حالت ملاحظه ظاهری نمی سازد جمال این صفات و افعال را لذاتها وانما يظهر للتعلق ، بالملاحظ بکسر حاء حطی یعنی ملاحظه کننده فافهم .

و گفته اند: مراد از محبت عشق است و اینکه صفت عشق را بالنسبة بحضرت باری تعالی منکر هستند بواسطه عدم فهم آن و عدم قابلیت آن است همانا در این سخن بسلیه و عقیدت مردم صوفی مذهب رفته اند و بوی عقاید و بیانات ایشان در آن است و کلام با مغز و معنی در این امر این است که حب یعنی دوستی عبارت از میل نفس است بسوی محبوب و اگر این "حب و دوستی بحضرت جانب افراط سپارد عشقش نامند .

شیخ احسانی از جالینوس حکیم دانشمند علیم فرموده است : عشق از افعال و کردار نفس است و این حالت و صفت در مکن دماغ و قلب و کبد کامن است و در گوهر دماغ و جوهر مغز سه مسکن است یعنی تخییل است در مقدم دماغ و دیگر فکر است که مسکنش در وسط دماغ است و دیگر در ذکر است که در پایان آن است.

پس هیچکس دچار آن عشق و در گذشتن از اندازه دوستی نشود مگر گاهی که از معشوق خود جدائی یابد و در زمان فراق هیچ وقت مغز و قلبش از خیال و فکر و ذکر معشوق نهی نماند بدین سبب از خوردن و آشامیدن بواسطه اشتغال

قلب و کبدش و از خفتن و آرمیدن بعلت اشتغال دماغ او بتخییل و ذکر و فکر معشوق دور گردد.

و پس باین جهت جمیع مساکن نفس بمعشوق و یاد او مشغول شده است و هر وقت کسی دارای این اوصاف و احوال باشد عاشق نخواهد بود و هر وقت شخص عاشق از این حال و اشتغال بحالی دیگر اتصال گیرد این مساکن و ساکنین مذکور خالی و حالت اعتدال نمودار آید.

شیخ احسانی میفرماید: عشق و معنی حب را بدانستی پس با نظریه که غزالی مذکور داشته است که حب عبارت از میل نفس است و عشق عبارت از افراط در میل است ممکن است توجه کلام شارح، یعنی مجلسی علیه الرحمة «فانه بعد محو الميل و الافراط و تحصیل فناء المایل فی ذاته فی المحبوب مع محو المحبة فانها حجاب»

چنانکه حضرت ولایت آیت جعفر بن محمد علیهما السلام میفرماید «المحبة حجاب بین المحبوب والمحب قد یقال له عشق کما یقال له حب».

ولکن در اینجا دو چیز است: اول این است که از طرف ما، یعنی طرق شیعه و اهل اسلام استعمال عشق در جانب حق و جناب باری تعالی وارد نشده است بلکه از طرق اهل تصوف وارد گشته و این استعمال نزد ما باطل است و نسبت آن بذات اقدس باری تعالی جایز نیست و در کتب مردم شیعی چنین نسبتی و امری مقصود نیست چه از طرق اهل خلاف، و البته معتقدات اهل خلاف را محل اعتنا نمیخوانند و اینکه آنانکه باین مذهب میلی دارند از ماروایت میکنند و نسبت این عقیدت را بما متصل میسازند برای این است که مردم را از راه خدا گمراه سازند و خداوند تعالی میفرماید «فذر لهم ما یفترون».

دوم این است که مر آن را معنی دیگر باشد صلاحیت دارد که در قدیم استعمال شود و چون از طرف معصوم منصوص باشد اطلاقش بر خالق ارجاء و آفاق جایز است، چه عقل مجوز این تجویز است و چون بگوش برسد عقل بلا تکلف

قبول آن را مینماید مثل لفظ ید، چه برای ید که بمعنی دست است معنی دیگر هست که از حیثیت آن معنی اطلاقش بر خداوند سبحان روا میباشد که عبارت از قوه و قدرت است .

و چون ید را باین معنی اطلاق بر خدای کنند و یدالله یعنی قدرة الله اراده نمایند عقل بدون تأویل و تکلفی پذیرنده آن می شود، چه عقل تجویزش را میکند و آنچه را که معنی نباشد که اطلاقش بر خدای تعالی صالح نباشد مثل رجل یعنی پای که عبارت از آلت سعی و رفتن یا حمل کردن صاحب خود است و این دو معنی نسبت هیچ یکش بخداوند صلاحیت ندارد و در خور جسم است، لاجرم در طرق ما وصف کردن خداوند را برجل وارد نشده است و چون از طرق مخالفان وارد است ما پذیرای آن نیستیم، چه اطلاق آن جز بتأویل جایز نیست، چنانکه پاره تفسیر کرده اند و گفته اند: مراد بقدم قدمی است که بقدم لایق باشد و اهل تصوف گویند « و هو ظهوره تعالی فی عالم الاجسام » و تمام این جمله باطل است .

و چنانکه غزالی تفسیر کرده است عشق را « بما یناسب الحب وانه اقوی » و هیچ عیبی و نقصی نمیرود که حب قوی باشد « و هذا طریقهم فی تشیید طریقتهم » و قلوب کسانی که بآخرت ایمان ندارند باین مزخرفات گوش و باین اباطیل هوش میسپارند و بآنچه خود میخوانند و میپسندند رضا میدهند.

و بیان این جمله این است که عشق بهمان که جالینوس حکیم یاد کرده است تحقق می پذیرد چه او میگوید: از فعل نفس است و فعل از سبحانی است که ما بکشف آن مأموریم و این عشق محقق نمیشود مگر بدوام یاد کردن معشوق و فکر نمودن در ترتیب جهات تعلق و کیفیات اتصال بعد از تخیل مرصورت معشوق را .

پس بدون تخیل متذکر و متفکر نمیشود در جهات تعلق و کیفیات و بتعدد دواعی که اسباب حصول عشق از تصور معشوق میشود و اختلاف جهات ناچار میشود و هیچ از این حیثیات و کیفیات و دواعی نسبت بحضرت کبریا جایز نمی گردد .

و زمخشری بکلامی که در حق ایشان مقرون بحق است بر این جماعت رد کرده است، چه میگوید: این جماعت تصور مینمایند صورت زیبای معشوقه را بلحاظ نکاح و کامراندن از مباشرت و مجامعت با او تا بجائی این تصور را قوت میدهند که بیاد سپوختن به آن معشوقه ماه دیدار اسباب استمنا فراهم و آب مردی و منی ایشان از احلیل زن باره ایشان فرود می آید و از آن حدت سبق و کثرت میل بسپوز قدری آسوده میشوند.

این است معنی کلام ایشان و مأخذ آن واضح است، چه ایشان صورتی نیکو و چهره دلپذیر را در خیال جلوه گر میسازند و بیاد آن جمال منی ایشان روان می شود.

و در این باب سخن همان است که زمخشری فرموده است، چه شخصی اگر تصویر صورتی دل پسند نماید اما بلحاظ نکاح و سپوز و جماع با او نرود اگر از تمام خویریانی که در عرصه امکان هستند جمیل تر باشد منی بلکه مذی هم از وی بیرون نیاید.

چنانکه اگر تصور گوهری که در تمام جواهر همتایی برای آن نباشد یا تصور ستاره را کند که هزاران بار هزار از آفتاب فروزنده تر باشد این حالت برای او دست نخواهد داد، و این حال جز از آن حیثیت نیست که این تعشق نفسانی حیوانی است که منشاء آن شهوت حیوانیه است.

پس قول شارح که فرمود: انکار آن بواسطه عدم فهم معنای آن است

: ناشی از عدم فهم معنی عشق است، همانا این مطلبی که اشارت کرد بان بر تقدیر صحت مراد ایشان همان حب است نه عشق، زیرا که عشق جز در احوال نفسانیه حیوانیه موضوع نیست فافهم.

راقم حروف گوید: چنانکه سابقاً در کتب سابقه یاد کرده ایم نسبت عشق را باین وضع و حالا تیکه مخلوق را در عوالم عاشقی بمعشوق و محبوب غیر حقیقی که از جنس خودشان است خواه از بنی آدم یا غیر آن روی میدهد بخدای

بلکه انبیاء و اولیای خاص پروردگار نمیتواند داد، زیرا که اولاً فرموده اند خیر الأمور أوسطها، در هر امری اگر چه در عبادات و ریاضات مجاهدات هم باشد چون بحد افراط برسد ممدوح نیست.

از ابوالعباس پرسیدند حب افضل است یا عشق؟ گفت: حب ممدوح تر میباشد، چه در عشق حالت افراط است، و عشق در عفاف و پارسائی حب و هم در فسق و خبث حاصل میشود و این حال از بابت عمای حس است از عیوب آن یا مرض و سواسی که میکشد آن را بنفس خود بواسطه تسلط فکری وی بر استحسان پاره صور شیخ الرئیس بن سینا در باب عشق رساله مبسوط رقم فرموده و می گوید: عشق اختصاص بنوع انسان ندارد بلکه در جمیع موجودات از فلکیات و عنصریات و نباتات و معدنیات و حیوانات سایر است و معنایش را ادراک نمی شاید کرد و بر آن مطلع نمی شاید و هر چه از آن تعبیر شود بر خفایش افزوده آید.

و عشق مانند حسن است که ادراک نمیشود و تعبیر از آن ممکن نیست و مانند وزن است در شعر و غیر ذلک از حالات و وجدانیاتی که بر اذواق سلیمه و طباع مستقیمه حوالت میروند و عاشق را بواسطه اینکه از شدت هوا باریک و نزار میشود عاشق میخوانند و عشقه بمعنی لبلاّب و پیچک است که بدغسان نیز گویند و آن علفی است که میروید و دراز می شود و بر درخت می پیچد تا خشکش میگرداند و در جلد درخت فرو میروند.

و گویند: عشق از همین ماده است، چه با عاشق دل خسته و دل باخته افسرده همین معاملت را مینماید و حالت عشاق بجائی میرسد که چنان از خود بیخبر میشوند که اگر بر معشوق هم بگذرند بروی ننگرند، و البته چنین صفتی را چگونه میتوان بخداوند حی عالم لا ینام نسبت داد و گاهی این صفت چنان قوت د استیلا میگیرد که عاشق را دیوانه و مجنون میگرداند و البته چگونه میتوان انبیا و اولیای خدای را بصفتی که باین نسبت منسوب یا به بیخردی موصوف و معروف آید منسوب داشت.



از این است که هیچوقت خدای را و انبیا و اولیای او را عاشق نخوانند و بصفت حب و دوستی موصوف دارند و محب و محبوب خوانند ، و اگر عاشق خدای خوانند نه باین صفت و معنی است که در سایر مخلوق است چنانکه خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمه میفرماید :

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه سود \*\*\* ما باو محتاج بودیم او بما مشتاق بود

مشتاق غیر از عاشق است اما در اینجا خدای را معشوق میخواند ، و البته عشق حقیقی که از راه شهوت حیوانی نباشد غیر از مجازی و بسی ممدوح است چنانکه در السنه شعرای عارف و عرفای شعرا بهر زبان منظوم شده است و در حقیقت عشق مجازی مخالف عقل سلیم است، و حرکاتی از جماعت عشاق مجازی ظهور مینماید که ابداً ممدوح نظراً نیست بلکه مذموم عقلای روزگار است .

قال علیه السلام « والمخلصین فی توحید الله » و سلام نامتناهی الهی باد برکسانیکه خالص نموده اند خود را در توحید الهی ، و این معنی در صورتی است که مخلصین بکسر لام وصیغه فاعل باشد و اگر بفتح لام وصیغه مفعول باشد بخوانیم معنی چنین است که خداوند تعالی خالص گردانیده ایشانرا در توحید خود .

اجل المشایخ العظام آخوند مجلسی اول رحمة الله علیه در شرح این کلمه میفرماید: بدانکه ایزد سبحان تمامت انبیا و اوصیا را برای استکمال توحید خلاق بخلق فرستاده است و از نخست ایشان را قابل کمالات گردانیده است و بتوفیقات عظیمه مباهی داشته تا ایشان ریاضات و مجاهدات عظیمه کشیده خود را بمرتبه که ممکن بوده است رسانیده اند و هر يك بر حسب قابلیت و لیاقتی که در نهاد داشتهاند بجائی که شایسته آن قابلیت بود رسیده اند.

و از آن پس که دارای مقامی در خود لیاقت خود شدند خداوند تعالی ایشانرا بخلاق برانگیخت: و بزرگترین کمالات توحید الهی است و مراتب آنرا حصر نمیتوان کرد لکن بر حسب اجمال مرتبه اولی نفی آلهه و خدایان متعدد است

که باغواي شیطان بعبادت کواکب و بتان و انسان میپرداختند .

و بر حسب ظاهر جمیع انبیاء در بدایت امر و ابلاغ اولاً اهم خود را بکلمه طیبه توحید مکلف مینمودند که «قولوا لا إله إلا الله تفلحوا» بگویند که جز خداوند خلاق جهان واجب الوجود که متصف بجمیع کمالات است خدائی نیست رستگار شوید.

و بعد از آنکه ازین مرتبه میگذشتند شیاطین طرق دیگر از شرك برای بني آدم ترتیب میدادند و در تمامت امم باغوا و اضلال در می آمدند مثل تعدد صفات مثل علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و ادراک وجود و غیر از آن و اکثر اوقات علماء هر امتی را اغوا میکرد.

همانا در جمیع این معنی از بدیهات است که دارای این کمالات مذکوره است پس چگونه واجب الوجود که هر موجودی از اوست دارای این کمالات نخواهد بود .

تا آنکه جمعی از شیاطین بر حسب استطاعت در اغواي بني آدم کوشیدند و به جسمیت و تشبیه قائل شدند، همچنان انبیای عظام و اوصیای گرام صلوات الله علیهم براهین قاطعه و ادله واضحه آنجماعت را ازین حال شرك باز میداشتند و میفرمودند : واجب الوجودی که عالمیان را ایجاد فرموده است و اگر تکثیری در ذات او بهم رسد واجب نخواهد بود.

چنانکه اخبار متواتره از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین سلام الله تعالی علیهم اجمعین بر این مضمون وارد شده است که کمال توحید نفی صفات است و اثبات صفات برای خدای تعالی نفی از لیست إلهی و نفی وجوب وجود اوست و جماعت عامه بیشترشان اشعری شدند و اثبات صفات کردند و جمعی دانستند این باطل است معتزلی و قایل باحوال شدند و همان تکثر برایشان لازم آمد با قول بامر باطل که این صفات الهی نه موجودند نه معدوم.

و این مذهب باطل و امثال اینها بآن سبب به مرسید که دست از متابعت

ابواب مدینه علم و حکمت إلهی برداشتند با اینکه خودشان از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم متواتراً نقل کرده اند که آنحضرت فرمودند « أنا مدینة العلم وعلی بابها ، و در روایات دیگر « أنا مدینة الحکمة وعلی بابها » .

منم شهرستان علم و حکمت الهی و علی در آن شهر است و تقهیدند که شهر چه معنی دارد با آنکه بدیهی است مراد آنحضرت این است که هر علمی که از آن حضرت اخذ نکنند جهل است و علم نیست و داخل شهر نمی توان شد مگر از در و سایر آیات و اخباریکه در این باب رسیده و همه را ترك نمودند .

و چون جمعی بسبب متابعت وارثان علم نبی صلی الله علیه وآله وسلم ازین شرك خلاص شدند شیاطین از راه دیگر در مقام اضلال و گمراهی ایشان بر آمدند از باب شرك در اعمال که جمعی مراعی شد که هر عبادتی را که نمایند برای این کنند که مردمان ایشانرا عابد خوانند و تحصیل دنیا را بدین نمایند .

و جمعی که بتأیید إلهی ازین معنی خلاص شدند شیاطین مبتلا ساختند ایشان را باینکه عبادات را از جهت خود و منافع خود بجای آورند مثل دخول جنت و یا خلاصی از نار ، و جمعی از جهت کمال نفس و گروهی برای اینکه مستجاب الدعوة باشند و جمعی برای اینکه مقرب درگاه الهی شوند و در حقیقت همه خود را پرستیدند.

و مخلص کامل آنکس باشد که فانی محض شود حتی آنکه فناى خود را ند بیند و هر چه برای محبت إلهی کند اگر برتبه عشق رسیده باشد یا از آن جهت کند که ذات کبریای او را بذاته بندگی میباید کرد اگر برتبه معرفت کامله فایز شده باشد.

از حضرت امیر المؤمنین وائمة طاهر بن سلام الله علیهم احادیث کثیره در هر دو معنی وارد شده است که خداوندا ترا عبادت نکرده ام بسبب طمع در بهشت تو یا بیم از دوزخ تو لکن چون ترا یافتم که مستحق و بایسته عبادتی عبادت کردم ترا ، و در روایات دیگر است که ولکن عبادت میکنم از جهت محبت تو .

وهر کس ملاحظه اینگونه آیات و اخبار را بنماید میداند که رتبه عبادت بوجه کمال در هر مرتبه از مراتب مخصوص ایشان است بلکه هر کمالی که ممکن است برای ممکن حاصل شود حضرات معصومین همه را بوجه کمال داشته اند :

شیخ احسانی علیه الرحمة در اشاره بترجمه مرحوم مجلسی اول طاب ثراه میفرماید که اقصی مراتب محبت کار را بآنجا میکشاند که عارف جز خدای را ننگرد چه عارف نمیبیند چیزی را مگر اینکه مینگرد خدای را بعد از آن در ابتداء پس از آن میبیند با خودش بعد از آن میبیند قبل از آن و از آن پس درجه عرفانش چنان قوت میگیرد که جز خدای را جز خدای را در هیچ حال نمی بیند و می نگرد صفاتش را عین ذات کبریای او چنانکه شاعر گفته است:

ما وحد الواحد من واحد \*\*\* بل کل من وحده جاهد

و ازین شعر میرساند که صفات عین ذات است و هر کس عین ذات نداند و جدا شمارد انکار وحدت را کرده است: وکتب عرفا در بیان این مراتب مشحون است و حق و حقیقت مطلب این است که بیان و توضیح آن ممکن نیست و هر کس را ذوقی نباشد نمیداند چه خبر و چه حکایت و چه شانی است .

پس مخلصین بصیغه معلوم آنکس باشد که در توحید خداوند یکتا مشرک نباشد و خدای را انبازی نشناسد ، یعنی لم یر إلا واحد و بصیغه مجهول بمعنی این است که خداوند تعالی او را باین مقام و رتبت اختصاص داد و او را محل توحید خودش گردانید، یعنی یعرف بسبب التوحید براه و راه نمائی او توحید شناس میشوند.

و اینکه گفت « ویری الله بعده فی الابتداء » تا آخر کلمات اگر باین کلام اراده بشود در ابتداء سلوک نیکو است و اگر اراده بشود بآن در هر حالی توجه عارف را بچیزی شمرده نیست زیرا که عارف حقیقی نگران آثار نمیشود تا بدستگیری آن بمؤثرات ارتقاء نماید بلکه نظاره او بسوی مؤثرات است در آثار .

چنانکه نفس نفیس عرفان و ایمان و ایقان امیر مؤمنان کار گذار هر دو جهان ولی اعظم خداوند سبحان علی صلوات الله وسلامه علیه میفرماید « ما رأیت شیئاً إلا ورأیت الله قبله » و بروایتی اومعه و معنی چنان نیست که امیر المؤمنین علیه السلام اول خدای را میبیند و شیء را بعد از خدای یا با خدای می بیند ، زیرا که اگر باین معنی و این حال باشد لازم میشود حصول غفلة بعد از هر ذکر و هر یقظه و بیداری بلکه معنی این است که « انه یری الظاهر بالأشیاء لها ظهور قبلها وهو منها » و این مسئله منافی این مسطوراتی که در این دعای مبارک وارد است نیست د یا من هو قبل کلشیء یا من هو بعد کل شیء » زیرا که اولی از مراتب معرفت و دومین از مراتب مجهولیت است .

و قوله « و یری صفاته عین ذاته » اگر اراده بشود باین کلام آنچه درین

حدیث مذکور دو شد « و کمال توحیده نفی الصفات عنه » یعنی برترین مقامات و مراتب کمال توحید حضرت احدیت این است که شناخته گردد ذاتی بسیط که در آن کثرتی نباشد نه در اعتبار و نه در امکان و فرض لانه هو این ذات بسیط بیرون از کثرت نه در اعتبار و نه در امکان و نه در فرض بود و همان خداوند تعالی عما یصفون است و برای او علمی و قدرتی و سمعی و بصری و حیاتی بغیر از ذات خود بدون مغایرتی حتی فرضاً هم نبود .

و اما اعتبار صفات در دایره امکان هست چنانکه اگر مردی بتو آید البته این مرد حقیقة انسان است و چون چیزی بنگاشت این وقت بواسطه احداث کتابتی که نموده میدانیم وی کاتب است و او را بکتابت توصیف میکنیم و چون قبائی بدوزد بواسطه این صفت خیاطت میدانیم وی خیاط است و او را بخیاطت توصیف مینمائیم و هم چنین غیر ازین و آنچه ما او را توصیف کردیم مثل خیاط و کاتب بود جزئی از ذات او نیست بلکه اگر دانش تحقق پذیرد دانش را بسیط خواهی یافت لکن تو خوب میدانی که اگر این انسان تفصالی در ذات داشت هر آینه صادر نمی شد از وی یعنی از آن ذات بواسطه این افعال آثار کمالاتی .

پس صدور این آثار متعدده متغایر دلالت بر این مینماید که ذات این مرد ناقص نیست نه اینکه ذاتش متکثره باشد، آیا نگران نیستی که توهمی گوئی وی کاتب است وی خیاط است وی نجار است پس ترا ازین کلمات مقصود این است که وی دارای ذاتی بسیط است و این ذات بعینها همان موجودی است که از وی کتابت صادر شد و بعینها همان است که خیاطت از وی حادث گشت پس تعدد صفات هما در حیز امکان است .

پس این مطلب بعینه همان است که ما در نفی صفات قصد کردیم که در آن تعددی نیست فنصفه بالعلم باعتبار احاطت آن بمعلوم واعطائه العلم است و نصفه بالقدرة لصنعه کل ما یرید بلا تقریق بین المصنوعات .

و اگر اراده نمائیم باین آنچه مراد که اهل تصوف قصد میکنند و می گویند صفات ذات و صفات افعال و افعال و مفعولات و صفاتهما بتمامت عین ذات او است إذ لیس غیره پس تمامت مخلوقات بلا- استثناء وقتی که حدود و مشخصات از آنها ازاله شود بایستی عین ذات باری تعالی عما یقولون علواً کبیراً باشد و امثال و عبارات و اشعار این جماعت صوفیه بجمله مشحون باین معنی غیرمتین و معقول و عقلاً پسند است چنانکه شاعری ازین جماعت می گوید:

أنا ذلك القدوس في القدس العماء محجب \*\*\* أنا قطب دائرة الرجا و أنا لعلی المستوعب

أنا ذلك الفرد الذي فيه اكمل الأعجب

تا آنجا که می گوید « الله ربي خالق و بريق خلقي خلب »

تا بجائی که می گوید : « أنا غافر "والمذنب" »

و شاعری دیگر ازین طبقه میگوید :

و ما الناس في التمثال الاكلحة \*\*\* و أنت لها الاء الذي هو تابع

ولكن يذاب الثلج يرفع حكمه \*\*\* و يوضع حكم الماء و الأمر واقع

و مثل این شعر مزخرف است که ابن اعرابی در کتاب فصوص الحکم

خود میگوید :

فلولاه و لولانا لما كان الذي كانا \*\*\* فانا أعبد حقاً وانا الله مولانا

و انا عينه فاعلم إذا ما قيل انسانا \*\*\* فلا تحجب بانسان فقد اعطاك برهانا

فكن حقاً و كن خلقا تكن بالله رحمانا \*\*\* و غد خلقه منه تكن روحاً وريحانا

فاعطيناه ما يبدوونه فينا و اعطانا \*\*\* فصار الأمر مقسوماً بآياه و إيانا

تا آخر این اشعار که مطابق عقیدت این جماعت است که بوحدهت وجود

قائل هستند و این باطل بلکه کفر آوردن بخداوند است .

واما کلام شارح وهو محتمل و اگر چه قول شارح که میفرماید و کتب عارفین مشحون از بیان این مراتب است مشعر باحتمال ثانی است چه شارح عفی الله عنه را بجماعت صوفیه اندک میلی است چنانکه شأن آن طایفه علمائی که مغرور و فریفته میشوند مغرور اهل الحاد چنین است .

و اینکه باین قول شاعر ما وحد الواحد من واحد» که مذکور شد اشتها فرمود اشارت بآن میفرماید که هر کس خدای را توحید نماید در آن حال که بیابد خود را و توحید خدای این خود کثرت است و اثبات ذلك في الواحدة وجهله وحده جحود للوحدة .

زیرا که چون وحدة اثنین را من حیث التعدد بگمان وزعم خودت که این هر دو از این حیثیت وحدت است ثابت سازی هر آینه جاحد و منکر وحدت حقیقت هستی لانها بهذا الاعتبار از این حیثیت کثرت است بخلاف وحدت نه بر حسب اعتبار و نه حیثیت حیث و کیف ولیم پس هر وقت وحدت را بدستیاری کثرت شناختی منکر وحدت باشی .

شیخ احسانی میفرماید که شارح فرمود لا یمکن بیانه و من لم یذق لم یدر اما من میگوییم : بیان و توضیح آن ممکن است و چه گونه هر که را ذوقی نباشد نخواهد دانست و حال اینکه علی علیه السلام شش دفعه برای کمیل بیان فرمود و من

در شرح این حدیث شریف مکشوف نمودم و علی علیه السلام را در این کلام معجز نظام «من عرف نفسه فقد عرف ربه» بر بیان آن مطلب تنصیص فرمود «و هو أن تجردها في الملاحظة و الوجدان عن جميع سجاتها و نسبها و عن كلشيء حتى عن التجريد .

و تو در این وقت و در این حال عارف بمراد و عالم بمقصود و مفاد نمی شوی و بفروز و فروغ و نور الله الذی هو الفؤاد و محوکل موهوم من اشاره و تقييد برای این پوشیده آشکار و مبين ميشود و این است سر سین در قول خدای تعالی «سنريهم آياتنا في الأفق وفي انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق».

همانا یزدان متعال بندگان عارف و عرفای بندگان خود را وعده فرموده است که زود باشد که خداوند تعالی آیات خود را در آفاق و در نفوس ایشان چنان بر آنان نمایان نماید تا حق بر آنها مبين شود ، و این عبارت از نقش فهوانی تعریفی میباشد و تعریف و تعرف از جانب خداوند سبحان است بنده او را «و هو حقيقة من ربه و هو نور الله الذی يرى المتوسم والمتفرس وهو الفؤاد وهو الصحو وهو الأحديّة وهو المعلوم وهو الجلال وهو اول فائض عن المشية مما يتخص به هو الوجود الراجح فما لك من الوجود الراجح المطلق وما أشبه ذلك .

پس هر عبارتی از این کلمات ترا بر آنچه مطلوب تو است دلالت مینماید چه این جمله همه بيك معنی است پس چگونه بیانش ممکن نیست و حال اینکه خدای تعالی میفرماید سنريهم آياتنا في الأفق وفي انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق فانت تفهم قوله تعالی حتى يتبين لهم انه الحق .

و بیان آنرا بر سبیل اختصار و اشارت چنان مینمائیم که تو خودت در وجدانی که از حقیقت خودت که ذات تو است و نفس خودت حیثیت و کیفیت و کمیت و متی و این وفي و مین و علی و مع دلو و آنچه شباهت باین کلمات و حروف دارد محو میداری چه اینها از آن خارج هستند مثلاً بودن تو در چیزی این نه ذات تو است و نه جزئی از ذات تو و بودن تو بر چیزی و داخل در چیزی یا خارج



بودن از چیزی یا بودن با چیزی یا مشابه هر چیزی یا مشابه بودن چیزی تو را یا با من و بیگانه و جدا بودن از چیزی .

یا ملاصق و چسبیده با چیزی یا بودن تو محدود و یا محصور یا موضوع بر چیزی یا خارج از چیزی یا خارج بودن چیزی از تو یا نزدیک بودن یا دور بودن یا ظاهر و یا باطن یا معلوم یا مجهول یا متحرک یا ساکن یا ناطق یا صامت بالا بث با منتقل یا متغیر یا متبدل بودن و همچنین مانند این امور و احوال بودن که از صفات خلق است پس تمام این صفات و آنچه شباهت به اینها دارد چون بنظر دانش بنگری اینها همه غیر از ذات تو و نفس تو هستند حتی خطاب تو و غیبت تو و تکلم تو باشد .

پس تو در این حال و صفات شیء بسیط و مغایر تمام ماسوای خود باشی پس بعد از محو این هیجات و اشباه و نظایر آن چیزی مانند تو نیست و چون تو خویشتن را بدین صفت و شمیت شناختی بقی عندك ظهور الله لك بك فاذا نظرت ظهور الله بدون لك و بك عارف بر صفت خدا میشوی و چون صفت خدای را بشناختی خدای را بشناختی ، زیرا که هیچ چیز بذات خود شناخته نمیشود بلکه بصفته خود شناخته میگردد، پس بموجب این جمله بیان آن برای تو آشکار میشود.

پس کلام امام علی نقی علیه السلام « والمخلصین فی توحید الله » احتمال چند وجه را دارد نخست اینکه ائمه انام علیهم السلام در وجدان و معرفت خاصه خودشان مخلصین در توحیدالله هستند، چه ایشان جز خداوند سبحان را در وجدان ندارند و نیارند همانا ذات چون حالت ظهور گیرد صفات و آثار را غیبت افتد بواسطه ظهور ذات چه صفات و آثار سجات ظهور ذات است و این ظهور همان ماحی حجب و استار ظهور است.

پس اگر سجات پدید آید زیرا که ذات در زمانیکه حجبی که همان سجات است محو گردد ظاهر میشود و له تأویل قوله تعالی « فلما تجلی ربه للجبل جمله دکتاً و خر " موسی صعقا » زیرا که ظهور نور محو ظلمات است

وحضرت أمير المؤمنين عليه السلام باین مطلب در این کلام مبارك بكميل بن زياد نخعی علیه الرحمة اشارت فرموده است « جذب الأحدى لصفة التوحيد » و این برای این است که وجود سجات بصدور آن است و چون مجذوب گشت صدور انقطاع یابد و چون منقطع گردید جانب انمحا گیرد.

پس اگر مخلصین را بفتح لام وصیغه مفعول بخوانی معنی این میشود که خداوند جل و علا ایشان علیهم السلام را برای این مطلب خلق فرموده است فهم الماحون وهم بأمره يعملون ، و اگر بکسر لام وصیغه فاعل بخوانی معنی چنین خواهد بود که نهایت و پایان تجرید و تقریدی که و رای آن مقامی نیست در امکان ما جرد و فردوا و این اخلاص عبارت از همین است .

چنانکه حضرت علي بن موسى صلوات الله علیهما در خطبه که در محضر مأمون قراءت فرمود و این بنده در کتاب احوال آنحضرت رقم کرده است میفرماید « ولا معرفة إلا بالاخلاص ولا اخلاص مع التشبيه ».

وجه دوم این است که حضرات ائمه هدی صلوات الله وسلامه علیهم خدای تعالی را بآنچه سزاوار و درخور عز جلال او هست توصیف می نمایند و هر وصفی که بآنچه ایشان وصف کرده اند نباشد باطل است و بجلال خدا و قدس خدا سزاوار نیست.

چنانکه خداوند تعالی میفرماید « سبحان الله عما يصفون إلا عباد الله المخلصين » چه وصف ایشان شایسته پیشگاه قدس حضرت اقدس متعال هست .

و أمير المؤمنين صلوات الله علیه میفرماید « نحن الأعراف الذين لا يعرف الله إلا بسبيل معرفتنا » مائیم آن اعرافی که خدای تعالی را نتوانند شناخت مگر بآن راه که باز نمائیم و تعریف کنیم، یعنی بآنچه وصف کنیم از تعریف .

پس قرآن خدای و سنت رسول راهنمای دلالت بر آن مینماید که معرفت خداوند تعالی برای احدی از مخلوقات حاصل نمیشود مگر بدلالت اهل حق

سلام الحق عليهم بر آن و خدای عز و جل بای برای این معرفت از گروه مضلین قرار نداده است.

چنانکه خود فرماید « وما كنت متخذ المضلين عضداً » این مطلب بجای خود بعلاوه اینکه خداوند تعالی حضرات ائمه هادین مهدیین ارکان برای توحید خود قرار داده است، و علت در این امر است که خدای تعالی خلق را بیافریده است کماهم اثر فعله.

پس حقایق خلق صفات افعال ایزد ذو الجلال و آثار خداوند متعال است و اثر مشابه صفت مؤثر اوست که صدور وجودش از آن صفت است و در میان جمله مخلوقات هیچ مخلوقی از این انوار باهره و ائمه طاهره عليهم السلام عدل مزاجاً نیستند پس هیچ مخلوقی نمیتواند صفت را چنانکه آن صفت چنان باشد حکایت نماید مگر ایشان، زیرا که قابلیت ایشان را اعتدال است بخلاف دیگران، چه سایر مخلوق که سوای ایشان هستند از اعوجاج کلی یا جزئی خالی نیستند لاجرم فهم المخلصون في توحيد الله .

وجه سوم این است که مراتب توحید چهار نوع است : یکی توحید ذات دوم توحید صفات سوم توحید افعال چهارم توحید عبادت پس توحید ذات همان است که یزدان تعالی امر فرمود « لا تتخذوا إلهين اثنين إنما هو إله واحد » دو تن را بخدائی عبادت و پرستش نکنید خداوند معبود جز يك خداوند واحد بی انباز نتواند بود.

پس توحید در این باشد و عبادت پروردگار و هاب عبارت از نهایت تجرید و تقرید است چنانکه سبقت گذارش گرفت بنفی جمیع صفات و افعال و آثار و توحید صفات همان است که خداوند تعالی در قرآن کریم میفرماید « لیس کمثله شيء » .

در این کلام دو معنی است: یکی این است که صفات خداوند متعال چنان بجلوه ظهور آمد که جمیع خلق و صفات ایشان و احوال ایشان را غایب و پوشیده

داشت بلکه در مادون خدای عز وجل جز صفت او هیچ چیز نیست.

و در مصباح شیخ در دعای شب پنجشنبه وارد است « أنت الذي بكلمتك خلفت جميع خلقك فكل مشيتك أنتك بلا لغوب اثبت مشيتك ولم تان فيها لمؤنة. ولم تنصب فيها لمشقة تنصب فيها المشقة وكان عرشك على الماء والظلمة على الهواء والملائكة

يحملون عن شك عرش النور والكرامة ويسبحون بحمدك و الخلق مطيع لك خاشع من خوفك لا يرى فيه نور إلا نورك ولا يسمع فيه صوت الأصواتك حقيق بما لا يحق "إلا لك" .»

و اینکه در این دعای شریف عرض میکند « لا يرى فيه نور إلا نورك » توحید صفات میباشد، و معنی دوم این است که « كل ما في الكون صفاته من الذوات و الصفات الجواهر والأعراض » زیرا که بجمله آثار او است و آثار صفات است پس معنی توحید صفات این است که « ليس إلا- صفاته و آثاره و الآثار صفاته » چنانکه امام علیه السلام فرمود « لا يرى فيه نور إلا نورك » زیرا که جمله گروه اشیاء آثار خدای و صفات افعال او و افعال او صفات و صفات الصفات صفات است چنانکه تو چون چشم بخورشید گشائی جز خورشید و پرتوهای خورشیدی نیابی و این اشعه آثار و صفات شمس است « فكذلك في التمثيل آثار الله ».

و توحید افعال چنان است که خدای تعالی میفرماید « أروني ماذا خلقوا من الأرض أم لهم شرك في السموات » باز مینماید که این جماعت مشرکین که خدای بی نیاز را انباز آرند در خلقت زمین و آسمان و تمام موجودات عالم چه آفریده اند یا در خلقت آسمانها با خداوند خلاق شراکتی داشته اند پس خدایا در فعل او شریکی و انبازی نیست و هر چه مبینی بجمله من افعال خلقه فهی أفعاله بهم .

چنانکه علی علیه السلام میفرماید « فالقی في هويتها مثاله فاطهر عنها

أفعاله » و خدای متعال میفرماید « وما رميت إذ رميت ولكن الله رمى ».

و نیز میفرماید « تحسبهم ايقاظاً وهم رقود و تقلبهم ذات اليمين وذات الشمال »

وقول إمام عليه السلام در دعای متقدم « لا يسمع فيه صوت إلا صوتك ».

و توحيد عبادت قال الله تعالى « فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً ولا يشرك بعبادة ربه أحداً » و عبادت و پرستش حضرت احديت فعل ما يرضى است و شرك در عبادت اين است که در آن عبادت با خداوند ديگري را نیز اراده نمايند «وله ديب في هذه الامة أخفى من ديب من ديب النملة في الليلة الظلماء» .

و اين حالت شرك در وجود و قالب اين است و در اندرون و بيرون چنان بنرمی و آهستگی و پيوستگی و پوشيدگی کام زن باشد که از ديب موری ضعيف در شبي بس تاريك پوشيده تر باشد نعوذ بالله منها قال تعالى « وما يؤمن أكثرهم بالله الا وهم مشركون ».

پس بيايد بدانست که راه ايمان صحيح بدون شك و ترديد و شرك تا چند باريك و تاريك و اثر هواجس نفسانی و وسايس شيطانی چگونه راه پيمای قلوب ترك و تاجيك است .

و عبادت بر دو قسم است: يکی خاصه و ديگر عامه اما عبادت خاصه آن عبادت است که شارح مقدس وظيفه گردانیده است آن را و حدودی برای آن مقرر ساخته و آن حدود را مضبوط ساخته است مثل نماز گذاردن و ساير عبادات شرعيه ، پس شرك در عبادت را اقسامی است يکی شرك در باعث بر در باعث بر ايقاع آن عبادت است مثل رياء و مر آن را دورتبت باشد يکی شرك و ديگر كفر.

پس معنی شرك در اين باب اين است که برای خدای نماز آرد و يشرك في ذلك الباعث عليها مرآة زيد و كفر بودن آن که باعث بر آن مرآة زيد باشد و اگر اين نبودی و نمايش بزید و رياء در کار نيامدی نماز نمی گذاشتی پس اگر اين مقلی را بعدم تحریم اين دو حالت عقيدت باشد كفر است و خونس حلال است در صورتی اين حال و عقيدت را از اين شخص دانسته شود مختاراً عالماً بقوله بحیثی که احتمال جز اين عقيدت از وی نرود و اگر بعدم تحریم معتقد

نباشد این کردار او در این وقت که شرکی است که از این شرك لازم می‌گردد کفر.

پس باید آن نماز را اعاده نماید و بتوبت گراید و در مره سوم تعذیر و در چهارم مقتول شود احتیاطاً، و شرك ممتزج اگر در اصل نیت برای هر فعلی باشد همین حکم را دارد والا اگر در امری واجب باشد خواه رکن باشد یا فعل یا غیر از این از واجبات که مسلمانان بر آن اتفاق دارند همچنان در آن حکم اندر شود والا در عمل واجب باطل و در مندوب خلاف کرده اند و اصح بطلان آن است.

و اما عبادت عامه پس آنچه در اعمال و احوال و اقوال از عبادت عامه روی نماید آن را شرک خفی خوانند چنانکه در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم وارد است « الشرك اخفى في امتي من دبيب النمل » و در حدیث وارد است « من حلفت بغير الله فقد اشرك » هر کس سوگند بخورد که آن سوگند را جز بنام و یاد خدای یاد کرده باشد مشرك است، گفته اند یعنی کافر است چه این شخص چیزی را که نباید بآن سوگند خورد محلوف به قرار داده است و انباز نام خدای تعالی گردانیده است.

و در کافی از حضرت صادق و باقر صلوات الله علیهما در تفسیر آیه شریفه « وما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون » وارد است که شرك طاعت است نه شرك عبادت چنانکه در ذیل کتب احوال ایشان سبقت تحریر گرفت.

و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی بر این بر افزوده است که فرمودند « والمعاصي التي يرتكبون فهي شرك طاعة اطاعوا فيها الشيطان فاشركوا بالله في الطاعة لغيره و ليس باشراك عبادة ان يعبدوا غير الله » وهم در کافی از حضرت صادق علیه السلام در این آیه شریفه وارد است که فرمود « يطيع الشيطان من حيث لا يعلم فيشرك » و از حضرت باقر علیه السلام مردی است « من ذلك قول الرجل لا وحياتك » ازین گونه شرك است که مردی با دیگری گوید: به چنین است سوگند بجان تو، و امام رضا علیه السلام میفرماید « شرك لا يبلغ به الكفر » این شرکی است که بمیزان کفر نمی‌رسد.

و هم از آن حضرت مروی است که این مطلب این است مردی میگوید: اگر فلانکس نبود من هلاک میشدم و اگر فلانی نبود همانا چنین و چنان را اصابة می نمودم و اگر فلان کس نبودی هر آینه عالم ضایع و بیهوده ماندی « إلا أنه قد جعل الله شريكاً في ملكه رزقه و يدفع عنه « چیزی که هست این است که برای خداوند مالک الملك فعال ما یشاء رزاق مرزوقات قادر متعال که عیالش را و خودش را روزی میدهد و دفع آزار و بلیت و شر و انواع حوادث را از وی میفرماید در این کلمات خود شريك و انباز قرار میدهد .

عرض کردند اگر این مرد بگوید « لولا أن الله من علی بغلان لهلكت » میگفت: اگر خداوند تعالی بمعاونت و دستگیری و پایداری فلان شخص بر من منت نمی نهاد، یعنی او را آلت کار من و اسباب کار من نمیگردانید هر آینه بهلاکت میرسیدم .

فرمود « نعم لا بأس بهذا » اگر چنین بگوید بآسی باین عبارت نیست، پس شرك الطاعة فاعلش را کافر نمیخوانند، چه کمان وی این است که این کار او منافی توحید و خدای را یگانه شناختن نمی باشد، و در ظاهر همین معنی را میرساند و سخن مردی که میگوید نه چنین است قسم بعمر و زندگانی تو شرك است، چه گمانش این است که مر او را حیاتی است غیر مفتقره یستند إليها في الوجود للقسام.

و این شرکی است که نمیرساند بصاحبش این شرك کفر را، چه منافی ظاهر توحید نیست بلکه شرك طاعت است چنانکه گذشت، چه این مرد گاهی عملی را مرتکب میشود که بر حسب مقتضای شهوت نفس خودش و میل نفس بآن اغراض که دارد میباشد و کرداری بجای میگذارد که خدای را بر خلاف اراده است و او خود نمیداند، یعنی ملتفت بسوی خدای اراده دارد نیست بواسطه غلبه که هوای نفسش بروی نموده است لاجرم مشرک میشود .

چنانکه صادق علیه السلام فرمود « يطيع الشيطان من حيث لا يعلم فيشرك »

وقول فلان مردی که میگوید: اگر فلان شخص نبودی هلاک شدمی، اگر این دفع و نفع را با عدم التفات و توجه و اراده باینکه این شخص از جمله اسبابی که خداوند مسبب الأسباب برای او فراهم آورده بآن شخص نسبت دهد و او را فاعل و عامل و سبب شمارد البته شرك آورده است.

اما بر خلاف این است که میگوید: اگر نه چنان بودی که خدای بر من منت نهادی و این شخص را سبب و آلت این امر قراردادی هلاک میشدم، همانا در این هنگام و این نوع عقیدت این مرد ملاحظه بسوی آن نموده است که خدای تعالی ولی نفع و دفع است، و اما یاد کردن فلان را بملاحظه این میباید که خدای تعالی این شخص را برای اصلاح کار و حال وی سبب گردانیده است و در چنین عقیدت نیستی بآسی و باکی نیست.

و اما تفسیر شرك در آیه شریفه «بالاحاد في اسماء» این تفسیر بیاطن است و شرح بیان این مطلب چنانکه سزاوار است بنحوی است که در این وقت احتمالش را نمی نماید اما بمختصر آگاهی بر آن با کی نمی رود امام علیه السلام اراده فرموده است «بالذین لا يؤمنون اکثر هم بالله الا وهم مشركون» غیر از شیعیان ایشان چه اکثر ایشان که همانان هستند که «شاقوا الرسول من بعد ما تبين وهم الهدى» بآنگونه شرکی اندر شدند که خداوند نمی آمرزد آن را.

و معنی الحاد ایشان این است که این جماعت ائمه و پیشوایان خود اولی و سزاوارتر از حضرات ائمه هدی و خلفای خدا که خود اسماء الله میباشند قرار دادند چنانکه حضرت صادق علیه السلام در این قول خدای تعالی «والله الاسماء الحسنی فادعوه بها» میفرماید «نحن الاسماء الحسنی - الحدیث».

و این جماعت ائمه را که خویشان برای خود پیشوای گردانند از ائمه هدی صلوات الله علیهم سزاوارتر می شمارند و بآن اسامی مبارکه ایشان و القاب جمیله ایشان مسمی و ملقب مینمایند.

و اما آنانکه از این جماعت مبین و آشکارا نگردیده است برای آنها



گوهر هدی مشرک نیستند بلکه مسلمی گمراه باشند و حساب چنین کسان بر خداوند سبحان است.

و مراد به تبیین هدی معرفة الحق عن الدليل بذوقه است پس این مراتب چهار گانه توحید است و اتصاف بها دفعة هو الاحدية واحدها واحدية والاحديه لا اعتبار وكثرة فيها اصلاً والواحدية فيها الكثرة الاعتبارية پس این است منشأ اسماء وصفات .

و بعد از پر و بعد از این بیانات و مسائل دانسته باش که برای این مقامات مراتبی است که متناهی نیست و اعلاى آن در تجرید و تفرید از تمام ماسوی الحق است بحیثیتی توحید جمیع خلق بآن نمی رسد در این مراتب اربع پس ائمه هدی علیهم السلام مخلصون فی توحید الله هستند الله هستند.

و چه چهارم این است که هر چیزی چون نسبت داده شود متوجه آن بچیزی و انصراف آن بسوی آن و حصر آن در آن و احاطه آن بان و مثل آن بسوی آن مساوی نمیگردد توجه او بسوی نفس خودش و انصرافش بسوی نفس خودش و حصرش در نفسش و احاطت او بنفس خودش و میلش بسوی نفسش پس بموجب این معنی « و ما اشبهه بصدقه اخلاصه فی نفسه بمعنی اتحاد بذاته لعدم المغایرة الا باللفظه أو الاعتبار است » .

پس ایشان هستند توحید خدا و اهل توحید خدا فقولك اهل معنی به المخلصین فی الفقرة الشریفة و این همان مراد با علی الوجوه میباشد از قول علی علیه السلام « نحن الاعراف الذین لا يعرف الله الا بسبیل معرفتنا » یعنی شناخته نمی شود علی خدا مگر بما یعنی مائیم معرفة الله و توحید الله در هر چه اعتبار نماید معتبری و مجرد بگرداند مجردی لا يظهر الله الا آیه الله .

واز حضرات ائمه هدی سلام الله تعالی علیها آیتی اکبر و دلالت کننده تری بر خدای از ایشان نیست و هر چیزی بآیات و صفاتش شناخته میشود امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید « انا الذی لا یقع علیه اسم ولا صفة » و این کمال تجرید و تفرید

میباشد و بآن خدای شناخته میشود یعنی باین مثل اعلی و آیه کبری والمثل الذی لیس کمثله شیء یعرف الله تعالی پس این انوار مقدسه منوره الهی توحید الله هستند در آن مقاماتی که تعطیلی برای در هر مکانی نیست « وهم فی الابواب مخلصین » در توحید خدای میباشد و ایشان در میان خلق دلالت نمایندگان بر خدای و دعوت نمایندگان بسوی خدای باشند فافهم راشداً .

بنده حقیر فقیر محتاج به پروردگار قدیر عرضه میدارد: در بیان این گونه تعبیرات و تفسیرات دقیقه توجه نمودن و در این بحار عمیقه و جبال شاخه که نه قعر آن را پایانی و نه اوج این را حدی است تاختن و در این عالم ظلمانی کثرت از عالم نورانی وحدت خبر خواستن و در آن حدود غیر محدودی که شاهباز بلند پروازی حتی پیک خرد عرش و فرش پیما و شاطر اندیشه هوا آسا بلکه اوج و گوهر نور که هزاران ماه و هور را در زیر قدم لطافت میسپارند ادراک نتواند کرد پرداختن سخت و دشوار و بعید است .

چه هیچ آفریده را بآنجا گذری و از آنجا خبری و در آن مبادی عالیه غیر متناهیه نظری و دست رسی نیست مگر آن انوار ساطعه لامعه الهیة خاصه که صد هزاران نورها از پرتو ایشان و صد هزاران عقلها را در بساتین حقایق آئین ایشان گلشن است.

و خداوند قادر عالم خبیر بصیر این نور و فروز و قدرت و استعداد و روح و علم و بعمر و لطافت و خبیرت بایشان عنایت فرموده است « وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء » پس سایر کسان اگر بخواهند کورانه و جاهلانه طی چنین معارج سامیه و مدارج نامیه را بدون دستگیری حضرات پیشوایان یزدانی و علمای ربانی نمایند البته در بوادی جهل و عمی دچار اقسام ضلالت و شرک و کفر و الحاد و مخاطر عظیمه که گزش امید نجاتی نیست خواهند شد و هزاران دریاها و چاه سارها را اگر در قدم بسپرند همچنان در بوادی ظلمات بمانند و بتخمه حیات راه نیابند و جز خسران دو جهان دربار بیارند.

و خلاصه مطلب این است که جماعت بشر و سایر مخلوقات را آن حد و استفاده و استعداد و روح و نور و شأن و منزلت نیست که در چنین مقامات نورانیه خالص الهیه و معارف خاصه سبحانیه که از پرتو عظمت و نهیب دور باش سطوت و فروز سطیع ساطع منیعش صد هزار خورشید و ناهید چون نده در برابر آفتاب عالم تاب است دم از من و ما یا دعوی ارتقا و شناسائی نمایند.

مگر يك زمره بندگان برگزیده یزدان منان که محض تفضل باین شعبات مخلوق و طبقات آفریدگان و انواع موالید که در ازل الأزال بر حسب مشیت خداوند لایزال مزیتی خاص و برتری و امتیازی مخصوص پیدا کرده اند و مقرب پیشگاه الهی و مختار و حکمران در عوالم امکان هستند و دارای ارواحی خاص و انواری بالاخص و سرشتی دیگر و خلقتی دیگر و دارای جنبه یلی الی الخلقی و واسطه میان خلق و خالق و مظاهر خداوند سبحان و باعث ایجاد مخلوقات زمین و آسمان و محال معرفه الله و مساکن بركة الله و معادن حکمة الله و حفظة سر الله و حملة کتاب الله و اوصیای نبی الله و ذریه رسول الله و دعاء إلى الله و ادلاء علی مرضات الله و مستقرین فی أمر الله و تاملین فی محبة الله و مخلصین فی توحید الله و مظهرین لأمر الله و نهیه و امثال آن چنانکه در طی این کتاب شرح الزیارة یاد شد میباشند.

و خداوند تعالی ایشان را از مراتب عالیه خود که جز خداوند نداند چیست برای ترقی و تکمیل و نجات نفوس انسانیت از ظلمات جهالت و ضلالت بمراکز عالیه علم و هدایت توجه داده و تمام اسرار را آنچه که حکمت حکیم مطلق تقاضا داشت با این ارواح مکرمه و قلوب فقیهه گذاشت .

و ایشان در این پهنه آمل و امانی و سراچه زایل و فانی بتعلیم و تدریس و ترقی تکمیل نفوس و امو" و سمو موالید و عناصر و طبایع شروع فرموده هر کسی را باندازه ظرفیت و استعداد ادراک و قوه حفظش آنچه شاید و باید عطا فرمودند و بیاموختند اما آموزش ایشان و استدراکات و استفهامات و انتقالات ایشان که بقدر استعدادات

ایشان بود چون کافی نظام وصلاح و صواب امور معاشیه و معادیة و بقای نوع و دوام جنس ایشان نبود.

و نیز عظمت و هیمنه و نقل و سنگینی و تمکن دستگاه الوهیت و شأن عالی آن مقام از آن برتر بود که تمام افراد خلق در این حدود عالی و مدارج متعالیه و مقامات نورانیة بتوانند راه یابند.

یعنی خلقت و سرشت و خمیره و روح و نور ایشان آن بضاعت و استطاعت را نداشت لاجرم خداوند قادر عالم حکیم بصیر از نور الأنوار خاص که خود از صد هزاران پخش آن تمام کاینات فوقانیة و تحتانیة و ماسوی الله را فروغ و فروزاست اشباحی مقدس و منزه را بیافرید که شایسته تقرب درگاه احدیت و تفوق و تفاضل بر تمام موجودات را دارا شدند.

و چون چنین شأن و رتبتی که مخصوص بذات احدیت و بیرون از حدود سایر آفرینش بود در ایشان بنهاد از علوم و قدرت و عقل و حکمتی که خاص ایزد متعال است بآن مقدار که در خور استعداد و قبول این ذوات مقدسه و برتر از قوه و استطاعت سایر مخلوق بود بایشان مبذول و در تمام کاینات و جزئیات و کلیات امور عوالم ایجاد دانا و توانا و حکیم و خبیر و بصیر و خلیفة الله و مسئول ساخت.

و ایشان بر حسب تقاضای دهور و اعصار قرون و ادوار و استعداد موجودات هر زمانی از علوم و اسرار ربانی برای نظام و قوام و دوام مخلوق و ترقی و تکمیل ایشان ظاهر و خیر دنیا و آخرت مخلوق را که در اطاعت اوامر و نواهی ایشان آشکار نمودند .

و چون نمایش و گذارش و گزارش و توانائی و دانائی و بینائی و شنوائی ایشان هزاران هزار مراتب برتر از اندازه بشر است ایشان را مظاهر جلال و جمال و کمال و قدرت و عظمت و عزت حضرت رب العزة والعظمة والكبرياء خواندند و بواسطه این و دیمه که خدای در ایشان نهاد اطاعت ایشان را بر مخلوق واجب و مطیع را ماجور و مثاب و مخالف را معاقب و دچار عذاب فرمود.

و این نیز عین فضل و رحمت است، چه اگر مثلاً کسی اطاعت او امر را نمود برای پیغمبر و امام چه سودی است و اگر مخالفت نمود چه زیانی است و برگشت این سود و زیان بفاعل و حامل آن است و این امر و نهی همه از بهر خیر او است چه ایشان از روی علم و بیش ظاهر و باطن امر و نهی میفرمایند و البته اگر جاهلی اطاعت کند سودمند شود و اگر مخالفت نماید زیان یابد .

و این حال شدت و ضعف بجائی میرسد که جاهل باید از علمای دینیه استتباط نماید حتی پسر از پدر و هر نادانی از آنکس که نسبت باو داناتر است پیرسد و ترك و مخالفت آن موجب عذاب است .

و آن خالق عطوف مهربان محض تفضل باین جهال این طبقه مخلوق برگزیده روحانی آسمانی ربانی لاهوتی خود را امر بتوجه دانی که عبارت از تمام کاینات است میفرماید تا آنان را بتزکیه نفس و طی طرق مستقیمه و کردار و گفتار و رفتاری که از مرکز ناسوت بمقام ملکوت و جبروت و لاهوت میرساند ، و از بحار عمیقه و بوادی ظلمت و ضلالت که باسفل السافلین منتزلات میکشاند و بمرکز شیاطین میغلطاند و بمقر هلاکت سرمدی و گمراهی ابدی میدواند نجات بخشد .

و چون حال براین منوال است بهتر این است که چنانکه خود دستور داده اند که در مسائل غامضه که بیواطن مشکله راه میجوید چون اندر شدند و از تعبیر و تفسیر و تعلیم آن سرگشته گشتند فاسئلوا أهل الذکر إن کنتم تعلمون و خود میفرمایند : فذروه فی سبله و حل آن را از آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم بخواهید ، زیرا که در سایر مردم رعایت فوق کل ذی علم علیم منظور است .

اما این حال را بائمه اطهار علیهم السلام نسبت نمیتوان داد چه جز خداوند عالم علیم هیچکسی از ایشان اعلم بلکه علوم دیگران نسبت بعلم ایشان مقام قیاس و آشنایی ندارد و چون ازین مقام از ول افتاد علوم اعلام علما نسبت به مدیگر تفاوت و تفاضل دارد .

اما چون در مقام پاره اسرار و مطالب عرفانیه دقیقه رسید برای هیچیک

حق حکمت بذلك لا غیر نیست ، زیرا که میبینیم عالمی دیگر که با این عالم بیک میزان و یکرنگ یا افزون تر می رود برخلاف آن حکم میکند یا خود را از وی برتر و اعظم میدانند و گروهی از متابعانش با او اتفاق دارند و او را اعلم و افضل میخوانند و طبقات مختلفه علمای اعصار هر طبقه بیک نهجی نمایش میجویند مثل صوفیه و شیخیه و عرفا و حکما و طبقه الهیین و طبیعیتین و امثال ایشان و همه خود را ذیحق و صحیح الملک میخوانند.

اما هر طبقه آن طبقه دیگر را تکفیر و تفسیق و تفجیر و تسفیه و تحمیق مینمایند و در مسائل دینیه و عرفانیه و توحیدیه و تبویة و امامیه و قائمیه و حشریه و معادیة و معراجیه و احکام و نوامیس شرعیه الهیة و عبادیه چندان اختلاف اقوال و آراء بکار میبرند که اسباب وحشت و سرگشتگی خلق می شود .

والبته تمام این مذاهب و عقاید و مسالک مختلفه متباینه صحیح و بر حق نیست دین مرضی الهی یکی است و آن دین را بدستکاری پیغمبر و خلفای خود ظاهر و باطاعت ایشان که جان شریعت مطهره هستند امر فرموده است دیگر چه جای درنگ و طی بوادی ظلمانی عار و ننگ است همان را که آنانکه مختار ایزد دادار هستند اختیار فرموده اند مختار شمارید و بآن عمل کنید و خیر دنیا و آخرت خود را از مرشدین کل، یعنی ائمه راشدین صلوات الله علیهم بخواهید تا بارشاد نیکو بنیاد کامل نایل و بغوامض مسائل آگاه و عالم گردید .

و چون ایشان را با این اوصاف و اخلاق و معجزات و کراماتی که دیگرانرا اتیان بمثل آن امکان ندارد آراسته و مزین دیدید البته عقل شما حکم مینماید که برگزیده خدای سبحان و برتر از تمام آفریدگان و واجب العطاة هستند و چون پیروی ایشان را نمودند مسئولیتی در پیشگاه احدیت نخواهند داشت ، زیرا که پیروی اعلم و اتقی و افضل و انفی و اقدس و اورع و انزه و اکمل و اقدم را نموده اند.

چنانکه چون این مقام عالی منتزل شود حکم بر این است که در هر عصری باید تقلید فقیه و مجتهد اعلم را نمود و مقلد این مجتهد اگر چه بخطاهم رفته باشد

مسئول نیستند و خود او نیز مثاب است، چه بعلم خود کار کرده و شرایط احتیاط را حتی الامکان بجای آورده است و در تکلیف و مأموریت خود قصوری و خلافی ننموده است لاجرم پاداش زحمت خود را میبیند تا چه برسد بمقام پیغمبر و امام که معصومون و از خطا و سهو و نسیان محفوظ میباشند و باین جهت که هر چه امر کنند از روی صواب است و سهو و خطا را در آنجا راهی نیست.

امر امام واجب و فوری الاطاعة است، زیرا تأمل و درنگ در اجرای امر و نهی وقتی میشاید که آمر و ناهی را شایسته باشد که از روی سهو و خطا حکمی براند، پس درنگ در اجراء برای ظهور تجدید رأی و ندامت از امر و نهی است.

اما چون در امام بهیچ وجه این احتمال نمیروود در اطاعت امر و نهی او نیز جای درنگ نمی ماند چنانکه مثلاً اگر نزد کسی ده دینار حاضر از مال حکمرانی باشد و یقین بداند ده دینار است نه بیش و نه کم و بداند که حکمران بر آن مقدار عالم است و بداند که حکمران بمحلی غیر از مشروع حواله نمی دهد و حکمران بدو امر کند که این ده دینار را بفلان شخص یا بفلان محل بده مأمور در اطاعت امر قصور یا تسامح جوید فوراً مؤاخذه و مسؤل و معزول و معذب میشود و هر کس هم بشنود او را براین تأخیر و تأمل توییخ و نکوهش نماید و گویند مگر تو عاقله ولله و بزرگتر و مختار او بودی که گرد چنین فضول و نکول بر آمدی.

اما اگر بر عکس این باشد البته شایسته است که برعکس آن رفتار شود، و امام علیه السلام در هر حکمی خواه کلی خواه جزئی که بفرماید همین حکم و همین علم و بصیرت تامه و راه حق پیمودن و از روی حق امر و نهی فرمودن را دارد و جای هیچ چون و چرا و تأمل و تفحص ندارد.

اگر باپدري گوید: پسرت را گردن بزن يا با شوهری گوید: زوجه ات را مطلقه ساز يا با توانگری گوید: تمام ما يملك خود را از دست فرو گذار و كذلك غير ذلك بهیچ وجه تأمل نشاید و اگر درنگ نماید دچار عذاب ابدی خواهد شد چه فرمان امام بجملة در صلاح حال و خیر دنیا و عاقبت و انجام نیک او است

چه آن علم و بصیرت و اطلاعی که امام را بدرگاه خدای و شناسائی خدای و آغاز و انجام امور و باطن و ظاهر اشیاء است برای هیچ آفریده ممکن نیست .

از این است که گفته شد که ایشان میتوانند خدای را بطوری که لایق بعز و جلال او است وصف نمایند و هر گونه و صفی که غیر از وصف کردن ایشان باشد باطل است .

و چون تو از هر چیزی و هر گونه علاقه از علایق امکانی حتی از خویشتن برستی و یکباره گوهری مجرد گشتی و شیء بسیط معایر لکل باسوك شدی و جز بحق ندیدی و پیوسته نیامدی آشکار است که لیس کمثلک شیء و البته هر کسی دارای چنین عالم تجرید و تفرید شد سوگند یاد کردن جز بخدای را شرك میدانند چه بهر که سوگند یاد کند از خداوند است اما از یاد خدای غافل مانده و مشرك شده است آنچه مسبب الاسباب جز ایز دوهاب احدی نیست .

وامیر المؤمنین علیه السلام بواسطه کثرت تنزه از عالم کثرت و توسل بعالم وحدت و اتصال بدرگاه احدیت و خود را فانی صرف دانستن و عین بقا را فانی در فنا شمردن میفرماید من آنکس هستم که نامی و صفتی بروی واقع نمیشود .

و این کلمه طیبه برترین درجات کمالیه تجرید و تفرید است و بآن حضرت یعنی باین مثل اعلی آیه کبری والمثل الذی لیس کمثله شیء خدای تعالی شناخته می آید و تواند بود که مقصود از کلمه نفس در «من عرف نفسه» امام علیه السلام باشد یعنی هر کسی امام خود را شناخت براهنمائی امام راه بمعرفت خدای تعالی می یابد.

مگر در خبر نیست که امام روح عالم امکان است که ائمه علیهم السلام نفوس مقدسه مطهره قدسیه هستند و تمام نفوس بطفیل وجود این نفوس مقدسه هستند چنانکه ازین بعد در ذیل همین دعای مبارک و ترجمه و شرح وانفسکم فی النفوس مذکور میشود.

قال علیه السلام « و المظهرون لأمر الله ونهیه و عباده المکرمین » سلام الهی



بر جمعی باد که ظاهر کنندگان اوامر و نواهی الهی هستند.

علامه مجلسی در شرح این کلمه مبارکه فرماید: هر چند جمیع آنها در قرآن مجید هست لکن بر آنچه خدای اراده فرموده جز ایشان کسی آگاه نیست چنانکه در اخبار متواتره وارد است که هر کسی ادعا نماید که بر تمام قرآن لفظاً و معنی عالم است جز دروغ گوی نخواهد بود مگر حضرات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که بر علومی که یزدان کریم بتمامت پیغمبران فرستاده زاید بر آن از علومی که مخصوصاً بخاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده بجمله نزد ایشان است و هر چه گروه امت را ضرور بود ظاهر فرمودند .

از آن جمله حضرت صادق علیه السلام قریب پنج هزار راوی مصنف دارد که پاره

اج هفتاد هزار حدیث روایت کرده و برخی هفتصد هزار حدیث و محمد بن مسلم گوید: سی هزار حدیث از آن حضرت در حفظ دارم.

و اگر چه تمامت آن کتب اکنون در میان نیست اما ناقدان اخبار از میان این کتب بسیار که از هر يك از ائمه هدی صلوات الله علیهم روایت کرده بودند چهار صد کتاب را انتخاب کرده اصولش نامیدند و اصول اربعمائه مشهور است زیرا که راویان این کتب در نهایت اعتماد بودند و بسیاری از این کتب بخضور مبارک ائمه هدی صلوات الله علیهم عرضه نموده بودند و حضرات ائمه علیهم السلام تصحیح تا تحسین فرموده اند .

واز متأخرین ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی از این چهار صد اصل انتخاب فرمود و کتاب کافی را که قریب بنود هزار بیت و در اسلام کتابی بی نظیر و مانند است و باعتقاد او جمیع متواترات را نقل و در مدت بیست سال این کتاب را تصنیف کرده و عامه و خاصه از این کتاب روایت مینمایند و در اول کتاب خودش حکم بصحت تمام احادیث آن کرده است.

و پس از وی رئیس المحدثین صدوق محمد بن بابویه قمی قریب بسیصد کتاب از آن اصول جمع نموده و بسیاری از آن بسبب غلبه ظلمه از دست رفته و بسیاری

بجای مانده است از آنجمله کتاب من لا یحضره الفقیه است، و پس از وی شیخ الطایفه محمد بن حسن الطوسی کتاب تهذیب الأحکام و کتاب استبصار را از آن اصول اربعمائه جمع فرموده و احادیث مختلفی را فراهم آورده و حتی المقدور جمع بین الاخبار نموده و اینک در میان مسلمانان مدار احکام بر این چهار کتاب است و بکتب اربعه معروف است.

اما بسیاری از اخبار و دیگر کتب بهم میرسد محض تأیید اخباری که در این کتب چهارگانه است مثل قرب الاسناد حمیری و محاسن برقی و بصائر الدرجات صفار و ثواب الأعمال و عقاب الأعمال و معانی الأخبار و اعتقادات و هدایه و جز اینها از کتبی که در میان است و جماعتی که تبعی نام در اخبار و اسانید آنها ندارند مذکور داشته اند که این کتب در مرتبه آن کتب اربعه نیستند باعتبار تواتر آن و استفاضه اینها.

ولکن بر کسانی که متبع هستند شکی نیست در تواتر با معلومیت انتساب اعتبار اجتماع قراین بسیار نادر است که در احکام چیزی در این کتب بهم رسد که در آن چهار کتاب نباشد و اگر نادراً بهم برسد در این شرح، یعنی شرح و ترجمه من لا یحضره الفقیه اشارت بآن رفته است.

راقم حروف گوید: ازین پیش در جلد اول کتاب لوامع صاحبقرانیه باصول اربعمائه و پاره مطالب اشارت رفته و ما نیز نقل نمودیم و چون اینجا بسط و اوضح بود تجدید نگارش یافت.

بالجمله شیخ احسائی میفرماید: مکرمین در عبادۀ المکرمین را مشدداً و مخففاً قراءت کرده اند چنانکه خدای تعالی میفرماید « ولقد کرّمنا بنی آدم » یعنی هذا النوع بوجود الأنبياء و الاوصياء عليهم السلام، من میگوییم: من المراد بقوله عليه السلام المظهرين انهم تراجمة وحی الله والهاماته المزداته.

مقصود این است که این لفظ مظهرین لأمر الله و تهیه اشارت بکیست و از کجا ازین کلمه متیقن میشود که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم تراجمه

وحی و الهامات خدای تعالی برای مرادات خداوندی هستند چه بسا هست که امر ونهی یزدانی گاهی از پاره السنه اقلام وارد میشوند و آن را میشوند مثل آوای خوردن سلسله در طشت بلکه در خطابات إلهیه وارد میشوند بهر صورتی از اصوات جمادات و نباتات و حیوانات و مانند آواز بادها و خروش آبها و موجها و بالجمله همانا اوامر و نواهی إلهیه حادث مینماید این جمله را در همه الواح از کلیات و جزئیات بلکه هر چه اسم شیء بر آن صادق می آید از اوامر و نواهی در تمام آن مکتوب است.

و تمام این جمله خبر میدهد حضرات ائمه علیهم السلام را بآنچه حمل مینمایند بحضرت ایشان ولا یکتومون الله حدیثاً والملائكة من سایر الألواح ، پس بحضرت ایشان میآیند و بتمامت آنچه بآن مامور هستند بایشان عرضه میدارند و امور مدبره را که بآن بالغ شده مکشوف میسازند چنانکه خدای تعالی میفرماید « فالمدبرات أمراً »

پس این جمله و حی مینمایند. بحضرت ایشال بدستیاری ظین در آذان مبارکه ایشان و بدستیاری وقع در قلوب شریفه ایشان بلکه بجمیع لغات خودشان وهفیف و آوای اجنحه و بالهای خودشان در حضرت ایشان عرضه میدارند .

چنانکه در بصایر الدرجات از ابو حمزه ثمالی مروی است که گفت : من و مغیره بن سعید در مسجد نشسته بودیم در این اثنا حکم بن عتیبه بما آمد و گفت : همانا از حضرت ابی جعفر باقر صلوات الله علیه حدیثی شنیدم که هیچوقت از هیچکس نشنیده ام ، گفتیم آن حدیث چه بود؟ از افشای آن افکار ورزید لاجرم بحضور مبارك إمام علیه السلام تشرف جستیم و عرض کردیم : حکم بن عتیبه بما خبر داد که از تو چیزی شنیده است که هرگز احدی نشنیده است و ابا نمود که بما خبر بدهد.

فرمود « نعم وجدنا علم علي عليه السلام في آية من كتاب الله » بلی در علم علي علیه السلام در آیتی از کتاب خدای یافته ایم « و ما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبي .

ولا محدث إلا إذا تمنى القى الشيطان في امنيته ( یعنی لفظ ولا محدث که در قرآن متداول بین الامه نیست در قرآن آنحضرت صلوات الله عليه میباشد ، عرض کردم: محدث چه چیز است.

فرمود « ینکت في أذنه فيسمع طيناً كطين الطست أو يقرع على قلبه فيسمع وقعاً كوقع السلسلة على الطست »

در مجمع البحرين و کتب لغت مسطور است که در حدیث وارد است « إذا اراد الله بعد خيراً نکت في قلبه نکتة من نور » چون ایزد تعالی درباره بنده اراده خیر فرماید در دل او نکتة از نور خط میسپارد و نکتة در شیء مثل نقطه است جمعش نکت است مثل برمه و برم و نکتة و نکات مثل برمه و برام.

ابن اثیر در نهایت می گوید و در حدیث جمعه است « فاذا فيها نکتة سوداء » یعنی نشانی اندک مانند نقطه شبه بوسخ در آینه و شمشیر در آن بود ، و در حدیث وصف اهل بیت عليهم السلام است که از جمله علوم ایشان نکت در قلوب و نقر در اسماع است ، اما نکت در قلوب بمعنی الهام است و نقر در اسماع امر ملك و فرشته است و در حدیث وارد است : بینا هو ینکت بضم کاف یعنی یکفل و یحدث نفسه ، بالجمله ازین پیش در طی این کتب مبارکه بمعنی وحی والهام و نکت و نقر و تفاوت آن اشارت رفته است .

بالجمله أبو حمزه می گوید فرمود: در گوش محدث فکت می شود و می شنود طنین و آوازی مانند بانگ و صدای طشت یا کوبیده میشود بر دلش و صدائی میشنود مثل کوفتن و وقع زنجیر بر طشت عرض کردم محدث پیغمبر است؟ فرمود ، لا مثل الخضر و مثل ذی القرنین.

شیخ احسانی میفرماید: کلام امام علیه السلام ینکت في أذنه مراد این است که روح حرکت میدهد ورقه امام علیه السلام را بما یراد به من الوحی فیسمعه طیناً کرنة الطست ، و این امر غالباً از تحدیث يك فرشته بزبان واحد حاصل میشود و کلام آن حضرت علیه السلام « أو یقرع على قلبه فيسمع وقعاً كوقع السلسلة على الطست »

مراد تحدیث ملائکه متعدده یا از ملکی است که دارای زبانهای بسیار باشد و امام علیه السلام را بتمام آن زبانها حدیث گذارد .

شیخ احسانی در این مقام بیانات مفصله مینماید که چندان بنگارش حاجت نمیروود و در جمله معانی که برای مظهرین لأمر الله و نهیه مینماید این است که حضرات ائمه علیهم السلام همان کسان هستند که ایمان و اسلام را ظاهر بودند و ایمان و اسلام مدار امر و نهی خدای تعالی میباشد و اگر ائمه معصومین نبودند برای ایمان و اسلام نامی و نشانی نبود، چه اسلام منخفص و پست بود و ایشان اعلام اسلام را بلند کردند و ایمان مضمحل شده بود و ایشان تاسیس احکامش را فرمودند میگوید: امر و نهی در کنایت از آثار سلطنت و ولایت و ربوبیت استعمال میشوند .

و در معنی عباده المکرمین می گوید: اما بودن ائمه هدی بندگان خدا مسئله ایست که بهیچوجه توقفی و جای تأملی در آن نیست و هر کس توقف نماید کافر و در شمار جماعت غلاتی است که ائمه را از آن مراتبی که خدای تعالی مرتب داشته است ایشان را در آن برتر خوانده است و اهل این عقیدت را جای دوزخ باشد و این جماعت غلاة در علوی که دارند بر چند قسم هستند از جمله ایشان کسانی هستند که میگویند امام عالم بغیب است و علمای اعلام این جماعت را که دارای چنین عقیدت هستند تکفیر نمایند و از چند راه مردود شمارند : یکی از روایات کثیره است که از آنجمله روایتی که از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الزمان علیه السلام خارج شده است ورد بر جماعت غلاه است.

و در احتجاج مذکور است : « قال علیه السلام یا محمد بن علی تعالی الله عز وجل عما یصفون سبحانه و بحمده لیس نحن شرکاء فی علمه و لا- فی قدرته بل لا یعلم الغیب غیره - إلى آخر الحدیث » شیخ احسانی میفرماید : احادیث در این معنی متواتر است و ردش ممکن نیست .

واما جماعتی هم که ایشان را عالم بغیب میدانند رد نمیشوند اما تاویل مینمایند و علمای اعلام در تاویل و در جمع این احادیث و آن احادیثی که ظاهرش

دلالت بر آن دارد که ایشان عالم بغیب هستند و این معنی را نیز احادیث کثیره است جدا باختلاف رفته اند، اما آنانکه امام علیه السلام را عالم بغیب نمیدانند مقصود از علم آن علم ازلی را که هو الذوات است جمعا می‌شمارند.

و این خطاء است زیرا که دلیل قطعی عقلی و نقلی دلالت بر آن دارد که حضرات ائمه علیهم السلام مخلوق مرئوب هستند و جز بمدد دائم از فیض قدیم کریم دائم قیامی برای وجود ایشان نیست و هیچ شکی و شبهتی در آن نمی‌رود که این مدد حادث می‌باشد و امداد کرده نمی‌شوند بآنچه میرسد بایشان بلکه امداد کرده میشوند بآنچه نمی‌رسد بایشان و این مدد را از آن پیش که بایشان برسد قطعاً عالم بآن نبوده اند و الا بایستی واصل شود بایشان قبل از آنکه بایشان رسیده باشد و این باطل است فکیف یصح ان ماسوی الذوات یعلمونه چگونه این حال تواند بود و حال اینکه سید ایشان و افضل ایشان و اعلم ایشان صلی الله علیه و آله وسلم عرض میکند رب زدنی علماً پروردگارا بیفزای مرا علمی.

آیا رسول خدای از خداوند خود سؤال کرده است که او را از ازل بیفزاید یا از علوم ممکنه زیاد گرداند و آیا از خدای مسئلت نموده است که بیفزاید بدو از آنچه تعلیم کرده بود او را یا از آنچه تعلیم نکرده بود و آیا ائمه هدی صلوات الله علیهم میدانند آنچه را که رسول خدای نمی دانست و حال اینکه رسول خدای واسطه در میان خدای تعالی و ائمه هدی می‌باشد که رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم مدینه علم است و ایضاً علم از او چیزی است که علم بمستقبل است و از علم او چیزی است که تعلق بزمان حال دارد و از آن جمله چیزی است که متعلق بزمان ماضی است.

پس کفره ادعا مینمایند علم ایشان را در حال سؤال بماضی و بحال ، میگوئیم ادله عقلیه و نقلیه با شما مساعدت مینماید لکن علم بمستقبل را ادله بر آن با شما مساعد نیست زیرا که حضرات ائمه اطهار علیهم السلام چون عالم باشند شیء که بعد از این خواهد بود قبل از آنکه بیاید و کائن اهل کان یعلمهم واجباً لا تتعلق به القدرة

ولا يمكن فيه اوكان بعلمهم مستحيلا كذلك .

پس اگر بگوئی کان ممکناوان علموا به میگوئیم خدای را در آن بدائی خواهد بود یا نخواهد بود ، اگر بگوئی خدای را در آن بدائی نیست ادله عقلیه و نقلیه با تو در مقام معارضه خواهند بود و اگر کوئی خدای را در آن بدائی است پس چگونه عالم بچیزی خواهند بود که برای خدای جایز است که بطوریکه بخواهد آن را تغییر بدهد.

و بهمین معنی اشارت میفرماید امیر المؤمنین علی علیه السلام در این قول خدای تعالی که اگر نه آیتی در کتاب خدای تعالی بود هر آینه خبر میدادم شما را بما کان وما یكون تا روز قیامت و آن آیت این است « یمحوا الله ما یشاء ویثبت » و اگر گفته شود که ادله داله بر علوم ایشان و هر چیزی وارده انهم کلها بالفاظ العموم من غیر استثناء، می گویم این سخن مقرون بحق است لکن عموم ادله عموم عرفی است و گفته نمی شود که بر خلاف اصل استعمال است زیرا که استعمال اعم از حقیقه است و ادله قطیعه مخصوصه صارف بسوی مجاز است فیجب المصیر الله للدلیل .

و اما آن طبقه دیگر احادیث داله بر علم غیب را یعنی دانستن امام علم غیب را بر چند وجه حمل کرده اند: پاره از ایشان گویند که حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین بر تمام امور و علوم آگاه میباشند .

دیگر امور خمسه که نصوص تصریح بر آن کرده است که خداوند تعالی متفرد بعلم بر آن پنج امر است و آن پنج چیز در این آیه شریفه وارد است « ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث و یعلم ما فی الأرحام وما تدری نفس ماذا تکسب غداً وما تدری نفس بأی أرض تموت ».

این پنج علم غیب که یکی علم بقیام قیامت و دیگر علم به نزول باران و دیگر علم بجنین که زینه است یا مادینه یا بچه حال و احوال و دیگر باعمال و افعال و احوال زمان آینده مردم و دیگر علم باینکه فلان شخص یا فلان زنده بکدام زمین

میمیرد مخصوص خداوند است و جز خدای بر این امور و کیفیت و چگونگی و اوقات آن دانا نیست .

اما این مزاد ایشان مقرون بصحت نیست و چند وجه بر عدم صحبت آن است اول این است که بسیاری چیزهاست که خیر میدهند باینکه ایشان عالم بآن نیستند و ازین امور پنجگانه مذکوره بنا بر مراد شما نیستند.

دوم این است که این امور خمسه مسطوره را چون بدرستی پیروی کنی میبینی همه غیب منحصر در آن یا راجع بسوی آن است پس اگر شما خصوص ظاهر آن را ملاحظه و قصد نمائید برایشان صدق می نماید که عالم بغیب نیستند و جهل این اشیاء قلیله ضرری بر مقام و شئون متعالی و علوم کثیره ایشان نخواهد داشت و در حکم يك موی سفیدی است که در پوست گاوی سیاه اندر باشد همانا این موی را نسبت بآن مویهای بیشمار شماری نیست و آن گاو را سیاه میخوانند و از اینکه يك موی گاو سفید و مخالف سایر مویهای بیرون از شمار سیاه باشد ضرری بر اسود بودن و اسود خواندن آن گاو ندارد و النادر کالمعدوم .

و اگر ازین کلمه خود اراده معنی آن را کرده باشد و آنچه مؤل بآن میشود در این صورت بسیاری از مردم مانند امام علیه السلام خواهند بود ، چه اصحاب نجوم و مال و جفر و جوکیه و کاهنان و اهل قیافه و زجر و طیر و جز این جماعت یعلمون أكثر من هذا بلکه گاهی این امور خمسه مذکوره یا بعضی از آن را میدانند و اگرچه گاهی در بعضی گاهی در بعضی اشیاء نادره نیز خطا مینمایند و بیان این امور موجب طول کلام و غرض اشارت بوجه دلیل است .

وجه سوم این است که حضرات ائمه معصومین عالم بهر چیزی هستند و بسیار باشد که ازین امور خمسه خبر میدهند و هر کس در احادیث شریفه ایشان تتبع نماید این معنی بروی آشکار میشود بلکه جماعت عامه که منکر فضل ایشان هستند روایت مینمایند.

و ازین طبقات جماعتی هستند که میگویند حضرات ائمه معصومین بر همه



چیزدانا نمی باشند و ازین روی میگوئیم ایشان عالم بغیب نیستند و اگرچه بیشتر چیزها را میدانند ، چه ما بعلم غیب جز علم بتمامت اشیاء اراده نمیکنیم و علم بتمامت اشیاء جز برای خالق حاصل نمی شود .

أقول : وهذا أيضاً ليس بشيء لان التخصيص بالكل " ليس شرطاً في الصدق ولا في التسمية لا لغة ولا شرعاً ولا عرفاً ولا دليل على شيء من هذا إلا من جهة العقل ولا النقل ولا في اللغة.

و ازین جماعت طبقه هستند که قائل بر آن میباشند که مراد بعلم غیب این است که شخص بدستیاری نفس خودش بداند بدون اینکه آلتی یا معلمی در کار باشد و حضرات ائمه من أنفسهم دانا نیستند بلکه خدای تعالی بایشان تعلیم میفرماید و چون حال بر این منوال باشد باین حیثیت عالم بغیب نیستند و اطلاع علم بغیب برایشان صحت ندارد .

و این قول و این مذهب را نیز بچیزی نمیشاید شمرد، چه تمامت کسانی که از جماعت مسلمانان مدعی بران هستند ائمه هدی صلوات الله علیهم عالم بغیب میباشند ادعا نمیکنند که این علم از جانب خدای افاضت نشده است .

دیگر آن گروهی که میگویند: حضرات ائمه ارباب هستند و حادث نیستند و به ربی رجوع نمیگیرند و چنین مردم گول دون احمق را جوابی نباید داد فذرهم وما یفترون .

و آنکس که مدعی بر آن است که حضرات معصومین عالم بغیب و دانای بیوشیده هستند می گوید: ایشان مخلوق و آفریده شده اند و باین قول خدای تعالی استدلال میجویند « عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحد إلا من ارتضى من رسول فانه یسلک من بین یدیه ومن خلفه رصداً»

و خدای تعالی در این آیه شریفه خبر میدهد که هر کسی از پیغمبران یزدانی که برگزیده و مرضی در گاه سبحانی است یظهر علی غیبه و خدای تعالی حضرات ائمه معصومین را که برگزیده در گاه و پسندیده حضرت رب العالمین هستند بر علم

غیب خودش عالم و محیط فرموده است .

پس علم غیب بایشان منسوب شده و این معنی در تفسیر ظاهر آیه شریفه است و در باطن از تأویل چنین است « المرئى من محمد صلى الله عليه وآله وسلم هو علي صلوات الله عليه » و هر دو معنی یکی است .

و هم چنین قول خدای « وما كان الله ليطلعكم على الغيب ولكن الله يجتبي من رسله من يشاء » یعنی مطلع میسازد ایشان را بر غیب ، و این بحسب تفسیر ظاهر است و بر حسب باطن در تأویل چنین است « المجتبي من محمد علي » و معنی یکی است و نصوص از کتاب خدا و سنت مصطفی بر اینکه حضرات معصومین عالم بغیب هستند چندان بسیار است که باحصاء و شماره در نمی آید مثل قول یوسف صدیق (ع) « لا ياتيكم طعام ترزقانه إلا نباتكما بتأويله قبل أن يأتیکما ذلکما مما علمتني ربي » و در حق عیسی علیه السلام میفرماید « وانبتکم بما تأکلون وماتدخرون في بيوتکم » و ازین قبیل آیات شریفه که دلالت بر علم انبیاء بغیب مینمایند بسیار است و این قبیل اخبار را غیب نامند و شکی در آن نیست و این اخبار و این علم بر حسب تعلیم خداوند سبحان است.

و از جمله این جماعات جماعتی باشند که قائل بر آن شده اند که حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم خودشان عالم بچیزی نیستند خواه اندک خواه بسیار بلکه آنچه میدانند بر حسب وراثت از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم است این قوله و این رأی نیز بچیزی شمرده نیست علی مرادهم من ان هذا لا یصح ولا یصدق علی مثل ذلك علم الغیب.

بدرستیکه علم غیب آن علمی است که میداند شیء را که بر آن هرگز وقوفی نبوده است و بر این کلام اشارت رفته است باینکه این اشراط را اصلی برایش نیست چه مراد بغیب و شهادت عالم محسوسات و آنچه غایب از حواس است میباشد و هر کس بآنچه از محسوسات و غایب است عالم باشد همانا عالم بچیزی از غیب میباشد و ازین جهت خداوند سبحان میفرماید «عالم الغیب والشهادة» .

شیخ احسانی میفرماید: آنچه من معتقد هستم فاسمع لما یوحی الیک ولا ینبک باین معنی است که حضرات ائمه سبحانی علیهم السلام بر آنچه کتاب خدای بر آن اشمال دارد عالم هستند و این بزرگ و کثیر و وافر است .

چنانکه خدای سبحان میفرماید « و کلشیء احصیناه فی امام مبین » و نیز میفرماید « ما فرطنا فی الکتاب من شیء » .

و هم میفرماید « ما کان حدیثاً یفتری ولكن تصدیق الذی بین یدیه وهدی ورحمة لقوم یعلمون » و ظاهر این آیات احاطه بهر چیزی است یعنی از ظاهر این آیات شریفه دلالت بر آن دارد که علم امام علیه السلام بهمه چیزی محیط است اما نه چنین است بلکه اشیاء بعضی از ماکان و بر گذشته زمان است و برخی بعد از این خواهد بود و پاره محتوم و یقین الوقوع است و برخی از آن مشروط و پاره موقوف میباشد .

اما علم بما کان و امور و مهام بر گذشته روزگار همانا خداوند سبحان حضرات ائمه یزدانی را بواسطه محمد صلی الله علیه وآله وسلم بر تمام آن مطلع ساخته است و لا احتمال فی انه کان والبتة چنین بوده است.

و اما اینکه آن امر و آن حال باقی است یا متغیر همانا بر چند قسم است و از آن جمله همان است که خداوند تعالی خبر میدهد ایشان را که ابداً متغیر نمی شود و در عالم غیب و شهادة برای او مقتضی تغییر نیست و خداوند تعالی خبر داده است بآفریدگان خود که هر وقت خود بخواهد که آن را متغیر و دیگر گون دارد برای او اسباب مقتضیات را بطوریکه خواهد آماده سازد و آنوقت آن را چنانکه خود خواهد تغییر دهد لا ان ذاته سبب من لا سبب له و مسبب الاسباب من غیر سبب .

پس ایشان بقول خدای عمل میکنند ان له ان یغیره ان شاء ولا یعلمون هل یشاء تغیره ام لا و هم من خشية مشفقون و یعلمون انه لا یتغیر رکونا الی قوله و تصدیقاً بوعده و هم من خشية مشفقون فی الحالین.

و بتحقیق که خدای تعالی میفرماید « فلا تحسبن الله مخلف وعده رسله » هرگز گمان مبر که یزدان قادر توانا بآنچه به پیغمبر و فرستادگان خود وعده نهاد بر خلاف وعده خود برود و تدبر و تعقل بجوی در سر قول خدای تعالی « عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامرہ یعملون یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یشفعون الا لمن ارتضی وهم من خشیة مشفقون »

پس بواسطه تصدیقی که حضرات معصومین بوعده خدای دارند و ثبات میل ور کونی که بقول خدای دارند ایشان عباد مکرمون باشند ، و از حیثیت علم ایشان باینکه تمام این اشیاء ممکنه لا یخرج بالوعد عن الامکان الذاتی فانه تعالی لوشاء ان یغیرها غیرها کیف شاء ایشان یعنی حضرات معصومین علیهم السلام من خشیة مشفقون .

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که الیاس پیغمبر علیه السلام بسجده رفت و گریست و تضرع نمود خدای تعالی بدو وحی فرستاد سر خود را بلند کن زیرا که من تو را عذاب نمیکنم الیاس عرض کرد پروردگارا ان قلت لا اعذبک ثم عذبتی الست عبدک اگر بگوئی تو را عذاب نمیکنم و از آن پس مرا عذاب کنی آیا بنده تو نیستم .

و در دعای حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام در سجود بعد از نماز شب که اولش این است وارد است « الهی وعزتک وجلالک لوانتی منذ بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک بكل شقرة فی کل طرفة عین » پایان دعاء که در کتاب احوال آن حضرت رقم کرده ام چون تدبر نمائی شاهد بآنچه گفتم خواهی یافت اگر چه معنایش را این عقول ادراک نمی تواند کرد بلکه قلوب صافیه تواند بشناسد و در قول خدای تعالی « و لئن شیئاً لنذهبن " بالذی أوحینا إلیک » .

امام علیه السلام در اینجا چیزی میفرماید که باین معنی است که خدای تعالی اگر این را بخواهد البته میکند لکن لا یفعل ذلك به أبداً ، و بیان این حرف بالضرورة این است که حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم از کسانی هستند که

خدای تعالی وعده نجات داده است و البته برضوان خدای روان گردند و چون چنین باشد البته ایشان را خوفی نیست و ایشان خود میدانند که از مقربان در گاه الهی و مرضی عنهم میباشند بلکه بهشت و رضوان جز برای ایشان و متابعین ایشان آفریده نشده است فافهم إن كنت تفهم.

و از آنجمله این است که خداوند تعالی خبر داده است ایشان را که آن چیز متغیر خواهد شد و خدای راست که اگر بخواهد تغییر ندهد لاجرم ایشان بر حسب قول یزدان حکم مینمایند که متغیر میشود و بواسطه تعلیم خداوندی میدانند که ملکوت هر چیزی بدست قدرت الهی است و چون خدای عدم تغییر آن را بخواهد چنان میکند و هر چه را اراده فرماید رادی ندارد و حکمش را مفقوبی و واپسی اندازه نباشد .

و ازین جمله این است که خدای تعالی بایمه دین خیر داده است که

متغیر نمیشود و برای ایشان حتم نگردانیده است که ایشان را بر انتفاء تغییر فی الشهادة اطلاع بدهد و اگر دلالت کند اخبار خداوندی برای ایشان و برای ملائکه ایزدی بر انتفاء مقتضی تغییر در غیب ، چه خدای تعالی هر وقت خبری به پیغمبران و فرستادگان خود بدهد نه نفس خود را تکذیب میفرماید نه آنکسانی را که از روی صدق و راستی از جانب حق تعالی خبر میدهند و ایشان خبر میدهند از جانب ایزد سبحان باینکه این شیء ثابت میباشد و خدای را در آنچه خواهد بداء است ، چه خداوند تعالی یمحو ما شاء و یثبت.

و اما ما یکون پس در هر چه خدای تعالی بحضرات معصومین علیهم السلام خیر داده است که بزودی خواهد شد حتماً بفلان صفت برای نمود و ظهور آن مانعی نیست از اسباب قدر از متمامات قوایل وجود و مشخصات تقدیر ، و نیز مانعی برای آن در شهادت از اسباب قضاء من متماماته نیست.

و هم چنین مثل دعاء و صدقه و بر و عدمها سابقه علی القضاء بالامضاء بل ولا حقة لان اللاحقة زماناً قد تكون سابقاً دهرأ بل ربما یکون اللاحقة بالفعل

والسابقة بالقوة ولا ريب ان ما بالفعل سابق دهرأ على ما بالقوة وان تأخير زماناً فما كان كذلك فانه سيكون ويعلمون ان ذلك خلق الله وفي قبضته فهو كما مر .

و از آنجمله چیزی است که خداوند تعالی خبر داده است بآنمه هدی که بزودی میشود و کشف الحال را در غیب و شهادت برای ایشان حتم نفرموده است فهذا كحکم ماكان في عدم تغييره مع عدم الحتم كما مر" ، و از آنجمله محتوم است چنانکه گذشت .

و از جمله اشیاء مشروط است و حضرات معصومین علیهم السلام میدانند که جایز است وقوع شرطش والا واقع میشود و آنچه شرطش واقع است جایز است که بسبب ایجاد مانعی اقوی واقع نشود اولمنع ذاته جل وعلا وإن كان لازم الوقوع مع عدم المنع ومع وجود الاذن ان بدون الاذن بل الاسباب السبعة که عبارت از مشیت و اراده و قدر و قضاء و اذن و اصل و کتاب نمی باشد.

پس کافی نمی گردد حصول اسباب در وجود بدون ایجاد از فاعل بنگر باین قول خدای « یانار کونی بردأ وسلاماً علی ابراهیم » و هم باین قول خدای نگران شو « ألم تر إلی ربك کیف من الظل ولو شاء جعله ساکناً » و جایز است که آن يقع لما یشاء من الاسباب و المتممات من المشخصات ، و چون اسباب فعلیه مشیه و ما بعدها و اسباب قابلیه و متممات آن که عبارت از کم و کیف و جهت و وقت و ترتب و مکان و وضع حاصل کشت و علویه و سفلیه اجتماع ورزیدند اوجد بفضلہ ذلك الشیء ان شاء قام الكتاب الذي لا محوفیه ولا تغییر هو کون الشیء حین کونه .

و اما آنچه قبل از آن و بعد از آن باشد این همان است که در آن محوداثبات است لان المثبت والمحو كما يتوهمه من لا يبصرة له في الدين فان ذلك مما يجوز فيه المحو و الاثبات والله على كل شيء قدير و این را نیز حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم بطوری که شنیدی میدانند .

راقم حروف گوید: در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین صلوات الله علیهما و حدیث آنحضرت « لولا ان فی کتاب الله یمحو الله ما یشاء ویثبت - الی آخرها » بیاناتی نموده است که اغلب آن با این بیانات حالیه مشابه است .

و از جمله آن اشیاء موقوف بر مشیت است فان شاء الله ایجاد و جد و إلا فهو باق فمأشاء الله امکانه و لا شیء غیر الله إلا ماشاء امکانه و لا یشاء ایجاد ما لم یشاء امکانه إذ لیس شیئاً غیره تعالی آنچه موقوف بر مشیت الهی است.

پس اگر خدای تعالی ایجادش را بخواهد موجود میشود و اگر نه باقی است در آنچه خدای تعالی امکانش را خواسته و هیچ چیزی جز خدای ، یعنی ذات مقدس الهی نتواند بود مگر آنچه را که خدای سبحان امکانش را مشیت نهاده و خواسته باشد و خدای نمیخواهد ایجاد چیزی که هیچوقت امکانش را مشیت نمی بندد ، زیرا که چیزی غیر از خدای تعالی نیست، یعنی هر چیزی وجودش منوط بآن است که خدای تعالی امکانش را خواسته باشد مگر ذات کبریای خودش که ازین تصور خارج است چه واجب الوجود بیرون از حیز امکان و زمان و مکان و همه چیز بدو قائم و او قائم بذات اقدس خود است.

و پس از این بیانات مکشوف باشد که معلوم و عالم از هر چیزی سوای خداوند سبحان قوامی بر آن نیست مگر با مر خدای تعالی وجودی برای آن موجود نیست مگر از مشیت یزدان منان.

و هیچ حالتی برای او نیست مگر همین حالتی که عبارت از حالت فقرالی الله است و هیچ اسبابی نتواند اسباب بود مگر بخداوند تعالی و دست قدرت و مشیت او با این معنی که اسباب انما تفعل یفعل الله بها .

پس هر وقت حادث شود مسببی از فائما الله حادثه به وهو سبحانه اقرب الیه منه فی کل حال و در این امر فرقی بین ذات و صفت و اتصاف و تلازم و تقارن نمی باشد.

و چون این را بفهمیدی پس دانسته باش که حضرات ائمه هدی علیهم السلام عباد مکرمون هستند و نمی دانند مگر آنچه را که خدای تعالی در تمامت اشیاء بخصوصه بایشان تعلیم فرموده است فما خصصه لهم خصوصه بتخصیصه لهم و ما احمله لهم لا یستطیعون تخصیصه بال ما خصصه لهم لا یستطیعون اجمالاً الا به سبحانه .

و چون خداوند سبحان اعلام فرمود و پیاموخت بائمه هدی علیهم السلام چیزی را در آن آئی که ایشان را آن استطاعت نیست که بدانند آن را در آنی دیگر مگر بتعلیم جدید و تازه خداوند عالم چنانکه در آن اول پیاموخت بنسبه واحده.

پس ایشان در آنچه شنیدی و سایر مردمان مساوی خواهند بود لکن خداوند سبحان بخواند و دعوت فرمود ایشان را و ایشان بطوریکه خداوند دعوت نمود ایشان را اجابت و اطاعت فرمان یزدان را کردند و بقدر چشم برهم زدنی تخلف نکردند.

لا جرم یزدان منان بواسطه علم یزدانی خود برگزید ایشان را و بسبب

شایستگی و لیاقتی که در نهاد ایشان بنهاد بود مختار ساخت ایشان را .

و حضرات ائمه دائماً خدای را یاد کردند و شان و عظمت کبریای او را تمجید نمودند و دعوتش را آشکار ساختند پس خداوند تعالی بنحوی که شنیدی بایشان پیاموخت آنچه را بدون تعلیم خدای نمیدانسته و کان فضل الله علیهم صلوات الله علیهم عظیماً .

و چون صنع خدای تعالی مرایشیاء را بر حسب اقتضای قابلیت اشیاء است لا جرم آن علومی که خدای تعالی بایشان پیاموخت بالنسبه بسایر مخلوق بیرون از تناهی است باین معنی که سایر مردم که سوای ایشان هستند آن وسعت و گنجایش را ندارند که متحمل بشوند آنچه را که حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام متحمل توانند شد .

و اگر خدای تعالی آنان تعلیم فرماید مگر اینکه خدای تعالی بقدرت کامله



و مشیت الهیه خود حقایق آنان را منقلب و شؤونات و درجات و قابلیت و استطاعت و استدرک آنان را مانند آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگرداند و البته قدرت الهی بر این امر عاجز نیست پس اگر این قلب دیگر کون گردانیدن حقایق مردمان بحکم آن مقتضی باشد که عبارت از مقتضی قابلیت جاری بر اختیار است .

لهذا این مجعول جز آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نخواهد بود و اگر این جعل بمقتضی قدرت لاغیر باشد ناچار حکم را تصادم و پاره بر پاره بلندی خواهند و نظام را فساد افتد و چون این حال و عدم نظام پیش آید برای احدی از مخلوق ممکن نمی شود که آنچه را که ایشان متحمل توانند شد تحمل نمایند .

و حاصل سخن و بیان این است که ایشان نمیدانند مگر آنچه را که خداوند سبحان بایشان تعلیم فرموده است و تعلیم خدای بر ائمه هدی در هر آئی میباشد چه اگر در آن تعلیم خدای شامل حال ایشان نباشد علمی نزد ایشان نخواهد بود و تعلیم خدای بایشان جز بواسطه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست و همین است که خودشان بتحقیق فرموده اند.

چنانکه در کتاب کافی از زرارة مروی است که گفت : از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود لولا انا نذداد لانفدنا اگر افاضات یزدانی دائماً شامل حال نباشد علم ما باقی نمی ماند .

میگوید: عرض کردم تزدادون شیاً لا تعلمه رسول الله کنایت از اینکه اگر دائماً بر علوم شما افزوده میشود بایستی دارای علمی باشید که رسول خدای صلی الله علیه و آله از آن بی بهره باشد، فرمود «انا انه ذا کان ذلك عرض علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثم علی الأئمة ثم انتهى الامر الینا» این علوم از نخست بر حضرت رسالت مرتبت عرضه بعد از آن برائمه یعنی علی و حسن و حسین علیهم السلام و از آن پس این امر بما منتهی میشود.

شیخ احسانی میفرماید : و احتمال دارد علی القائم علیه السلام باشد چنانکه ظاهر چنین است، چه این ترتیب بر حسب شرف و رتبت در مکان و تقدم ذاتی است

نه تقدم ظاهري ، وقول أبي جعفر عليه السلام إينا مقصود ائمه هشت گانه است که رتبت و منزلت ایشان در فضل مساوی است و هم احتمال مراعات تقدم ابوت باشد .

و مانند این خبر از حضرت أبي جعفر صلوات الله عليه وارد است « ليس يخرج شي من عند الله تعالى حتى يبدء برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثم بأمر المؤمنين ثم واحد بعد واحد لكيلا يكون آخرنا أعلم من أولنا »

هیچ علمی از حضرت یزدان خروج نمیگیرد جز اینکه از نخست برسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم بدایت میگیرد و از آن پس بأمیر المؤمنین علی بن ابیطالب و از آن بیک يك ائمه هدی میرسد برای اینکه آخری ما از اولی ما داناتر باشد ، و ما در طی کتب احوال ائمه هدی علیهم السلام باین اخبار و شرح آن اشارت کیده ایم .

بالجمله شیخ احسانی علیه الرحمة میفرماید : و هر وقت خدای تعالی بخواهد چیزی بایشان بیاموزد باب خزانه علم را برای ایشان میگشاید و ایشان دانا می شوند بآنچه خدای خواسته است و محجوب و مستور مینماید از ایشان آنچه را که خدای بخواهد ، و خداوند سبحان عطا فرموده است بأئمة اطهار اسم اعظم که مسمی به « بسم الله الرحمن الرحيم » است لاجرم هر وقت بخواهند بدانند چیزی را خداوند بایشان می آموزد.

و این است قول أبي عبد الله عليه السلام « إذا أراد الامام أن يعلم شيئاً أعلمه الله عز وجل ذلك فقد ظهر لك انهم يعلمون علماً جماً » پس با این بیانات و اخبار و احادیث پر تو مکشوف افتاد که حضرات ائمة معصومین بعلوم کثیره بی حد و حصر عالم ودانا هستند و اگر برای ایشان فزایش علم و تعلیم نباشد بحار علوم ایشان از افاضات علوم ربانی بی بهره میماند و از پایه بی نصیب می شود.

و اینکه حضرات ائمة علیهم السلام بدون تعطیل و انفصال از علوم ربانی استمداد میجویند و استمداد نمی جویند مگر بآنچه عالم بآن نیستند، یعنی بآنچه ندارند از خدای خواستار داشتن و دانستن میشوند.

وما بتو اشارت کردیم که آنچه را که ایشان نمی دانند بر دو وجه است : یکی

همین است که مذکور شد، دوم این است که آنچه را عالم بآن می شونند در همان آنی که عالم بآن نبودند در آنی دیگر جز بتعلیمی جدید نمی باشد فافهم و ثبت نبتك الله .

و ازین پیش یاد نمودیم که عیب عبارت از آن چیزی است که از حواس ظاهره غایب باشد و شهادت عبارت از چیزی است که حواس ظاهره ادراکش را بنماید .

پس با این معنی اگر بگوئی حضرات ائمة ابرار علیهم السلام عالم بغیب نیستند بصدافت گفته باشی ، چه باشی ، چه ایشان چیزی را نمیدانند مگر بتعلیم خداوند علیم بهمان نحو نحو که مذکور شد .

و اگر بگوئی عالم بغیب هستند و اراده تو ازین غیب چیزهائی باشد که حواس ظاهره از ادراک آن محروم و از حواس ظاهره غایب باشد و ایشان ازین غیب میدانند آنچه را که خدای تعالی آموخته است بایشان خاصه همچنان بصدق رفته باشی و هیچ عیبی در این تعبیر و بیان نیست .

و بنابر همین معنی حمل میشود خصوصاً را که تصریح مینماید بر اینکه ایشان بامور غیبیه و آینده قبل از آنکه واقع شوند عالم هستند زیرا که هر وقت بخواهند بدانند خداوند عالم بایشان تعلیم میفرماید .

و از حضرات ائمه علیهم السلام چنانکه در ذیل احوال ایشان رقم کردیم بروایت

معمر بن خلاد و دیگران وارد است که « یبسط لنا العلم فنعلم و یقبض عنا فلا نعلم وقال سر الله اسره إلى جبرئیل علیه السلام واسره جبرئیل إلى محمد إلى ما شاء الله » و این جمله بر همان معنی و تعبیرات مذکوره دلالت نماید و اگر اراده شود بعلم غیب که حضرات معصومین علیهم السلام هم بذوات خودشان مطلع میشوند بر آنچه از ایشان غایب و پوشیده است، یعنی بدون استمداد از خالق عباد، چنانکه جماعت غلاة و گروه قشریه از اشباه ناس ادعا کرده اند.

جواب این مردم و این عقیدت همان است که حضرت حجة الله تعالی صلوات الله علیه

در توفیق مبارک مذکور در رد غلاة فرمود یا محمد بن علی تعالی الله عز وجل عما یصفون سبحانه و بحمده لیس لحن شرکاء فی علمه ولا قدرته بل لا یعلم الغیب غیره الی آخر الخبر چه اگر بعقیدت غلاة و بعضی مردم دیگر استقبال و استقلال حادث لازم آید و از استقلال حادث مشارکت با خدای تعالی در ملک خدائی لازم گردد چنانکه آنحضرت علیه السلام در آن توفیق رفیع اشارت فرموده است.

شیخ احسانی بعد از این عبارات و بیانات میفرماید: ولا تتوهم انی جریت علی القشر فی بیان هذا الأمر.

بلکه خواستم از حقیقة الحقایق برای تو مکشوف و السلوک مستقیمات که بر جمعی کثیر و جمعی غفیر از اصناف علما و فضلا مبهم مانده است واضح گردانم واللہ خلیفتی علیک و چون در این مقام و کشف این مرام حاجت عظیم و عائر بر آن قلیل بود باطالت کلام و در ازای سخن ناچار بودم و تمام آنچه بشنیدی معنی عبادہ المکرمون است و اینکه تخصیص دادم در این معنی علم غیب نه دیگر معانی عبودت را لخباء مناقضة دعوی علم الغیب للعبودية میباشد فافهم .

شیخ بعد از این کلمات و بعضی بیانات که در باب مکرمین مشدداً یا مخففاً چنانکه مذکور شد میفرماید قول امام علیه السلام و عبادہ مکرمین میفرماید این کلمه طیبه از این قول خدای تعالی مقتبس است وقالوا اتخذ الرحمن ولداً سبحانه بل عباد مکرمون الی آخر الآیات.

و در این آیات شریفه بر تمامت مردم غالی و جمله آراء فاسده ایشان رد شده است چه از این جماعت پاره از اهل کشف و معرفت هستند و گمان میکنند که از ایزد رحمان فرزندی متولد آید که رحمانیت یزدانی را ظاهر و خدای را مظهر باشد و این فرزند اعطای حق بهر ذی حقی نماید و بهر مخلوقی رزق و روزی برساند و بکشاند یعنی خدای را فرزندی پدیدار است که افعال و اوصاف خداوند بنسبت بسایر مخلوق از وی ظاهر شود و منزلت خدائی را دارا باشد و برخی از

ائمه هدی را دارای این رتبت وعالم بغیب وفعال ما یشاء و بصفات خاصه رحمانی متصف دانند.

و از چند وجه بر این جماعت رد این عقیدت را نمایند: یکی این قول ایزد سبحان است که دلالت بر تنزه ذات باری تعالی مینماید از ولادت و تولد و تولید لم یلد ولم یولد .

وائمه هدی علیه السلام مخلوقی مدبرون هستند و از آن وجوه این است که قول بر عباد قائمون بخدمه العبادة ورضی العبودية حضرات ائمه هدی بندگانی هستند که بخدمت عبادت و رضای عبودیت قیام دارند « لا یملکون لانفسهم ضراً ولا نفعاً ولا موتاً ولا حیوة ولا نشوراً قد وسموا بالفقر ورموا بالعجز لاحول لهم ولا قوة الا باللہ .

در عالم مخلوقیت برای خویشتن مالک زیان و سود و مرگ بود و انگیزش و نشور نیستند و آیات فقر و حاجت و عجز و بیچارگی در هیاکل وجودیه ایشان موسوم و مرتسم است و حول و قوتی برای ایشان جز بتوجه الطاف و نیروی اعطاف الهی نیست خداوند چون ایشان را خلق فرمود بخود بخواند و ایشان خدای را اجابت فرمودند .

و از آن وجوه که رد بر غلاسه است این است که لا- یسبقونه بالقول یعنی لا فی عبادته ولا فی عبودیتهم ولا فی حظوظهم من فیض کرمه در هیچ چیزی و هیچ کاری حتی عبادت خدای و عبودیت خودشان و بهره یافتن از فیض کرم خداوندی بر آنچه خدای خواسته و فرموده پیشی نگیرند.

و همچنین در تبلیغ اوامر و نواهی خدای و جز اینها هر چه باشد سبقت نخواهند چنانکه خداوند متعال با پیغمبر خود صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید «لیس لك من الأمر شيء» یعنی الا ما قضی لهم پس خدای فرمان میدهد بایشان به همه جهت بجای می آورند و بقول خدای یعنی بایجاد فرمودن خدای قول را و باعطای خدائی و بتعلیم خدائی و بامر و نهی خدائی الی غیر ذلك بلکه در جمیع حرکات خودشان و سکنتات خودشان

و اعتقادات و اعمال و احوال و اقوال خودشان چنانکه خدای خواهد و امر فرماید و در ایشان ایجاد و اعطاء فرماید رفتار مینمایند.

چنانکه حضرت سید الشهداء حسین بن علی صلوات الله علیهما در ذیل این دعای مبارکش در روز عرفه عرض میکند « ام کیف اترجم بمقالي وهو منکر وبرزه اليك » (ای دعا از تو اجابت هم زنو).

و این کلمات از آن جمله است که آن حضرت علیه السلام منسوب است از ملحق بدعای عرفه وکل هذا و ما اشبهه من معنی القول الذي لم يسبقوه به و إنما يجرون فيها بماحد. لهم که عبارت از این قول خدای تعالی « وهم بامرهم يعملون » و این امر عبارت از همین قول است و حضرات ائمة هدی علیهم السلام در آنچه مذکور شد کلاً بلکه در هر چیزی بر حد این قول خدای در حق اصحاب کهف هستند « و تحسبهم ايقاظاً وهم رقود وقلبهم ذات اليمين وذات الشمال.

چون در اصحاب کهف که در آن غار افتاده اند بنگری گمان میبری بیدار هستند و حال اینکه بخواب اندرند و فرمان خدای ایشان را بطرف راست و جانب چپ میگردانند، یعنی برای اینکه پوسیده و فرسوده نشوند، جبرئیل یا باد یا آنچه خدای فرمان دهد ایشان را از پهلو بپهلوی می گردانند و از تر و تازگی مانند بیداران بنظر می آیند با اینکه در آن خوابگران دیر باز سالیان دراز اندرند هذا بالنسبة إليه وأما بالنسبة إلى ماسواه ایشان بیدارند، یعنی خدای تعالی ایشان را بیدار داشته، پس ایشان بايقاظ و اشهاد یزدانی بر هر چه خدای بخواهد شاهد و حاضر و گواه باشند.

و در این آیه شریفه چنانکه مزیدی بر آن نیست رد بر جماعت غلاة است و از جمله آیات و دلالاتی که رد بر جماعت غلاة است این آیه وافیه دلالة است « يعلم ما بين أيديهم وما خلفهم » یعنی بر همه چیزی و هر کاری که فرمان ایزدی بآن عمل مینمایند خدای تعالی آن عالم است اما ایشان بچیزی از علم خدای احاطه ندارند مگر آنچه خواهد که بآن احاطه پیدا کنند چنانکه خواهد.

و از آنجمله این آیه شریفه است « ولا يشفعون إلا لمن ارتضى » یعنی هیچ پستی و وضعی را بلند و هیچ • را مقدم مگر وقتی که خدای برایشان پسندیده بدارد و ایشان را در آن امر و شفاعت ماندن گرداند در حق کسانی که از شیعیان و دوستان ایشان و دوستان دوستان ایشان با دین پسندیده و آئین ستوده باشند .

و از آنجمله این آیه شریفه است « وهم من خشية مشفقون » یعنی ایشان عالم بخداوند یعنی بشئون ایزدی هستند و علم جز به خشیت حاصل نشود چنانکه خدای میفرماید « إنما يخشى الله من عباده العلماء » این است و جز این نیست که علما و دانایان از حضرت یزدان در خوف و خشیت هستند.

و در دعاه وارد است « لا-علیم إلا-خشیتک ولا حکم إلا الإیمان بک لیس لمن لم خشیتک علم ولا لمن یؤمن بک حکم » هیچ علمی نیست جز خشیت و خوف از تو و هیچ حکمی نیست مگر ایمان بتو کسی را که از تو نترسد علم و دانشی و کسی را که ایمان با تو نباشد هیچ حکم و فرمانی نیست .

و حضرات ائمه اطهار صلوات الله تعالی علیهم در تمامت اعمال و کارهای خودشان هر چه کنند بموجب فرمان خداوند منان و همیشه از عظمت و کبریای مقام ایزدی خوفناک و از لقای حضرت قهار در ترس و بیم هستند .

چنانکه خداوند تعالی میفرماید « و الذین یؤتون ما اتوا و قلوبهم و جله

أنهم إلی ربهم راجعون ».

و از آنجمله که رد بر غلاة است این آیه شریفه است « ومن یقل منهم

إني إله من دونه فذلك نجزيه الظالمین » هر کسی ازین مردم خود را خدای و شریک ایزد دو سرای شمارد یکباره در آتش دوزخ ساکن و بیچاره شود چه پاداش ستمکاران بر این منوال است.

و این آیه شریفه یک معنی ظاهر است و یک معنی تاویل معنی اول یعنی معنی ظاهر این است که « ومن یدعی منهم اعمل بغير امره و قدرته و حوله و قوته

مستقلاً بشيء جلیل أو حقیر ، هر کسی ازین جماعت مدعی بشود که من عملی مینمایم که بغیر از امر خدای تعالی و قدرت و حول و قوت الهی و مستقل بچیزی جلیل یا حقیر باشد چنین کسی را بآتش دوزخ مکافات دهیم و هذا جار علی سبیل الفرض نه اینکه حقیقتی برای آن باشد .

چنانکه رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم در روز غدیر در ذیل خطبه مبارکه مبسوطه معروفه خود میفرماید « اني ان لم افعل فما بلغت رسالته » اگر من امر خلیفت علی را با خلق اظهار نکم همانا رسالت خدای را ابلاغ نکرده باشم، یعنی اگر فرضاً امر الهی را در باب خلافت و امارت و امامت علی علیه السلام بمردمان نرسانم ابلاغ رسالت حضرت احدیت را که شغل جلیل و منصب نبیل و تکلیف جمیل و واجب بر من است بجای نگذاشته و چنانکه شأن من است عمل نکرده ام » و هرگز نخواهد شد که رسول خدای در جزئیات رسالات خود آنی تسامح ورزیده باشد چه جای این امر عظیم که از هر کلی کلی تر است.

و هم حضرت رسالت آیت در این خطبه شریفه میفرماید « أخاف الا افعل فتحل علي منه قارعة لا يدفعهما عني أحد و إن عظمت حيلته » از آن بیمناك هستم که اگر در کار حیدر کرار ابلاغ امر پروردگار را ننمایم بیلائی سخت دچار شوم که هر چاره گری اگر چه حیلش بزرگ و چاره سازیش سترک باشد از آن چاره بیچاره ماند.

« لانه الله الذي لا يؤمن مكره و لا يخاف جوره » زیرا که حضرت ایزد متعال آن خداوندی است که نشاید از مجازات و کیفر دادنش ایمن بود یا بیمناك بود که با اینکه عدل صفت بزرگ اوست جور و ستمی از حضرتش با همه گونه قدرتی ظاهر شود.

و اما معنی دوم یعنی تأویلی را چند وجه از آن جمله این است که هر کسی از مردمان بگوید که یکی از ائمه علیهم السلام گفته است من خدا هستم این مردی را که این سخن را کرده و تهمت بر امام فرود آورده است از آتش دوزخش کیفر دهیم.



و ازین جمله است که هر کسی از مردمان ادعا نماید که من امام هستم بدون امام بحق که از جانب خداوند سبحان با مامت منصوب شده باشد چنین کسی را بجهنم پاداش دهیم.

و از آنجمله وجوه این است که بر آن قائل باشد که امام علیه السلام بر خداوند علام سبقت در قول می گیرد، یعنی خود می گوید بدون اینکه بگوید: خدای میفرماید یا بدون امر و فرمان حضرت سبحان کاری بکند یا اینکه خدای نمی داند تمامت حالات و افعال امام را یا اینکه امام شفاعت میکند در حق کسیکه خدای تعالی دین او را پسندیده نمی دارد یا بدون اذن اولب بشفاعت میگذشاید.

یا اینکه حضرات ائمة انام علیهم السلام از خداوند قادر قهار بیمنانک نیستند خوف حقیقی که عبارت از خوف از نعمت و مکر خداوندی است ندارند عن علم منهم بالله و بمقامه پس چنین کسی را باآتش دوزخ بفرسائیم و جماعت ستمکاران را بدین گونه مجازات بخشیم و جماعت ظالمان کسانی هستند که ائمه هدی سلام الله علیهم را از آن مراتب و مقاماتی که یزدان تعالی ایشان را در آنجا و در آن حد و مقام جای داده فراتر و ارفع شمارند یا ایشان را در آن محل و مقامی جای دهند که خداوند تعالی ایشان را در آنجا وضع نداده است چه این دو فرقه و این دو گروه وضع شی را در غیر موضع خودش نموده اند خواه از حیثیت بلندی ساختن یا فرود دادن زیرا که ظلم عبارت از وضع شیء است در غیر موضعش .

و این است معنی کلام معجز نظام آن حضرت علیه السلام که از قرآن مجید اقتباس فرموده و میفرماید « لا یسبقونه بالقول وهم بامرہ یعملون» یعنی «یتکلمون بامرہ ویسکون بامرہ و یجاهدون بامرہ و یتروکون جهاد بامرہ و یقتلون بامرہ و یقتلون بامرہ».

تمام حرکات و سکون و تکلمات و سکوت و افعال و اعمال و احوال و اقوال ایشان جزئياً و کلیاً ظاهراً و باطناً در تمام آنات لیل و ساعات نهار بامر و نهی پروردگار متابعت و موافقت دارد صلوات الله علیهم اجمعین .

راقم کلمات عرضه میدارد بارها گفته ام و بار دیگر میگویم که آنچه بعضی علمای عارف و عرفای عالم و فضلالی دقیق و ادبای هوشیار را در باب علم حضرت باری پیشنهاد خاطر و این بنده را نیز باندازه فهم واستدراك واستطلاع خود مقام تصدیق و گاه در طی این کتب مبار که پاره توضیح رفته و اینکه نیز بمزید بیان توامان میدارد این است که خدای تعالی عمت الامه نظر بحکمت و رحمت سابقه ظهور دولت عرفان بر آفریدن آفریدگان مشیت نهاد و برای صلاح حال ایشان جماعتی را که از خلقان انتخاب فرموده بود رتبت رسالت و برخی را بر بعضی فضیلت داد.

اما چون قانون الهی همیشه یکی و دین پسندیده ایزدی اسلام است که ان الدین عند الله الاسلام، چه اکمل و اشرف و انفع و اتم تمامت شرایع ادیان است منتهای امر این که فرستادگان ایزدی در هر زمانی به بیان و تبیین بر حسب مستدرکات و تعقل و استعداد مکلفین و تقاضای زمان شروع میفرمودند.

چنانکه معلمی که عالم بفقہ و علوم شرعیة و معارف است در يك مدرسه ده حجره میگشاید و در هر حجره يك طبقه شاگرد مینشاند و بر حسب استعداد و استدراك ایشان از الف با تا و عمه جزو و پاره مقدمات درس میدهد و چون شاگرد طبقه واپسین از امور کاری آن حجره فارغ شد به اطاق دوم حاضر و بآن طبقات حضور دارند ناظر میشود.

و گروهی دیگر را در آن اطاق نخستین بجای این شاگردان حاضر میکنند و نوبت تعلیم معلم دیگر میشود بهمین طور تا به حجره دهمین که در آنجا تعلیم فقه و معارف میشود میرسد .

و این حجره آخر حجره است و معلمش اشرف سایر معلمین است چه بر تمام علوم و معلومات و معارف آن نه معلم آگاه است اما آن معلمین را آن علوم و معلومات مقتضیات آن زمان نیست اگر چه او نیز عالم است بجهت علمی که دارد بر شؤنات و تقدم وی آگاه است و بدو ایمان دارد.

حالت پیغمبران نیز چنین است همه بر دین و احکام اسلام باخبر و بحضرت

خير الانبياء صلى الله عليه وآله وسلم مؤمن و مسلم هستند و باين جهت خداوند در آيه شريفه ديگر ميفرمايد «لا نفرق بين الرسل» در ميان اين پيغمبران مرسل يعنى مبلغان احكام يزداني فرقى نگذاشتيم پس ميتوان گفت شايد بجهت اين باشد كه در اصل باطن ابلاغ بر يك نهج و يك مذهب و يك قانون و يك مسلك هستند و از اين حيثيت كه در حقيقت حامل نوع رسالت و مبلغ قانونى هستند كه بر حسب معني بيك قانون منجر ميشود فرقى باهم ندارند .

اما بحسب شئون شخصى و وجودى و رتبت نبوتى البته امتياز دارند چنانكه نبوت هر يك بر طابقه و طايفه و قبيله يا امتى مخصوص است و چون نوبت بخاتم انبيا ميرسد بر كافه ناس و جن و ملك و تمام مخلوق و عوالم و معالم امكان رسول و مبلغ و مطاع است و اين مطلب مبرهن كه ذات مقدس حضرت كبريا كه منزله از مجانست هر گونه مخلوق است و ديده و شناخته و در حيز هيچ گونه توصيف نمى آيد بدون وسيله و واسطه دروى اثرى و نورى و گوهرى و امانتى خاص ننهاده باشد كه افاضات ربانى را بمخلوقات سبحانى برساند و موجبات صلاح امور معاشيه و معاديه و ترقيات و تكميلات ايشان را فراهم بياورد.

و البته اين صادر اول بايد داراى علمى از بحار علوم خاصه الهيه باشد كه جزاء هيچكس را نباشد ولياقت حفظ اين وديعه را نداشته باشد و شئونات و معلومات و مغيبات اين نخست آفريده خداى كه بسبب وجود او تمامت موجودات آفريده شدهاند البته اگر با شئونات و معلومات تمام انبيا و اولياء و آفريدگان در ميزان آورند از همه سنگين تر خواهد بود، چه همان طور كه بر همه برتر و اشرف تر است علوم و معارف او نيز برتر است .

اما نه آن است كه مقامات علميه و غيبية او هر چند عالى و اعلى و اسنا باشد بايد با خداى تعالى شريك و انباز باشد ، چه خداوند علوم و مغيبات و كيفيات او را از ساير مخلوقات فزون تر و برتر خواسته است و از معادن علوم و بحار معارف سبحانى چندانكه مشيت و حكمت ربانى تقاضا دارد باو عطا فرموده و در اين

اعطای بزرگ او را بر تمام مخلوق برتری و سروری و بزرگتری داده است و او را بآنچند که خود خواسته از ماکان و ما یکون وغیب مطلع ساخته است .

و البته خدای را بر حسب ترتیب و شئونات مخلوفیت و نظام وقوام بریت يك مخلوق باید که سید و بزرگ همه و استفاضه و استفادات همه از برکت وجود مسعود و دولت توسط وی باشد.

و این وجود مبارك را هر چند بیشتر شأن و مقام و علم و بینش و شأن و منزلت و علامات مظهریست و آیات مافوق امثال باشد بر عظمت و کمال و جلال و جمال قدرت و نهایت حکمت ایزد متعال فزون تر دلالت نماید، هر قدر شخص اول و صدر اعظم مملکت عظیم تر و قادر تر و محترم تر و محتشم تر باشد بر عظمت سلطان بیشتر حکایت

ند و نظم بلاد و امصار را نیکوتر از عهده بر آید.

و هر قدر تشابه اعمال و قدرت سلطانی بجوید تقصی بمقام سلطان وارد نمی شود چه سلطان را يك نوع شئونات جلیله و قدرت باطنیه است که هیچکس با او شریک نیست چنانکه هر قدر وزیری را بزرگ نماید بمحض اینکه بر خلاف آن مایل شود آن وزیر از همه کس حقیرتر گردد و آن حالت کبیری و خطیری او مانع اراده سلطانی نتواند چه این خطیری و بزرگی همه از طفیل عنایت و الطاف او بود .

لاجرم اگر این صادر اول و نور نخست و عقل کل و مظهر حقیقی حق بگوید منم خالق سموات و ارض یا منم ذات الله و اسم اعظم خدا و اسماء حسنی که هر اسمی را در کایة موجودات و عالم ایجاد شانی خاص دائری مخصوص است كذلك غیر ذلك هیچ وهنی بدور باش اعلی درجه قدرت و عظمت و کبریای خلاق کل که خودشان میفرمایند « نحن مخلوقون مربوبون » و امثال این که بجمله علامت امکان و حدود است نمیرساند.

بلکه بر شأن عظیم و جلال عالی کردگار می افزاید و البته بر حسب ترتیب و تکوین از تمام آفریدگان بزدان یکی باید بر همه تقدم و تفوق و امارت و ریاست

و بحضرت یزدان به برترین درجه تقرب بلا واسطه در میان خلق و خالق و مرزوق و رازق و واسطه ایصال فیض مطلق و ترقی و تکمیل انواع گردد ، و اوصاف و شئونات و خلاق و ظهورانی در وی باشد که شایسته چنین مقام بیه مال شود و ریاست ماسوی بدو اختصاص گیرد و بمقام نبوت و رسالت نامه نایل باشد.

حالا باید بنگریم در میان تمامت انبیاء و رسل هیچیک بجامعیت و تمامیت و اشرفیست و اولویت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم آمده است؟ اگر بگویند آمده است نمی توانند در نبوت آنحضرت منکر شوند، زیرا که وقتی میتوانند بشوند که منکر نوع نبی شوند و اگر منکر نشوند البته پیغمبر باید صادق مصدق باشد و این حضرت بسمت خاتم الانبیائی موافق قرآن مجید ظهور فرمود .

و این مطلب مبرهن است که اشرف مخلوقات جماعت انبیاء میباشند و سید و خاتم انبیاء حضرت ختمی پناهی است ؛ پس خلاصه اشرف ما کان و ما یکون میباشد و چون دارای این مقام باشد صادر اول و علت غائی و اتصالش بحضرت کبریا از تمام آفریدگان بیشتر است و وجود او اسباب معرفت است که بواسطه معرفت خداوند تعالی تمامت ماسوی را بیافزاید .

و چون صاحب این ریاست و منزلتی گشت که هیچ مخلوق انباز نتواند گردید باید محل تمامت افاضات و آلاء و نعمات حضرت و اهب العطیات گردد و از او بسایر انبیاء و اوصیاء افاضه فیض شود.

و اگر با این شأن و منقبت و مقام و مرتبت اقدم و اعلم و اکمل و اشرف تمام انبیاء نباشد چگونه خاتم الانبیاء و برتر از ایشان خواهد بود ، و چون باشد بناچار باید از جانب خداوند سبحان دارای علومی و مغیبانی باشد که دیگران را نباشد .

مگر سایر انبیا و اوصیای عظام علیهم السلام خبر از ماکان و مایکون و مغیبات نمی دادند مگر آیات کتب آسمانی و تواریخ جهان ازین جمله از آدم تا خاتم نشانی نمیدهد، مگر صاحب معجزات باهرات و کرامات سامیات نبودند، مگر از احوال عالم و احوال محشر و بهشت و دوزخ و سموات و اهل سموات یا اجنة فی

البطون ونزول باران و مرکب فلان در فلان زمان یا در فلان زمین و اعمال کسان در ایام آتیه باز نمی نمودند .

این مطالب بحدی در بطون کتب و آیات کتب آسمانی مسطور است که حاجت بشرح و شاهد ندارد، مگر این مسائل از علوم خمسسه نیست که علمش را بخداوند عالم خبیر منحصر میگردانند با اینکه از مخلوق نیز ظاهر میشود ،

مگر جماعت انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم از زمان وفات یا شهادت خود بقتل یا بزهر یا بهر قسم که روی میداد یا مدفن خود در فلان شهر و فلان بیابان و کوهستان و وادی و دیگر نقاط و هم چنین از قاتل خود و محرک قاتل و مفسد و حوادث آتیه و مدت نبوت و امامت خود و امام بعد از خود و مدت امامت او و وفات و شهادت و کیفیات شهادت و دفن او تا حضرت خاتم الاوصیاء و چگونگی احوال تن بتن ایشان خبر نمی دادند.

مگر این گونه اخبار و اظهارات جز از غیب خبر دادن است. مگر انواع معجزات انبیاء را آشکار نمی ساختند و نمی نمودند، پس باید بدانیم تفاوت در میان خاتم الانبیا و اوصیای او و سایر انبیاء و اوصیای ایشان چیست اوصاف و اخلاق و کمالات و بینات و علوم و آثار و معجزات این پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و اوصیای او و کتاب او و قانون او و رسالت او بر کافه مخلوق حکم مینماید که از سایر انبیا و اوصیاء اشرف و اکمل و اقدم و اولی است .

و چون چنین باشد لابد و ناچار بعلمومی و فضایل و حکمی و حیلمی و اسراری برخوردار باشد که ریاست و امارت او نسبت بسایر انبیاء محل تأمل نباشد چنان اخبار و آثاریکه در طی این کتب مبارکه در این مسئله وارد است یاد شده است پس چه زیان دارد که آنچه در علم خاص الهی بایجاد آن گذشته اما هنوز مشیت بآن خلقت بسبب بعضی حکمتهای الهی علاقه نگرفته و بحیز ایجاد و از غیب بعالم شهادت نرسیده است و بمقام صدور و ظهور نیامده است جز ذات باری تعالی هیچ مخلوقی و موجودی حتی صادر اول عالم نباشد .

و این یکنوع علم و غیب بلکه غیب الغیوب و علم خاص ذات کبریائی است ازین مقام که بگذریم و نوبت تعلق مشیت با یجاد آن و عالم شهادت برسد اما ممکن باشد که بدائی در آن حاصل آید این نیز بیرون از آن است که بر آن آگاهی حاصل آید، و چون نوبت بعالم ایجاد افتد البته صادر اول بر آن آگاه است، چه هر دو عالم خلقت متمشی بطفیل وجود صادر اول است.

و این نیز علمی و غیبی است که جز صادر اول و أنوار ساطعه ائمه هدی علیهم السلام که از همین نور هستند و بتوسط آن حضرت مستفیض میشوند از آن با خبر نیستند و در این حال بر حال بداء و پیش آمد قدر و قضا با خبر هستند چنانکه آیه شریفه «لولا یمحو الله ما یشاء و یشاء و عنده ام الکتاب لاخبرتکم - إلى آخر الخبر» که مشروحاً مسطور شد شاهد بر این مسئله است.

و از اینکه بگذریم و حالت خلقت بمقامی میرسد که دیگر بدائی در آن نباشد سایر انبیای عظام علیهم السلام بر آن واقفاند و دیگران نیستند و بالنسبه بدیگران و عدم اطلاع آنها این نیز یک نوع علم بعیب است و ملائکه و اولیاء نیز بر این مقدار عالم هستند.

و سایر انبیای عظام هیچیک مدعی نشده اند که انشده اند که اگر در کتاب آسمانی آیتی بود که بر محو و اثبات خبر میدهد ما شمارا از ما یکون تاقیامت خبر میدادیم پس معلوم میشود که ازین مقام بی خبراند.

وازین است که در جماعت انبیا فرق است بعضی بوحی بعضی بالهام بعضی به نکت بعضی به نقر عالم می شوند و برخی را محدث شمارند، و ازین حال که نیز تجاوز شود معلوماتی و اسراری دیگر است که بزرگان دین و حقایق شناسان علم الیقین مانند جناب سلمان و امثال او مستحضر میشوند و خبر میدهند این نیز یک نمونه از علم غیب است.

و ازین که تجاوز شود جماعت شیاطین و جماعت جن و کهنه و سحره یا مرتاضین از هر ملت و طریقت که مجاهدت و ریاضتی را متحمل شده باشند اگر چه براه کج

بروند آن منعم کل و فیاض مطلق بی اجر نگذارد و بر پاره سرایر و اخبار دانا فرماید این نیز نسبت بدیگران اگر چه زمره مسلمانان جاهل ناقص متحمل زحمت عبادت و ریاضت نشده باشد يك نوع علم بغیب است چنانکه در هر عصری الی الآن میباشند .

و اگر جماعت انبیاء یا ائمه هدی صلوات الله علیهم برای نقیة یاطرد و زجر جماعت غلاه در پاره اوقات چنانکه حضرت صادق یا صاحب الزمان علیهما السلام میفرمایند ما باخدای تعالی شریک العلم نیستیم و در قدرت او با او انباز نباشیم بلکه جز او کسی را علم بغیب نباشد از راه دیگر است، چه هیچ شبهتی در آن نمیرود که ایشان عالم بغیب و علوم آئیه هستند اما آن علم بغیبی را که عبارت از علم بتمامت اشیاء باشد مخصوص بخدای میباشد .

و آن علمی که از برکت خشیت حاصل شود و خدای میفرماید که بندگان عالم و دانای ایزدی از خدای تعالی میترسند راجع باین گونه علم است و الا اگر سایر علوم باشد غالب مردم بهره ور هستند و آن خوف و خشیت را که باید ندارند بلکه بسی علما و فقها دنیا پرست هستند که از مردم عوام ترس و خشیت آنها کمتر است ، چه وقتی که آن علم حقیقی حاصل شد موجب خشیت میشود و چون به ایمان کامل وصول یافتند دارای حکم توانند گشت .

و اینکه رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم در خطبة یوم الغدیر فرمود: اگر ابلاغ امر خدای را در باب خلافت و امارت امیر المؤمنین نکنم رسالت خدای را ابلاغ نکرده ام یعنی تمام رسالات فرع این رسالت و نتیجه ارادات خاصه الهیته است پس اگر این رسالت را بجای نگذارم در حکم آن است که ابلاغ هیچ امر و نهی و رسالتی را ننموده باشم .

و بعد از آن میفرماید: از آن میترسم که اگر این کار را نکنم و این رسالت را نگذارم و این فرمان یزدان را جاری نسازم از جانب خدای قارعة و بلیتی مرا در سپارد که هیچ آفریده نتواند از من بر تاند هر چند چاره گری او از هر چاره گری



عظیم تر باشد ، چه خدای تعالی آن خداوندی است که نتوان از مکر او ایمن بود یا از جوراد بیمناک بود، یعنی جابر و ظالم نیست و اگر در این تبلیغ و رسالت مسامحت و رزوم وقارعة و نازله بر من فرود آید از راه جور و ظلم نیست بلکه برحسب مجازات و عدل است .

در این عبارت شاید بتوان بدو معنی اشارت کرد: یکی علم عالی پیغمبر بغیب و شئونات امیر المؤمنین که خلیفه خدا و حافظ دین و ناموس و قانون خاصه ستوده و ولی اعظم خداوندی است و جز خدای و رسول خدای بشئونات باخبر نیست دیگر عدم علم و بی خبری از حالت مکر و مجازات خداوندی و چگونگی قهر و غضب اوست که آن نیز از غیوبات است و جز خدای بآن عالم نیست .

و رسول خدا و سایر انبیاء و اولیا و اوصیاء علیهم السلام که این چند اظهار عجز و نیاز و گریه وزاری و بیقراری دارند باین واسطه میباید که با اینکه بر تنزه و قدس و اعمال صحیحه خود بی خبرند ندانند در این گونه علوم الهی که عین ذات است چه مندرج است و حالات ایشان تا پایان عمر چگونه خواهد بود ازین است که دائماً در حال فکر و ذکر و تقدیس عمل و تنزیه نفس می گذرانند و معذک دارای آن رتبه و منزلت و اختیار و امارت و فضل و شرف و شئونات مظهریت هستند که میفرمایند « نزلونا من الربوبیة و قولوا فینا ماشتم » و امثال آن که در شئونات امامت مذکور نمودیم « اللهم احفظنا من شرور أنفسنا و هفوات السنننا و خطرات اعیننا بالنبی و آله الأمجاد صلوات الله علیهم إلى یوم التناد . «

قال علیه السلام «السلام علی الأئمة الدعاء» سلام الهی بادبر جماعت پیشوایانی که خلق را بخدای و راه صلاح و نجات خواننده اند.

شیخ احسائی میفرماید : ائمة جمع امام بروزن اکسیه جمع کساء است و امام آنکس است که بدو اقتداء نمایند، واصل ائمة با تشدید میم اعممه است حرکت میم اول بر همزه دوم در آوردند و میم را در میم ادغام نمودند ائمة گردید و در این لفظ و ابقای همزه یا تسهیل آن در میان جماعت قراء و فضلاء و ادبا

ولغوین سخن بسیار است و شرح آن محل حاجت نیست .

و اینکه امام علیه السلام در این کلام مبارك دعا را بأئمة ردیف گردانید برای این است که ائمه همان کسان هستند که بایشان اقتدا میشود و چون مترادف ائمة شود میرساند که ائمه عليهم السلام کسانی هستند که اقتدا میشود بایشان در آنچه دعوت میفرمایند بسوی آن من الحق ، چه ایشان چنانکه سبقت گذارش گرفت مردمان را بحضرت سبحان میخوانند باینکه امر میفرمایند خلائق را بشناسائی حضرت پروردگار و شناسائی پیغمبر او و معرفت اوصیای او و معرفت انبیای او و معرفت احکام او و معرفت آنچه خدای از بندگان خود خواسته است و عباد را بسبیل رشاد دعوت میکنند .

شیخ احسانی در پایان این کلام اشارات دارد که چون مسبق بماسبق است بتحریرش حاجت نیست .

وقال عليه السلام « والقادة الهداة » سلام إلهي باد بر آن پیشوایان دین مبین که بندگان خدای را کشاننده بآستان کبریای یا بجنة المأوی بر حسب ترغیبات و ترهیبات . میباشند قادة باقاف و دال مهمله جمع قاید است که بمعنی سرهنگ و کشاننده پیروان خود است بآنجا که باید .

هداة بضم هاء جمع هادی است که خدای در حق ایشان میفرماید « أئمة يهدون بأمرنا » چنانکه اخبار متواتره وارد است که مراد از این ائمه که در این آیه شریفه مذکور است همان حضرات ائمه معصومین عليهم السلام هستند که میکشانند خلق را در ذر اول بسوی رضا و در ذر ثانی بسوی اجابت مشروطه و در در ثالث با جابت منجزه بايقاع اعمال چنانکه امر یافته اند و بقول اقوال چنانکه تعلیم یافته انه و بثبات اعتقاد چنانکه هدایت یافته اند .

و چون بآن استجابات ثلاثة مستجاب شدند حفظوا عليهم ما استحفظوهم من أحكام هذه الأمانات فنقلوهم محروسين بحبهم وبالتمسك بولايتهم حتى اسكنوهم منازلهم من جنان البرزخ إلى وقت قيامهم وزمان کر تهم فکر وا منهم من استجاب

الاستجابة الحسنی حتی ادخلوهم حظيرة القدس ومأوى النفس متنعمین فی ولايتهم و حبتهم إلى أن ينقر فی الياقور وينفخ فی الصور فهجعت الشاهرة وركدت النقطة فی الدائرة،

و چون امور را تناهی افتاد و در صور بدمیدند و مردگان را از گور برانگیختند تولوهم بالولاية الحسنی و عرفوهم بالسماء علی الاعراف فتحملوهم علی نجب الاعتراف حتی أحلوهم محال الشرف واسكنوهم الغرف و اباحوا لهم الجنان و رو جوهم الحور و اخدموهم الولدان خالدين فیها یشتهون ان لاخوف علیهم ولاهم یحزنون .

و در این جمله که بشنیدی و هم چنین در امثال این مسائل حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم خلق را بر حسب اقتدار و اختیار و مالکیتی که از لزومه قوام ایشان دارند بسوی این خیرات و رفیع درجات میکشانند و بر عکس آنچه شنیدی دشمنان خود در اضداد این احوال میرانند تا گاهی که آنان را بدار بوار و نکال و بزرگترین احوال فرود آورند .

قال علیه السلام « والسادة الولاية » سلام إلهي بادير ساداتی که بهترین آفریدگان هستند و والیان خلائق میباشند چنانکه خدای در حق ایشان میفرماید « إنما وليكم الله - إلى آخر الآية » یعنی نیست والی امور و اولیاء و شایسته تر بنفوس و واجب الاطاعة شما مگر خدا و رسول خدا و کسانی که بخدا و رسول ایمان آورده اند و نماز بر پای میدارند بطوری که باید با اخلاص تام و حضور قلب تام و زکاة مال خود را میدهند در حالت رکوع ، و باتفاق مفسران این آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شده است .

در احادیث متعدده وارد است که هر يك از ائمة هدی علیهم السلام چون بمرتبة امامت میرسند یکی از فرشتگان بصورت سائلی میآید و از ایشان سؤال مینماید و در حالت رکوع تصدق مینمایند.

بنده حقیر عباسقلی سپهر میگوید: این خبر نیز بر شرف و علو مقام و عظمت امیر المؤمنین علیه السلام دلالت مینماید که فعل آن حضرت دستور و سیره سایر ائمه

بالجمله در این عبارت احادیث متواتره وارد است که ائمه هدی والیان امر الهی هستند و خازنان علوم غیر متناهی الهی و ترجمان وحی الهی و خلفای الهی و أبواب الله هستند که بدون راه و راهنمایی ایشان بمعرفت الهی برخوردار نمی توان گردید.

شیخ احسانی میفرماید: سادة جمع سیند است و سید بمعنی افضل اکرم و از ماده ساد یسود سیادة واسم مصدر سود است که عبارت از مجد و شرف است مرد را، سید یعنی آقا زن را سیده یعنی خانون خوانند و سیند کسی را گویند که در قوم خود رئیس بزرگ و در عشیرت خود مطاع متبع باشد هر چند هاشمی و علوی هم نباشد .

و سید آنکس باشد که در کار خیر فایق گردد و سید بمعنی مالک است و بر رب و شریف و حکیم و حلیم و کریم و فاضل و کسیکه متحمل آزار قوم و طایفه خود میشود اطلاق می آید و سید بمعنی زوج است چنانکه خدای تعالی میفرماید « والقیاسیدها لدی الباب » شوهر زلیخا را در کنار در بیافتند و هم چنین بر مقدم اطلاق میشود.

و چون حضرات ائمة علیهم السلام را سادة بگویند نسبت بایشان بتمامت این معانی جریان می گیرد، چه بمعنی شریف و ذو المجد که باشد ایشان در مراتب شرف بیک مکانی عالی هستند که بیک خیال و اوهام خلاق را به پیشگاه شرف ایشان دست رس نمی باشد.

چنانکه قول حضرت هادی علیه السلام در ذیل همین زیارت که ازین بعد مذکور میشود « طأطأ کل شریف لشرفکم » دلالت بر این دارد، یعنی هر گونه شرفی رفیع و منزلتی منبع چون بشرف عالی متعالی برسند خاضع و خافض شود و انحطاط گیرد و پایان شرف شما مستدرک نشود.

و مجد بمعنی شرف واسع و علو " و کمال و عز " است و حضرات ائمه معصومین

صلوات الله عليهم اجمعين را در هر يك از اين اوصاف جميله وصفات جليله يك رفعت منزلت و شرف مقامی است كه هيچ ملكی مقرب و پيغمبری مرسل را در حول حمی و قرقگاه حمال ايشان آرزوی گردش كردن و ادراك آن نيست .

و بر آن معنی كه سيند کسی است كه فائق در خير باشد حضرات ائمه هدی عليهم السلام در تمامت كمالات خير بطوری در هر چیزی بر تمامت آفريدگان تفوق و برتری ميجويند كه برای احدی غير از خودشان تناهی ندارد ، باین معنی كه اگر پيغمبری از افضل انبياء اولی العزم غير از محمد صلی الله عليه و آله و عليهم مراتب كمالی از كمالات ايشان غور نماید و بعد از آن ابدالاً بدین يكسره بر جای بماند و صعود نماید نتواند در قرقگاه كمال ايشان گردیدن بگيرد و از اثرش تجاوز نجويد .

و بر آن معنی كه سيد بمعنی رئيس در قوم خود و مطاع در عشيرت خویش ميباشد همانا خداوند سبحان اين پيشوایان دين مبین را در میان قوم و عشيرت خودشان بلکه در میان تمامت آفريدگان بمقام و منزلتی بر آورده است كه هيچ آفريده نتواند كنهش را بكيفتی و چگونگی توصيف و اصلش را اكتناه نماید چنانكه أمير المؤمنين علي (ع) ميفرمايد « نحن صنائع ربنا و الخلق بعد صنایع لنا » ما مصنوعات خدائيم و ساير آفريدگان بعد از ما برای ما مصنوع شده اند يعنی خدای ما را بيافريده است برای خودش و ساير مخلوق را برای ما خلق فرموده است .

این بنده حقیر عرض میکند این کلام مبارك مکرر مذکور و مشروح شده است و در لفظ بعد چون دقت شود باز مینماید كه خدای تعالی گاهی كه رسول خدا و ائمه هدی را بيافريد هيچ چیزی را نيافريده بود و نخستين آفريدگان ايشان هستند و خداوند سبحان داند كه بعد از آفريدن ايشان چه مدت‌ها و زمانهای دير باز كه از حساب محاسبين بيرون است بر گذشته تا نوبت گذشته تا نوبت خلقت مخلوق رسیده است والسلام .

پس این انوار مقدسه و اسرار الهیه در کل خلق مطاعیت دارند و چون دعوت فرماینده حقایق و رفائقی و طریقی و افئدة و قلوب و ارواح و نفوس و طبایع و الفاظ و احوال و اعمال و اقوال و حرکات و خواطر و ضمائر دعوت ایشان را اجابت نمایند، پس هر چیزی برای ایشان و هر چیزی مطیع ایشان است و علی الله الذی یفوق فی الخیر همانا ایشان در هر خیری بر کل خلائق فائق باشند، زیرا که تمامت خلائق برای ایشان آفریده شده اند.

و در ذیل همین زیارت شریفه چنانکه ازین پس مذکور میشود میفرماید « فبلغ الله بکم یعنی بلغکم أشرف محل المکرمین و اعلى منازل المقربین و أرفع درجات المرسلین حیث لا یلقیه لاحق ولا یفوقه فائق ولا یطمع فی ادراکه طامع » خداوند تعالی رسانید شما را به برترین محل مکر مین یعنی جماعتی که مکر مین هستند البته دارای برترین محل و مقام هستند .

اما این انوار لامعه إلهیه و أئمة بریئة در رفعت مکان و شرف محل بحیثیات اختصاصیه نیز امتیاز دارند پس باین شأن و تریب دارای چنان مقامی عالی و شرفی سامی میشوند که هیچ آفریده را راه توقع و تمنی و ترجی مفتوح نیست و خداوند رحمان ایشان را در چنان محلی رفیع و افزون از مدرکات آفریدگان جای داده که از میان تمامت آفریدگان که سوای خودشان باشد هیچ طامعی در آن طمع نتواند کرد و ادراکش را آرزو نتواند نمود و هرگز تقوی را گمان نتواند بلکه الحاقش را امیدوار نتواند گشت .

و بنا بر اینکه معنی سید مالک باشد این نسبت در حق ایشان ظاهر است ، زیرا که خداوند سبحان خلق را برای ایشان بیافریده است و امور خلق را و حکومت آفریدگان را بایشان تفویض فرموده است چنانکه اخبار کثیره که از حضرات معصومین علیهم السلام وارد است حاکم بر این است، و ازین پیش مذکور شد که مالک بمعنی مدیر و مربی و متمم و منعم است.

و بمعنی صاحب ازین است که ایشان علت موجودات ایجابیه و مادیه

وصورية وغائية میباشد و باین شأن و وصف چگونه میشود که مخلوق از ایشان مفارقت بجویند و باقی بمانند و حال اینکه بقاء بوجود مبارك ایشان است لاجرم ایشان مصاحبان خلق هستند باین معنی مذکور و بنا بر آن معنی که سید عبارت از کسی باشد که حلیم و بردبار و متحمل اذیت و آزار قوم خود میباشد همانا از تتبع اخبار و احادیث و تواریخ و آثار معلوم و موجود میشود که حلم ایشان و تحمل و صبوری ایشان هر گونه اذیت و آزاری را و عدم انتقام ایشان با اینکه قادر بر آن هستند بآن اندازه و میزان و مقدار است که از هیچکس جز خودشان واقع نگشته است.

و بنا بر اینکه سید بمعنی زوج باشد این معنی نیز در حق ایشان متمثلی

میشود لکن بر جهت ظاهر نیست بلکه بنا بر نوعی از تأویل است و باکی نیست که بیاره این معنی تلویح و توضیحی شود و آن این است که « ان الزوجة صفة والصفة زوجة الموصوف والزوجة فاعلية الموصوف لأثار تلك الصفة وقبلت تلك الصفة باستعمال الألات الذي هو يحتاج النكاح أعمالاً و آثاراً هي الاولاد » .

پس زوج ازین حضرات معصومین ولی میباشد و زوجه ولایت میباشد گاهی که این ولی خطبه نماید این ولایت را از مالک آن که خداوند سبحان است. و اولاد عبارت از این افعال است و هی خیر ثواباً و خیر عقباً و دشمنان ایشان مدعی زوجیت آن زوجه یعنی ولایت و خلافت را مینمایند و این ادعا چون بباطل است لا جرم دشمنان ایشان و مدعیان این امر فرزندان زنا هستند که ایشان همان نواصب لام والد خصام هستند که با حضرات معصومین علیهم السلام نصب رایات عدالت را نموده اند .

و در حدیث وارد است « یا علی لا یغضک إلا ابن زنا وابن حیضه أو من طعن عجانہ » ای علی جز فرزند بهره وزانیه زاده یا ولد حیض یا ملوط دشمن تولیست و از جمله آنان کسانی هستند که ظاهراً صحیح و باطناً زنازاده هستند « لانه تولد علی الولاية البغية التي الكحها الزانی بها بغیر الحق پس نکاح وی با او از جانب

حق و طریق حق نیست لاجرم فرزندان از اولاد زنا باشند و باین جهت که زنا زاده اند دشمن علی علیه السلام میباشند .

واما الزوج الحق "فهو الولي" چه خداوند تعالی این زوجه را در آسمان بادی تزویج فرموده و این ولایت از جانب حق پیوسته است و قول تو در این مسئله که میگوئی ولی چنان است که میگوئی زوج و این اشارت را که باین سر لطیف رفته است بفهم آور و در نگاهبانی آن و فاش کردن با غیر اهل ضنین و بخیل باش .

قال علیه السلام « والذادة الحماة » و سلام إلهي بادبر جماعتی که مانعان و حامیان هستند یعنی جمعی که دشمنان خود را از حوض کوثر منع خواهند نمود و شیعیان خود را از بردن بدوزخ حمایت خواهند فرمود چنانکه از طرق عامه نیز متواتر است که صحابه را از حوض منع خواهند کرد مگر قلیلی نادر چنانکه ازین پیش در کتب سابقه یاد کردیم.

در کتب اخبار بطرق متکثره وارد است که اگر مردمان بر دوستی و محبت أمير المؤمنين علی صلوات الله علیه اجتماع می ورزیدند یزدان تعالی جهنم را نمی آفرید و دوستی علی علیه السلام حسنه ایست که هیچ سیسته بآن ضرری نمی آورد و دشمنی آن حضرت سیئه ایست که هیچ حسنه با آن سودمند نباشد .

و ازین قبیل اخبار و احادیث که برنجات شیعیان و گرفتاری مخالفان دلالت دارد بسیار است و ما در طی این کتب مبار که بسیاری را یاد نموده ایم و شرح و تحقیق کرده ایم .

شیخ احسائی میفرماید: داده با ذال معجمه بمعنی زود یعنی راندن و دفع کردن و جمع ذاید است، و حماة بضم حاء مهمله جمع حامی است ، همانا حضرات أئمة معصومین صلوات الله علیهم در دنیا از شیعیان خود آراء فاسنده و مذاهب باطله و بلیات مهلکه را بدستگیری ادعیه شافیه و در آخرت بدستگیری شفاعت و حمایت چنانکه در اخبار وارده متواتره وارد است دفع مینمایند.



حاصل این است که حضرات ائمه اطهار صلوات الله عليهم شیعیان را از هر چه خدای مکروه می‌شمارد باز میدارند و دشمنان خود را از آنچه خدای محبوب میدارد ممنوع می‌گردانند.

راقم حروف گوید: اول چیزی که در حضرت پروردگار از همه چیزی محبوب تر و گران بهاتر است حب اهل بیت اطهار صلوات الله عليهم است که حقیقت حب و دوستی با خداوند سبحان است، زیرا که قانون و نوامیس الهیة که اساس حصول معرفت و آسایش بریست است در حضرت احدیت دارای برترین مقامات متصور است، زیرا که قوام و نظام و بقای عموم آفریدگان و صلاح امور دنیوی و اخرویة مربوط بحفظ و رعایت آن است، و نگاهبان این دین و قانون و ناموس إلهی بدیهی است که باید اشخاصی باشند که بواسطه مواهب خدائی و سرشت و نور إلهی شایسته این خزانة و ابلاغ باشند.

پس هر کسی با چنین مردم و این گنجوران عهد الست بدوستی پیوست با اول محبوب خدای دوستی نموده است و بدستاری این محبوب إلهی از تمامت بدیها محفوظ و بتمام خوبیها ملذوذ است، و هر کسی با ایشان دشمنی نماید چون با خدای و ناموس خدائی دشمنی و رزیده است و وجود او عین شقاوت و قساوت و جهالت و ضلالت و شر محض است.

البته این محبوبهای الهی که ذره از مرضات و اوامر و نواهی إلهی انحراف نمی‌ورزند و در اجرای آن آنی مسامحت نمی‌جویند با چنین مردم که سنگلاخ راه سلامت و عافیت و آتش زنه مفساد و مخالف مرضات و قوانین و دین مبین خداوندی هستند بالفطره دشمن و وجود ایشان را سرمایه فتن و شرور میدانند و مخرب ابنیه آسایش خلق و اسباب مهلکه و ضلالت و مخاطر میخوانند و دشمن میشوند و ایشانرا از آنچه محبوب خدا و سعادت‌مندی دوسرا میباشد میرانند و کار بد در مزاج آن جماعت مردود بر عمل نیک ترجیح پیدا میکند.

شیخ احسانی بعد از پاره بیانات میگوید: و معنی اینکه این مذکورات

دعوات است این است که دعوات قوابل مر فیوضات الهیة هستند ، یعنی حضرات ائمة هدی علیهم السلام خودشان و افعال و احوال ایشان و تمامت ما قولهم ربهم محال فاعلیت خداوند و مثال ربوبیت پروردگار بی مانندند باین معنی که خداوند بیهمال مثال خود ، یعنی ربوبیت خود و فاعلیت خود را در هویات مبارکه ائمة معصومین و انوار طاهرین و هویات احوال و افعال تمامت آنچه مرایشان را هست بیفکنده و افعال خود را از ایشان ظاهر ساخته است .

پس خداوند تعالی است فاعل بهم ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره وهم بفعله فاعلون وهم بامرهم یعملون ءانتم تزرعونه أم نحن الزارعون لاجرم فدعوا بالقابلیات واجاب الفاعل بالمقبولات.

مکشوف باد ، حماة در معنی مثل داده است جز اینکه حماة غالباً در دفع مکاره از محبوب استعمال میشود بخلاف داده که در دفع اعداء از خیر و عمل خیر غالباً مستعمل میگردد و اگرچه هر يك ازین دو گاهی در معنی دیگر استعمال میشوند .

قال علیه السلام « و أهل الذکر » و سلام إلهی باد بر اهل ذکر چنانکه در اخبار متواتره در تفسیر آیه شریفه « فستلوا أهل الذکر إن کنتم لا تعلمون » وارد است که اطلاق ذکر بر حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم وارد است ، زیرا که آنحضرت مذكر و یاد آورنده و پند دهنده خلایق است و هم چنین بر قرآن یاعلم اطلاق میشود .

وعلی أي حال مراد از این اهل ذکر حضرات ائمة ابرار علیهم السلام مراد و مقصود هستند که بر تمام خلایق واجب است که علوم خود را در ظهور ایشان از ایشان سؤال کنند و در حال غیبت ایشان از روایان احادیث ایشان بپرسند ، چه روایت کنندگان ایشان بر خلایق حجت هستند .

چنانکه ائمة هدی علیهم السلام حجت‌های الهی هستند برایشان چنانکه این معنی

واین ترتیب از ائمة هدی علیهم السلام منقول است و مردمان مسئول ایشان و خدای میشوند

چه محل تقصیر و خطا میباشند لکن ائمة هدی مسئول نمیشوند ، زیرا که از تمام معاصی و خطاها و سهوها و نسیانها و خللها و هفوات و زلات و آنچه خلاف عصمت خداوندی معصوم و محفوظ هستند .

و نیز جایز است که مراد بذکر ذکر الله یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم یا ذکر الرحمن باشد واذکر الله اکبر که در باطن امر پیغمبر را دانسته اند و ذکر علی علیه السلام ، و ازین پیش در این مسائل بسیار سخن رفته است.

شیخ احسانی در پایان این مقام میفرماید « و کونهم علیهم السلام علی هذا التجویز أهل الذکر یقتضی بسطاً طویلاً » اما از مذکورات سابقه در خلال ما تقدم آنچه لازم است مفهوم میشود .

قال علیه السلام « وأولی الأمر » و سلام إلهی بر اولی الامر باد که خداوند سبحان میفرماید: اطاعت کنید خدای را و اطاعت کنید رسول خدا را و اطاعت کنید صاحبان امر امامت را.

و در اخبار متواتره وارد است که اولو الأمر ائمة معصومین صلوات الله علیهم باشند، زیرا که قبح دارد که یزدان تعالی با طاعت کسیکه معصوم نباشد امر بفرماید و تمامت امت متفق هستند که آنانکه سوای ایشان مدعی امامت و خلافت هستند معصوم نبوده اند و چون چنین است بایستی ایشان که معصوم هستند امام و خلیفه باشند بعلاوه اینکه چندان معجزات کثیره از هر یک بتواتر اخبار وارد و ظاهر شده است که برای کسی مجال انکار نمیدهد مگر کسیکه با خدا و رسول معاند و مخالف باشد.

راقم حروف گوید: چنانکه در طی این کتب مبارکه که کراراً در باب امامت و خلافت اشارت شده است خداوند تعالی در جواب پیغمبری بزرگوار و خلیل پروردگار حضرت ابراهیم علیه و علی نبینا و آله السلام میفرماید: جماعت ظالمان بعهد من و امامت من نایل نمی شوند.

و ظالم لازم نیست حتماً چوب و چماق بر گیرد و بر سر و مغز مردم بکوبد

یا اموال ایشان را ببرد یا در ناموس ایشان چشم بگشاید یا قتل نفس یاز یا نماید و گرد فواحش و اواهی بگردد بلکه برترین ظلمها آن است که شخص بوجود خودش روا دارد و از توحید با اقرار برسالت کناره گیرد.

و البته اگر کسی ازین بهره بزرگ بی بهره بماند همه گونه معصیتی و فاحشه و ظلمی و جوری و تعدی و تخطی و ناپسندی را آسان می‌شمارد و خود را بعذاب و عقاب ابدی و دوری از حضرت احدیت که شدیدترین هر گونه بلیت است مبتلا می‌سازد.

و در حقیقت ظلمی را که خودش بخودش نموده است از احدی نسبت باو بر نمی‌آید، زیرا که هر کسی بخواهد بکسی ظلم کند بتاراج اموال یا آزار اهل و عیال یا هلاک او بر می‌آید و آن مظلوم را از خدای تعالی تلافی و ثواب ها و آن ظالم را کیفرها و عقابها خواهد بود.

اما چون خودش از مراتب معارف ربانی و رسول شناسی برکنار ماند بهر ظلم و ستمی اقدام کند صد هزار یک آن معصیت و آن ظلمت ضلالت نخواهد بود چه خود را ابدالا بدین بعذاب نکال دائمی دچار و از رحمت پروردگار بی نصیب ساخته است.

و منهم ظالم لنفسه بدترین طبقات باشند و ازین مردم تباه تر کسانی هستند که اسباب اغوای مردم شوند و گروهی عظیم را پشت در پشت الی یوم القیامة بورطه ضلالت که موجب هلاک سرمدی است گرفتار و از رحمت پروردگار برکنار و بعقوبات بی انجام آنجهانی دچار و از رشد و صلاح خودشان مهجور دارند و ایشان کسانی هستند که بدون علم و بصیرت و عصمت خدائی مدعی خلافت و امامت خدائی شوند و جای پیغمبر را بگیرند و از بدع و مخترعات و اوامر و نواهی و احکام غیر ما انزل الله که خود بخواهند در جهانیان حکومت نمایند و آن بیچارگان را بوادی هلاکت و بوار در افکنند.

در حقیقت هر معصیتی و زلتی که از آنمردم تا دامان قیامت نمودار شود

برگردن ایشان است و ایشان مسئول آن مردم هستند، چه آنکس که بدون عصمت در حکومت مخلوق دخالت نماید جز اینکه اسباب گمراهی و مهلکه و عقاب و نکال آنان خواهد شد.

اما کسانی که معصوم هستند هرگز خطا نکنند و آنچه خدا فرموده همانرا بجای آورند و متابعان و محکومان ایشان هرگز در حضرت پروردگار مسئول نخواهند شد بلکه هر قدر بیشتر اطاعت و متابعت نمایند اشرف و اقدس و انفع خواهد بود.

مگر همه کس میتواند معصوم باشد زیرا که معنی عصمت این است که ابداً خیال معصیتی صغیر هم در وجود معصوم موجود نشود و این حال سرشتی و روحی و نوری و لیاقت و استعدادی مخصوص و ابلاغی منصوص خواهد.

ازین است که امامت باید از جانب حق باشد تالیقت متابعت را داشته باشد و در وجود و طینت او آب و گل عصمت مخمر باشد « و ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء » و چون این مقام را دریافت بجائی میرسد که باخدای ورسول در مراتب مطاعیت ردیف میگردد و رتبت اولی الامر را ادراک نماید.

شیخ احسانی میفرماید: اولی بمعنی اصحاب است و از لفظ خودش واحدی ندارد واحدش دو میباشد و در مؤنث اولات و واحدش ذات است و بمعنی اصحاب و صاحب و صاحبات و صاحبه استعمال میشود مگر اینکه اولی در مقام تکریم و مدح غالباً استعمال میشود و صاحب غالباً برعکس آن استعمال میشود و خدای تعالی در مقام ثنا میفرماید « وذلنون اذ ذهب مغاضباً » و در مقام عتاب میفرماید « فاصبر لحکم ربك ولا تکن کصاحب الحوت » یعنی مانند ذوالنون یونس کم صبر مباح و در اینجا بصاحب و به حوت مذکور میفرماید نه بنون.

و اما لفظ گاهی از این لفظ حکومت بین الناس را خواهند چنانکه خداوند تعالی فرمود « ولو رده الی الرسول واولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم »

و گاهی از لفظ امر عدل را و مصلحت را خواهند چنانکه امام علیه السلام میفرماید « اعرفوا الله بالله » خدای را بخدای بشناسید یعنی بخلقتش شناسید، چه شیء بغیر از خودش شناخته نیاید و رسول را بر سالت یعنی برسالتی که بمعجزه ثابت و مقرون باشد آن معجزه و رسالت بتحدی و برابری و مجادله و مباحله با خصم و غلبه رسول بر خصم بشناسید و اولی الامر را بامر بمعروف و نهی از منکر بشناسید چه شیء جز بصفتی که در آن است شناخته ناید.

پس هر کس را آن شأن و لیاقت باشد که بر حسب مقتضی حکم الله که در قرآن است و سنت پیغمبر امر بمعروف و نهی از منکر فرماید چنین کسی از میان مخلوق خداوند خالق اولی الامر است و امری که فرماید بر وفق دین و اصلاح حال مخلوقین و بر طبق فرمان حضرت رب العالمین و متابعت و اقتدای بچنین کسان از فرایض واجبه و واجبات فریضه است.

و گاهی از لفظ همان را خواهند که خداوند سبحان در قرآن میفرماید « قل الأمر كله لله » چه ملکوت تمامت اشیاء و موجودات عموماً بدست قدرت خداوند قادر قاهر و تمامت امور آن بحضرتش مصیر دارد « الا إلى الله تصیر الأمور » و آنچه خدای را مخلوق است که از مشیت الهی صادر شده باشد آن را برای محمد و آل طیبین او صلی الله علیه و آله الطاهرین قرار داده است ، یعنی علم و اختیار آنرا با ایشان محول فرموده است.

و این همان امر مشار إلیه و همان ولایت کبری است چنانکه یزدان کریم میفرماید « هنالك الولاية الله الحق هو خير ثواباً و خیر عقباً » و مقتضی همین ولایت را که امر مشار إلیه باشد یاد مینماید و میفرماید « و إلیه يرجع الأمر كله فاعبده و توکل علیه - یعنی فاعبده بتوحیده و ادعه بأسمائه و توکل علیه » باینکه در هر حالی امر را باد تقویض نمائی.

و در زیارت مرویه در مصباح کفعمی است که در شهر رجب وارد است و آغاز آن زیارت نامه این است « الحمد لله الذي اشهدنا مشهد أولیائه في رجب » تا آنجا

که میفرماید « انا سائلکم واملکم فیما إلیکم التفویض وعلیکم التعویض فیکم یجر المهیض و یشفی المریض و عندکم ما تزداد والأرحام و ما تفیض انی بس کم مؤمن و لقولکم مسلم » .

در کتب لغت مسطور است : هاض العظیم بهیض هیضاً یعنی شکست استخوان بعد از آنکه بسته و گرفته شده بود و آن شخص را که باین حال مبتلا شده باشد مهیض گویند و نیز هر درد بر روی درد و مرض بالای مرضی دیگر است فهو هیض گفته میشود هاضنی الشیء هنگام که آن چیز موجب رد مرض و بازگشت رنجوری تو شود و هیضه و هیض مرضی مشهور است .

میفرماید: سپاس خداوندی را که در مشهد اولیاء و دوستانش در ماه مبارک رجب شاهد و ببرکات آن نایل آورد. تا آنجا که میفرماید: من از شما مسئلت مینمایم و آرزومند میشوم از شما در آنچه از جانب خدا بشماتقویض شده و تعویض بر شما است پس بوجود مبارک و شئونات و مقامات سامیه شما هر شکسته بسته که مجدداً بشکند و کار دشوار آید جبران میشود و بیمارهای بیچاره درمان میشوند و شما عالم و توانائید بآن موالیدی که در ارحام در مدت حملش فزایش و نقصان است همانا من بسر شما و پوشیده شما مؤمن و قول شمارا مسلم میشمارم .

معلوم باد در این چند کلمه طیبه چون بدقت بنگرند بر مقداری از شئونات عالیه امام با خبر میتوانند شد و باز نموده میآید که امام بر همه چیز عالم و واقف و کارهای دربار الهی با و مفوض و شکستها و بستها و هر چه را سایر مخلوق نتوانند چاره ساخت امام چاره سازد و هر کس هر چه بخواهد باید از امام بنخواهد و علم امام چنانکه مذکور شد بر آن علوم خمسه مذکوره هم احاطه دارد که یکی علم بما فی الأرحام است بما تزداد و ما تفیض هم عالم است .

و در ذیل کتاب حضرت صادق علیه السلام و حکایت علم به نر و ماده مورچگان بعلم امام و الطف ازین اشارت رفته است و این امر مشار إلیه همان صفت ولایت است و علی و لی علیه السلام در خطبه مبارکه خود میفرماید «ظاهری ولایة و باطنی غیب لا یدرک»

و این امر مشار إليه همان ولایت است که در این قول خدای تعالی « و من آیاته أن تقوم السماء والأرض بامرہ » مذکور است و مر این امر را آثاری است و بر اثری از آن آثار را امری است ما بین کلي و جزئي إلى آخر البیانات .

قال علیه السلام « و بقیة الله » یعنی سلام إلهی بر بقیة الله .

مجلسی اول در شرح این کلمه میفرماید: اشارت است بآیه کریمه « بقیة الله خیر لکم إن کنتم مؤمنین » یعنی طایفه که خداوند سبحان برجای میدارد ایشانرا تا پایان جهان با خلفای الهی که خدای ایشان را خلیفه خود ساخته که به نیابت او آفریدگان را براه حق هدایت نمایند خیر محض اند برای شما اگر از اهل علم هستید یا اگر بدانید ایشان را خواهید دانست که وجود ایشان از همه چیز و هستی ایشان از هر هستی برای شما بهتر است .

و اخبار کثیره وارد است که مراد ازین بقیة الله أئمة خدا علیهم السلام میباشند و ممکن است که مراد از آن اعم از جمیع انبیاء و اوصیاء باشد چنانکه ظاهر آیه چنان مینماید ، و همچنین که خدای سبحان میفرماید « إني جاعل في الأرض خليفة » .

در احادیث متواتره از ائمة هدی سلام الله تعالی علیهم وارد است که مراد از آیه مطلق خلیفه است از حضرت آدم تا حضرت صاحب العصر صلوات الله علیهم یعنی مقرر ساخته ام که همیشه خلیفه از من در زمین باشد.

و در اخبار رسیده است که « الخلیفة قبل الخلیفة » خداوند تعالی در آغاز خلیفه را بیافرید بعد از آن مخلوقات را تا آنکه خلق را بر خدای حجتی نباشد چه اگر خدای تعالی ما را خلق فرموده بود و رسول نفرستاده بود بضاللت بودیم و براه ضلالت میرفتیم .

شیخ احسانی میگوید : حضرت شعیب علیه السلام با قوم خود فرمود « بقیة الله » یعنی آنچه خدای برای شما از حلال باقی گذاشته است گاهی که از آنچه حرام فرموده است بر شما بهتر و نیکوتر است برای شما اگر شما ایمان داشته باشید



یعنی وقتیکه بخداوند تعالی و علم و حکمت و فضل و رحمت و مهر و عطوفت او بتمام آفریدگان خودش از صمیم قلب و قبول باطن و تصدیق مغز و اقرار عقل قائل و مؤمن باشید و بدانید که در تمام اوامر و نواهی الهی و مناهی رسالت پناهی و محللات و محرمات شرع مقدس صلاح و صواب عموم بریت است و خدای درسول را هیچ حاجتی نیست و همه محض رحمت بخلیقت است لابد از آنچه حرام است اجتناب و خویشتن داری میکنید و آنچه حلال و روا میباشد میپردازید و آن قضا را خیرورای میخوانید و باین سبب بخیر هر دو جهان کامران میشوید .

شیخ میفرماید : پس بنابراین معنی و تأویل ممکن است که تفسیر و تأویل این آیه شریفه را چنان مینمایند که ما ابقی الله لكم من آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم که علم ایشان طعام حلال است خدای تعالی برای شما باقی بدارد گاهی که دوری کنید از اعدای ایشان که علم ایشان طعام حرام است و از تناول آن شما را نهی کرده اند زیرا که جهل محض است و بهیچوجه از حق بهره ندارد برای شما بهتر است و اخبار باین معنی بسیار است.

محمد بن یعقوب سند بمحمد بن منصور میرساند که گفت : از عبد الصالح علیه السلام از معنی این قول خدای تعالی سؤال کردم « انما حرم ربی الفواحش ماظهر منها و ما بطن ، فقال : ان القرآن له بطن وظهر فجميع ما حرم الله في القرآن هو الظاهر والباطن من ذلك أئمة الجور وجميع ما احل الله في القرآن هو الظاهر والباطن من ذلك أئمة الحق » .

و این بنده باین حدیث در طی کتب احوال ائمه هدی صلوات الله علیهم اشارت کرده است .

از داود بن کثیر مذکور روایت نموده اند که گفت : در حضرت ابی عبدالله صلوات الله علیه عرض کردم « أنتم الصلوة في كتاب الله وأنتم الزکوة وأنتم الحج » شمائید صلوة و زکوة و حج که در قرآن است .

فرمود : ای داود « نحن الصلوة في كتاب الله عز وجل " و نحن الزکوة

ونحن الصيام ونحن الشهر الحرام ونحن البلد الحرام ونحن الكعبة الله ونحن قبلة الله ونحن و لحن وجه الله ، قال الله تعالى فانما تولوا فتم وجه الله ، ونحن الآيات ونحن البيئات .

وعدونا في كتاب الله عز وجل الفحشاء والمنكر والبغى والخمر و الميسر والأعصاب والأزلام والأصنام والأوثان والجبت والطاغوت والميتة والدم ولحم الخنزير

يا داود إن الله خلقنا وفضلنا وجعلنا أمناة وحفظته وخزانه على ما في السموات وما في الأرض و جعل لنا اصدادا وأعداء قسمانا في كتابه وكنى عن أسمائنا بأحسن الأسماء واحبها إليه تكنية عن العدد ، وسمى أصدادنا و أعدائنا في كتابه وكنى عن أسمائهم وضرب لهم الأمثال في كتابه في ابغض الأسماء إليه وإلى عباده المتقين « .

ازین پیش در طی کتب حالات سعادت آیات ائمه هدی صلوات الله علیهم باین کلمات و امثال آن کم و بیش اشارت و بیانات مشروحه شده است و شیخ احسانی در معنی و بیان این عبارت میگوید که برای تسمیه حضرات معصومین بصلوة و زکوة و جز این دو از اسماء طيبة و تسمية دشمنان ایشان بخمر و میسر و فحشاء و منکر و جزاینها از اسماء خبیثه سه معنی است :

یکی مراعات حساب است در عدد چنانکه نزد اهل جفر مقرر است در جفر وغالباً براسماء صفات اتفاق میجوید ، چه اسماء صفات مناط تعریف و تعیین است و بیان این مسئله در حضرات ائمه علیهم السلام موجود است « وقد اشار الى هذا تكنيه عن العدد كما في الحديث السابق هذا فراجعه .

و دوم این معانی این است که اینها اسمائی است که وضعت علی الفریقین فی عالم الذر در روز تکلیف اول فنطق کل بما انطوی علیه من صفة ذاته التي هي مبدء الافعال والاعمال الصالحات في حقهم ومبدء الافعال والاعمال السيئة في حق اعدائهم فلما كان الوضع كما هو الحق جرى على المناسبة الذاتية بين الأسماء

والمسمیات ، زیرا که اسماء ظواهر مسمینات است در حکمت واجب شد که برای این اسماء حسنی حقیقة مناسبه باشد و اسماء سوئی و نامهای زشت که خاص دشمنان ائمه یزدان است بر همین حال است ، چه امام علیه السلام برای او و سبب او صلوة و نماز معلوم صورت شرع گرفت احق و اوفق است بلکه اگر امام علیه السلام و وجود مبارکش نمی بود لم تشرع لما شرعت له وانما شرعت لما شرعت له وصفاً لحقیقة الامام علیه السلام ولذلك عدوه في تسميته بالخمير .

و سوم آن معانی ثلاثة این است که نامیده شده است نماز باین اسم بجهت آن است که فرع آن است و این نامیده شدنش بصلوة در ظاهر است ، زیرا که اسم اصل صلوة است و هم چنین است در خمر و عدو و این اعتبار در تسمیه است در ظاهر و ازین جهت است که گفته اند تسمیه بنماز از راه مجاز است و اما تسمیه بمعنی دوم حقیقی است :

و دلالت میکند بر این معنی حدیث مفضل بن عمر طویل از حضرت صادق علیه السلام و بمعنی صلوة حدیثی که فضل بن شاذان باسناد خودش از آنحضرت سلام الله علیه روایت میکند که فرمود « نحن أصل كل خير ومن فروعنا كل بر ومن البر التوحيد والصلوة والصيام وكظم الغيظ عن المسيء ورحمة الفقير وتعاهد الجار والافرار بالفصل لأهله.

و عددنا أصل كل شر و من فروعهم كل قبيح و فاحشة فمنهم الكذب والنميمة والبخل والقطعة واكل الربا واكل مال اليتيم بغير حق " ، و هي الحدود التي أمر الله عز وجل وركوب الفواحش ما ظهر منها وما بطن من الزنا والسرقه. و كل ما وافق ذلك من القبيح و كذب من قال الله معنا و هو متعلق بفرع غيرنا «.

ما اصل وريشه و بيخ هر گونه خير و خوبی هستيم و از فروع و شاخه های ما هر گونه نیکوئی میباشد و از جمله بر ولیکولیهها توحید و نماز و روزه و فرو خوردن خشم و غیظ است از آنکس که بدی کرده و رحمت آوردن بر فقیر و نیازمند

و معاهده و پیمان با همسایه و اقرار بفصل است مر آن را که شایسته و اهل فصل و جدائی جستن باشد.

و دشمن ما اصل و ریشه هر گونه بدی و ناخجستگی است و از فروع و شاخ و برگ ایشان هر گونه امری قبیح و نکوهیده و فاحشه و زشت کاری است و از جمله اینها دروغ و سخن چینی و بخل و قطع رحم و خوردن ربا یعنی تنزیل پول و خوردن مال یتیم بدون حق و سبب .

و این حدودی است که خداوند عز و جل امر فرموده است و دیگر ارتکاب فواحش ظاهری و باطنی است مثل زنا و دزدی و هر چیزی که موافق این افعال باشد از قبیح و امور ناپسند، و دروغ گفته است آنکس که بگوید و ادعا نماید که با ما میباشد و حال اینکه متعلق فروع و آویخته بشاخ و برگ غیر از ما باشد .

و این جمله که مذکور شد از جمله تفسیر بقیة الله است بر یکی از وجوه ظاهر بر حسب تأویل و همچنین تفسیر بطاعت شده است چنانکه خدای تعالی میفرماید و الباقیات الصالحات خیر عند ربك ، و این عبارت از نمازهای پنجگانه یا عبارت از « سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر » یعنی تسبیحات اربعه است و در بعضی روایات رسیده است که مراد از بقیة الله صلوة لیل است و بقولی مودة اهل بیت علیهم السلام است .

از محمد بن اسماعیل بن عبدالرحمن جعفری مروی است که گفت : من وعمم حصین بن عبدالرحمن در حضرت ابي عبد الله صلوات الله وسلامه علیه تشرف جستیم امام علیه السلام جواب سلام عمم را بداد و او را بحضرتش نزدیک ساخت و فرمود « ابن من هذا معك » این پسر کیست که با تو است ؟ عرض کرد : پسر برادرم اسماعیل است فرمود خدا رحمت فرماید اسماعیل را و بگذرد از کردار او کیف مخلفوه او را بچه حال باز گذاشته ؟ عرض کردیم : ما بجمله مقرون بخیر هستیم مادامی که خدای تعالی مودت شمارا برای ما باقی بگرداند .

فرمود « یا حسین لا تستصغرن مودتنا فانها من الباقیات الصالحات »

ای حصین مودت ما را کوچک شمار ، چه مودت و دوستی ما از باقیات و نیکوئی های پاینده است ، عرض کرد یا بن رسول الله مودت شما را کوچک نمی شمارم اما حمد مینمایم خدای تعالی را بر این مودت بسبب قول ائمه هدی صلوات الله علیهم من حمد فلیقل الحمد لله علی أول النعم ، هر کسی که خدای را بسپاس میسپارد و بحمد میستاید پس بایستی بگوید حمد مخصوص إلهی است بر نخستین نعمتها عرض کردند: اول النعم چیست؟ فرمود « ولایتنا أهل البيت » اول نعمت إلهی که بفضل و کرم خود بمخلوق عطا فرموده است ولایت ما اهل بیت اطهار صلوات الله علیهم است .

و بنابراین پس نماز پنجگانه که عمود دین و ستون آئین است اگر قبول و پذیرفته شود این نماز ماسوای آن مقبول و اگر مردود گردد ماسوای آن نیز مردود گردد و تأویل آن ولایت حضرات ائمه علیهم السلام است . شیخ احسانی در این عنوان بیانات مفصله دارد که بنگارش آن حاجت نمی رود .

قال علیه السلام « و خیرته » و سلام إلهی بر آن کسان که برگزیدگان خداوند منان هستند از جمیع خلائق ، خیره بفتح خاء معجمه و سکون یاء حطی و فتح آن نیز بمعنی برگزیدگان است چنانکه در احادیث متواتره وارد است که خداوند منان ائمه هدی صلوات الله علیهم را از جمیع خلائق برگزید .

چنانکه در تفسیر این آیه کریمه « ثم أورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا » مذکور شد که خداوند تعالی میفرماید: پس میراث دادیم علم قرآن را یکسانی که برگزیده ایم ایشان را از بندگان خود که مراد از بندگان ائمه معصومین صلوات الله علیهم میباشند .

شیخ احسانی میفرماید: از فرقه محقه اجماع بر آن منعقد شده است که حضرات ائمه معصومین علیهم السلام برگزیدگان خداوند منان هستند از تمامت خلق خدای از جماعت انبیاء و مرسلین و ملائکه و جن و انس و حیوانات و نباتات و جمادات و جمله مخلوقات من البدایة إلی النهایة .

و در این مسئله از این فرقه جز معدودی که اعتنائی بسبب ضعف معرفت و دلیل ایشان نیست بمخالفت سخن نکرده است و حال اینکه دلیل قطعی عقلی و نقلی بطلان بر عقیدت این مخالفین معدود دلالت دارد و مکشوف و معین هم هست که هیچکس تجویز و تصدیق نکرده است که یکی از این جماعت مخالفین امام و شایسته امامت باشد، لاجرم اجماع بر ضد این مدعی قیام و قعود گرفت، یعنی موافق عدم تجویز خودشان که از خودشان در خودشان امامی میتواند بر خودشان یا خلق خدای باشد.

ثابت گردید که امام باید چنانکه فرقه محقه اجماع نموده اند خیره الله خلقه بهمان ترتیب که مذکور شد حضرات ائمه معصومین علیهم السلام باشند و در مطلق این معنی چیزی باقی ماند که بیان آن لازم است و آن این است که حضرات ائمه هدی علیهم السلام بدرستیکه خیره خواهند بود، یعنی برگزیدگی ایشان از جمله خلائق وقتی میشاید بود که تمامت خلائق از حیوانات و نباتات و معادن و جمادات در آن وقت حاضر و موجود باشند « ان قیل انهم المختارون من الكل " او ممنهم مختارون منه ان ارید البعض لیکونوا مختارین ممن كانوا فی جملتهم».

و اگر جز این باشد برای اختیار در اینجا معنی موافق مقصود نخواهد بود چه اختیار بمعنی انتخاب و انتقاء و خلاصه و برگزیدن چیزی است از میان امثال خودش و این معنی در قرآن کریم در چند موضع مذکور است مثل قول خدای تعالی « واختار موسى قومه سبعین رجلاً لمیقاتنا، یعنی واختار موسى من قومه » و نیز قول خدای تعالی « ما كان لمؤمن ولا مؤمنة إذا قضی الله ورسوله أمراً أن یكون لهم الخیره من أمرهم » و مثل ظاهر این قول خداوند سبحان « وربك یخلق ما یشاء ویختار ».

و در اینجا خلق یعنی خلقت را بر اختیار مقدر فرموده است برای اشعار باینکه خدای تعالی بر میگزیند از آنچه بیافریده است و ادله دلالت بر آن دارد که حضرات معصومین علیهم السلام پیش از خلقت تمام آفرینش آفریده شده اند بلکه

مطابق روایتی که مذکور نمودیم هزار دهر قبل از سایر مخلوقات خلق شده اند و با این حال چگونه در حق ایشان اختیار و برگزیدگی صحبت میجوید ، یعنی اختیار وقتی صحت می یابد که جمعی دیگر موجود باشند آنوقت از میان آن گروه چندین را اختیار و برگزیده دارند و چون هیچ چیز دیگر نباشد از چه چیز مختار میشوند.

و جواب این سخن از دو وجه داده میشود نخست اینکه ایزد سبحان ر خلق ایشان کلاً عالم و ایشان در مخازن علم یزدانی در جامعی واحد اندر بودند نه تقدمی در علم او و نه تأخری است، چه ایشان در مشیت إلهی اندر ، یعنی در امکان راجح و کلاً و همگی در مکانی بودند که امکانه فیه .

چنانکه حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه در دعاء صحیفه کامله میفرماید « ثم سلك بهم طريق ارادته وبعثهم في سبيل محبته لا يملكون تأخيراً عما قدمهم إليه ولا يستطيعون تقدماً إلى تأخرهم عنه » و پاره ازین کلمات معجز سمات مطابق آیات مبارکات است مثل و ما منا إلا وله مقام معلوم و امثال آن و ازین پیش در طی این کتب بشرح و بسط آن سبقت تحریر شده است .

بالجمله میگوید: پس اختیار و برگزیدگی از جانب حق سبحانه و تعالی برایشان در آن مجمع واقع شد و خیره و برگزیدگان ایزدی صفوت مخلوق إلهی شدند ، پس در حکمت خداوندی واجب افتاد که این جماعت برگزیدگان را پیش از خلقت و ایجاد تمام موجودات بحلیه وجود و پوشش نمود متلبس گرداند زیرا که ایشان که برگزیدگان حضرت سبحان بودند علت ایجاد تمام موجودات شدند پس ایشان بکسوة حقیقة اشراق گرفتند و ما سوای ایشان و پس ماندند لتوقف لبسه لحالة الوجود علی وجودهم.

زیرا که حلال موجوداتی که سوای ایشان هستند اشباح و امثال و شعاع و فاضل جلیل این ادوار مبارکه هستند « مظهر جمیع الموجودات کل في مكانه من الجواز و هو الذي امكنه فيه في الراجح فغيرهم و ان تأخرت عنهم عليهم السلام

لانظار قوابلهم و متمماتها من المشخصات والمنوعات والمجنسات فاتهم في علمه الراجح في واد واحد فصدق الاختيار في عالم الأسرار على نحو ما يظهر من الاعتبار من الآثار».

جواب دوم این است که مراد از اختیار و برگزیدن آن چیزی است که که بهتر است و احدان بگیرد صدق براهند خیر کثیر و اولی تلك الافراد ما هو خیر بحسب من دونه ماكان الغالب عليه الخیر وهكذا فاذا وجد الخیر الجت كان اخذه اختياراً إذ لا ينتظر فوق ذلك رتبة .

و اگر جز این بودی خیر بحت نبودی ، زیرا که مفروض ما این بود که ما فوق آن بحت باشد ، پس بالنسبة بسوی اعلى و برتر و بلندتر ادنی مشوب می شود پس در این صورت بحت نیست و خیره خیره نخواهد بود مگر بحیثیت اضافت .

و در وجود امکانی خیر بحت خالص غیر از حضرات معصومین صلوات الله عليهم نمیباشد لاجرم خداوند تعالی ایشان را برای خود برگزید و سواى ایشان هیچکس خیر بحت خالص نبود تا صادق گردد بر این مشار إليه از اختیار آن اختیار معروف که عبارت است از انتقاء و خالص گردانیدن از میان اشباه خود از جهت ما باشد همانا این حضرات معصومین و انوار ساطعه خالصه خاصه حضرت رب العالمین برحسب کینونة إلهی و کینونیت بخشیدن خدای تعالی ایشانرا به تنهایی آن شان و مقام بودند .

و خدای متعال را پرستش و توحید مینمودند در مدت هزار دهر پیش از آفرینش تمام اشیاء و تمام موجودات و تمام کائنات و تمام مکونات و تمام ماسویهم و این حضرات ولایت در همان حال و همان حیثیات برگزیدگان و خیره ایزد منان از آفریدگان خالق کل بودند و سواى ایشان هیچ مخلوقی نبود و نبایست چنان گمان برود که ایشان نمیشاید که خیره و برگزیدگان خداوند بودند مگر بعد از اینکه خداوند خلق را بیافرید، این برگزیدگی فرع موجود بودن دیگر است و گرنه چگونه برگزیده شدن صورت می بندد .



و با این حال لازم میشود که حضرات برگزیدگان یزدانی علیهم السلام باین رتبت و منزلتی که خدای تعالی برای ایشان مرتب ساخته نمیرسند مگر بعد از خلق فرمودن خدای مخلوق خود را و چون مخلوق را بیافرید ایشان را از میان مخلوق خود برگزید، زیرا که این رتبت عالیه فرع اختیار فرمودن و برگزیده ساختن خداوند تعالی است می ایشان در آن قیدم و پیشاپیشی که تعبیر میشود بان بوجود راجح که مشار إلیه است در این قول خدای تعالی « یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسه نار ».

و این اختیار همان اختیار از علم است چنانکه یزدان منان در حق ایشان میفرماید « ولقد اخترناهم علی علم علی العالمین » پس باین بیان مستحق و شایسته و بایسته اختیار و برگزیدگی گردیدند قبل از عالمین و این تأویل آن است .

و شیخ را بیاناتی است که نمونه مسطورات عالیة است و بحديث أمير المؤمنين علیه السلام « نحن صنایع ربنا والخلق بعد صنایع لنا » چنانکه سبقت نگارش گرفت یعنی خداوند تعالی اصطنعنا لنفسه واصطنع الخلاق لنا .

ومی گوید : مراد ما بمعنی اختیار فرمودن خدای تعالی ائمه هدی علیهم السلام را

این است که خدای سبحان را خاصه خود فرمود پس ایشان همیشه در حضرت خدای باشند و مخصوص بحضرت پروردگاراند در هر کجا که خدای ایشان را بخواهد مفقود نمی یابد ایشان را در آنجا که اراده فرماید، چه خداوند متعال اصطنع فرمود ایشان را برای نفس کبریای خودش و از فاضل این اصطناع و اختصاص مکرم داشت موسی علیه السلام را و فرمود « واصطنعك لنفسی » و در حدیث قدسی دارد است « خلقتك لاجلی و خلقت الأشياء لأجلک » و این اصطناع همان چیزی است که ما اراده کردیم بقول خودمان که فهم ابدأ عنده .

و باین معنی اشارت فرموده است حضرت صادق سلام الله تعالی علیه در حدیثی طویل که مفضل از آن حضرت روایت مینماید گاهی که حضرت صادق علیه السلام از پاره چیزها و الطاف خاصه الهیه که خدای ایشان را بآن تخصیص داده

برای مفضل بن عمر و مذکور میفرمود ، مفضل عرض کرد: آیا باین مطلب شاهی هست از کتاب خدای؟

فرمود : بلی ای مفضل قول خدای تعالی است « وله ما في السموات والأرض ومن عنده لا يستكبرون عن عبادته ولا يستحرون يسبحون الليل والنهار لا يفترون تا آنجا که میفرماید لا يشفعون إلا لمن ارتضى وهم من خشيته مشفقون ، خواستار حال تو ای مفضل.

آیا میدانید که « ان ما في السموات هم الملائكة ومن في الأرض هم الجن والبشر وكل ذي حركة فمن الذين قال ومن عنده قد خرجوا من جملة الملائكة والبشر وكل ذي حركة فنحن الذي كنا عنده ولاكون قبلنا ولا حدوث سماء ولا أرض ولا ملك ولا نبي ولا رسول - الحديث . « بدرستیکه در سماوات و آسمانها است همان ملائکه و فرشتگان و آنکه در زمین است همان جن و بشر و هر جنبش نماینده ایست پس کیستند آنکسانی که خدای میفرماید نزد خدای میباشند و خدای تعالی در این آیه شریفه جمله ملائکه و بشر و هر حرکت کننده را خارج فرمود ، یعنی صنف ملائکه و بشر و جن و حرکت کنندگان را بسماوات و زمین نامدار و يك صنفی دیگر را بحضرت خود اختصاص داد پس ما همان کسان هستیم که در حضرت یزدان میباشیم و پیش از ما هیچ کائی هیچ و متکونی و حدوث آسمان و زمینی و ملکی و پیغمبری و رسولی نبود - الحديث .

پس این است معنی أمة هدی برگزیدگان خدا ، چه اختصاص واصطناع همان عنایت و فایده در اختیار است.

راقم حروف گوید: همان صادر اول و علت ایجاد و نور نخست و شاهد بودن بر خلقت دلالت بر این دارد که حضرات معصومین بر جمله مخلوقات مقدم هستند چه اگر نبودند علتی برای علت بودن ایشان برای خلقت مخلوق یا صادر اول بودن نبود و برگزیدگی ایشان از مخلوق قبل از خلقت مخلوق برای این است که مشیت إلهی بر خلق و ایجاد این مخلوقات گذشته و از مقام علم و امر بمقام

و چون بهره‌چشمیت یزدانی علاقه بگیرد اگر چه موجود نباشد چنان است که موجود است، زیرا که الیه بعالم خلق و ایجاد می رسد کانه موجود مخلوق پس خدای تعالی قبل از اینکه سایر مخلوق خود را در عرصه وجود درآورد چون در علم او گذشته بود ایشان را از آنان برگزیده داشت.

حالا حکمت و مشیت و مصلحت الهی در ظهور این ایجاد و نمایش این مخلوق در چه مدت و چند هزاران کرورها اندر کرورها سالیان بعد از نمایش این انوار ساطعه علیهم السلام بوده است جز ذات کبریا احدی بر آن آگاهی ندارد، البته آن شأن و عظمت و شرف و جلالتی که یزدان تعالی در این وجود مبارک مقرر داشته و تمام موجودات و ممکنات را در آسمانها و زمینها مسکن و مولد و مدفن و محتد داده است.

و این يك زمره مخلوق را در جود و عنایت و انوار و کرامت خود اختصاص و امتیاز بخشیده و دارای آن و دایع و مخازن آن ذخایر بدایع که خود میداند چیست فرموده و بآنمقام رسانیده است که لنا مع الله حالات نحن وهو و نحن هو و هو نحن که هیچ مخلوقی بر سر این و حقیقت و معنی حقیقی این شأن و مقام و کیفیت و حیثیت عالم و قدرت بر این علم را مستطیع و لایق نیست.

بدیهی است حضرات معصومین که در حضرت یزدان تعالی باین اندازه بمقام قرب و اتصال و شأن و جلال و وجدانیات و حیثیاتی که ادراکش از حد مدرکات تمام مخلوقات ارضین و سماوات بیرون و افزون است هرگز متوقع بعد و انفصال و توجه بدیگری نیستند و هر چه پیوستگی ایشان بیشتر دوام یابد متفیض و مستنیر تر و محظوظ تر خواهند بود.

والبته یزدان متعال این استفاضه و افتخار ایشان را مطول و مفصل میخوهد و اینکه بعد از چندین هزار دهرها و اعصار و ادوار مشیتی بخلقت آفریدگان علاقه یافت و وجود مبارک ایشان را علت ایجاد قرارداد و این انوار مبارکه را

مأمور فرمود که توجهی بعوالم و معالم کاینات بفرمایند و گوهر توحید را نمایش دهند چون متضمن اداره انوار معرفت و ارائه آیات عظمت و قدرت و کبریای حضرت فرد قیوم خالق باقی عالم قادر خبیر بصیر بی شبه و نظیر میگشت این نیز شرفی بر شرفهای ایشان بیفزود.

و بواسطه همین گوهر معرفت است که زمین بر افلاک مینازد ، چه بواسطه توجه امام علیه السلام از مبدأ بمنشاء دارای این شأن و رتبت عالی میشود نه آن است که حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم در این توجه و جنبه یلی الخلقی از آن توجهات و اتصالات و جنبه یلی الی بی و اکتساب انوار قرب و اسرار رب و تقرب بحضرت پروردگار باندازه خردلی منصرف و از آن مقام اسبق و اقدم منحرف شده باشند .

بلکه در حال با معشوق حقیقی اتصال دارند و بهره اراده فرماید همان کنند وهم بامرہ یعملون خدای نیز آنچه را که ایشان خواهند همان کند و ما یثاؤن إلا ان یشاء الله ، زیرا که فاصله در میان ایشان و خالق ایشان یا واسطه بواسطه مخلوقی نیست که غیر ازین باشد .

چنانکه اخبار و احادیث و آیات و آثار بر این گونه مطالب دلالت دارد و بیانات و تأویلات مفصله سبقت نگارش گرفته است واللہ العالم اعلم ، و در هر گونه موردی از هفوات لسان و زلات خداوند پاینده پناهنده ایم .

شیخ احسانی در پایان کلمات خود میگوید : در این کلمات شریفه تدبر نمای تا آنچه را که برای تو اشارت کردیم برای تو روشن آید و در این کلمات و تعبیرات اسرار عجیبه و علوم مستوحشه متصعبه غریبه است که اگر برای فسحتی و رخصتی باشد ترا از سجع این اطیبار برناضرات این اشجار بشکرانه نعمتهائی که احصا نتوان کرد و آلائی که تلافی نتوان نمود می شنوایم .

قال علیه السلام « و حیزبه » و سلام إلهی باد بر جمعی که بخداوند عالمیان مخصوص یا لشکرهای حضرت سبحان هستند .

و اشارت باین آیت وافی هدایت است « أولئك كتب في قلوبهم الايمان » آن جماعت با مناعت که ائمه معصومین صلوات الله علیهم باشند بر حسب اخباری که استفاضه شده است خداوند منان ایمان را در قلوب مبارکه ایشان بر نوشته است یعنی گوهر ایمان در گنجینه قلوب ایشان مستقر و مخزون و از هر گونه زلزله و تخلخلی محفوظ و مصون است.

و مؤید فرموده است ایشان را بروحی که از جانب الهی که عبارت از روح القدس است که با ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین میباشد از جبرئیل امین اعظم است، و یزدان تعالی ایشان را در بوستانهایی که در تحت اشجار آنها نهرهاروان است اندر می آورد تا همیشه در آنجا باشند، و خداوند سبحان از ایشان خوشنود باشد و ایشان از حضرت یزدان خوشنود باشند، و ایشان طایفه هستند که بحضرت یزدان مخصوص هستند با لشکرهای معنوی الهی میباشد آیا چنین است که لشکرهای یزدانی ایشان هستند که رستگاران میباشند.

شیخ احسانی میگوید: حزبه یعنی جنده و انصار دینه، در این کلمه اشارت بسوی این است که این حزب و جند و لشکر و سپاه بجمله بر صفت طبیعت تولای بحضرت سبحان و تفویض بخداوند منان و اعصام باذیال عظمت و قدرت آفریدگار دیان و قیام بواجبات حق ایزد رحمان میباشند دشمنان را منهزم و مغلوب و منکسر و منکوب میفرمایند.

زیرا که تطول و تطاول و قوت و قدرت ایشان و صولت و بطش ایشان همه برای خداوند و رضای خدای و نصرت دین خدای تعالی خدای تعالی است، و از حول و قوت و طول و قدرتی که بیرون از حول و قوت الهی باشد بیزاری میجویند، چنانکه خدای میفرماید « و من یتولی الله و رسوله و الذین آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون » .

نان و اینکه یزدان قادر غالب قاهر متعال وجودات مکرمه علیهم السلام را حزب و جند اغلب خود گردانید برای این است که چون خداوند سبحان چون صنع و افعالش

بجمله بحکمت از راه مقتضی نظم طبیعی جاری است، زیرا که این مطلب از شرایط ایجاد و از مشخصات و متممات قابلیت است، و خداوند تعالی این انوار ساطعه مقدسه پیش از آفرینش سایر آفریدگان بیافریده بود.

چنانکه این مطلب مکرر مذکور شد چه از نظم بلکه تمامت نظم طبیعی این است که علت قبل از معلول باشد و سبب قبل از مسبب و در قابل و مقبول مساوی است و خداوند تعالی تمامت آفریدگان خود را از فاضل اشعه و فزونی پرتوانوار و درخش ائمه اطهار و عکوس این اشعه بیافریده است و امدادات خلایق از فاضل اشعه ایشان بآنان است.

پس حضرات معصومین صلوات الله علیهم فی الحقیقة قائمان بایشان هستند در ظل خودشان بر حسب قیام صدور و قیام تحقق، و ازین است که ائمه هدی سلام الله تعالی علیهم آن یدالله میباشند که ملکوت تمام اشیاء در قبضه آن ید است و باین حیثیت که ایشان چنین یداللهی هستند جنرالله اغلب میباشند، زیرا که تمام خلایق در قبضه اقتدار ایشان اندرند.

و شیخ احسانی بعد از این کلمات پاره بیانات دارد و اخبار و احادیث یاد میفرماید که خلاصه اش این است که ائمه هدی علیهم السلام آن لشکر یزدانی هستند که هرگز دور باش قدرت و غلبه ایشان بوی مغلوبیت نمی شود و دست تطاول احدی بدامان جلال و عظمت ایشان روی و راه ندارد.

پس گروهی بایشان ایمان آوردند و جماعتی کافر شدند، و بسلامت رسید کسی اسلام آورد و نجات یافت هر کسی دستگیری دید، و هلاک شد هر کسی هالك آمد رزق روزی بران بایشان و سعادت مندی هر دو جهان بنظر عنایت ایشان و شقاوت اشقیاء در عداوت و مخالفت با ایشان، و گمراهی جهانیان بواسطه عدم متابعت ایشان.

و هدایت خلق بسبب مطاوعت و پیروی ایشان، خلقت بهشت برای دوستان آفرینش گشت، دوزخ بواسطه دشمنان ایشان و ثواب و عذاب راجع بایشان است

از جمله کلمات أمير المؤمنين عليه السلام در ذیل حدیثی است « ونحن العمل ومحبتنا النواب وولايتنا فصل الخطاب ونحن حجة الحجاب - الحديث ».

راقم حروف گوید: ناظرین این کلمات و امثال آن که بر مراتب قدرت وید الهی ائمه علیهم السلام فی قبضتهم ملکوت کل شیء دلالت دارد بآن اندیشه نروند و بباطل تصور نکنند که اگر چنین است شهادت سیدالشهداء وائمه هدی صلوات الله علیهم بدست اشقیاء علیهم اللعنة چگونه روی داد، زیرا کشته شدن و اثر آلات حربیه یکی از اشیاء و با این اگر بدست قدرت و قبضه ملکوت کلشیء است بایستی خودشان قاتل خودشان باشند و گناهی بر قاتل نیست، و اگر باراده و اشاره و توجه است پس معنی یداللهی باین معنی مذکور و هم چنین معنی سایر اخبار و احادیث کثیره که همه حاوی چنین معانی و اختیارات تامه و قدرت کامله و علت ایجاد موجودات بوده است چه خواهد بود.

پس بایستی قائل ببعضی دون بعضی و وقتی دون وقتی گردید، یعنی گاهی قادر باشند گاهی نباشند هنگامی مختار باشند و وقتی نباشند و این شأن و مقامی عالی نسبت بشئون مشخصه حضرات ائمه علیهم السلام ندارد، زیرا سایر بزرگان و اهل دیانت و ریاضت و عبادت که رعیت امام هستند نیز میتوانند دارای اینگونه اختیار و اقتدار و تصرف باشند چنانکه از پاره اولیای خداوندی مثل جناب سلمان و ابوذر و بسیاری بزرگان دین مشهور و معلوم است.

پس فرق امام که مالک از همه امور تمام موجودات و انوار ساطعه باسطه و ظلال ممدوحه ایزد متعال و مالک موت و حیات و مقسم ارزاق مرزوقین و عالم بیاطن و ظاهر امور عوالم امکان و ناظر مهام جمله انام و مظهر خداوند علام و جز اینها که مکرر در مطاوی کتب مذکور است چیست.

و اگر این شئون که منقول از خود امام نباشد با نظام و قوام عالم و مصلحت و حکمت منافات و امور نظمه کلیه ناقص خواهد بود، و البته امام علیه السلام چنانکه در کتاب احوال امام رضا علیه السلام از کلمات خود آنحضرت در شئون و مقامات

إمام علیه السلام مذکور نمودیم دارای تمام شئونات و مظهر خالق ارضین وسموات و برتر ازین مراتب مسطور و فوق شناسائی سایر مخلوق است اثر و مؤثر ازو است:

دوست را جمله در ترازو اوست \*\*\*شمر را نیز زور بازو اوست

او دهد در سرای مدح و هجی \*\*\*جاودانه حیات و مرگ فجی

او کند روز و او دهد روزی \*\*\*خلق را زوست فر و فیروزی

از کف او برد نوا و نوال \*\*\*جنت و دوزخ از یمین و شمال

آن جهان نور و نار راست قسیم \*\*\*این جهان خوب و زشت را تقویم

بند فترک ه اوست عزرائیل \*\*\*دست ارزاق اوست میکائیل

هم ز میکال او ستاند پاک \*\*\*رزق خود باد و آب و آتش و خاک

گرفته امکان از و مدد جوید \*\*\*نوز در بنکه عدم پویند

هم بگردن جدید غل می کرد \*\*\*هم بگردون مجره پل می کرد

علم او ناظر همه اشیا است \*\*\*ناظر و حاضر همه اشیا است

بلکه اشیا مگر که علمش نیست \*\*\*جملگی اوست لختی اینجا ایست

آفتاب از کسوف نهراسد \*\*\*ماه از صعب سهل نشناسد

خصم داند که بست او را دم \*\*\*او نمرده است و می نمیرد هم

موسی او را طلیعه ز جمال \*\*\*عیسی او را ودیعه ز جلال

همه جا زیر پی سپرده اوست \*\*\*بلکه این جمله نیز کرده اوست

چرخ را زیر پی کند خالی \*\*\*نیست هم زیر چرخ از او خالی

ملکات ملک ز شمیت او است \*\*\*حرکات فلك عزیمت اوست

مرغ بر شاخ نام او خواند \*\*\*مور در خاک شکر او راند

ثار را نور و خاک را گلشن \*\*\*باد را جنبش آب را جوشن



اوشه این رمه است و نیز رمه \*\*\* از همه باز آ که اوست همه

همگی اوست جز که او هو نیست \*\*\* نیست او هو و هیچ جز او نیست

حب او هور و بغض او دان هیر \*\*\* اینت معنی جنت است و سعیر

ص: 210

این اشعار از بهشت جای مرحوم پدرم میرزا محمد تقی سپهر لسان الملک که با تولای هشت و چار روسفید هر دو سرای باد میبشد که از مثنوی موسوم باسرار الأنوار فی مناقب أئمة الأطهار صلوات الله علیهم بر حسب تناسب مقام انتقاد افتاد و اصل مطلب بر نقادان بصیر و صرافان خبیر مکشوف گردید و همینقدر جسارت می‌رود که هر چه میشود بر حسب حکمت الهی است که جریان بدست قدرت خودشان حواله رفته است .

و این بدیهی است که اگر آثاری که در خور ممکن و بشر است از ایشان نمایشگر نشود با این شئون و کیفیاتی که سوای سایر ممکنات در این وجودهای الهی نمود موجود است البته ایشان را معبود و واجب الوجود خواهند شمرد عجب این است که با این اوصاف و گذارشهایی که مخصوص ممکن و عبد و عابد و مطیع و ساجد است در ایشان می‌نگرند .

پاره کسان از بسکه فضایل و مآثر و معجزات و کرامات و اثراتی در شموع و شمس دوایر امکان نگران شدند پاره را معبود واجب الوجود خواندند و اگر آثار بشریت را ظاهر و شئون عبودیت و ممکنیت را با هر نمی‌داشتند بیشتر مردمان مگر معدودی بر این عقیدت می‌رفتند و مخلوق را از خالق و ممکن را از واجب تمیز نمی‌دادند و سوای این نیز بسا مصالح و حکم و علل کثیره دارد که افهام ما از ادراکش قاصر است و الله تعالی اعلم بمصالح الامور و تکالیف الجمهور .

قال علیه السلام « و عیبة علمه » سلام الهی باد بر مخزن علم الهی چنانکه در احادیث متواتره وارد است که ائمه معصومین صلوات الله علیهم میفرمایند : مائیم خازنان علوم الهی و مائیم عیبة علم الهی ، یعنی مخزن علوم یا محل اسرار الهی و هیچ شك نمی‌رود که اسرار علوم الهی نزد ایشان بوده است و جماعتی را شایسته میدانسته‌اند باندازه قابلیت ایشان مستفیض می‌فرموده چنانکه جناب سلمان و کمیل و قنبر و رشید هجری و جابر جعفی و مفضل بن عمرو و امثال ایشان.

شیخ احسائی میگوید: عیبه بفتح عین مهمله وسکون یاء حطی وفتح باء ابجد ظرفی است که از پوست درست میکنند و چیزی است که جامه ها و البسه در آن میگذارند و عیبه مرد موضع سر او است و ازین باب است عیاب صدور و عیاب قلوب ، گفته میشود سینه فلانی عیبه حلم و قلب او عیبه سر است.

و اینکه حضرات ائمه علیهم السلام را عیبه علم الله می گوید باین معنی است که علم حادث إلهی که در انحاء امکان در رجحان و تساوی متطور میشود باطوار مختلفه بآن وصفی که حصر اطوار آن ممکن نیست در آنجا و حیثیتی که علم نفس معلوم باشد فی رتبه و غیر از آن قبله او بوده که در این مقام بآن اشارت مینمائیم و بعد از آن کان عندهم صلوات الله علیهم بجمع کل حرف منه فی محل وجوده و وقت حدوده فمنه هم ومنه عنهم ومنه إلیهم ومنه فیهم ومنه بهم ومنه عنهم علیهم السلام:

پس اول که فمنه هم سلام الله تعالی علیهم است قول علی علیه السلام که میفرماید « ونحن جنبه و یده ولسانه وأمره وحکمه وعلمه - الحدیث » و اخبار ائمة اطهار براین مذکورات دلالت دارد.

ازین مطلب این است که علم از ایشان صدور یابد و هم بایشان عود نماید و در وجود ایشان استقرار گیرد و بوجود و علوم باهره ایشان بیاموزد آنکس که از ایشان تعلم جوید در آنچه دوست بدارد آن را خداوند تعالی از حق ومن الحق المتغیر بتغیر المبدلین الذین غيروا خلق الله فیما یکرهه الله من الباطل و عنهم اخذ من اخذ من باطنهم أو من ظاهرهم و خلافهم .

اما فی الرجحان فهم محاله و عیبته لا یرجح منهم إلی غیرهم و إلی هذا الاشارة بقوله علیه السلام الذي استقر فی ظلك فلا یرجح منك إلی غیرك فذلك الاسم الأكبر المشار إلیه علمه تعالی فیهم وهم ظله الممدود الذي جعل الشمس مشیة علیه دلیلاً ثم قبضه إلیه قبضاً یسیراً و ضمیر المخاطب هو ذلك و موعده ذلك بما فیه من ذلك الاسم الأكبر و الرجحان المطلق و یعنی بذلك المعود الواجب الحق الظاهر بالوجود المطلق الطائش فی دائرة ظهوره حتی كان الموجود الطائش مفقوداً فی الموجود

والمفقود المخفى موجوداً في المفقود .

و أما تساوی دارای اعتبارات سه گانه است: یکی اتحاد دیگر قبلية دیگر بعدية و در این حال در سایر مراتب در هر چیزی بر حسب خود آن است پس در اول این است که علم عین معلوم است مثلاً صورت ذهنیه که در پهنه اندیشه و خیال منتزع از معنی است همان علم است و همان بعینها معلوم است اما اینکه آن صورت معلوم است بواسطه این است که شیء است لاجرم معلوم است و این معنی ظاهر است .

و اما اینکه آن صورت علم است بعلت این است که صورت هر وقت معلوم باشد یا این است که معلوم است بنفسها یا معلوم است بصورت دیگر و از ثانی دور یا تسلسل لازم میشود لاجرم اول واجب میشود و آن همان علم است فهی العلم بها و هی المعلوم .

و اما معنی خارجی فهو معلوم پس بنا بر ظاهر متعارف نزد مردمان این است که علم بآن همان صورت ذهنیه منتزعه از آن است ، و اما بر حسب حقیقت فهو العلم ، و اما دلالت صورت بر آن بسبب آن است که وی مثال آن است و بر آن دلالت دارد نه اینکه این دلالت صورت علم باشد.

و چون تصور این امر را اراده نمائی فکما ظهر ذلك في الصورة اتحاد العلم مع المعلوم، فاعلم بذلك في المعنى الخارجي لعدم الفرق بين افراد الوجود لتساويها في النسبة العلمية والمعلومية ما ترى في الخلق الرحمن من تفاوت فالعالم يعلم الشيء على ضد تأويل قول الشاعر:

رأت بدر السماء فذكرتني \*\*\* ليالي وصلنا بالرقمتين

كلا ناظر قمرًا ولكن \*\*\* رأيت بعينها ورأت بعيني

و أما قبلية حقيقة مثل آن است که گفته میشود که صورت ذهنیه دانا

است بآنچه از آن انتزاع باشد یا قبلیه دهریه و اعتباریه است در صورت اتحاد اینکه علم در اعتبار قبل از معلوم است این در صورت غیر العلة میباشد .

واما در صورت علت برای معلوم پس علم قبل از معلوم است ، زیرا که علم اصل معلوم و علت معلوم است چنانکه نقش بندی کنی آنچه را که تصور نمودی علت است و اصل است هر آنچه را که نقش نمودی چه تو علتی برای این نقش یعنی اگر تصور کردن تو در میان نبودی و مثلاً فلان شخص یا فلان چیز دیگر را در نظر نیاوردی و بخاطر خود صورت نسبتی این نقش را نمی کردی ، پس تو و تصور اصل و علت وجود و ظهور باین نقش شدید.

پس معلوم نیز نسبت بعلم همین حالت را دارد اگر علم نبودی معلوم را چه ظهور و بروز بودی ، و اما بعدیة که مسمتی بمطابق است و آن بعد از معلوم است و اگرچه گفته شود که مطابق قبل از او است در دهر و اگرچه بعد از آن است. در زمان و ازین قبیل است عکوسات در مرایای ظاهره و باطنه .

و نیز ازین قبیل است وقوع علم بر معلوم بعد از وجود معلوم نه قبل از وجود آن ، زیرا که قبل از علم معلوم نبود فلم یوجد علم ، و خداوند تعالی میفرماید : « وماکان له علیهم من سلطان إلا لنعلمن من یؤمن بالأخرة ممن هو منها فی شک " وهذا من الطابق اللاحق : .

و اما سابق پس اوست عالم و ربطی در میان عالم و معلوم نیست بلکه ربط و اتحاد میان علم و معلوم است، زیرا که قبل از علوم جز عالم نمی باشد لا غیر پس علم قبل از معلوم نمیباشد غیر از عالم و وقوع علم بر معلوم عند وجوده هو وجوده لا غیر.

پس عقل عبارت از علم بعقل من حیث النفس فی الاتحاد و بروج است فی القبلیة و همچنین بنفس و بجسم و روح علم بنفس آن است در اتحاد و بعقل است در بعدیة و بعرض است در قبلیة .

و عرض علم بنفس عرض است در اتحاد و بجسم و بنفس و بروج و بعقل است فی الهدیة ، و همچنین است حکم ماقبل مذکورات و ما بعد آن و ما بین آنها بهمین گونه نسبت که مذکور شد.

و همچنین است امثال متعدده برای شخص واحد ، چه مثال یکی از آنها علم بنفس او است در اتحاد و بمافوق آن إلى جهة الشخص في البعدية وبما تحته إلى جهة اعراضه واعراضه و صفاته و صفاته في القبلیة .

و بیان این امثال مذکوره این است که هر وقت زید را مثلاً نگران شدی که در فلان روز شنبه در فلان مسجد نماز میکند و روز یکشنبه او را دیدی که در فلان مکان زنا مینماید بعد از آن هر وقت بوجه خیالی خود باین حالت که دیدی ملتفت میگردی مثال او را در مسجد که روز شنبه همیشه نماز می گذارد و مثال زید ازین حالت نخستین یعنی نماز گذاری او را که نگران شدی در روز شنبه در مسجد مفارقت نمیجوید ، یعنی آن مثال او را در آن روز و در آن مکان و در آن کار ابدأ ثابت می بینی .

و چون بوجه خیال خودت بآن حالت دیگری که در روز یکشنبه در زناکاری او در آن مکان در نظر آورده بودی ابدأ بر آن حال میپنداری و باین وجه توجه داری ، و همین حال را دارد جمیع برای جمیع چیزها تا روز قیامت و چون یزدان کریم در روز قیامت این گناه را مثالش را بیامرزد مشاعیر ملائکه و بشر ادراک این را نکند و آن را نیابد ، زیرا که چیزی محسوس نیست از آن منقطع میگردد در مرایای آن یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح و اگر نیامرزد می یابند آن را ملازم آن تا روز قیامت و از آن پس صاحب آن گناه را می پوشانند ملابس عذاب از صور این مثال که ملازم آن است بلا نهاییه چنانکه آیه شریفه « وما تجزون إلا ما کنتم تعملون نسیجزیهم و صفهم الله حکیم علیم » و تمام آنچه را که بآن اشارت کردیم .

و هم چنین امثال آن کتبی است که مملو از علم خدائی میباشند و عیاب کلیة علیة جامع آن است خواه از حیثیت کلمات آن با حروف آن و قرطاس و بیوت و مدن و شهرهای آن در خزاین این عیاب شریفه است که در عبارت از قلوب و صدور و افئدة و حواس محمد و آل طیبین آنحضرت صلوات الله وسلامه

عليهم اجمعين است .

و مراد من از قرطاس آنچه‌ی است که در آن است از انوار وجودیه مثلاً زید در انواری است که خدای تعالی مقرر فرموده است از اشعه مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و کتاب و اجل خود و قرار داده است آن را برای صفات و افعال و اقوال و اعمال و امثال خود و آنچه بر این گونه باشد از روابط و نسب و غیر ذلك .

و مراد من از لفظ بیوتها مشخصات ذوات و صفات و افعال و اقوال و اعمال و امثال است ، و مراد و مقصود من از لفظ مدن‌ها آنچه‌ی است که مخصوص میگرداند هر شخصی را از متخیلات و متصورات و معالی و آنچه بر این مدن از افعال و مفاتح و خازنان از ملائکه و آنچه بر بیوت از مدن و خزان از ملائکه است که بجملة تابع هستند آنچه را که موکل بآن شده اند و ایشان را سنه و پینکی فرو نمی گیرد و سهو و غفلت ایشان را از قیام بآنچه موکل بآن هستند منقطع نمی گرداند «یسبحون اللیل والنهار لا یفترون»

و اشارت نمودن بنوع این تسبیح و قیام صحیح همان است که بگوئیم مثلاً زید تصور میکند و بتصور در می آورد مکان فلانی و فلان بلد و مسائل فقه و نحو و سایر علومش را و هر صنفی از آن را در شهری و در هر مدینه و شهری قصوری و در هر قصری سراها و در هر سرائی خانه ها و در هر خانه و در هر خانه صنفی از مسائل است .

مثلاً علم نحو در شهری است که درش را قفل بر زده اند و کلیدش بدست آن فرشته ایست که موکل بآن مدینه است و باب مبتدا و خبر در قصری است ازین مدینه که درش را قفل بر نهاده اند و کلیدش بدست ملکی باشد که موکل بآن است و حکم رفع آن در سرائی است که درش مقفل و کلیدش بدست ملك موکل بآن است و حکم ما رفع منه فی اللفظ در خانه ایست که درش را قفل بر زده اند و کلیدش بدست فرشته ایست که بآن موکل است و حکم ما رفع منه فی التقدير در خانه دیگری است که بابش مقفل و مفتاحش بدست ملکی است که موکل بآن است .

ص: 216

پس هر زمان زید اراده نماید شناسائی آنچه را دانسته بود از حکم رفع مبدأ مثلاً از روی توجه قلبی که عبارت از خیالش باشد بسوی شهر نحو و آندری را که مختص آن است میکوبد و صاحب مفتاح که ملک موکل بآن است زید را میشناسد و آندر را بدو بر میگشاید و زید بقصر مبتداء و خبر متوجه میگردد و درش را میکوبد و آن فرشته که موکل بآن است در بروی میگشاید و زید بان قصر اندر میشود و بداری که رفعهما لفظاً و تقدیراً توجه مینماید و همچنان درش را بکوبیدن میسپارد و فرشته موکل بآن در را بر می گشاید و زید درون آن سرای میشود و بآن بیتی که رفعهما تقدیراً روی مینماید و بهمان نهج مزبور در میکوبد و در بروی گشوده میشود و زید بآن خانه اندر میآید و مسئله خود را از آنجا مأخوذ میدارد و از آن بیت بیرون میآید و آن فرشته در را می بندد.

و زید بر این گونه بهر سرای و هر قصر و هر بیت اندر میشود و مقصود خود را اخذ کرده بدیگر جای میرود تا گاهی که از همه آن اماکن فارغ میشود و از شهر بیرون میرود و آن فرشته در شهر را بر میندد و این ملائکه مذکوره که بر این ابواب موکل هستند هیچ دری را باز نمیکند مگر جز باذن خداوند سبحان برلسان ولی خودش از آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم که امام آن زمان باشد، یعنی آن زمان طلب نمودن زید این مسئله را.

و هم چنین هیچ بابی را نمی بندند مگر اینکه در هر مرة اذن و دستوری خاص حاصل گردد، پس اگر زید کثیر المعاهده باشد مر این مسئله را این ملائکه بآن زید مأنوس باشند و بواسطه انسی که باوی دارند در را می گشایند و از جانب خداوند تعالی ماذون میشوند لسؤاله منه بلسان استعداد الصادق فی دعائه بدوام العمل.

و اگر کثیر المعاهده بآن مسئله نباشد گاهی در هنگام طلب او با موافقت نمودن قدر الهی برای او فتح الباب میشود و بسا میشود که ملائکه موکلین از زید متوحش و غیر مأنوس میشوند و بواسطه این توحش در را برای او نمی گشایند



چه عدم استعداد او و عدم موافقت قدر در انجام مرام او و طلب او نیز در کار میآید و آن مسئله فراموش می گردد.

لا جرم اهل عصمت و طهارت شیعیان خود را ارشاد مینمایند و ایشان صلوات خود را بمحمد و آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم میرسانند و از برکت این صلوات ملانکه موکلین در برایشان میگشایند، زیرا که صلوات بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم برای کسیکه صلوات میفرستد آن حجبی را که در میان بنده و خداوند متعال است می گشاید و خداوند سبحان با فرشتگان امر میفرماید که حاجت او را برآورده دارند .

و این مدن و شهرها عبارت از اوراقی است که ازین کتابی است که آن کتاب آن علم خداوند تعالی است که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم عیب و ظرف استوار نگاهدار و حافظ الأسرار آن هستند.

زیرا که آنچه را که ما اشارت بان نمودیم از اول مراتب وجود تا بآنجا که نهایتی برای آن در امکان نیست کتب و اوراق و کلمات و حروف و نقطه است از علم خداوند سبحان که ائمه طاهر بن علیهم السلام عینه آن هستند .

و این قول خدای تعالی « ما وسعني أرضي ولا سمائي و وسعني قلب عبدی المؤمن » باین معنی اشارت دارد و در این فقرات ابحاث و نکاتی است که دفاتر گنجایش آن را ندارد بلکه تلویح و اشارت گنجایش دارد اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید .

راقم حروف گوید: چنانکه منکر در طی این کتاب اشارت رفته است پاره تأویلات و تفسیرات و بیانات بلکه احساسات و وجدانیات از حیثیت ذوق و سلیقه و مقدار فهم و تصور و تعقل و استدراکات مردم است.

و هر کسی بر حسب معلومات و حیات و حیثیات خود در دقایق مطالب و حقایق مآرب در قایق مسائل تصویری و بیالی میکند و خود را متصاب و متاب میداند و روی هم رفته اگر غرضی و اندیشه ارتقاع نام و مقامی نداشته و از صمیم قلب

و خالی از بیاناتی باشد که مخالف موازین شرعی و کتاب خدا و سنت سنیه و اخبار و احادیث ائمه هدی و احکام دینیه و حدود الهیه گردد اگرچه بیان واقع هم نباشد، چون عقیدت او ازین سخن چنین است و تفسیر برأی نیست البته مسئول و مؤاخذ نخواهد بود.

و در این معانی که در این موارد از شیخ احسانی احصاء گردید چون دریچه خیال و باب اندیشه گشوده آید و نیک تصور نمایند برای اغلب مردم این حالات و تصورات و مدن و دیار و بیوت و قصور و نمایش ابواب علوم و آیات فنون و علامات رسوم مکشوف گردد و تابش و نمایش و کاهش و فزایش و تفسیر و گزایش و حکایات و گذارش آن بسته بحدودت اذهان و صفوت ضمیر و اختلاف خلق و ارتباط طرق است و نفی و اثباتش منوط باختلاف مسالك باشد و الله تعالی.

و در خبر است که رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم فرمود « الأنصار کرشي و عیبة علمي » یعنی جماعت انصار کرش من و عیبة علم من هستند، کرش بمعنی فرزندان خورد و عیال مردم باشند.

و در اینجا معنی این است که جماعت انصار نسبت بمن از حیثیت مهربانی و محبت من بایشان در منزلت و مرتبت اولاد صغار هستند، زیرا که انسان بر محبت ایشان چون صغیر هستند مجبول مییاشد و در معنی عیبة علم الله شرحی مذکور شد.

و نیز میگوئیم: چون بدقت بنگریم و تفکر نمائیم بمطلبی عظیم بر خوریم زیرا که مذکور نمودیم که عیبه جامه دان است که اشرف و افضل ثیاب را در آنجا ودیعه گذارند.

و در اینجا معلوم شد که افضل علوم ربانی را ائمه حضرت سبحانی مخزن و حافظ هستند و البته شیء نفیس افضل را محل نفیس اشرف گذارند.

پس معلوم شد حضرات ائمه هدی علیهم السلام از تمام کاینات اشرف وافضل واحفظ واعلم هستند که مخزن افضل این گوهر نفیس ، یعنی علم افضل الهی هستند و هم چنین دعوی ازین بزرگتر نمی شود ، زیرا که هیچ مستودع و مخزنی قابل ولایق و شایسته نگاهبانی این ودیعه را که آسمانها و تمام ادعیه موجوده و صدور عظیم تاب حمل هزاران هزاریک آن ندارند نمی باشد.

و آن نور و روح و عقل و استعداد و ظرفیت و استطاعت و توانائی احتمال مخصوص باین نمره برگزیدگان خداوند ذوالجمال و ذوالجلال است صلوات الله وسلامه علیهم ، و هر کس حامل این ودیعه جلیله و گوهر گرانهای ایزدی گردید همه چیز در او و از او و با او است و الله تعالی اعلم .

قال علیه السلام « و حجته » و سلام الهی برحجت الهی باد ، یعنی امامانی که

الا الله بنصوص خدا و رسول خدا امام هستند و هر یک را معجزات ظاهره باهره بود که بآن ب حجت ایشان بر خلق تمام گردیده است و مخلوقات را حجتی باقی نمانده است که بگویند که ما ندانستیم.

چنانکه معجزات حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چندان کثرت گرفته است که هیچکس نمانده است که بگوش نسپرده باشد مثل کندن در خیبر وزنده کردن بی جانان و یافتن چشمه در صحرای بی آب و سیراب شدن تمامت ملازمان و ملتزمان حضور ولایت دستور و ناپدید شدن آن چشمه و برداشتن سنگ بسیار عظیم را از در آنچاه و دو مرتبه برگشتن آفتاب و طلوع بعد از غروب برای نماز آنحضرت و مسجد شمس در حله أظهر من الشمس است چنانکه در مقات خود مذکور است .

و همچنین نصوص هر یک از ائمه علیهم السلام بر امامت یکدیگر که نزد شیعه متواتر است و حدیث ائمه دوازده گانه در کتب عامه متواتر میباشد و ظاهر است که غیر از مردم شیعی هیچ فرقه اثنا عشری و قائل بدوازده امام نیستند.

و مخصوصاً اسامی ایشان و معجزات هر یک در اخبار متواتره وارد است

و روایات و اخبار و احادیث وارده در کافی مکفی است ، و هم چنین سایر کتب عدیده مثل مناقب ابن شهر آشوب و خرایج راوندی و کتاب غیبت و امالی صدوق و کتب بنی طاوس و بهجة المباحج و تبر المذاب و امالی طوسی و نور الأبصار و صراط المستقیم و ابن بطریق و کشف الغمه و فصول المهمة و ینابیع و کتب شیخ مفید و علم الهدی و علامه حلی و ابن میثم و ابن ابی الحدید و غیر اینها از کتب شیعی و سنی که بیرون از حصر است و در طی کتب ائمة علیهم السلام یاد کرده ایم .

شیخ احسائی میفرماید : حجة بضم حاء مهمله عبارت از برهان و دلیل است و اینکه حضرات ائمة هدی علیهم السلام را حجت می خوانند برای این است که این مشاعل محافل موجودات تمام مخلوق را بحضرت خالق ادلاء و بمراتب معرفت إلهی راهنما هستند .

و نیز برای اینکه خدای تعالی بوجود فضایل نمود إلهی آثار ایشان بر مخلوق خود احتجاج مینماید و بایشان اقامت حجت بر خلق میفرماید لانهم علماء لا یجهلون کرماء لا یبخلون .

و تمامت صفات کمال در وجود این حجج ایزد متعال جمع است که احدی از مخلوق در هیچ صفتی از صفات کمال از علم و حلم و حکم و کرم و شجاعت و زهد و عبادت و ورع و یقین و عفت و غیر ذلك نمی تواند بدور باش پیشگان علوم و فنون فاخره ایشان نزدیک آید، لاجرم هر وقت حکمی فرمایند حکم بحق و بدون تردید و تشکیک باشد.

و هر گاه براهی و چیزی دلالت نمایند از روی صحت و صواب خواهد بود و هم چنین در سایر امور و افعال و اطوار، زیرا که این انوار ساطعه سبحانی و اسرار بدیعه ربانی از هر گونه خطا و جهل و غفلت و خیانت و طمع و جمیع آنچه منافعی و مباین رکون و میلان بسوی ایشان در افعال و احوال و اعمال و اقوال و حرکات و سکون .

و بهمین حیثیات است که خداوند سبحان بوجودات شریفه ایشان بر عموم

بندگان در آنچه از ایشان اراده احتجاج میورزد بحیثیتی که برای احدی از مخلوق اعتراضی یافت نتواند باشد و برای احدی از مخلوق از حیوانات و نباتات و جمادات خواه فی نفسها یا فی حالها یا فی قابلیة ذاتها چیزی یافت نمیشود که بان میلانی حاصل شود که در خدمت ایشان موجود نباشد .

یا اینکه این انوار ساطعه لامعه وسیله در آن امر و حال نباشند و یا بدون ایشان برای احدی از مخلوقات حاصل شود بلکه یا بدون ایشان موجود آید لا جرم بناچار بلکه از روی اضطرار ایشان حجت خداوند تعالی بر تمامت آنچه خلق کرده و بحیز آفرینش در آورده میباشند زیرا که حضرات ائمة هدی صلوات الله علیهم همان کلمه عند هستند که در این کلام ایزد منان اشارت بآن رفته است « من کان یرید ثواب الدنيا فعند الله ثواب الدنيا والآخرة » این تحقیقات را نیک بفهم و باهر کس در میان مگذار .

در کافی مروی است که حضرت ابي عبدالله علیه السلام در جواب زندیقی که از آن حضرت علیه السلام پرسید از چه راه و از کجا و چه حیثیت وجود انبیاء و رسل را ثابت مینمائی فرمود :

« انا لما اثبتنا أن لنا خالقاً صانعاً متعالياً عنا وعن جميع ما خلق و كان ذلك الصانع حكيماً متعالياً لم یجزان یشاهده خلقه ولا یلد مسوه فیباشرهم و یباشروه و یحاجهم و یحاجوه ثبت أن له سفراء فی خلقه یعتبرون عنه إلى خلقه و عباده ید لونهم علی مصالحهم و منافعهم و ما به بقاؤهم و فی تركه فنانهم .

فثبت الأمر والنهون عن الحكيم العليم في خلقه والمعبرون عنه جل عز" وهم الأنبياء وصفوته من خلقه حكماء مؤدبين في الحكمة مبعوثين غير مشاركين للناس على مشاركتهم لهم في الخلق والتركيب في شيء من أحوالهم مويدون عند الحكيم العليم بالحكمة ثم ثبت ذلك في كل دهر و زمان مما انت به الرسل والأنبياء من الدلائل والبراهين لكيلا تخلو أرض من حجة يكون معه علم يدل على صدق مقالته وجواز عدالته .»

چون باده قاطعه و براهین ساطعه ثابت و محقق فرمودیم که ما را آفریننده صانع است که از حیز دیدار و حوزه پندار و تعرفه گفتارها بلندتر و برتر است و هیچ مخلوقی را آن استطاعت و بضاعت نیست که ادراک دور باش جلال و جمالش را بفرا نماید.

و این صانع حکیمی متعالی و برتری او چندان از اندازه و هم و خیال فزونی داشت که بهیچ گونه و هیچ طوری نمی شایست که مخلوقش او را مشاهده یا ملامست نمایند تا با آفریدگان خود مباشرت نماید و مخلوق او با او مباشر شوند و با مخلوق خود محاجه فرماید یا مخلوقش با آن ذات تعالی کبریا محاجه جویند.

لاجرم ثابت گردید که این خدای حکیم علیم تعالی را سفراء و فرستادگان و مبلغانی در میان آفریدگان او هست که تعبیر مینمایند از یزدان متعال در میان مخلوقات و عباد او و دلالت مینمایند ایشان را بر مصالح و منافع خودشان و آنچه مایه بقای ایشان و ترک آن موجب فناى ایشان خواهد بود.

پس این جماعت آمران و ناهیان از جانب یزدان حکیم علیم و معبران از حضرت سبحان در میان آفریدگان خداوند رحمان ثابت و جاویدان بماندند و ایشان عبارت از گروه پیغمبران و برگزیدگان یزدان منان از دیگر آفریدگان ایزدی هستند که بجمله حکیم دانشمند و مؤد بین در مراسم حکمت و انگیزش یافتگان بحکمت بودند.

و در این صفات معنویة بادیدگر مردمان مشارک و همعنان نبودند در هیچ چیز از حالات خودشان اگر چه در ظاهر خلقت و ترکیب با مردمان مشارک بودند و ایشان در حضرت خداوند حکیم علیم مؤید بحکمت هستند.

و از آن پس این حال و ترتیب در هر دهری و زمانی بر حسب دلایل و براهینی که انبیای عظام و فرستادگان بزرگوار بمردمان نمایان ساختند ثابت و برقرار بماند تا زمین خدای از حجتی که دارای علمی باشد بر صدق کلام و مقال او جواز عدالتش دلالت نماید خالی نماند.

راقم حروف گوید: ازین حدیث شریف مکشوف آمد که اگر از جماعت انبیاء عظام و اوصیاء فخام و اولیای گرام و خلفای با احترام علیهم السلام حالات و اطواری مشاهده رود که افزون از مقام بشریت و این مردم باشد بنماید از کثرت غرابت انکار ورزید، زیرا علی بشر اما کیف بشر اگر در صورت ظاهر بصورت وسیرت و اطوار و افعال و احوال بشر نمایش دهند بواسطه پاره جهاتی است که ازین پیش در طی مقامات و شئونات ایشان و حکمت الهی مسطور شد.

و اگر جز این بودی و در صورت ظاهر نیز مانند باطن مشابهت نمی جستند هیچکس باذیال عظمت و صفوت و دورباش انوار ایشان نمیرسید و بلا تکلیف و متحیر و معطل و مستاصل میماندند.

لاجرم بعالم صوریه بشریه توجهی و عنایتی و شباهتی نمودار ساختند تا جهانیان از نعم علوم و آداب جمیله و هدایت و درایت و تعلیم ایشان بتوانند برخوردار شوند.

اما در معنی و صورت باطن ابدأً با این جنس بشر و سایر اجناس و انواع مشابه و مماثل و موازی و موازن نیستند و اگر بودند هرگز مستعد ادراک پاره افاضات غیبیه الهیه و لایق پرتو افکندن انوار خاصه رحمانیه و علوم اسرار مخفیة مخزونه ربانیه و حکم و معارف و عوارف گرانبهای صمدانیه و نماینده خوارق آیات و معجزات و بدایع ظهورات و صدورات سبحانیه و افاضات بمخلوقات خالق ارضین و سموات نمی گردیدند و مخلوق را از چاهسار ضلالت بشاه راه نبالت و هدایت نمی کشیدند.

چنانکه چون در مجاری حالات و اوقات و اطوار عالیه نورانیه ایشان بنگرند و آن لطافت جسم را که در پاره اوقات از این وجودات شرافت سمات مشاهده رفتی و در طی کتب احادیث و اخبار و معقول و منقول و تواریخ و آثار و معاجیز و خوارق عادات مسطور است در نظر حقایق مخبر بگذرانند بر این جمله که مسطور شد تصدیق و اقرار فرمایند.

شیخ احسائی بعد از نگارش حدیث مذکور میفرماید: بعد ازین جمله بدانکه آنچه خداوند تعالی برای خود و انبیای خود و رسل خود و اولیای خودش احتجاج جسته و حجت قرار داده است از آنچهها است که مؤید گردانیده است این جماعت را بآن از آیات بینات و معجزات ظاهرات با هراتی که گردانیده است آن جمله را حجتی برای آنچه اراده فرموده است تشیید و استحکام آن را از معالم دین خود و تکالیف بندگان خود.

و همان چیزی است که ظاهر و آشکار فرموده است آن را برای آفریدگان خودش در آفاق و در انفس ایشان که در این آیه شریفه بآن اشارت فرموده است « وکاین من آیه فی السموات والأرض یمرون علیها وهم عنها معرضون » ودراین قول خدای تعالی « وتلك الأمثال نضربها للناس وما یفعلها إلا العالمون » و غیر ذلك.

و همچنین تمام بینات و خوارق عاداتی که بدست حجج خود صلوات الله علیهم ظاهر فرموده است بجملة حجج خداوند سبحان است بر آفریدگان خود که احتجاج میجوید برایشان در آنچه از آنان اراده فرموده است .

و اینها بتمامت آیات وجود مسعود محمد محمود و آل طاهرین او برگزیدگان خداوند و دود صلی الله علیه و آله اجمعین هستند و حججهم فهو حجج الله میباشند که اظهرها لحجج لمن شاء کیف شاء .

و در قول حضرت صادق علیه السلام باین معنی اشارت رفته بروایت مفضل بن عمر و در این قول خدای تعالی « وکانوا بآیاتنا یجحدون » که آنحضرت علیه السلام فرمود و هی والله آیاتنا و هی لهم مظاهر از آنجمله مظاهر ذات و دیگر مظاهر صفات ذات و دیگر مظاهر صفات افعال و دیگر مظاهر آثار است .

و تمام این جمله خداوندی و آیات یزدانی است ، پس حضرات ائمة طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین حجج الله العلیا و الله العلیا و آیات الله الکبری باشند کما اشار إليه سید الوصیین فی الملاء الأعلى علیه السلام قال والقی فی هویتها مثاله فاطهر



عنها أفعاله و این در عالم ظاهر است و حالت آشکار است أما في الحقيقه و الباطن هم الملاء الأعلى الذين يختصمون فيهم فهلك فيهم من رفعهم عن مقامهم الذي اقامهم فيه فلم يجعل لهم ربنا يا بون إليه وهلك فيهم من وضعهم و حطهم عن مقامهم و نجى بهم من وضعهم حيث وضعهم الله و ربك على كل شيء حفيظ ، و ازین پیش بمغاد و معنی و توضیح همین کلام معجز ارتسام که محب غال و مبغض قال هر دو مقرون بهلاك و وبال هستند اشارت رفته است .

قال عليه السلام « و صراطه » و برراه إلهي ، یعنی سلام إلهي برسالکان طریق مستقیمی باد که خداوند سبحان مقرر فرموده است یا سلام إلهي بر هدایت نمایندگان بصراط مستقیم إلهي باد ، و اطلاق صراط بر حجج الله تعالی بر سبیل مجاز است .

شیخ احسانی میفرماید: در اخبار کثیره وارد است که حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم صراط مستقیم هستند و صراط در لغت بمعنی طریق و جبری است که بر روی جهنم کشیده شده است و ازین روی پل را صراط نامیدند که راه و طریق بهشت است .

و در حدیث کلامی وارد است که معنای چنین است که صراط پلی است که هزار سال سر بالا می‌رود و طی صعود مینماید و هزار سال برگونه و طریق می‌رود و هزار سال بطور نزول و فرود آمدن طی راه مینمایند .

حدال بروزن غراب با حاء و دال مهملتین بمعنی میل کردن است و قوس محدله یعنی کمانی که سینه اش بیرون بسته است و مراد در این حدیث میل و انعطاف است، زیرا که این جسر ممدود و پل کشیده بر جهنم هو طریق الصعود بالتکالیف و هو قوس الصعود فیکون وسطه الذي هو ثلث القوس الأوسط منعطفاً - إلى آخر بیاناته .

و شیخ احسانی بعد از بیاناتی که در معانی صراط و صراط مستقیم و طول آن و وقت وحدت آن و انواع طی نمایندگان آن که در اخبار وارد است و ما نیز در

پاره مقامات در ذیل کتاب احوال حضرت امام زین العابدین وائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بر حسب تقاضای کلام بیانی نموده ایم میفرماید :

در این کلام خدای تعالی وان هذا صراطاً مستقیماً ، اشارت بآن دارد که در قرآن مجید هر کجا صراط مستقیم مذکور شده است مراد بآن حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم هستند و اخبار خودشان بر این معنی دلالت میکند صراط بمعنی طریق است و ایشان صراط الله هستند.

یعنی طریق الله إلى خلقه في الخلق والرزق والحياة والممارة وهم طريق الخلق إلى الله في جميع مطالبهم في ذرات الامور الأربعة المذكورة التي هي أركان ما في الامكان .

یعنی خلق و رزق و حیاة و ممارة پس تمام آفریدگان بحضرت یزدان یعنی

یعنی بمأمن خود شتابان هستند بدو در مطالب خود اعمال و اقوال و احوال و وجودات خودشان و قوایل خودشان و جمیع استعدادات خودشان فالجعل الذي ذرافيه جميع الخلائق بماهم عليه لماهم له عنهم عليهم السلام صدر و بهم ظهر وفيهم بطن واستتر.

پس تمامت خلایق بظل مبارك و سایه ولایت پایه ایشان که خدای ودود ممدود ساخته و آفتاب حقیقت ایشانرا دلیل بر آن گردانیده است قائم و پبای هستند پس به سبب این وجودات مبار که خلق فرموده است خداوند تعالی آنچه را که بیافریده .

و روزی داده است آنچه را که مقدر ساخته و زنده گردانیده و بمیرانیده است ولو شاء لا عطي كل واحد من خلقه ماشاء كما شاء لكمال غناه عما سواه لكن خدای متعال بعلت آن لطف و رحمت و عطوفت و عنایتی که بر ضعفای مخلوق خود دارد حکمش چنان جریان گرفته است که بدستیاری اسبابی که عبارت از علل چهارگانه فاعلیت و مادیت و صورت و غایت باشد بفعل رساند لفجر الاكثر عن القبول لا یجاداتهم علی ما هم علیه الا لأسباب والمتممات للقوایل .

پس بحکم مقتضی حکمت حضرت رسول الله خاتم الأنبياء والمرسلين وأهل بيت معصومين او صلوات الله عليهم را خزاین این اسباب گردانید بحقیقه ما هم أهله فوجب في الحكمة الربانية المشار إليها .

اینکه این انوار ساطعه إلهية عليه السلام خزاین محبت و نوآب فیض و مدد یزدانی و حافظان آلاء و نعماء سبحانی و حاملان آثار جود و کرم رحمانی إلى ماشاء من جميع خلقه باشند .

و اینکه برای وصول بحضرت یزدان طریق و بایی که عطایا و امدادات خداوندی از آن افاضت یا بد جز ایشان نباشد ، پس این وجودات نبوت و ولایت آیات صراط خداوند ارضین و سموات هستند در علم خدای تعالی بخلق خود و قدرت خدای قادر برایشان و سمع خدای مرکلام و سخنان مخلوق را ورؤیت او برای ایشان علی ما هم علیه و امداد و قیومیة خدای ایشان را و جمیع ما بهم منه من خلق و رزق و موت و حیاة .

و این است في الحقيقة معنی بودن حضرات ائمه عليهم السلام تراجم ، زیرا که ایشان ترجمه میفرمایند وحی الهی را بطوری که مردمان بفهمند مراد از ایشان را یعنی تکلیف را بدستیاری این وحی و معنی این ترجمه و ساطت بین خداوند سبحان و بین آفریدگان است در وحی ظاهری در تبلیغ شرعیات از تکالیف ظاهره و باطنه از لوازم ایجادات ابتدائية و ملزمات ایجادات غائية و در تبلیغ جمیع ذرات ایجادات ظاهره و باطنه از لوازم تکالیفات غائية و ملزمات تکالیفات ابتدائية .

فهم صلوات الله عليهم يخلق الله سبحانه وتعالى المكلف وبهم الزم خلقه التشيع وبهم كلفه بما اراد من الاعتقادات والأعمال وبهم الزم أعماله واعتقاداته ایجادات اکوانها و اعیانها و مقادیرها و کمیاتها و کیفیاتها و رتبها و امکنتها و اوقاتها و اجالها و ما یترتب علی ذلك هذا بالنسبة إلى ما منه سبحانه إلى الخلق و بالنسبة إلى ما الخلق إليه تعالی .

پس بواسطه این وجودات مبارکه ولایت آیات و بدستیاری متابعت ایشان

و اخذ نمودن از فضایل و فواضل و علوم و حکم و اخلاق و آداب و اطوار و اعمال و اقوال و افعال و آداب ایشان و دوستی او اولای ایشان و براءت جستن از دشمنان ایشان و از دوستی با دشمنان ایشان و اقتداء بدشمنان ایشان و اخذ از دشمنان ایشان و رضا و خوشنودی از دشمنان ایشان اعمال بندگان مقبول و بحضرت یزدان بر کشیده میشود.

و در فرو گذاری و ترك اخذ ازین انوار مبارکه و عدم دوستی و موالات ایشان و عدم براءت و بیزاری جستن از دشمنان ایشان آن اعمال بصاحبان خود بر تافته می شود دیدار گاه ایزدی مرفوع نمی گردد.

پس با این بیانات و اشارات و تنبیهات مسطوره ایشان هستند صراط خداوندی و راه ایزدی که هیچ چیز از حضرت خالق همه چیز بهیچ چیز از مخلوقاتش جز ایشان وصول نمی جوید و هیچکس و هیچ عملی بحضرت ایزدی واصل نمیشود مگر بواسطه ایشان .

پس ایشانند طریق هر چه نازل و هر چه صاعد می گردد و کونه مستقیماً انه یجری صعوداً و نزولاً ـ علی کل واحد من العدل والحکم المقضیة لصلاح الخلق و اختارهم كما هم مذکورون به فی بدء شأنهم فی علم الغیب لا یكون بعده الا الظلم والجبر والفساد.

و بهمین جهات عدیده است که حضرات ائمه علیهم السلام را صراط مستقیم و قسطاس مستقیم میخوانند و چون آن جس و پل و صراط ممدود بر آن آتش جهنم که در آن پنجاه عقبه کود سخت دشوار است که حساب حق و عدل مطلق در آنجا می شود .

صفة لما جاؤا به و فرعاً عما امروا به و بیاناً لما ارادوا من الخلق سمی الصراط المستقیم .

و قول خدای تعالی « اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین أنعمت علیهم » و قول خدای متعال « و ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه » و غیرازین از آیات

کریمه و اخبار شریفه که در این معنی بیرون از حد احصاء وارد است باین تحمید ناطق است اللهم صل علی محمد وآله الطاهرين.

در کتب تفاسیر ولغات و اخبار در معنی صراط و صراط مستقیم و تأویلات و تفسیرات آن بیانات وافیه شده است، و صراط بسین نیز وارد است و صراط در اصل صراط است و پاره قراء نیز صراط خوانده اند.

و جوهری می گوید: صراط لغتی است در صراط از سرط اللقمه ، یعنی

فرو خورد لقمه را .

و صراط و زراط با زاء معجمه بمعنی راه است و چون در این لفظ و معانی آن کراراً در ذیل این کتب مبار که اشارات و بیانات وافیه شده است حاجت بتجدید بیان و شرح نیست.

ص: 230

## بیان پاره سوانع صادره که اسباب تعویق تحریر و تسوید این اوراق گردید

کمترین نوردیده مواکب دواهی روزگار و کمترین پروریده مراکب حوادث لیل و نهار عباسقلی مشیر افخم سپهرثانی که در پناه ایزد دادار باد بعز عرض میرساند که چون طوارق حدثان و بوائق جهان هیچکار و کارگذاری را بریک حال و یک کردار نمی گذارد .

و این جهان جهنده و کیهان شتابنده پابندان تفرقه جماعات و همعنان کره کون عافات و بلیات و برهم زنده آثار و آیات و دیگرگون سازنده پندارها و خیالات است لهذا در آنحال که این بنده مستکین در تحریر این کتاب و تقریر این ابواب برمسند امیداری و ایقان مکین و اتمامش را در عرصه یقین بود بناگاه بواقعہ جانگزای وفات اندوه سمات امیر مظفرالدین خان پسر مرحوم مغفور میرزا نظام الدین خان مهندس الممالک غفاری کاشانی که با این بنده سمت مصاهرت داشت بلطمه عظیم و صدمه جسیم دچار شد.

ازین پیش در ذیل کتب سابقه بنام و نشان این طایفه جلیله اشارت کرده ام و باز نموده ام که مرحوم مهندس الممالک و چند نفر برادران ایشان که عبارت از مرحوم میرزا محمد علی خان مصدق الدوله و مرحوم میرزا زین العابدین خان شریف الدوله و مرحوم میرزا جلال الدین خان اعتبار الممالک باشند پسرهای مرحوم میرزا د ابراهیم غفاری و بنی اعمام مرحوم مبرور فرخ خان امین الدوله کاشانی طاب

نراه هم هستند.

ص: 231

و برادر بزرگتر ایشان مرحوم میرزا عبدالرحیم خان کاشانی کلانتر برادر مادری ایشان و پدر این مرحوم نیز میرزا محمد ابراهیم نام داشت اما از طایفه شریفه ابی و ازین حیثیت با این بنده حقیر که از طرف جدایی خود مرحوم مبرور فتحعلی خان ملک الشعراء کاشانی طاب ثراه چنانکه در ذیل احوال برامکه در کتاب احوال امام رضا صلوات الله علیه یاد کرده ام خویشاوند و بیک پشت منتهی می شویم .

بالجمله مهندس الممالک مرحوم که از اجله فضلالی عصر جدید و در علوم هندسه و هیئت و زبان فرانسه و فنون ریاضی چندان مهارت داشت که اساتید فرنگش با وستادی و کمال علم و فضل میستودند و بر اسامه زمان مقدم میشمردند و این مرحوم دارای تصانیف و تألیف کثیره وافیه و متأثر جمیله وافیه و در زمان پاره سلاطین قاجاریه أنار الله براهینهم بمناصب سامیه و وزارت طرق و شوارع و وزارت علوم و معارف و حسن اخلاق و جلالت قدر ممتاز گردید.

و بمصاهرت مرحوم مغفور شاهزاده جلال الدین میرزا ولد خاقان جنت آشیان فتحعلی شاه قاجار اعلی الله رتبه مفتخر و کامیاب شد ، همانا این شاهزاده آزاده دوشیزه مرحوم شهبازخان دمبلی را که از امرای عصر بود در حباله نکاح درآوردند.

وازین متعلقه محترمه اولاد اناث و ذکور پدید آمدند از آنجمله شاهزاده کامیاب نامدار عزیز الله میرزای ملقب بظفر السلطنه است که در دولت علیه متدرجاً بمراتب ترقی و حکومتهای ولایات و ایالات و مناصب نظامی تا بمقام منیع وزارت جنگ نایل و مفتخر شدند و اکنون در شمار نمره اول شاهزادگان و دارای علوم حربیه و کمالات عدیده اند ، و غالب اوقات از حضور ایشان بهره یاب هستم.

و از اولاد اناث شاهزاده مغفور یکی بایسته خانم ملقبه بطلعة الدوله و دیگر شایسته خانم ملقبه بشرافة الدوله است، طلعة الدوله در حباله نکاح مرحوم مهندس الممالک در آمدند و از جمله زنهاى محترمه عقیفه بودند و ازین مرحومه

چندین پسر و دختر متولد گردید .

و از شایسته خانم شرافة الدوله که زوجه میرزا علی خان مصدق الدوله برادر اکبر مرحوم مهندس الممالک گردید پسری موسوم بشهبازخان بوجود آمد که بعد از پدرش بلقب مصدق الدوله ملقب و در سن جوانی در پاره فتنها که در ایران روی داد کشته شد .

ووالده ایشان که دختر مرحوم شهبازخان بود بعد از وفات مرحوم شاهزاده جلال الدین میرزا در تحت نکاح مرحوم میرزا زین العابدین خان شریف الدوله برادر مهتر مرحوم مهندس الممالک در آمد اما از وی دارای فرزند نگشت، و از فرزندان طلعت الدوله زوجه مرحوم مهندس الممالک چند نفر در زمان طفولیت تلف شدند و طلعت الدوله در زمان حیات مرحوم مهندس الممالک وفات کرده در جوار ضریح حضرت امام زاده یحیی حسنی علیه السلام که در محله چاله میدان از محال دار الخلافه طهران و محل زیارت عامه و خاصه و نذورات و قضای حوایج و استجابات دعوات است مدفون گردید و بنای رفیعی در جوار آنحضرت برای آن مقبره ساخته اند و خود مهندس الممالک را نیز در همان مقبره مدفون ساختند.

و مرحوم میرزا عبدالرحیم خان کلانتر که اکبر اخوان بود نیز در پای رواق مبارک در خاک رفت و ازین طایفه جمعی دیگر نیز همانطور که در زمان حیات با هم بودند در هنگام وفات نیز در یک مکان مقدس فراهم شدند.

و بعد از وفات مرحوم مهندس الممالک چهار پسر نامور و شش دختر عفت اثر از همین خاتون معظمه بجای ماندند جناب میرزا سهام الدین خان فرزند ارشد اکبر که بعد از پدر محترم بلقب مهندس الممالک ملقب و دارای اخلاق حسنه و کفایت نامه و منظر مطلوب و مخبر مرغوب وجود و کرم و متصدی مشاغل دولتی و نماینده آثار پدر والا گوهر واجد اعالی اختر است.

جناب میرزا جلال الدین خان ذکاء الدوله که دارای علوم جدید و فنون

جمیله و ذکاوت تامه و اخلاق حمیده و در شمار معلمین و محارم سلطنت عظمی و اینک

ص: 233



در یکی از ممالک اروپا از جانب دولت جاوید مدار بسمت وزارت مختار برقرار است ، مرحوم مظفر الدین خان در سن بیست و شش سالگی بدرود جهان نمود . جناب امیر سیف الدین خان جوانی فرشته خوی فرشته روی نیکو خوی پاک نهاد ستوده اخلاق پسندیده آداب با کفایت و درایت و در ادارات دولتی دارای مناسب و مفاخر ارجمند است .

و شش دختر آن مرحوم که همه دارای صفات حسنه و عفت و تنزه هستند در سراهای شوهرهای خود بفرزندهای ذکور و اناث کامیاب و بعزت و جلالت برخوردار میباشند و مرحوم مهندس الممالک بعد از وفات زوجه مکر مه خود طلعة الدوله نواب علیه مفرح السلطنه را که از نخست در حباله نکاح مرحوم میروور شاهزاده معظم نامدار محمد تقی میرزای رکن الدوله والد ارجمند شاهنشاه جنت آرامگاه غازی محمد شاه قاجار اعلی الله مقامهما که از افاخم شاهزادگان کامکار دوره قاجار بود و در سرای این شاهزاده آزاده بکمال عزت و احتشام و عنایت نامه آن شاهزاده میگذرانید پس از سالی چند از وفات رکن الدوله بعقد مزاجت در آورده.

و چون این شاهزاده خانم گرامی و خاتون با عقل بجمال کمال و کمال جمال و حسن اخلاق و کفایت و آداب شوهرداری امتیاز مخصوص دارند یکباره شفاف قلب مرحوم مهندس الممالک از مهر و دوستی کامل نزدیک بتعشق نمودند و بر وجود و ما یملک و اولاد و بستگان اندرونی و بیرون و دور و نزدیک آن مرحوم استیلا و احاطه تامه یافتند .

و سرای آن مرحوم و مراتب احتشام و آبرومندی و حسن اداره سازی آن خاندان را بجای رفیعی رسانیدند که شاید بر دستگاه صدور و وزرای بزرگ معاصر همسری یا بیاره جهات برتری داشت.

و حسن سلوک و عقل و درایت این خاتون گرامی بجائی رسید که پس از آنکه سالهای در از مرحوم مهندس الممالک بدیگر سرای آرام یافت اولاد آن مرحوم ذکوراً

واناثاً همه در تحت حکومت و اشارت و تدبیر وافیه اش در آمدند و برکت دودمان و حشمت خاندان و بقای آب و نان و حفظ مراتب اتحاد و آبرومندی خود را در اطاعت و متابعت معزی إلیها دانستند.

و اکنون که شهر ربیع الأول سال يك هزار و سیصد و سی و نهم هجری است در محله معروف بشاه آباد خانه نزدیک بعمارات مرحوم مغفور مهندس الممالک خریداری فرموده و ترتیب امور زندگانی خود را در اندرون و بیرون سرای چون یکی از رجال دانشمند و امرای ارجمند داده است.

چنانکه هر کسی وارد آن سرای شود از سرای مردی جلیل القدر دارای مقامات و مناصب عالیہ محتشم فرق نمیگذارد و اولاد مرحوم مبرور مهندس الممالک از مرد وزن و فرزند ایشان بجمله همه روز ادراک خدمتش را مینمایند و چون مادری بس مهربان مطالب و مآرب و اصلاح امور خود را باین خاتون معظمه و یمن اشارت و اراءت وی موکول میدارند .

و پس از وصلت با این خاندان مکرر بادراک صحبت با عفتش نایل و از مدارک عالیہ و تدارک سامیه و تقریرات و تحقیقات عقل پسندش بهره یاب شده ام.

بالجمله مرحوم امیر مظفر الدین خان تقریباً در سن چهارده سالگی سفر امریکا نمود و در آن مملکت نزد پسرعم خود جناب نبیل الدوله علی قلی خان ولد مرحوم میرزا عبدالرحیم خان کلانتر که از جانب دولت علیه ایران در آنجا در سفارت تامه ایران بمقام شارژ دفر منصوب و دارای بعضی علوم و فنون و جود و کرم است بتحصیل علم فلاح و زراعت و علوم نظام و زبان آلمانی و غیره میگذرانید و پس از هفت سال که درجه تکمیل را دریافت بمملکت ایران مراجعت و این وقت پدر و مادرش هیچیک در قید حیات نبودند، و مختصر مدتی در خدمت والده مقامی و اخوان گرامی بگذرانید.

و چون از امریکا بقصد وصلت با این بنده آمده بود لهذا صبیبة این بنده

با شکوه الدوله را تزویج کرده سالها بخوبی و عزت و احترام بگذرانید و چون مدت

مزاوجت نزدیک بشش سال رسید بتقدیر ایزد متعال بیاره امراض اندرونی که اطبای عصر راجع بعمل و شکافتن شکم و اصلاح روده دانستند خواه بغلط یا بصواب پس از چهار ساعت که از شب سه شنبه هفتم شهر محرم الحرام سال مذکور و چهار ساعت از هنگام عمل گذشته بود برحمت خداوند رحیم واصل شد .

تخمیناً بیست و شش سال از سنین عمرش بپایان رفته و در مزار ابن بابویه علیه الرحمة که در يك فرسنگی دار الخلافه و نزدیک زاویه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام واقع است آن جسم لطیف را دفن کردند جوانی خوش اندام خوش روی هنرمند فاضل خوش اخلاق جواد سلیم النفس و شیرین سخن بود.

رعایت فقرا وضعفا را حتی الامکان می نمود و در رعایت اهل و عیال و فرزند و پیوند خود داری نداشت، از آمیزش مخلوق دوری میگزید مشغول کار و خدمات مختلفه که از طرف دولت با و راجع بود میگشت .

بأبنیه و حیوانات پرنده چرنده میلان داشت و دیگر چارپایان را بقدر استطاعت در آخور میسپرد، باولاد خود محبتی مفرط داشت ، بهر جهت اوصاف حسنهایش بر غیر حسنه ترجیح داشت .

پس از وفاتش و آن اندوهی عظیم که برای بازماندگانش پدید گردید این بنده بناچار از مسکن مالوف خود که در محله چاله میدان و در جوار حضرت امام زاده یحیی حسنی واقع است برای حضور در مجلس ترحیم هم وکفالت متعلقه و صغار آنمرحوم که از عمارات نواب والا شاهزاده عمید الدوله تاج الدین میرزا ولد مرحوم مبرور شاهزاده عمید الدوله کیومرث میرزا ابتیاع نموده موقتاً انتقال دادم .

و تخمیناً تا اوایل شهر ربیع الاول سال مذکور که قریب بدوماه می شود توقف نمودم تا مختصر ترتیبی در امر بازماندگان او و صغار آنمرحوم که اکبر آنها امیر حسام الدین خان و در سن چهار سالگی : دو دختر سه ساله و دو ساله بخواست حضرت احدیت داده شد.

حتی انعقاد مجلس روضه خوانی معمولی سنواتی خود را در همین بمدت دوازده روز موفق شدم و بعد از آن يك نفر فرزند دو ساله بنده موسوم بمحمد رضا خان روز نوزدهم شهر ربیع الأول سال يك هزار و سیصد و سی و نهم وفات نمود و بدون کم و زیاد دو سال از عمرش گذشته و در چنین روزی بدنیا آمده بود و همچنین صبیبه صغیره مرحوم امیر مظفر الدین خان در سال مذکور بدرود جهان گفت و مرض این هر دو طفل ذات البسب و سینه پهلو بود و هر دو را در مقبره معروف بآب انبار قاسم خان در نیم فرسنگی دارالخلافه طهران دفن نمودند.

و بعد از آنها يك نفر صبیبه موسومه بایران دخت خانم فرزند فرزندى مرحوم میرزا محمد تقی خان کمال السلطنه که در طی این کتب بوفاات آنمرحوم و نهایت أسف این بنده اشارت رفته است روز دوشنبه نوزدهم ذو القعدة الحرام سال يك هزار و سیصد و سی و نهم هجری در سن سیزده سالگی در دارالخلافه طهران بمرض حصبه مطبقة بدرود جهان گفت و در مقبره مشهود بچهارده معصوم در خاک رفت چون انسی کامل با او داشتم اندوهی شامل حاصل گشت.

و اکنون با مساعدت خداوند بیچون فرصتی حاصل و گاهی طفره بدست آمده باین خانه خود آمده مشغول تحریر این کتاب مبارک میشود و از خداوند متعال و نماینده ماه و سال خواهنده توفیق اتمام این کتاب و سایر مجلدات و انجام کتاب حضرت خاتم الاوصیاء صاحب العصر والزمان صلوات الله علیه است.

و قبل از این قضیه ناگوار نیز مدتی مشغول نگارش فصولی بودم که از طرف دولت علیه امر شده بود که نظریات خود را که راجع بمصالح دولت و ملت است مرقوم و معروض نمایم و این بنده یکصد و پنجاه و يك ماده مطابق لفظ قائم بحساب حروف ابجد نوشته تقدیم و مورد تمجید و تحسین عامه گردید این کار نیز مدتی اسباب تعویق تحریر کتاب کشت و منه التوفیق وعلیه التکلان.

قال علیه السلام « و نوره ورحمة الله وبرکاته » جنت آشیان ملا محمد تقی مجلسی

اول عليه الرحمة در معنی این کلام مبارك میفرماید : وسلام إلهي بنور إلهي باد یعنی هدایت کنندگانی که خداوند تعالی ایشان را برای هدایت عالمیان آفریده است مجازاً از قبیل زید عدل که مراد از نور منور باشد.

و احادیث متواتره وارد شده است که ائمة هدی صلوات الله علیهم از نور إلهي خلق شده اند باضافه تشریف ، یعنی اولاً يك نور بیافرید و از آن نور مبارك انوار ایشان را بیافرید و آن نور اول نور پاك خواجه لولاك صلی الله علیه وآله وسلم است چنانکه خود آنحضرت میفرماید: نخست چیزیکه یزدان تعالی بیافرید نور من بود .

و نور بمعنی نفس ناطقه است که سبب ایجاد عالم گردید و عالم بنور وجود و هدایت و راهنمایی انبیای عظام علیهم السلام وانوار معارف ایشان منور و فروزان گشت .

بسیاری احادیث شریفه ناطق بر این است که در قرآن مجید در هر مقام لفظ نور واقع شده است مراد انوار لامعه ایشان است مثل « الله نور السموات والأرض » یعنی خداوند سبحان آسمانها و زمینها را بنور هدایت و درخش دلالت رسول خدا و ائمة هدی صلوات الله علیهم روشن کننده است و همچنین بنور وجود مسعود ایشان عالم را منور فرموده است.

و آیه کریمه « فآمنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزلنا » ایمان بیاورید بخدا ورسول خدا و بنوری که فرستادیم و آن نور ائمة هدی است که عالم بنور وجود و هدایت ایشان منور است و هم چنین قلوب مؤمنان باین لمعه همایون و درخش مبارك و نور عرفان بنور معرفت و محبت ایشان منور است.

و آیه وافی هدایة « واتبعوا النور الذي أنزل معه أولئك هم المفلحون » کسانی که پیروی مینمایند رسول ما را و متابعت میکنند نوری را که با او نازل شده است آنجماعت رستگارانند ، مراد ازین نور ائمة معصومین صلوات الله علیهم میباشد.

و آیه کریمه « ومن لم يجعل الله له نوراً فعاله من نور » هر کس را که

امامی از ائمه هدی صلوات الله علیهم نباشد و درین جهان امامی نداند در قیامت امامی نخواهد داشت که او را بجست برد .

راقم حروف گوید: در حقیقت آیه شریفه « ومن كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى واضل سبيلا ، همین مفاد را میرساند ، چه مراد دیده باطن است و گرنه بسی اشخاص هستند که کور باشند و جای در بهشت دارند مثل پاره انبیای . عظام و بزرگان دین و علمای عاملین و فضیلا نامدار چنانکه ابن عباس در این شعر اشارت میکند :

إن اذهب الله من عینی نورهما \*\*\* فان قلبي مضى ما به ضرر

اری بقلبي دنیای و آخرتی \*\*\* والقلب يدرك مالا يدرك البصر

و با مردم حدید النظر قوی الباصره بادام چشم هستند که بدوزخ چشم می گشایند پس نظر حقایق نگران است که پیشوای دین یزدان را که راهنمایند هر دو جهان است بشناسد.

چنانکه آیه شریفه « یسعی نورهم بین ایدیهم وایمانهم » روز قیامت ائمه صلوات الله علیهم پیشاپیش مؤمنان و در طرف دستهای راست ایشان روان میشوند تا گاهی که جماعت مؤمنان را در بهشت برین در مساکن خودشان مکین سازند .

وآیه شریفه « یریدون لیطفئوا نور الله » گروه منافقان میخواهند که فرو نشانند انوار ولایت امیر مؤمنان صلوات الله علیه و لکن خداوند تعالی تمام میگردداند این نور مبارك با مامت ائمه طاهرین صلوات الله علیهم ، وسوای آنچه مذکور شد در سایر آیات شریفه در هر يك لفظ نور وارد شده است بجمله دارای همین عنوان است .

شیخ احسانی می نویسد : نور یا بمعنی هادی یا علم یا هدایت بمعنی مهتدی إليه بالهدایة الخاصة یا منور العالم بالوجود لاجلهم و هدایتهم است ، صاحب قاموس گوید : نور بضم اون بمعنی فروغ و فروز است بهر قسم و هر حال که خواهد باشد یا شعاع نور و فروز است .

و بعد ازین بیان بدو حدیث از حضرت صادق و امام رضا علیهم السلام در معنی دو حرف باء و سین و بهاء و سناء و ضیاء و نور و عوالم ثلثه ملك و ملكوت و جبروت و تفسیر قول خدای تعالی « الله نور السموات والأرض » و شئونات و مقالیه أئمة علیهم السلام و احاطه و تصرف و علم و اختیار ایشان در تمامت موجودات و مفاخر و مآثر و اخلاق و مراتب سامیه ایشان بیان مینماید که چون هر دو حدیث شریف را راقم این کلمات در مجلدات عدیده احوال ایشان با تحقیقات لازمه از قلم بگذرانیده است محتاج بتجدید نگارش و تعبیر ندانست .

و شیخ احسانی در پایان این بیانات میفرماید حاصل این است که این نور مطابق با وجود مطلق و مقیدات در جمیع مراتب امکانین و من یرد الله ان یهدیه یعنی يعرفه ذلك النور عرفه ، و این است قول خدای سبحان « یرد الله لنوره من یشاء » و معنی کلام امام علیه السلام « ورحمة الله وبرکاته » سابقاً مذکور شد .

قال علیه السلام « أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له » گواهی میدهم که نیست خداوندی و سزای پرستشی مگر معبود بحق و خداوند مطلق که یگانه است در ذات و صفات و اوعین ذات اوست و او را در این وحدت یا در خداوندی و وحدت من جمیع الوجوه شریکی و همتائی نیست ، زیرا که هر واحدی غیر از او کثرتها دارد.

شیخ احسانی میگوید : شهد برون علم و کرم شهوداً یعنی حضر و چون بگوئی اشهد بكذا معنی این خود بود که من دانای بآنم از حیثیت دیدن آن یا شنیدن بآن یا دلیل قطعی که حاصل شده است، یعنی علم من بوجود آن احتمال عدم علم را ندارد، زیرا که شهادت بمعنی حضور مر مشهود به و ادراک آن را نمودن بچشم یا شنیدن است.

و اما آنچه بر حسب دلیل قطعی حاصل شود اگر چه دیده نشود مثل شهادت بتوحید و یگانگی حضرت باری تعالی است، چه در هر موقع و مکان و مقام نظر در آثار و مصنوعات بشود و آن نظاره که از روی بینش و کمال عقل و دانش باشد

بیننده را بر وحدت صانع دلالت قطعی نماید .

همانا این شخص ناظر عاقل ادراک مینماید بصر و بینش و دیدن خودش شهود عدول را از آیات بینات در آفاق و انفس همه چیزی از آنها که بجملة شهادت و گواهی میدهند بشهادت حضوری و معانی آن باللسان الصادق من حالة چنانکه هر وقت تو در ظلمت و تاریک باشی و از آن پس شخصی يك چراغ برافروزد همانا این يك سراج و این ظل واحد و سایه یگانه برای تو گواهی میدهد بلسان حال صادق خودش که جز يك چراغ موجود نیست .

و اگر ترا دو چراغ باشد برای تو دو ظل و سایه خواهد بود و حضور و معاینه و علم قطعی موجود میشود باینکه از یک چراغ به تنهایی از دو چراغ و يك ظل از دو چراغ حاصل نمی گردد مگر اینکه هر دو در جهت واحده باشند نسبت بذی ظل بان حیثیت که نور یکی از این دو چراغ داخل آن چراغ دیگر بشود بدون جهت اختلافی در کل یا بعض .

پس با این دلیل مذکور ثابت میگردد برای تو بر حسب حس و وجدان علم معاینه قطعی بماغاب عن الحواس باینکه در کارگاه وجود و نمایشگاه بود جز يك خداوند بیهمتا نمیباید و هو الله المعبود بالحق.

و اینکه اگر با این یکتا خداوند و بیهمتا پروردگار بی مانند خدائی دیگر نیز می بود لذهب کل آله بما خلق هر خدائی برد مخلوقات خود و اگر چنین میشد هرج و مرج و مفاسد و فتن و حتمی که روی میداد و نظام و عدل و معارف و عوارفی که معدوم میگشت بر هیچ خردمندی بینا و عاقلی دانا پوشیده نیست.

پس شخص مخلوق را آن قدرت نیست که بگوید من و جز این نیست که می گوید ما لتساوی بنسبة إليها ثم لا يقدر أن يقول نحن لانه واحد و الواحد لا يكون أثراً للمتغایرين .

و چون چنین باشد و خدای متعدد باشد واجب میشود که در میان ایشان در این امر تدافع شود التصادم ارادتها عليه فلا نقصان پس در این هنگام اگر این چنین



باشد لعلا بعضهم على بعض في الشخص المطلوب لهما وفي الطلبين و هما الارادتان وفي كمالهما ، زیرا که بودن خداوند اعلى من سواه  
کمال تام اکمل من کونه مسافراً لغيره .

پس اثبات مساوات نقص و حاجت است إذ لولا المساوی لما حصل له هذا النقص و الغنی المطلوب و الوجوب الحق منزه عن كل نقص  
لان النقص يدعو إلى الاحتیاج إلى التتميم وفي ذاتيهما فان " الواجب ذات الواجب ذات الوجوب والازل ذات بلا مغایرة بكل احتمال من  
وقوع و فرض و تجویز و ليس خارج ذات الوجوب الا الجواز و الامکان و لا مکان لاله آخر الا الامکان ، زیرا که خداوند حق جل و علا صمد  
است و میان تهی نیست که مدخلی در آن باشد ، یعنی اگر صمد نبود و در آن مدخلی بود و دارای اعضا و ترکیب بود واجب نبود بلکه  
ممکن بود و آنکس را که امکان حاوی و محیط بر آن باشد مخلوق است برای آنکه واجب الوجود است و چگونه مخلوق خالق و ممکن  
واجب خواهد گردید .

پس اگر فرض نمایند در مقام استدلال و اثبات ایمان در قلوب و اوهام تعدد إلهية را هر آینه تصادم و تدافع و تعالی در مرکز وجوب و در  
کمال مطلق و غنی حق و در طلبین و در مطلوب واقع خواهد شد .

پس باین علت واجب میشود علم قطعی و حضور حقیقی و عیان بدلیل بوحدة الواحد الحق فیجب القول الحق و سخن راست و درست  
باینکه بگوئیم اشهدان لا إله إلا الله و خود این کلمه طيبة من جميع الحیثیات از واجبات بلا منازع و تردید می گردد .

و بعد از این بیان تو اراده میکنی ازین کلمه که شهادت میدهی بآن بوحدة حضرت خدای واحد ، چه این کلمه دلالت بر توحید مینماید  
توحید حضرت باری تعالی را در چهار موطن :

یکی توحید ذات را بمعنی تفرید ذات خدا را از کثرت در ذات واجب الوجود بهرگونه اعتباری حتی اعتبار معنی کلمی و ان هذا فرد من  
مفهومه يستحيل

وجود غیره چه بسا می شود که در اوهام بواسطه انسی که بکثرت و تعددات دارد توهم و راه میجوید که مستثنی مثبت خواه جزئی با جزئی از آن یستحیل وجود جزئی غیر خودش را .

پس بدستیاری تاکید توحید این توهم را مرتفع میگرداند و میگوید وحده و این کلمه وحده بتخصیص برتقرید بحت فی الذات است چنانکه خدای تعالی میفرماید « وقال الله لا تتخذوا إلهين اثنين إنما هو إله واحد » واین توحید ذات است و پس ازین تخصیص بحت چون این کلام هر وقت قیاس بر ممکن بشود و اگر چند نص در توحید ذات است جز اینکه گاهی احتمال کثرت و تعدد در صفات و افعال و استحقاق برای عبادت را احتمال میبرد چنانکه این حال شأن ممکنات است و اوهام تألیف نظایر آن را مینماید.

فقد تحتمل في صفات الواجب و افعاله واستحقاقه ذلك لعدم معرفتها بالوجوب الذاتي فقلت لا شريك له في الاحوال الثلاثة ، یعنی نیست خالق مطلق را در صفات خودش مذی یعنی شریکی در آن صفات لیس کمثله ولا شبيهه في افعاله و مفعولاته یعنی نیست برای او شریکی و انبازی در آنها .

اروني ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرك في السموات و نیست او را شریکی در عبادت، یعنی در استحقاق عبادت یعنی هیچکس دارای آن صفات و آن افعال و آن مفعولات نیست که دارای استحقاق عبادت شود و این امر بذات پروردگار اختصاص و انحصار دارد چنانکه میفرماید « ولا يشرك بعباد ربه أحد ، چه در هیچ موجودی جز واجب الوجود این شئوناتی که مستحق عبادت شود موجود نیست .

واینکه تو در کلمه و تشهد میگوئی لا شريك له تخصیص مصرح بر تقرید بحت در صفات و افعال و عبادت ایزدی است پس بر حسب این اعتبارات و شهادات توحید بحت حقیقی برای معبود حقیقی خالص میگردد در این موطن چهارگانه مذکوره عبارت از توحید ذات و توحید صفات و توحید افعال و توحید استحقاق باشد

و این توحیدی است که شایستگی بآن را دارد که خدای را بآن عبادت نمایند و مخلوق خدای سبحان تعبد بآن کنند .

و اینکه خدای متعال مخلوق خود را باین علت آفریده باشد. چنانکه خود میفرماید « و ما خلقت الجن و الانس إلا ليعبدون » یعنی پرستش نمایند بتوحید ایشان مرا درین موطن ، اربعه و اینکه در این موطن اربعه از وجود بر خالص توحید نص نموده اند برای این است که آنها ارکان احدیت هستند و همه چیز در تحت آن است.

و چون آنچه را که ما بآن اشارت کردیم از معنی شهادت بآن لا اله الا الله وحده لا شريك له دانستی و شناختی پس نيك ملاحظه کن و بنگر بآنچه ازین پیش اشارت بدان نمودیم در اینکه حضرات ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین معلم تمام مخلوق و سابق بهرگونه خیر و خوبی هستند.

و چون حضرت هادی سلام الله تعالی علیه برپاره صفات جلیله سابقه ایشان بر این شهادت آگاهی عنایت فرمود و متنبه گردانید ظهر منا لمن عرف مراده منها الالوهية چنانکه در مواضع کثیره سابقه مبین داشتیم مما لیس من صفات الخلق علی ما تعرفه عامة الناس فانما يعرف انه من صفات الخلق خصیص الشيعة .

لاجرم إمام علیه السلام بکلمه توحید شهادت جست بواسطة اعتراف بعبودية و اقرار در حضرت احدیت با حدیث و متنبه گردانیدن زیارت کنندگان را باینکه این عظمتی که برای شما ظاهر میشود عظمت مخلوق است از حیثیت اثر آنچه از عظمت کرد کار عظیم جل و علا بر آن ظاهر شده است .

پس تو ای زیارت کننده ایستاده هستی در آنجا که ملائکه انوار ایستاده اند و نور مبارك محمدی صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بیت او را علیهم السلام و دیده اند که از عالم اسرار و غیوب مستتره درخشنده است گمان بردند که این نور خداوند معبود سبحان و پروردگار دیان است .

لاجرم بتهلل کرد کار جمیل پرداختند و ملائکه را باز نمودند که این نور

درخشان فروزان اور مخلوق مقرب آستان حضرت بی نیاز بنده نواز است پس بتهلیل خداوند جلیل زبان بر گشودند پس چون امام که مزور است تهلیل نمود زائر سامع باذن سری امام تهلیل نمود بآن تهلیل مزور علیه السلام.

شیخ میفرماید: ما باین معنی در تکبیر قبل الزیارة اشارت کردیم و این اعادت برای تهلیل طلب و تأکید حفظ نمودن و منع از غفلت کردن است .

راقم حروف گوید: مکرر عرضه داشته ایم که علما و فضلا و حکما و عرفای هر عصر بلکه سایر مردم هر کسی در هر مذهبی که هست بر حسب مسلك و سلیقه و عقیدت خود در عموم مطالب منقولیه و معقولیه و یقینیه و ظنیه بیانی و تعبیری دارد اگر این تعبیر و بیان مطابق قرآن و اخبار انبیا و اوصیای دارای کتب آسمانی نباشد مقامی روشن دارد و از همز و لمز محفوظ است و گرنه البته متروک و مردود خواهد بود .

بتصدیق و تکذیب اهل خبره و عالم بصیر بی غرض و فاضل خیر بی مرض حوالت است خصوصاً در کلمات پاره مصنفین و مؤلفین و معبرین که در کتب ایشان کلمات غامضه و غوامض مسائل و الفاظ و ایغان غریبه حسب تربیت ایشان در بادیه بوده است و با اعراب فح ساله کلام بی آمیخ و آمیزش با دیگر لغات و السنه معاشرت و مصاحبت تامه متمثل داشته و کلمات و تراکیب و تصویرات و تقریبات و تقریرات و تبعیدات دارای جهتی خاص و بیانی مخصوص است و بفهم هر کس آشنائی کامل ندارد و همه کس بر مزاج و امتزاج و طریقت و رویت و ابلاغات و تأویلات ایشان بعلم شامل نایل نیست.

پس تأمل درباره این گونه نویسندگان و بیانات و عقاید و ضمایر و سرایر ایشان لازم است و بدون تعقل و علم سرشار نمیتوان در تصدیق یا تکذیب با تفسیق یا توثیق ایشان سخنی بتصریح آورد و العلم عند الله .

قال علیه السلام « کما شهد الله لنفسه » چنانکه یزدان تعالی خود شهادت داده است بر خداوندی و وحدت خود.

شیخ احسانی در معنی و تفسیر این کلمه میگوید: یزدان تعالی در ازلیت خودش هیچکس را غیر از خودش نیافت و موجود ندید چنانکه میفرماید « اتبؤنه بما لا یعلم فی السموات ولا فی الأرض » چه از هیچ راه و هیچ محل معلوم نشده است که خدای را در ازلیست خودش هیچکس غیر از ذات کبریایش با او بوده است خواه در ذات او خواه در صفات او خواه در افعال او خواه در استحقاقش لما سواه فهو یجد نفسه بنفسه فوجدانه وجوده وذاته وجدانه لذاته وذاته وجوده .

و پاره فضلا و حکما این کلمه وجدان در این موقع را بوجه باقی تعبیر کرده اند و نبایستی با تکثر عبارات حصول کثرت بر تو دست در اندازد و انما ه شیء بحقیقة الشیئة واحدة بحقیقة الوحدة ، یعنی أحدى المعنی .

پس هر وقت از آن حیثیت که خدای عالم بذات خود هست گفته شود علم و عالم و از آن حیثیت که خدای تعالی بشهد نفسه گفته شود بصر و بصیر ازین کلمه اراده نمیشود مگر تفهیم و تفهم و تبیین از جهت توسل باثبات آنچه ثابت در قلوب و اوهام است، یعنی اثبات وصف خدای نامبین و هویدا گردد نزد بنده خودش بآن وصف نمودنش عما سواه .

راقم حروف گوید: در چگونگی وصفی که اثباتش در قلوب و اوهام ثابت است تأمل لازم است تا کیفیت و حیثیت این وصف و این اثبات ثابت چیست و بر چه معنی و این توصیف بر چه میزان و چه حال است.

بالجمله می گوید: نه آن است که در اینجا مغایرتی و نه کثرتی و نه حیثی و نه اعتبار مگر عقلا باشد و در ازل و ظهورش بموجب وصف خودش برای بنده اش فرضی نمی شود، چه برای عبد حقیقتی جز این وصفی که ظهر له به یعنی ظهر بعبد له نیست و چون شناخت خدای را بوصفی که فرموده است میشناسد خدای را بهمان طوریکه خدای تعالی معرفی کرده است نفس خود را برای بنده اش.

پس وقتی که میگوئی اشهد ان لا اله الا الله هو كما شهد الله لنفسه میخواهی بگوئی من شهادت میدهم در حق خدای بآن احدیت و یگانگی که جز خودش عارف

بآن گونه احدیت نیست و آن احدیت وجوبی است که آن احدیت همان ذات کبریای ایزدی است .

زیرا که من ادراک نمیکنم مگر احدیتی را که آن آیت احدیت خداوند احد است و تمامت مخلوق از پیغمبران مرسل و ملائکه مقرب همانا جز این نیست که احدیتی را که عبارت از آیت احدیت خداوند یگانه است ادراک میکنند منتهای امر این که مراتب واستعداد ولیاقت ادراک نمایندگان از احدیاتی که عبارت از احدیتی است که ذات والا صفات او و همان احدیتی است که خداوند تعالی بآن احدیت برای نفس خود شهادت میدهد که تفاوتی بیرون از تنهایی و پایان دارد در امکان .

زیرا که آنچه را میشناسد غیر او آیت و علامت است و آیت دلالت بر آن مینماید که آیتی است و نشانی و علامتی است بر ذی آیت ولا یلزم من هذه الدلالة بیان کنه المدلول علیه ولا لاحاطة به لانها تدل بفقرها وحاجة استنادها علی غنی مطلق لا یستند إلی غیره والا لتحول دلیلا بعد ما کان مدلولاً علیه .

پس با این صورت از وحدت حقیقی که گواهی دادی بآن برای خدای بر آن وحدتی که خدای برای نفس کبریای خود شهادت است شناسا نگردیده باشی لاستناده إلیها وحده وظهورها به له پس گواهی بچیزی است که عارف بآن هستی و مقصود تو باین چیزی است که شناخته باشی از آنچه خدای برای نفس خود شهادت داده است .

و این است مراد از معرفت صحیحه خدای سبحان اراده فرموده است آنرا از بندگان و بر همین گونه است در خطاب و دعای او، زیرا که خطاب خلقی است که بواسطه این خطاب و این خلق متوسل بحضرت حق میشوند موافق همان بیان که در امر معرفت نمودیم پس موافق بیانی که نموده شد صحیح میشود که تو گواهی بدهی باینکه لا إله إلا الله کما شهد الله لنفسه.

و در این کلام مبارك احتمال معنی دیگر نیز می‌رود و آن این است که حرف کاف در کماشهد برای تشبیه نباشد لکن برای تعلل باشد و معنی این است که من شهادت می‌دهم که خدای و الهی جز خداوند تعالی نیست بعلت اینکه خداوند سبحان گواهی می‌دهد که جز او خدائی نیست وهو العالم .

و خوب میدانند که جز او خداوندی نیست و نبود و نخواهد بود ، چه اگر سوای خود دیگری را دریافت و موجود میدید خویشتن را بتوحید توصیف نمی فرمود ، و معنی قول تو کما شهد لنفسه همان قول تو است که لانه شهد لنفسه .

و خدای تعالی بسوی توحید و یگانه شمردن نفس خودش محتاج نبود و این توحید را بآن سبب پیاموخت تا ما را بآنچه آماده فرموده است از خیرات در دنیا و آخرت برای موحدین خود دلالت فرماید و از آنچه مهیا فرموده است از عقوبات دنیائی و آخرتی برای کسانیکه منکر توحید هستند نجات بخشد.

یا اینکه توحید فرمودن ایزدی بیه مال نفس خود را برای ماده است برای جمیع اکوان ما در جمیع مراتب ایجادات و ثوبات و توحید ما خداوند تعالی را قبول و پذیرائی ما میباشد برای تمامت این اکوان.

و احتمال دارد که معنی ان یكون کما شهد لنفسه لنا این عن کما وصف نفسه لنا بانه واحد لا شريك له و این بغیر از آن تعریفی است که برای نفس خداوند بیان نمودیم، یعنی آنچه سابقاً اشارت نمودیم بآن ازین کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تجلی لها بها ، و از اینکه گفتیم ان تعرفه لك هو ظهوره لك بك .

و دلالت مینماید بر این جمله که مسطور شد ظاهر عطف در قول امام علیه السلام و چنانکه مذکور خواهد شد و شهدت له ملائکته و اولوا العلم من خلقه المقتضى للتشريك و تدخل أنت على اعتبار في التشريك وينطبق على ما قررة بعض العلماء من محققى العارفین من أن المشبه في القرآن والسنة المنقولة باللفظ المشیئة به و این کاف را که آورده اند برای اتحاد است و بر این معنی دلالت میکنند که هر چه

در قرآن از مشبه و مشبه به یافت میشود اگر مراد بآن اتحاد باشد بلفظ مثل ثل محرکه نیامده است مثل قول خدای تعالی «إنما مثل الحیوة الدنیا کماء أنزلنا من السماء» و در اینجا فرموده است کمثل ماء و این اتحاد فانی است فان مثل الحیوة الدنیا هو ماء.

یعنی چون خداوند جل و عز اراده فرمود که مبین دارد برای عباد مثل دنیا را باران را فرود آورد و این باران بعینه نفس مثل دنیا است و هم چنین نفس مثل اهل دنیا است، چه باران بر زمین میرسد و هر گونه گیاه و شکوفه را که بینندگان از دیدار آن نباتات و اشجار بشگفتی می آیند میرویند و پس از چندی از باد خزان زرد و از آن پس خشک و خورد میگردد پس از آن در سال دیگر باران بزمین میبارد و آن گیاه را میرویند.

نشور هم بر این منوال است و دنیا هم چنین است خدای تعالی میفرماید: «والله انبتکم من الأرض نباتاً ثم یعیدکم فیها ویخرجکم» پس شما هم نیز در این زمین برگونه نبات و شکوفه زندگانی دارید و از آن بعد مانند نبات فانی شوید و از آن گیاه خشکیده و نبات پوسیده خورد شده جز تخم و بذری نمیماند که باخاک زمین مختلط شده و چیزی از آن آشکار نگردیده است و بعد از آن باران در دیگر سال می بارد و آن تخم را میرویند.

شما نیز بر این حال هستید فنا می شوید و جز طینت اصلیه که شما از آن آفریده شده اید که در حکم بذر و تخم است که در خاک است چیزی از شما باقی نمی ماند مثل سونش زر که از خاک پدیدار نمی شود پس باران از دریای صادر بر زمین واقع می شود پس شما روئیده می گردید و برای حساب روز قیامت بیرون می آئید، پس ماء همان نفس مثل دنیا می شود.

و اگر مراد بآن اتحاد در ذات نباشد بناچار اتیان بلفظ مثل لازم است مثل الذین حملوا التوریه ثم لم یحملوها کمثل الحمار، همانا چون حمار در این مقام مثل آدمیان نمی توانست باشد مگر وقتی که حامل کتبی گردد



نفس حمار مثل نخواهد بود بلکه مثل او مثل میشود پس مثل حمل حمار کتب را عین مثل ایشان است در حمل توریة .

و همچنین قول خدای تعالی « مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً » مستوقد است نه نفس مستوقد ، پس از آن فرمود « کصیب من السماء » پس نفس صیب نفس مثل ایشان نه مثل مصیب این مطلب را نیک بفهم بیاور .

پس قول امام علیه السلام « کما شهد لنفسه » عین شهادت تو است بر یگانگی خدای و معنی این میشود که « أنا اشهد أن لا إله إلا الله » و این گواهی همان شهادت خدای تعالی است برای نفس خود و یگانگی خود آن لا إله إلا هولی علی معنی تعرفه بذالك لي وهو ظهوره لي بي چنانکه کراراً این مطلب را مذکور نمودیم .

راقم کلمات گوید: در این کلمات و پاره بیانات و اشارات آن تأمل و دقت لازم است و در هر صورت خدای را مثلی نتواند بود و شبیهی و انبازی نتواند داشت زیرا که اگر چیزی را بخواهند بچیزی شبیه نمایند و این تشبیه و همانند گردانیدن از روی حقیقت باشد نه بر طریق مجاز بایستی در تمام اوصاف ظاهریه و باطنیه و عینیة جزو و بجزو موافق و یکسان و مطابق باشند و إلا تشبیه تام و حقیقی و مطابق با واقع نخواهد بود.

و این معنی بدیهی است که تمام موجودات و ماسوی بذات و اوصاف خاصه حضرت کبر یا جل عن ادراك العيون والعقول والأوهام والقلوب در پهنه حیرت و تیه عبرت بیچاره اند .

پس چگونه توانند برای این وجود مقدس بحت بسیط واجب شبیهی از روی حقیقت فرض نمایند؟! زیرا که هیچکس دارای چنین اوصاف نتواند بود بلکه مثل بتحریرک میم و ثاء مثلثه نیز همین معنی را پیدا خواهد کرد و اگر چه در حدیث قدسی حتی اجملک مثلی بتحریرک باسکون خوانده میشود هر دو بر طریق مجاز است زیرا که مثل و آیت و اثر و آیت و نشان نیز چون بحضرت کبریا نسبت بر طریق مجاز است ، زیرا که مظاهر خدا و آیات معرفت هستند این کلمه اطلاق میشود اگر چه

این مظهریت نیز بر طریق مجاز است تا افهام را بیک اندک معرفتی راه باشد چنانکه از شرح و معنی عبارات سابقه نیز میتوان بفهم رسانید.

و بر دقیقه پایان مخفی نیست که این آیه وافی دلالة و کلمه طیبه مبارکه « لیس کمثله شیء » برترین ادله توحید است و هیچ کلمه برای اثبات یگانگی و سلطنت تامه مقدره بلا زوال بلا منازع بلا ازل و ابد و قدرت تامه استغنائی کامل و حاجتمندی تمام ماسوی جامع تر ازین نتواند بود، زیرا که این کلمه شریفه ساحت از آن ذات کامل الصفاتی میتواند ظاهر گردید که اگر تمام موجودات ارضیه و سماویة و فوقانیة و تحتانیة تمام عوالم وجود من الازل إلى الابد بخواهند اتیان بمثل برسبیل حقیقت نمایند ابداً نتوانند و قادر بآن بلکه بناقص هم نتوانند زیرا که تمام مخلوقات و موجودات در هیچ صفتی از صفات و آیتی از آیات وجود واجب نمیتوانند مشابهت نامه حقیقیة یابند و آخر الامر همگی خواه ارضی یا فلکی و فرشی و عرضی در حالت فنا و زوال و نقصان و ویرانی بنیان و ضعف و اضمحلال اندر میشوند.

و جماعت مشرکان و گروه ملحدان و کفره و صاحبان مذاهب مختلفه فاسده را همان دعوی فاسدی که نموده اند در انظار دارایان بصایر عین اثبات توحید و بطلان تشریک و ادعای فاسد آنها است، زیرا که آنکس که مشرک و قائل به آله متعدده است باید دیگری را که خالق و شریک خدای یگانه می شمارد در تمام اوصافی که شخص موحد برای خدای واجب الوجود قائل است مساوی بیاورد.

زیرا اگر خالق سماوات و ارضین دارای آن اوصاف و امتیاز از مخلوقات نباشد دارای مصداق خالقیت نخواهد بود بلکه تمام مخلوقات با او انباز و بخالقی ممتاز نیازمند میشوند.

هیچ مخلوقی بدون خالق موجود نمیشود و هیچ ممکنی بدون واجب در صورت امکان در نمی آید، و ادله این مطلب بطوری شایع و ساطع است که حاجت به بیان نیست و چون مشرک قادر بر اتیان بمثل نیست کمیتش لنگ و عقیدت

و اندیشه اش باطل است .

و این معنی بدیهی است که از آغاز این گونه دعاوی باطله تا پایان روزگار کسانی که مشرک شدند اگر می‌توانستند برای خدایان اثبات این صفات و شئون خاصه الهیة را بنمایند بلکه صد هزار یک آنرا بلکه برای کسیکه او را پیغمبر میخوانند و از جانب خدای تعالی مبعوث نبوده باشد حتی الامکان دریغ نداشتند و بقدر وسع و طاقت سعی و کوشش مینمودند افسوس که خواستند و نتوانستند .

و هم چنین کلمه طیبه « لو كان فيها آلهة إلا الله الفسدا » و آیه شریفه « افی الله شك فاطر السموات والأرض » که جماعت انبیاء از روی کمال تعجب و توییخ و توهین و تقبیح و تسفیه و تصغیر و تحقیر جماعت مشرکین فرموده اند از ادله عالیه و براهین سامیه توحید و آیات سلطنت تامه باقیه بی زوال ایزد لایزال است زیرا که اگر برای تمام موجودات اولیة آخریة خلاف آن ممکن بود نمی فرمود و در تمام این مماثل مدت بایستی یک نفر بیاید و بگوید من از جانب خدای دیگر مبعوث شده ام حتی اگر پاره جهال و مدعیان نبوت هم خود را پیغمبر خواندند و بطلان دعوی آنها ثابت شده است نگفته اند ما از جانب خدای دیگر آمده ایم .

و این معنی نیز مکتوم نباشد که اگر مشرکین و الحاد طبعین و ملحدین و دهریتین و کفر کفار و انکار منکرین نبودی شئون و توحید خداوند احد و براهین موحدین باین شأن و رتبت نبودی ، زیرا که اگر چنین نبودی و این دعاوی باطله ظاهر نشدی حاجتی باین ادله و آیات و ظهور پاره صفات و براهین و شواهد ربوبیت نمیرفت .

و شمس آیات وحدت و بدور وحدانیت و علامات توحید را باین درجات کمالیه باین اندازه لمعان واجب نمی شد و عیون ظاهریه و باطنیه و مرایای قلوب را باین حد فروغ و فرح و صفات و سعادت مندی ازلی و ابدی عنایت نمیرفت . و آفرینش و خواطر و احساسات برونی و درونی را باین شأن و رتبت زینت نمی رسید و دقایق این معانی و حقایق این مفاهیم بر مردمان دقیق فہیم که دارای

ص: 252

مغز با نغز هستند واضح است .

پس نيك بنگر كه حضرت خلاق پديد آورنده انفس و آفاق را چه اندازه استيلا واستعلا و قدرت و قهاريت و در جزئيات و كليات مخلوقات في الظاهر والباطن علم بصيرت است كه عموم مخلوقات را باين گونه خطابه‌اي قهرماني مخاطب مي‌فرمايد و هيچ نفسي را في نفسها قدرت چون و چرا وليم وكيف نيست تعالى الله ذو الجلال والاكرام .

قال عليه السلام « و شهدت له ملائكة و اولوا العلم من خلقه » مجلسي اول مي‌فرمايد : گواهي مي‌دهم كه خداوندي و بايسته پرستشي مگر معبود بحق و خداوند مطلق كه در ذات و صفات يگانه و صفات او عين ذات اوست و در اين وحدت انبازش نيست .

يا در شئون خداوندي و وحدت من جميع الوجوه شريكي و همتمائي نباشد زيرا كه هر واحدی جز ذات احديتش كثرتها دارد چنانكه يزدان تعالى خود شهادت داده است بر خداوندي و وحدت خود و گروه فرشتگان و صاحبان علم كه بجملة مخلوق او هستند همگي بر الوهيت و وحدت او گواهي داده اند .

شيخ احساني مي‌فرمايد: مراد بملائكة جميع فرشتگان و املاك كلية و جزئية از ملائكة ماء اول و ملائكة بلاमित و ملائكة زارعين في تلك البلد و نشانندگان اشجار و جاري نمايندگان انهار و ملائكة عقلانية و روحانية و نفسانية و طبعالية و مادية و مثالية و جسمانية و عرضائية و ملائكة برازخ ميانه اينها و وسايط و مركبات و ملائكة و فرشتگاني كه باضواء و اصوات و اجزاء و ذرات و الوان كات و امساكات و التزامات و غير ذلك از جميع ذرات وجود كوني و امكاني وهي الموكلة بانحاء الخلق والرزق والحيات والممات بالفعل والقوة . و شهادت و گواهي زمرة ملائكة بالسنة اجنحة و زبانهای بالهای آنها است فما وكلت بطيرانها فيه و هم چنين ملائكة مخلوقة به تركيب و تكسير و تبديل و اعمال و ضرب و تصحيف و تأليف و تعفين و توليد و ضم " و ما اشبه ذلك است " فان "

ص: 253

تسبیحهم و شهادتهم بالوحدانية بما هم قائمون به من هذه الأحوال المذكورة و ما أشبهها .

پس اگر مقرون بصلاح باشد خداوند تعالی حق را بآن نظام می‌دهد و اگر صالح باشد انتظام باطل مبطل بآن میشود فکانت سبب جریان العدول علی ذلك المبطل وما تجزون إلا ما کنتم تعملون .

و مراد و مقصود حقیقی بالاصاله محمد و آل معصومین معصومین آن صلوات الله علیهم اجمعین میباشند و مراد بحقیقت فرعیة اهل عصمت و انبیاء و مقصود بفرعیة اهل ایمان و گروه مؤمنان از بنی آدم و مراد به تبعیت گروه مؤمنان از صنف جن هستند و این بیان مانند تفسیری است که در رب العالمین کرده اند. در کتاب خصال از حضرت ابي عبد الله صلوات الله علیه وارد است که فرمود جن برسه جزء است: يك جزء باملائكة هستند ، و جزء دیگر در هوا طیران کنند و جزء سوم سگها و مارها باشند.

وانس برسه جزء باشند : يك جزء در تحت ظل عرش هستند در آن روز که سایه جز آن سایه نیست ، و جزئی هستند که حساب و عقاب برایشان است ، و جزئی باشند که صورتهای آنها صورت آدمیان و دلهای آنها دلهای شیطان است .

پس مؤمنان از انسی که تحت ظل عرش هستند شیعیان باشند و ایشان اولوا العلم بالله هستند و احتمال دارد مراد بـمذکورین در اینجا اهل عصمت صلوات الله علیهم باشند و اگرچه جماعت شیعه بالتبعیه داخل در این زمره باشند و مؤمنان گروه جن هم آن جماعت هستند هذا إذا ارید بالعلم ما هو المعروف چه اولوا العلم آنکسانی هستند که خدای را بدلیل و برهان می‌شناسند و شناسا هستند خصوص توحید یا شناسا میباشند بآنچه از ایشان اراده شده است و همان کار را و مراد و مقصود را بجای می‌آورند یا از خدای تعالی بترس و خشیت اندوند چه ترسیدن از خدای سبحان همان علم است .

چنانکه یزدان متعال میفرماید « إنما یخشی الله من عباده العلماء » و در

دعاء وارد « لا علم إلا خشيتك و لا حكم إلا الايمان بك ليس لمن يخشيك علم و لا لمن لم يؤمن بك حكم » جز خوف و خشیت تو علمی و جز حکم و فرمان تو ایمانی نیست کسیکه از تو ترسد علمی نیست و کسی را که بتو ایمانی نباشد حکمی نمی باشد.

و مراتب علماء اعلام را در امر علم بر این وجه معروف متفاوت میشود بر حسب تفاوت حسن عمل و اخلاص و صدق شهادت بتوحید باری علی حسب ذلك میباشد .

إمام علیه السلام میفرماید « العلم يهتف ما بعمل فإن اجابه و إلا ارتحل عنه » دانش و گفتار بکار و کردار آواز بر میکشد اگر عمل اجابت علم را نمود خوب و گرنه از ساحت عمل ارتحال میجوید وان ارید و اگر از علم ما هو اعم من المعروف بل یرادف الوجود بلا الامکان را خواهند .

پس تمامت اشیاء و جمله موجودات بیگانگی و توحید خداوند سبحان آگاهی و گواهی دارند چنانکه از حضرت صادق علیه السلام مروی است « فیا عجباً کیف يعصى الإله أم كيف يجحده الجاحد .

و في كل شيء له آية \*\*\* تدل على انه واحد الكن

قال الله تعالى « وإن من شيء إلا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم » پس جزء ثانی از گروه انس که برایشان حساب و عقاب وارد میشود هم الذین خلطوا عملاً صالحاً و آخر سيئاً .

از جماعت مؤمنان و مرجون لأمر الله که خدای تعالی یا ایشان را عذاب میفرماید یا توبت آنان را مقبول میدارد و ایشان از جماعت مخالفتی باشد که راه راست نیافته اند و کان من ذواتهم و أحوالهم و أعمالهم و أقوالهم و أفعالهم مما تحله الحيوة حيوه الوجود فتوحیده حق کل مرتبته و ما لم نحلة الحيوة فتوحیده سبب جریان العدل علیه.

و جزء سوم همان شياطين انس هستند که بزبان توحید نمایند و اقرار

به یگانگی خداوند یگانه آورند و بصورت عاریتی باشند فهی توحید من دونهم و هم اموات غیر احياء أعمالهم صورهی محال عدل الله سبحانه فيهم ان سخط الله عليهم وفي العذاب هم خالدون .

وَأما جزء ثانی از جن هیچ استبعادی در لحوق آنها بجزء ثالث نیست من جهة العلم يدل عليه آن خبری که در کتاب خصال از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم وارد است فرمود « خلق الله الجن من خمسة اصناف صنف حیات و صنف عقارب و صنف حشرات الأرض و صنف كالريح في الهواء و صنف كبنی آدم عليهم الحساب و العقاب خداوند متعال گروه جن را بر پنج گونه آفرید : يك صنف مارها و يك كردمها و يك گونه حشرات ارض و جنبنندگان زمین و يك صنف مانند باد در هوا و يك صنف مانند بني آدم باشند که در موارد حساب و عقاب اندرند.

پس قول آنحضرت که فرمود صنفی مانند باد هوا هستند مقصود آن گروه باشند که در هوا پرواز مینمایند علی الظاهر و حساب و عقابی ندارند چنانکه در این حدیث شریف مذکور آمد ، پس تقسیم این گروه در حدیث اول باعتبار حقایق ایشان و در حدیث دوم باعتبار حکم تکلیف آنان است که در آن حکم با انسان مشارک هستند ظاهراً .

و آنانکه از گروه جن با ملائکه هستند جایز است که از آن جماعت باشند که حساب و عقاب برایشان وارد شود و عمل نیکو آورند و محاسبه نفس خود را بنمایند و بفرشتگان پیوسته شوند و احتمال دارد که در حدیث ثانی مذکور نباشند والا اول اظهر عندی .

و حالت باقی اصناف ازین کرده در باب توحید همان است که بآن اشارت کردیم فیما تحله الحیوة وما لاتحله الحیوة واینکه در آیه شریفه و این زیارت جامعه و نیز در احادیث ملائکه قبل از اولوا العلم مذکور شده یا بسبب آن است که مذکور شدن باعتبار لحاظ ترقی است لاجرم بادنی و فرودتر هدایت میشود و اینکه خدای تعالی توحید فرمودن خودش نفس سبحانی خود را قبلاً برای این

است که ذات کبریای او معلم وداعی و یا برای این است که مردم عوام چنانکه شناسائی دارند گروه ملائکه را وسایط دروحي بين الله و بين البشر خوانند چنانکه ظواهر ادله همین است و یا برای این است که در بسایط و مجردات استغراق در توحید باری تعالی با دوام تر است، زیرا که بسایط و مجردات جز بذكر خدای تعالی اشتغالی ندارند.

چنانکه حضرت سید الساجدین علي بن الحسين صلوات الله عليه در صحیفه کامله در باره ملائکه عرض میکند عرض میکند « اللهم وحمله عرشك الذين لا يفترون من تسبيحك و لا يسامون من تقديسك و لا يستحسرون عن عبادتك و لا يؤثرون التقصير على الجد في أمرك و لا يغفلون عن الواله إليك - تا آنجا که میفرماید و الذين لا تدخلهم سامة من دؤب و لا اغنياء من لغوب و لا فتور " و لا تشغلهم عن تسبيحك الشهوات و لا يقطعهم عن تعظيمك سهوا الغفلات - تا آخر دعا» .

و بسایط و مجردات بر خلاف مادیات و مرکبات بواسطه کثرت موانع یعنی موانعی که در آنها برای اغفال و ادراك لذات و شهوات و برتافت از اذکار و اوراد و یاد پروردگار موجود است و بعلت همین است گروه آدمیان که بزبور صلاح آراسته اند از ملائکه افضل هستند، چه آن موانع و بواعث و اسبابی که در بشر موجود است در ملائکه نیست و طالح و عاصی بشر از نوع انعام بدتر و پست تر است.

چنانکه در علل مسطور است که عبدالله بن سنان از حضرت صادق علیه السلام پرسید ملائکه افضل هستند یا بنی آدم؟ فرمود: أمير المؤمنين صلوات الله عليهم فرماید « إعلموا إن الله ركب في الملائكة عقلاً بلا شهوة در کتب في البهائم شهوة بلا عقل و ركب في بني آدم کلهما فمن غلب عقله شهوته فهو خير من الملائكة و من غلبت شهونه عقله فهو من البهائم .

بدانید که خداوند مجید در سرشت ملائکه و آفرینش فرشتگان عقل بدون شهوت و در چهارپایان شهوت بلا خرد و در بنی آدم عقل و شهوت هر دو را مرکب



ساخت پس هر کسی خردش برخواهندگی نفسش چیرگی گرفت بهتر از ملائکه باشد و هر کسی شهوتش بر خردش چیره گشت بدتر از چهارپایان است .

و یا برای این است که تعلیم بوحی و آموزگاری بنامه و پیام آسمانی باعتبار ظاهر امر و تکلیف بواسطه و میانجیگری ملائکه است فحسن لاجل ذلك التقدير اگر چه در نفس الامر جماعت ملائکه ایجاداً و شهادة از بشر متأخر هستند و کلام حضرت هادی علیه السلام در این زیارت شریفه من خلقه بنا بر احتمال اراده معنی اول از علم است يراد منه التبعض ، یعنی غیر از جماعت اولی العلم از باقی مخلوقات و اگر چه شهادت بتوحید و گواهی بیگانگی إلهی از ایشان حاصل است لکن توحید ایشان نزد اولوا العلم کفر است.

كما روی في الذرة انها تزعم ان الله زبائين يعنیهی قرینن مورچه را در عالم توحیدی که در حضرت یزدان میورزد گمان چنان است که یزدان تعالی عما یصفون دارای دو شاخ است، زیرا که درجه کمال نوع موراین است دو شاخ داشته باشد لاجرم خدای متعال را بآنچه کمال می شمارد توصیف مینماید و اینگونه توحید و توصیف مورضعیف بواسطه ضعف عقل وقصور ادراك اوست لکن اینگونه توحید و توصیف نزد اولوا العلم و دارایان دانش خاص و در نفس الامر مقرون بصحت نیست.

پس چون با دیده دانش متوجه شوند سوای اولی الامر در زمره موحدین نمیشاید محل اعتنا خواند، یعنی در مقام ثنا و ستایش ذات باری تعالی ، چه در چنین مقام مستحسن نیست که مورچه را گفت توحید خدای مینماید و اگر چه در مقام دیگر که عبارت از عموم انقیاد خلق باشد توحید مور نیز نیکو است .

خود نه زبان در دهان عارف و عالم \*\*\* حمد و ثنا میکند که موی بر اعضا

و بهمین جهت خداوند تعالی در مثل همین معنی که اشارت کردیم میفرماید « سبحان الله عما یصفون الا عباد الله المخلصین » یعنی بندگان مخلصان خداوند سبحان را بطوریکه سزاوار عظمت جلال اوست توصیف مینمایند این

حال و این توصیف نیز منافی تقدس ذات باری از وصف بندگان مخلص هم نمی باشد و

سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت \*\*\* ورنه کمالات و هم کی رسد آنجا

چنانکه خداوند سبحان میفرماید «سبحان ربك رب العزة عما يصفون» زیرا که خداوند تعالی در شهادتی که در حق خودش بیگانگی و وحدت خداوندی خود میدهد میفرماید از برای تعلیم و آموزگاری آفریدگان خودش میباشد تا خدای تعالی را بشناسند بهمان طوری که نفس رحمانی و ذات سبحانی خودش را توصیف نموده است .

و اما قول یزدان تعالی «سبحان ربك رب العزة عما يصفون» همانا آنچه از اراده شده است که بذات مقدسه بحت باری تعالی نسبت یابد ، چه و خوب از هر چه بیرون از ذات بیچون است مقدس و مبری است فتعالی عن كلشيء علواً كبيراً و بنابر احتمال اراده معنی دوم از علم مراد از آن بیان است و اگر چه در مراتب تشکیک مختلف و متفاوت میشود ، زیرا که وجود بتمامت عالم است و هر فردی از افرادش از جوهر و عرضی که در غیب یا که در غیب یا شهادت است مر آن را علمی است بل هو عالم .

و علم هرگز از وجود انفکاک نمیگیرد فاذا وجد وجد وإذا فقد فقد و حال این اراده برای معنی ثانی بهمان طوریکه سابقاً در این امر بان اشارت کرده ام مترتب میشود و شرح این مطلب بنحویکه شایسته و سزاوار است موجب طول کلام میشود .

راقم حروف معروض میدارد ازین پیش در کتاب تلبیس ابلیس باصناف ملائکه و جن و جن و حالات و شئون و تکالیف ایشان و شیاطین اشارات مبسوطه نمودیم و آیات و اخبار و ارده را بطوریکه در هیچ کتابی بآن شرح و بسط مذکور نگردیده است رقم کردیم و هم چنین در معنی اولی العلم آنچه باید مسطور ساختم

واینک برای توضیح پاره مسائل نیز پاره بیانات اقدام میشود و از خداوند کریم خواستاریم که از نهج مستقیم منحرف نشویم و از هفوات لسان و لغزش بیان محفوظ بمانیم.

اولاً علم را مراتب و مدارج و مراسم و معارج و شئون و لطایف و مقامات و طرایف و عناوین و حقایق و دقایق متفاوت است و بهمین جهات مختلفه علما و دانایان نیز صاحب شئون و کیفیات و علامات و آیات و عوارف و معارف مختلفه هستند .

و علوم خداوند متعال را پایانی و حد و حصری نیست و مخلوق را عموماً بر حسب لیاقت و ظرفیت و استعداد فطریه اولیه و مقامات موهوبه اولیه حکمیه الهیه و تقاضای شأن و منزلت و طاقت و استطاعت ازین بحار بی بدایت و نهایت عمیق دقیق علوم کثیره بیرون از اندازه و هم و خیال بقدر تاب عطش و توانائی تشنگی عنایت میشود.

و همان طور که هیچ آفریده را بصفات و ذات الهی آگاهی نیست بعلم ایزدی بلکه تمام صفات جلیله یزدانی علم و آگاهی نباشد و صفات و علوم می شود بقدر تقاضای حکمت و مصلحت خداوند علیم است .

برای ماسوی الله آن علمی که از مبداء فیاض علی الاطلاق به سردفتر برگزیدگان انفس و آفاق صادر اول و تابش نخست و خاتم رسل و هادی سبل صلی الله علیه و آله وسلم و اوصیای آنحضرت افاضه میشود جز آن است که بسایر مخلوق میرسد فیض خداوندی شامل حال خراطین زمین و حاملان عرش مبین و تمام آفریدگان باندازه لیاقت و درایت هر یک می باشد.

آنصوت و کلام و انوار و آیات و دلالاتی که آن حضرت در شب معراج ادراک میفرماید و آن علوم و مطالب و مسائلی را که بهره یاب میشود و بر آن اسرار و اخباریکه واقف میشود جز آن است که دیگران خواه جماعت انبیای عظام یا دیگران مستفیض می گردند.

زیرا که هر کدام باندازه فطرت و استطاعت و نورانیت و روحانیت خود بیشتر نمیتوانند دریابند، ظرفیت بیکران غیر از ظرفیت رود و جوی و ظرفیت جو غیر از سبو است.

اگر چه حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام بمنصب والای کلیم الهی برخوردار است اما تکلمی که با خاتم الانبیا میشود و آن افاضاتیکه بدو میرسد صد هزاران بار هزارها اندر هزارها تفاوت دارد .

دل و جان و مغز و گوش و چشم و خیال و اندیشه و وهم و گمان و یقین هر کسی باندازه استطاعت و بضاعت خود اوست هر متعلمی بقدر توانائی خود استفاضه تواند نمود ، پیغمبران و اوصیا و خلفای ایشان را هزاران هزارها علوم و زبانها و بیانها و صوتها و حواس و اساس است که با هر کسی نتوانند در میان آورد و فهم هر کسی نتواند کرد این ساحت بی نهایت گشت .

وخیالات و توهمات بزرگان نیز برای همه کسی ممکن نیست و ضمیر و باطن هر کسی این وسعت نباشد ، تکلمی که پیغمبر با علی علیه السلام میکند همه کسی را تاب شنیدن و دانستن نیست ، و تکلمی را که خدای تعالی با رسول خدای میفرماید سایر انبیاء را تاب و طاقت استماع نیست.

چنانکه در اخبار سابقه یاد کردیم که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: علوم یا اسراری است که جز رسول خدای و من بر آن واقف نیستیم ، یعنی دیگران را این ظرف و بضاعت و حفظ و درایت نیست .

از اینجا معلوم شد که اولی العلم را نیز درجات و مقامات و طبقات و اشخاص متفاوته است و ازین روی است که چون مراد باولی العلم بالحقیقة والاصاله باشد محمد و آل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم است.

و بالحقیقة الفرعیة اهل عصمت و انبیاء علیهم السلام و برحسب فرعیة جماعت مؤمنین از بنی آدم و بالتبعیة گروه مؤمنان از جن و مؤمنین که در تحت ظل عرش مجید هستند جماعت شیعه باشند و هم اولوا العلم بالله چنانکه در همین

و معدلك كله چه بسیار علوم کثیره بی پایان و اسرار بیشمار است که خدای راست و چون تقاضا ندارد جز برای ذات کبریای ایزدی موجود و هیچ موجودی جز واجب الوجود را معلوم مشهود نتواند بود، علتی هم ندارد که مخلوق ضعیف بر تمام علوم و اسرار کردگار لطیف بدون اینکه سببی و حکمتی و تقاضائی مسبب و مقتضی باشد واقف باشد، خدای را بسا چیزها است که بر تمام ماسوی پوشیده است .

بعد از آنکه در مخلوق خالق بر حسب لیاقت و کیاست و نورانیست و لطافت روح و فرور نور یا بموجب خرافت و لباقت و بلاادت تفاوت‌های بسیار است تا بآنجا یکتن در هفت سالگی علامه حلی و امثال آن و یکتن در هفتاد سالگی دارای هیچ رتبه نمی شود بلکه هزار سال هم نمی تواند بدو برسد نسبت بخالق چه توقع است.

و اما اینکه فرمود: خشیت همان علم است و عبارت دعاء شریف مذکور شد برای این است که اولین درجه و برترین مقام علم شناسائی کردگار جبار است چنانکه فرمودند « أول العلم معرفة الجبار و آخر العلم تفویض الأمر إلیه » و هر کسی باندازه فهم و ادراک خود خدای را شناخت از خدای تعالی بخوف و خشیت میشود و عالم مییابد.

و اگر نترسد برای این است که معرفت نداشته، چه اگر میشناخت البته میترسید و اگر معرفت ندارد عالم نخواهد بود، و هر کسی بخدای تعالی از روی حقیقت و بصیرت ایمان داشته باشد و بحدود و احکام الهی مستحضر گردد حاکم و حکیم تواند بود والا نخواهد بود، چه تا ایمان نداشته عالم باحکام و دقایق و مرموزات نتواند عالم گردد و حکومت جاهل را رتبتی نباشد و جز فساد دنیا و آخرت و وخامت عاقبت در بر ندارد.

و ازین است که توحید کسانی که عالم نیستند و شهادت بتوحید اولی العلم

کفر است، چه بقدر فهم خود چنانکه در مورچه مذکور شد در توحید خدای تعالی ذات کبریا را باندازه فهم خود بچیزهایی نسبت دهند که بیرون از حد توحید است و نزد اولی العلم کفر است، چه این شهادت جز آن شهادتی است که خدای برای وحدت نفس خود داده و اولوا العلم بیاموخته اند ،

و در این کلام نکته دقیق بنظر میرسد همانا توحید مورچه و شهادت مورچه و امثال او بتوحید باری جز بر حسب افاضات ربانی و خالق سبحانی نتواند بود چنانکه مذکور شد که اگرچه توحید مورچه اگرچه در مقام دیگر که عبارت انقیاد خلق باشد نیکو است و بآیه شریفه « سبحان الله عما یصفون إلا عباد الله المخلصین »

پس میشاید گفت بر حسب افاضه فیض فیاض کل نسبت بهر مخلوقی بمواجب استعداد و لیاقت او یک اندازه بمعرفت حق شناسی و علم باینکه اور اخالقی و رازقی ت راهنمایی میشود ، چه اگر نشود سبب وجود و علت بقای او که معرفت است از میان میرود و معدوم میشود.

پس خراطین با حشرات زمین را باندازه لیاقت خودشان یکنوع معرفت و خدا شناسی است و جمادات و نباتات و حیوانات و آدمیان را یک نوع و ملائکه و انبیاء و اوصیاء را یک نوع و در هر صنفی نیز نظر بمراتب افرادش تفاوت است لو علم أبوذر ما فی قلب سلمان لکفره و قتله.

و در جماعت آدمیان اشخاصی مثل زنگیان و جهال عوام هستند در شهادت بتوحید الفیات و وهمیات و تصوراتی که دارند که منجر بتجسم و تشبیه بمخلوق می شود و چون علما یا عرفا بشنوند کفر شمارند لکن از او مؤاخذه نشود ، چه در باطن امر رجوعش بتوحید است . و چون باین مسئله قائل چه زیان دارد بگوئیم شهادت علمای ظاهر نیز که از علوم و اسرار باطنیه بی خبر نزد اهل باطن براین میزان است و گواهی اهل باطن هم نسبت بتفاوت علوم و معارف اشخاص تفاوت دارد و حالات ایشان نسبت

با نبیای عظام علیهم السلام و انبیای عظام نسبت بدرجات سامیه خودشان در مراتب توحید و علم و عرفا تفاوت دارد .

البته اولو الأمر و غیر اولو الأمر و مرسل با غیر مرسل در مراتب خدا شناسی تفاوت دارند و آن توحید و علم و معانی که در صادر اول و اوصیای اوست در سایر انبیا نیست بلکه آموزگاری ایشان از اوست .

و صادر اول هم عرض میکند « ماعرفناك حق معرفتك عجز الوصفون عن صفتك » بعد از آنکه از زبان مبارك آن حضرت با آن شأن و مقام و قرب آنحضرت و خلقت تمام مخلوقات بطفیل آن حضرت و تقدم بر جمیع مخلوق و تسبیح و تهلیل و تکبیر و تقدیس آن حضرت و آل او خداوند احدیت را قبل از خلقت تمام موجودات این طور تراوش نماید حال دیگران چه خواهد بود بلکه تفاوت با شهادت مور بتوحید خداوند مجید چیست.

و در اینجا مطلب بسیار نازک و دقیق میشود و میتوانیم باندازه فهم ناقص و عقل قاصر خود بر بیانی دیگر پردازیم و گوئیم خدای تعالی مخلوق خود را در هر نشانه و برزخ و عالمی بیک اندازه حس و ادراك و فهم و شعور و عقل و مایه و استطاعت داده بمیزان تقاضای آن طی مینماید در حالت بهت و نوم است اگر چه افرادش در مراتب علم و معرفت یکسان هستند اما عموماً در تحت این حکم کلی اندرند و در عین بیداری خواب و در عین هوشیاری مبهوت میباشند .

چنانکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه میفرماید «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا»

المؤلفة :

بخواب غفلتی اندر اگر چه نیک بیداری \*\*\* چوسر در مرکه آوردی سر از این خواب برداری

نخورده باده و اما همیشه مست و مخموری \*\*\* ندانم کی ازین هستی در آری سر بهشیاری

ص: 264

البته مردمی که در خواب اندرند از مراتب عرفان و معرفت که علت غائی خلقت است بی خبرند و خلاق ایشان که میفرماید « وما خلقت الجن والانس إلا ليعبدون » یعنی جز برای معرفت جن و انس رانیا فریدم .

البته تفضلات ایزدی این جمله آفریدگان را از گوهر محمود معرفت که اسباب ترقی بمقامات عالیه و تکمیل نفوس است محروم نمیفرماید و چندان از خوابهای غفلت و جهالت به بیداری و طی برازخ عدیده و عوالم کثیره که عددش را خود میداند و صلاح تصفیه و تنقیه نفوس را می‌شمارد میکشاند تا بدانجا که بیاید برساند، حالا این خوابها و مردنها و بیداریها بر چه میزان و شمار است جز خالق کل آگاه نیست .

در اخبار در شمار عوالم خداوند از هیجده هزار و چهل هزار و هشتاد هزار و بقولی شمارش از حد شمار افزون است سخن رفته است هیچیک را نمی توان از صحت خارج شمرد شاید نظر باستعدادات مخلوقات دارد برای انسان شاید طی هیجده هزار عالم و برای سایر اصناف مخلوق بر حسب شئون و ارواح و تصفیه آنها بایستی طی بسی عوالم بشود تا بعوالم انسانی برسد.

و چون رسول خدای و ائمه هدی میفرمایند: چشم ما میخوابد و دل ما نمیخوابد یا خواب و بیداری ما یکی است معلوم میشود ایشان از طی این عوالم نفسانی رسته اند و بعوالم خاص و معالِم مخصوص ایزدی پیوسته اند و از خواب غفلت آسوده اند .

و آنچه بایستی دیگران در طی چندین هزار عالم و مردن و بیدار شدن در یابند ایشان بهزاران هزار درجه بلکه بحدی که از حد بیرون است رسیده اند و بار خود را سالم و صحیح بمنزل رسانیده اند و از پاره قیود بسته و بانوار خاصه حق پیوسته اند و همیشه بادل بیدار و مغز هوشیار و خرد استوار بنیایش آثار انوار جلال و جمال پروردگار برخوردارند.

و سایر اجساد بدستگیری ارواح بایستی طی عوالم عدیده کثیره بشمار بنمایند



و در هر عالمی و برزخی بانواع ترکیه و تصفیه و تنقیه و تمنیه تربیت و ترقی یافته از آن عالم بدیگر عالم که برتر و گرامی تر از عالم سابق برسند تا بآنجا که از آنجا ای هر نفسی برتر مقدر نشده و تربیت تکمیل و ترقی ایشان تا بآن حد وسد محدود است فایز و نایل شود.

و این حال بسته بغلظت و ظلمت جسم و کدورت روح است هر يك را این حال قوی تر باشد طی عوالم و درك برزخ و اسفار و تصفیه او بیشتر است چنانکه فلزات را در تابش بونه خلاص و تصفیه از ناجنس همین حال است و هر کدام را جرم غلظت و نکدر بیشتر تابش و گداز بیشتر خواهد بود و تا درجه خلاص او باندازه که از اجرام غلیظه غریبه نجات یابد نرسد از آن تابش و روی آسایش و خلاص نخواهد دید و بنعوه و نفیر این المفر و این المناص او اعتنائی نخواهد رفت .

بدان ماند که شخصی را که از آداب و اخلاق خدمت گذاری و تقرب بآستان پادشاهی عظیم الشان و ادراك مراتب وزارت و ریاست و امارت و حکومت و تدبیر مصالح مملکتی محروم باشد خواهند بآن مراتب عالیه نایل سازند لاجرم او را سالها در دوایر و دفاتر و مسالک دولتی گردش دهند تا روزی که بتواند ادراك محضر پادشاه و وزارت و امارت و قضاوت و ایالت و امثال آن را بنماید اگر بهوش و ذکاوت کامکار باشد باندک زمانی بادراك پیشگاه سلطانی و رتب عالیه وفرمانفرمائی و ریاست کلیه برسد و با علی درجه مناصب سامیه و امتیاز از اقران افتخار جوید .

وگرنه از هر مرکزی و برزخی فشارها و تربیتها یابد تا گاهی بعد از زحمات و مشقات عدیده و طی عوالم متعدده و تحصیل تجارت وافیه لایق دریافت محاضر سلطانی و ادراك مناصب باندازه لیاقت و استعداد گردد، بسا باشد که بعد از اتمام این زحمات لایق مقام صدارت و وزارت هم نشود و بخدمات و مناصب دیگر برسد وگاه باشد که بواسطه کثرت هوش و فهم و جریزه باندازه که آن شخص زحمت کشیده و بآن مقام ارجمند که صد درجه برتر از مقام اوست نایل شود .

اسب عربی راهوار صد فرسنگ راه را در پنج شبانه روز می نوردد و اسب کودن در بیست شبانه روز طی میکند و چون هر دو بسر منزل رسیدند اسب عربی همان اسب عربی است و کودن همان کودن اما هر دو بالمنزل رسیده اند.

وازین است که پادشاه را ظل الله گویند چه بر حسب ظاهر مظهر جلال خداوند متعال است در پیشگاه خالق مهر و ماه و تقرب بدرگاه نیز همین حالت را دارد نه آن است که نظر بهمان عوالم ظاهریه و طی از منه و دعوت باشد مثلاً در انبیای عظام بسا باشد که پیغمبری هزار سال پانصد سال سیصد سال کم و بیش مردم را دعوت فرموده است و پیغمبری دیگر ده سال بیست سال سی سال پنجاه سال صد سال اشتغال داشته و این پیغمبر افضل آن پیغمبر است که طول زمان دعوتش بیشتر بوده است.

و مدت دعوت حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله علیه از مدت دعوت دیگر انبیاء بر حسب ظاهر خیلی کمتر است و معذک مقام ریاست و امارت برای آنحضرت ثابت است اما چون بر حسب باطن بنگرند و بکلام آن حضرت « کنت نبياً و آدم الماء و الطین » نظر بینش برگشایند بر تمام انبیاء سبقت دعوت دارد بلکه تمام انبیاء عظام واولی العزم و مرسلین و ملائکه مقربین و موجودات اولین و آخرین در شمار مدعوین آنحضرت هستند و از آن حضرت پیاموخته اند و هدایت یافته اند .

و خدای داند بدایت دعوت آن حضرت در تمام عوالم الهی که یکی از آنها عالم دنیا و آدم ابوالبشر است از چه زمان و با چه زبان و در چگونه ترجمان و بیان بوده است.

و اینکه گویند داد حق را قابلیت شرط نیست و یا فلان در چه بفلان شخص عنایت شده است کسی نیست بلکه موهوبی است بر حسب ظاهر است ، بدیهی است اگر کسی هزار سال قائم اللیل و صائم النهار باشد هرگز پیغمبر و امام نمیشود و دیگری در بطن مادر امام و پیغمبر است برای این است که چه قرنها و دهرها

و سالهای بیشمار در هزاران "عوالم طی مدارج و معارج عبادت و اطاعت کرده و ادراک مرضات إلهی را نموده اند تا در عالم ظاهر باین مقام و رتبت و این عالم رسیده اند .

چون دیگران ازین حال این کودک قرنهای و دهها بر سپرده بی خبرند و بدون طی از منہ کثیره و زحمات و مشقات و شداید شدیده جایز نمی شمارند ناچار میگویند ادراک چنین مراتب سامیه بدون خدمت و زحمت بسیار از مواهب عالیہ خداوندی است .

اما اگر چنین باشد که ایشان میپندارند از عدل خداوند عادل دوری مینمایند که دیگری هزار بار بیشتر زحمت کشیده باشد از آنکه نکشیده واپس بماند و صدای بی اجر بود و منت هر خدمتی که کردم بلند نماید و از آنجا که معنی عدل اعطاء حق بذی حق است البته خداوند تعالی حق هیچکس باطل نمی کند و برحسب لیاقت و استعداد سرشت عطا فرماید.

و حالا- اگر بگوئیم این لیاقت و استعداد او نیز از خداوند تعالی است چگونه یکی را متنعم و دیگری را محروم فرمود و بمسائل جماعت جبریة پردازیم بتطویل کلام پرداخته میشود و جواب آن در موارد عدیده موجود است واللہ اعلم والصلوة والسلام علی نبیہ وآله الطاهرین .

قال علیه السلام « لا إله الا هو العزيز الحكيم » جز خداوند عزیز قهار عالم نیکو کردار هیچ خدائی نیست .

شیخ احسانی میفرماید: این تکریر برای تأکید و توصیف است همانا شخص زایر بذکر تهلیل می پردازد بعد از گواهی دادن آن ، اولاً بعد از رجوع بنفس خودش فانشاء التهلیل عند معانیه الوحدة بتنبیه المزور علیه السلام وذلك انه بعد أن نبه الزائر فیما عاین من مقامهم علیهم السلام علی ان لا إله الا الله فهل الزائر كما تقدم رجوع علیه السلام إلى نفسه عند حضور الوحدة الحقیة علیه بالوحدة الحقیة فاشرق سناها رجوع علی فواد الزائر وقلبه فرجع إلى نفسه فنطق بما وجد فيه من ذلك السن لا إله الا

هو وان اردت ظاهر الأمر قلت بعد ان شهد بالتهليل ظهر أثره عليه فذكر بقلبه ما شهد به فقال لا إله إلا هو ولولم يرجع إلى نفسه ولم يذكر شيئاً وقالها فهو من الغافلين .

و معنی لا إله إلا الله بنا بر معنی معروف از حیثیت لغت این است که اوهام اهل توهّم و کمان ناقص اهل گمان که بواسطه کثرت کارکنان و مالکان و متکبران و مستبعدان قوت گرفته و بآن اندیشه سخیف و پندار با استوار انس گرفته اند و کثرت خدایان را جایز و روا دانسته اند لاجرم لفظ إله بر ذات واجب و بر سایر کسانی که بتوهّم و پندار جهالت شعار خود خدای خوانده اطلاق نموده اند و این اطلاقی حقیقی است نزد این گروه و اگرچه برسبیل تشکیک باشد . زیرا که جماعت مشرکان لا تطیعهم علی بعض الاطلاق بالتیاطی بالتواطی لما ارکز فطرتها من التوحید و بواسطه این رکوز توحید در فطرت ایشان ورکت و میمنت آن خداوند تعالی کلمه توحید را که متضمن رحمت بدایت از جانب حضرت احدیت است نازل فرمود .

و این کامه آن خدایانی را که جماعت مشرکان در صفحه توهّم و پهنه پندار نا استوار کماندار هستند و بفهم نارسای خود ثابت می شمارند نفی مینماید و وحدت و یگانگی را جز برای ذات یگانه خداوند بی انباز در اذهان ایشان ثابت میسازد فحسن استثناء الحق من الباطل مما يدعون من التشريك .

پس بر حسب واقع داخل در تشریک و اطلاق نیست و معنای آن همان خداوند معبود واجب الوجود است چنانکه خدای تعالی در این آیه وافی دلالة میفرماید ندهم فی خوضهم یلعبون و فی أوهامهم کان معناها نفی الألهة الباطلة من أوهامهم باداة لا واثبات ثابت که خداوند سبحان است باداة الا .

و بهمین علت پاره از عارفان گفته اند: انما اتی بلا کمتته لغبار الأوهام وتوصلاً إلى اثبات الثابت ذي الجلال والاکرام ، لفظ لای نافیه در توحید برای این است که آن غبار اوهامی که در ضمائر جهال نمودار و قائل بشرک میشدند

بجاروب تفکر صحیح پاك و پاکیزه دارند و جز باثبات خداوند ذو الجلال و الاکرام که ثابت و مقدس میباشد نپردازند .

وقوله العزيز ، مراد بعزیز کسی است که بآنچه اراده کند قادر باشد بماعز و صغر ، و عزیز بمعنی پادشاهی است که بر دیگر پادشاهان و کلان جهان مسلط و بر امر خود غالب و بعزت و قدرت متفرد باشد.

صدوق علیه الرحمة در کتاب توحید میفرماید : عزیز آنکسی است که هیچ چیز او را عاجز نسازد و مانع اراده او نتواند بشود و چنین کسی بر تمامت قاهر و غالب غیر مغلوب است .

و در امثال عرب وارد است: من عزیز یعنی من غلب سلب ، و قول خدای تعالی در حکایت آن دو خصم و حضرت داود علیه السلام : وعز نی فی الخطاب یعنی در محاوره کلام و سخن آوری و خطاب بر من چیرگی نماید و معنی ثانی این است که وی ملک است ، چه ملک را عزیز گویند چنانکه برادران یوسف علیه السلام بآن حضرت عرض کردند : یا أيها العزيز ، و مراد در اینجا یا أيها الملك است .

شیخ احسائی علیه الرحمة میفرماید : واز معانی عزیز تکریم از تقایص و تنزه از رذایل و اضداد و انداد و شرکاء و آنکسی است که هیچکس نتواند در حضرتش بلندی و سرافرازی بجوید و اظهار حول و قوت نماید و بمعنی شدید و سخت است و هم برای این لفظ از اشتقاق لغوی معانی کثیره است و هر وقت این لفظ بکلمه توحید ملحق شود شایسته ترین معانی آن متنزه از شرکاء و انداد و اضداد او است.

راقم حروف گوید: عزیز بمعنی ارجمند و کم یاب است عزاز جمع آن است و ازین است که همیشه دعا مینمایند که خدای تعالی آنچه محل حاجت خلق است از اغذیه و اشر به و امثال آن را عزیز نگرداند، یعنی کمیاب و ارجمند و پربها نفرماید تا اسباب زحمت خلق و سختی امر معیشت نشود.

فرمانروایان مصر را عزیز ، میخوانند، یعنی در میان رعایا و برایای آن

مملکت قاهر وغالب و گراهی و ارجمند و کم یاب و کم مانند است و هم و هم بمعنی قوی بعد از ذلت و بمعنی رفعت و امتناع که عبارت از حالتی است که در انسان است و مانع از آن است که مغلوب بشود.

و این حال گاهی ممدوح و گاهی مذموم است چنانکه خدای در باب عزة کفار میفرماید « بل الذین کفروا فی عزة وشقاق » و علت این آن است که « ان العزة لله ورسوله » و این عزتی است حقیقة باقیة دائمه.

و گاهی استعاره میشود عزت برای حمیت و انفعه مذمومه قال الله تعالی : له اتق الله اخذته العزة بالاثم ، و نیز بیاره معانی دیگر و نام جماعتی است.

و حکیم بمعنی دانا و راست کار و استوار کار و خداوند حکمت ، صدوق علیه الرحمة در کتاب توحید میفرماید: حکیم یعنی عالم و حکمت در لغت بمعنی علم است و منه قوله تعالی « یؤتی الحکمة من یشاء »

زمخشری در کشف در تفسیر این آیه شریفه می فرماید : یوفق للعلم والعمل به والحکیم عند الله هو العالم العامل ، و در تفسیر « لا إله إلا هو العزیز الحکیم » میگوید : صفتان متفرتان لما وصف به ذاته من الوحدانية والعدل ، یعنی حضرت باری تعالی عزیز است که لا یغالبه آله آخر حکیمی است که لا یعدل عن العدل فی افعاله .

و در کتاب وافی در معنی حکمت میفرماید : اخذ نمودن به یقینیات حقه در قول و عمل ، و حضرت صادق علیه السلام در این قول خدای « ولقد آتینا لقمان الحکمة » میفرماید : بمعنی فهم و عقل است .

و در کتاب وافی در این کلام حکمت نظام أمير المؤمنین صلوات الله علیه « بالعقل استخراج غور الحکمة وبالحکمة استخراج غور العقل » مسطور است که غور حکمت بمعنی غوامض معارف حکمیة و علوم الهیة .

و در غور عقل میگوید: یعنی بادراك حقایق عقلیة و تحصیل معارف حکمیة استخراج بالنفس من حد القوة إلى الفعل ومن حد النقض إلى اکمال فی باب

العقل و المعقول و في التأديب بالأدب الصالحة والتخلق بالأخلاق الحميدة فيصير عقلاً كاملاً بالفعل وهو المراد من غور العقل يعني غايته و كماله الاقصى .

و حاصل مطلب اين است كه هر مرتبه از عقل اقتضا مينمايد كه داراي استعداد وصول بمرتبه از حكمت باشد إذا حصلت للنفس تجعلها مستعدة لفيضان مرتبة اخرى فوقها من العقل و بالعكس وهكذا يتدر جان و الازدیاد إلى ان يبلغا إلى الغاية القصوى و الدرجة العليا فبكل منهما يقع الوصول إلى غور الآخر وعلية و بالجملة في حق الواجب هو العالم المطلق الذي لا يغايا علمه ولا يكتنه حقيقته و يجرى افعاله على مقتضى الحكمه من الصلاح و العدل في جميع انحاء مشيئته .

قال عليه السلام « و اشهد ان محمداً عبده المنتجب و رسوله المرتضى »

مجلسی اول اعلى الله مقامه در شرح این کلمه میفرماید و گواهی میدهم محمد صلی الله علیه و آله وسلم بنده خداوند یکتا است و خدای تمالی او را از جمیع بندگان و آفریدگان برگزیده است و بر همه برتری داده است.

و آنحضرت رسول و فرستاده اوست که از تمامت پیغمبران و فرستادگان منتخب شده است، و از او خوشنود است که محل اسرار حضرت کردگار باشد و او را بر سالت بخلق فرستاد با اینکه مهتدی بود یا با هدایت و دین حق تا غالب گرداند دین او را بر همه ادیان .

یا آنحضرت را بر جمیع اهل اهل ادیان مختلفه فایق گرداند هر چند جماعت مشرکان را مکروه افتد، زیرا که همت والا تهمت حضرت خاتم الرسل و هادی السبل صلی الله علیه و آله وسلم بر رفع شرك بالکلیة مقصور بود بعد از آنکه عالم را شرك گرفته بود.

شیخ احسانی می نویسد: شهادت در این موقع را دو مستند است: یکی شهادت معروفه ایست که بتواتر ثابت است که رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم بطوریکه در کتب کلام مذکور است ادعای نبوت نمود و صدق دعواه بالمعجزات المقرونة بالتحدی چندان معجزات باهرات و خوارق عادات که بشر از اتیان بآن عاجز و بیچاره و قاصر بودند آشکار فرمود که بتصدیق نبوت و دعوی آنحضرت را بفرمود .

و بیشتر آن معجزات بر حسب تواتر ثابت شده است و بزرگتر و شدیدترین این معجزات تحققاً و تحقیقاً برای ادعای نبوت آن حضرت قرآن مجید است که تا انقضای عالم تکلیف گواهی می‌دهد برای آن حضرت به نبوت و رسالت و تمامت مخلوقات را آن قدرت نیست که در شهادت قرآن به نبوت آن حضرت و تصدیق قرآن آنحضرت را طعن بزند .

و هذا القرآن المثبت لدعواه صلى الله عليه وآله وسلم خير ثبوتها بالتواتر ، زیرا که قرآن معجز مستقلى است در اثبات و شاهدهى حاضر است بر جمله مکلفین تا گاهی که تکلیف بر جای باشد ، و ثانيهما يكون مستنداً لشهادة اصحاب الشهود خاصة .

و اشارت بآن این است که هر کسی خدای را وصفات خدای و افعال خدای و آثار افعال خدای را شناخت ظاهر و هویدا میشود برای او بالضرورة که محمد صلی الله علیه وآله وسلم رسول خداوند متعال است .

و این حال و این عرفان برای کسی ظاهر و روشن میشود که عارف و دانا باشد باسرار این مذهب ظاهراً و باطناً از جهت سیرت سعیده و اوامر و نواهی دقیقه و آداب و اخلاق حمیده و شریعت پسندیده آنحضرت که اهل بیت آن حضرت و متابعان ایشان بر این شرع و شریعت هستند چه بعد از آنکه بر این حال عارف و عالم باشد علم و معرفت قطعی برای او حاصل میشود که این امر از حکمت ربانیه صادر شده است که مثل و مانند آن از سایر مخلوقات نه از جهت عقول ایشان و نه از حیث خیالات ایشان خواه در بیداری یا در عالم خواب و نه بسحر ساحری و نه از حیث کهانت یا ریاضت و نه بهیچ چیز دیگر جزوحی خاص ممکن نیست زیرا که تمامت این امور و حالات نمیتواند که جملگی در تمامت احوالش بر حسب اقتضای حکمت جریان بگیرد مگر اینکه خدای بخواهد و از جانب یزدان تعالی جلوه ظهور بگیرد .

زیرا که تمامت مخلوق معرض خطا و غفلت و سهو و نسیان و معصیت و مخالفت حق میباشد در صورتیکه از کسی که معصوم نباشد وقوع بگیرد و اگر فرض نمائیم



که این جمله از معصومی هم وقوع یافته است که ازین رذایل و نقایص مصون و معصوم است .

بغیر وحی من الله تعالی خاص علی تقدیر الفرض ، زیرا که واقع نمی شود چیزی از معصومی بغیر از امر خاص یا عام صریحی مگر برسبیل ندرت بسبب غرض صحیحی در نفس الأمر باینکه خداوند تعالی ملك محدث را امر فرماید از معصوم غایب گردد تا واقع شود آنچه شایسته و سزاوار نیست بالنسبة بسوی معصوم و بافعال معصوم و یا بعلت تقصیر او در مرتبت و منزلت مانند اولی .

چنانکه از حضرت یونس علیه السلام روی نمود در آنجا که فرمود « کذبني الوحي فلا يرون وجهي » زیرا که فرشته که بدو حامل وحی بود حرفی از وحی را بفرمان ایزد سبحان پوشیده نیست ، یعنی در آن هنگام که یونس علیه السلام از پروردگار خود بخواست که عذاب بر قوم یونس فرود آورد تا آنان را بهلاك و دمار دچار سازد پس وحی خدای بیونس رسید که عذاب بر قوم او نازل میشود اما آن اراده را نفرموده بود که آن جماعت را پای کوب هلاکت فرماید چه خداوند متعال میدانست که ایشان ایمان می آورند .

ویونس علیه السلام گمان میکرد که خدای قهار اراده تباهی آنان را فرموده است ، چه خدای با یونس وعده نهاده بود که عذاب بر آن قوم نازل فرماید و چون ایشان را دچار دمار ندید گفت فقد کذبني الوحي بتخفيف ذال معجزة ای اخلفني وازین روی این سخن را بگذاشت که ملك محدث از وی غایب شد و غیبت ملك محدث از حضرت یونس علیه السلام بآن علت بود که یونس در ولایت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه متردد بود . چنانکه از حضرت علی بن الحسین علیهم السلام روایت شده است : و تردد یونس باین طریق بود که چون رویل عالم علیه السلام از یونس سلام الله تعالی علیه خواستار شد که از خدای تعالی بخواهد که توبه قوم او را قبول فرماید و برایشان رحمت کند یونس پذیرفتار نشد ، چه بواسطه کفر و عناد آنجماعت عنود برایشان

و مقتضى ولايت أمير المؤمنين عليه السلام اين بود كه شفاعت عالم عصر روييل را پذيرفتار گردد و برای رضای خدای كظم غيظ نمايد و خشم خود را فروخورد و چون بصبوری و شكيبائی نپرداخت قال الله تعالى « إذ ذهب مغاضباً » يعنى گاهی كه يونس بواسطه كردار نابهنجار قوم خود خشمناك برفت وهو معنى التردد في ولاية أمير المؤمنين عليه السلام.

و اين حال در حق مثل يونس پيغمبری تقصير است لانه نقص في المسابقة إلى الدرجات العاليات لانه ذنب أو تقصير في حق مثلنا، چه در حق امثال ما اين توقعات نيست، زیرا كه حسنات الأبرار سيئات المقربين أو يكون ذلك لحق يريد الله اظهاره .

يعنى اين كار و كردار برای اين بود كه حق تعالى اراده داشت كه حقی را آشكار فرمايد چنانكه موسى عليه السلام را واقع شد كه هفتاد تن مرد را از میان قوم خود اختيار فرمايد اما اختيار او بر اشرار قوم خودش وقوع گرفت تا اينكه اين كردار موسى پيغمبر خدا وقتی باشد بر نص ولايت أمير المؤمنين صلوات الله عليه و بطلان ولايت كسيكه بروی پيشی خواست بگيرد، چه آنها مدعی بر آن بودند كه ولايت شخص سابق بموجب اختيار مسلمانان بوده است و اگر اختيار جماعت مسلمين صحت داشت هر آينه اختيار فرمودن موسى عليه السلام آن هفتاد تن از قوم خودش صحيح می بود.

و حال اينكه موسى بن عمران عليه السلام از پيغمبران بزرگوار اولی العزم است يعنى اين اختيار موسى عليه السلام هفتاد تن از اشرار را و حال اينكه اراده ابرار داشت و بطلان آن اختيار چنان پيغمبر گرامی بر حسب تقديرات سبحانی برای اين بود كه سالهای بسيار قبل از ظهور ولايت أمير المؤمنين عليه السلام عليه ادعای ديگران كه قبل از ولايت آن حضرت مدعی امر خلافت و مستند با جماع جماعتی از امت شدند باطل سازد .

چه اختیار مانند موسی پیغمبری البته بر اختیار آن مردمی که خود را مسلمان می‌شمرند و دعوی باطل مینمودند بر تری داشت معذک باطل بود و اختیار در اشرار افتاد .

پس اختیار این مسلمانها نیز بطریق اولی باطل است و اجماع را در این موارد اعتنائی و اعتمادی نباشد و اگر فرض عصمت و تأسیس احکام بدون وحی خاص صحیح باشد لوقع فیها ما یخالف الحکمة .

زیرا که حکمت مستلزم احاطه بجمیع اسرار و جوب نیست فلا بد من حصول ما یخالف الحکمة مگر وقتی که بوحی خاص حضرت علام الغیوب اقتران و اختصاص بگیرد .

و چون ما نگران شدیم که آنچه تاسیس و مشروع گردیده است ظاهراً و باطناً چنان مقرون بکمال حکمت است که مخلوق از وصول بآن عاجز هستند ما را معلوم می‌گردد که این امر بموجب وحی خاص خداوند تعالی است فیکون رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هذا الظاهر .

واما باطن برای این است که هر کسی نمط انتظام وجود و ارتباط بعضی از آن را ببعضی بدانست وان الفرجه و الفطره لاتقع فیه بین بعض افراد و ذرانه چندانکه فعل خدائی در آنها بدستتاری اسباب و حکم جاری گردد مع احتیاج بعضها إلى بعض فی تتمیات القابلیات تافعل در آن جاری شود عارف و عالم میشود باینکه محمد صلی الله علیه و آله وسلم و رسول خداوند تعالی است نه از مخلوق آخرین .

باین عنوان که بگوئیم: قبل از آن حضرت که صادر اول و آفریده نخست است دیگری از آن حضرت بمبدأ فیاض نزدیک تر و بحضرت کبریا مقرب تر است همانا این شخص ربانی متفرد و حدانی یعنی جناب خاتم الأنبیاء و اول ماسوی صلی الله علیه و آله این وساطت کلیسه علیة بحیثیتی مدعی است که لا یسبقة سابق ولا یلحقه لاحق ولا یطمع فی ادراکه طامع .

و این حضرت رسالت مرتبت از تمامت مخلوقات اولین و آخرین بمبدء

فیاض کل نزدیکتر است و تمامت صادقان معصومین و راست گویان محفوظ از خیانت و دروغ اولین و آخرین .

و از کار و گفتار و کردار و گشت و گردیدن و فرمان دادن و بازداشتنها و آداب و اخلاق و روش و خوی خود چندان نمودار آورد که گنگها و جمادات بتصدیق این احوال که ادعا میفرمود و در حق آنحضرت ادعا می نمودند گواهی دادند .

پس هنگامی نظم وجود و ارتباط آن ثابت و لازم گشت و از آن طرف چون تمامت پیغمبران و رسولان و جز ایشان که غیر از آن حضرت هستند و جمله ملائکه و فریشتگان آسمانی را آن شأن و استعداد نباشد که صلاحیت این وساطت را دارا باشند بعلت نقصان ایشان ازین وساطت لعظم الشأن الذي لا یدخل تحت الحد واجب میگرد که در وجود ممکن ذاتی از آفرینش پیش از همه مخلوقات باشد که مشتمل بر اسرار خلقت و اسرار قدر الهی در آن باشد تا برای آن وساطت مذکوره صالح باشد .

و هم در دلیل حکمت واجب است که بایستی این ذات جمیع از حق تعالی متلقى شود و توصلها إلى موافقها من الخلق و این عبارت از رسالت و نبوت است .

و این ذات کرامت سمات حامل ولایت مطلقه از جانب حق تعالی بر جمیع افاضات را مخلوقات و موجودات است و هو قوله تعالی « ما وسعتی ارضی و لا سمائی و وسعتی قلب عبدی المؤمن » .

و بناچار بایست این ذات لاهوتی صفات از نوع انسان باشد ، چه انسان اشرف خلق و اقرب إلى الحق است و لیس احد آن یکون تلك الذات ذاته غیره صلی الله علیه و آله وسلم ، چه وجود مبارك آنحضرت مستجمع جمیع شرایط است چنانکه مذکور داشتیم .

پس علی التحقیق والتدقیق دلالت مینماید دلیل قطعی ضروری چنانکه

دلیل حکمت نیز مبرهن میدارد آن را بر اینکه محمد رسول خدای متعال والله عبدالله للعقل والنقل است

اما عقل همان است که دلالت بر حدوث آنحضرت مینماید بنده ایست خاضع و داخر مر خداوند غالب قاهر را و جز بفضل و رحمت پروردگار حاکم قادر نمیتواند مالک سود و زینانی برای جان و نفس خود باشد .

و اما نقل چنان است که خدای علام در قرآن میفرماید « تبارک الذي نزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين نذيراً سبحانه الذي أسرى بعبده ليلاً لما قام عبدالله يدعوه و این ظاهر است .

و اما تقدیم عبد بر رسول در قرآن و انکار در هر موضعی که باهم مذکور شوند برای این است که عبودیت اخص از رسالت است و اقرب از آن است ، زیرا که رسالت بمعنی ایصال و رسانیدن امر آنکس باشد که او را میفرستد بسوی دیگر اما عبودیت و بندگی بمعنی استغراق در خدمت مولی و آقا است.

و باین سبب حضرت صادق صلوات الله تعالی و سلامه علیه میفرماید در تفسیر این آیه شریفه « و إن كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا » میفرماید : عین عبد بمعنی علم رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم است بخداوند تعالی و بای عبد بمعنی بون و جدائی اوست از خلق و دال عبد بمعنی دنو و نزدیکی اوست بخالق بلا اشاره و لا کیف .

شیخ احسانی میفرماید: اینکه بیان رسالت را در ذیل شرح این کلمات فصاحت سمات بر عبودیت مقدم داشتیم با اینکه ترتیب تقدم عبودیت است بر رسالت بسبب اهتمام ورزیدن به بیان رسالت است، چه رسالت از جهت دلیل حکمت در حالت خفاء و عبودیت در عالم ظهور است .

و اما قول امام علیه السلام « عبده المنتجب و رسوله المجتبی » که منتجب را صفت عبد و مرتضی را صفت رسول فرموده است مقرون بنکته میباشد و آن نکته این است که انتخاب اخص از ارتضاء است .

زیرا که بسا میشود که شخصی چیزی برای امری خاص پسندیده و منتخب می‌شمارد اگر چه این مرتضی و پسندیده شده او خیره و برگزیده و موجود نباشد زیرا که برای امر خاصی که آن شخص را در نظر است نیکو و صلاح است.

واما مرتضی وان کان هو منتجباً ممن لا یرتضی لهذا الأمر لکن لازم نیست که مطلقاً منتجب باشد بخلاف منتجب که مرتضی است، پس با این بیان هر منتجبی مرتضی میباشد اما هر مرتضی منتجب نیست.

و چون منتجب اخص است لاجرم عبد اخص از رسول را بدان موصوف نمودند هذا المناسب مع اجتماعهما و عدم ملاحظة اعتبار آخر لمقام آخر، پس با اختلاف مقام ممکن است که مناسبت متغیر و هر دو یعنی منتجب و مرتضی مترادف باشند.

كما قال الله: وما كان ليطلعهکم علی الغیب ولكن الله یجتبی من رسله من یشاء، وقال تعالی: عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحداً إلا من ارتضی من رسول پس مجتبی و مرتضی در اینجا بمعنی مجتبی ایست که عبارت از خیره الجود و الموجود است.

چنانکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در این خطبه روز غدیر و جمعه بدان اشارت کند و فرماید «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله استخلصه في القدم علی سایر الأمم علی علم منه انفراد عن الشاکل والتماثل من ابناء الجنس وانتجبه أمراً وناهیاً عنه اقامه في سایر عالم في الابداء مقامه إذا كان لاتدرکه الأبصار ولا تحویه خواطر الأفكار ولا تمثله غوامض الظنون في الأسرار - إلى آخرها».

و حاصل این است که بیان این گونه امور غامضه را بآنطور که در حکم عیان گردد با ضیق زمان و تنگی هنگام نمیشاید و عاقلان را بهمان تلویح و کنایت از تصریح و صراحت قناعت و کفایت است.

بنده حقیر عرضه میدارد مقام خاتمیت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه

وآله وعلیهم إلی آخر الدوران مقتضی آن است که دارای تمام شئونات و خصایص و مخصوصیاتی باشد که بیرون از شئونات خاصه الوهیت و افزون از شئونات و مقامات سایر بریت است :

پس شئونات و تکالیف عبودیت و رسالت آنحضرت جز آن است که در خور دیگران و استعدادات و ارواح ولیاقت ایشان است ، زیرا که در آنجا که « تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده میفرماید لیكون للعالمین نذیراً ».

پس این پیغمبر را و این عبد را آن مقام است که نذیر و بشیر تمام عوالم عالمیان باشد و این رتبت در دیگر پیغمبران که برگزیدگان عصر خود هستند نیست و میفرماید سبحان الذی أسرى بعبده لیلاً بعد از آن میفرماید من المسجد الحرام إلی المسجد الأقصى الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا الکبری.

و این حال سیر در یکشب و دیدن آیات کبری إلهی که خدای و پیغمبر او که رفته میداند چیست برای دیگر انبیاء اتفاق نیفتاده است و البته چنین عبودیتی با این شئونات عالییه بر رسالت تقدم دارد.

و این عبد است که حضرت صادق علیه السلام میفرماید : عین بمعنی علم بالله است حالا باید دانست این چه عینی است که بمعنی علم بالله باشد در سایر عباد الله چگونه میشاید باین معنی.

یعنی بحقیقت چنین معنی که در خور ذات إلهی صفات خاتمیت است حمل گردد، اینکه فرمود: بآء عبد بمعنی بون و جدائی آنحضرت است از خلق این نیز بیاره معانی خاصه آن مخصوص بآن حضرت است و ازین است که مضاف بضمیر است نه مطلق یعنی این بون دارای يك شأن و صفتی است که در دیگر آفریدگان موجود نمی باشد .

چه رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم در حالت ظاهر با همه کس بیشتر از هر کس بادیگری آمیزش داشت چنانکه یکی از صفات آنحضرت است که تنها طعام نمی خورد و در عیادت مخالف و مؤالف و یهود حاضر میگشت و با جماعت نسوان شبها بروز

میرسانید و در منبر مبارکش و غزواتش و خطبه یوم الغدیرش آن ازدحام و جمعیت حاضر بود که محتاج بذکر نیست .

واصحاب و مواجانش چهار هزار تن میشدند و خلق مکه و مدینه و دیگر بلاد از شرف تقبیل حضور مبارک و آستان افاضت ارکانش فیض یاب میشدند و در محاربات بر سایر مبارزان سبقت میگرفت .

و در زیارت اهل قبور و استغفار اموات قصور نمی جست و بدالله مع الجماعة وإنما المؤمنون اخوة واستطلاع احوال دور و نزدیک و قضای حوائج ترك و تاجیک مراقب بود و كذلك غیر ذلك .

پس چگونه میتوان آن حضرت را بصفت بون و جدائی از خلق موصوف دانست آری میتوان گفت که رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم چون مظهر ذات و صفات خدای تعالی و دارای صفات خاصه خدائی است .

پس داخل فی الأشياء لا بطریق المباینه و خارج عنها لا بسبیل المباینه پس با همه هست و از همه جدا است و از همه جدا است و با همه هست و باعتبار دیگر معنی چنان است که رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم بر حسب خلق و خلق و کمال روح و نور و صفات حمیده خاصه موهوبه إلهیه و شمائل و مخائل و جسد همایون از تمام مخلوق عموماً حتی جماعت انبیاء و اولیاء صلوات الله علیهم ممتاز است و مشابه و مماثل دیگران نیست پس با همه مابین است .

و این مطلب نیز مؤید این بیان است که ایجاد عالم بوجود محبت و هرگونه اقدامی و اهتمامی که در هر امری بشود اگر چه ممدوح نیز نباشد بعلت محبت میباشد و اگر محبت نباشد اقدام نمیشود و وجود خارجی پیدا نمی کند، مثلاً کسیکه سرقت بازنا یا قتل نفس یا تاراج و سایر ممنوعات و محرمات شرعیة را یا عرفیة را مرتکب میشود بهمان جهت محبت است .

عمر بن سعد علیه اللعنة بواسطه حب دنیا و ریاست و حکومت ملك ری مرتکب چنان معصیتی میشود که ابدالاً بدین معذب و در آتش دوزخ مخلد است



و هم چنین اعمال و افعال قبیحه تمام عاصیان و طاغیان بواسطه محبت ، محبت بقامت رعنا و چشم شهلا و روی زیبا و پیکر دلر با موجب زنا و قبول عذاب و نکال ابدی است.

محبت بروی دلپذیر و موی دلاویز قطامه است که ابن ملجم مرادی را در مورد عذاب و نکال خداوند قهار دعوت مینماید، محبت اقلیمیا آفتاب اقلیم سبعة دختر آدم صفی علیه السلام بود که قتل برادرشهابیل را آسان شمرد.

محبت زلیخا بحضرت یوسف علیه السلام بود که کار را بآنجا که باید کشانید محبت صفورا دوشیزه حضرت شعیب بود حضرت موسی علیهما السلام را صاحب چنان زوجه عصمت آیت و عصای حضرت اُبی البشر صلوات الله نمود .

محبت تزویج بتشیع است که داود علیه السلام را بکلمه هذا اخی له تسع وتسعون نعجة ولی نعجة واحدة إلى آخرها حاکم میگرداند، اما نباید انبیای عظام را بیاره نسبتها و ترک اولی که مخالف شان جلیل ایشان است دعوت نمود چنانکه سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمة در کتاب تنزیه الأنبیاء مکشوف میدارد .

محبت شامار ماه دیدار بود که برادرش امنون بن داود علیه السلام را بامری شنیع و هلاکت خویش بخواند، شامت پاره زنه‌ای حضرت سلیمان علیه السلام و بت پرستی بود که استمدای دیو بر سلطنت آن حضرت دست یافت و آن سلطنت عظیم آخر الأمر از دودمان آنحضرت بریکسوی شد .

بالجمله اگر بخواهیم ازین گونه سخن پردازیم کتابهای مبسوط لازم است و بآن محتاج نیستیم همینقدر میگوئیم بنای مسجد و بتکده و معبد و میکده و تمام عبادات شرعیة یا غیر شرعیة بلکه تمام حرکات و سکنات و صنایع و علوم و معاصی و اطاعات و وجود ارضین و سموات و تمام عوالم و آیات و علامات و درجات و درکات از حیثیت محبت است .

و کلمه « فاحبیت ان اعرف » جامع و شامل و شاهد و حاکی این بیانات است و « حب الدنيا رأس کل خطیئة » سند بزرگ این عناوین است ، و چون ازین

بیانات سامیه داله پرداختیم میگوئیم: انبیاء عظام را بیاره القاب ملقب داشته اند و قرآن کریم حاکی از آن است .

مثل آدم صفي الله ونوح نجی الله و ابراهيم خليل الله وموسى کلیم الله وعيسى هر يك بر حسب معنی شامل بسی معانی و شئونات و مفاخر عالیه است .

اما لقب حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وعلیهم اجمعین حبیب الله که نسبت آن القاب باین لقب میمنت نصاب نسبت عرض است بجوهر و فرع باصل و لب است و این لقب برترین و جامع ترین همه است و تمامت این القاب در ضمن این لقب می آید.

مثلاً وقتی کل الصيد فی جوف الفری « چونکه صد آمد نود هم پیش ماست » محبت که پدید آید نجی و صفی و خلیل و کلیم و روح و جز آن مطلوب و مرغوب میشود بسا هست کلیم کسی مغبوض اوست یا نجی کسی مذموم اوست اما هرگز محبوب کسی نامطلوب او نیست بلکه شخصی بادیگری محبت پیدا میکند بدون اینکه دیگران آن چند او را محبوب شمارند لاجرم هر چه کند و گوید نزد محب او ممدوح است .

ازین است که گفته اند « حب الشیء یعمی و یصم » و خدای کریم در فرط میل و دوستی و تعشق زلیخا بدیدار آفتاب آثار یوسف علیه السلام میفرماید « قد شغفها حباً شغاف » باغین معجمة بمعنی غلاف دل است، یعنی حب یوسف در زیر شفاف قلب زلیخا داخل شد که برترین درجات مهر و محبت است و نغمه قد شغفها عشقاً یا میلاً، زیرا که منزلگاه حب در وسعت گاه قلب است .

پس میتوان در این کلام خدائی : ولکن یسعی قلب عبدی المؤمن گفت یسع حبی قلب عبدالمؤمن ، چه خدای را جا و مکانی نیست و تمامت عوالم موجودات بطولها و عرضها و امکانها وسعت تجلی یکی از انوار مخصوصه ذات خدای متعال را ندارد.

و حالا منزلگاه حبیب او حضرت ختمی مرتبت در کجا است جز خدای و محبوبش هیچکس نمیداند ، و حبیب بمعنی محبوب و فیعل بمعنی مفعول است و اخص از محبوب است چنانکه استعمال آن در السنه این معنی را میرساند و چون حبیب را بمحب يك اختصاص و ارتباطی است که هیچکس را نیست و همیشه توجه در حال که باشد بمحب خود است .

این است که گاهی میفرمود « اشغلینی یا حمیراء » یعنی ای زاده بوبکر توجه مرا بعالم ناسوت مایل ساز ، اگرچه هر وقت باین عالم هم توجه میفرمود بالعرض بود و برحسب جوهر هیچوقت از ملاحظه عالم اکبر و ادراک انوار خاصه معنوی نمی توانست نمود و جذبه محبت محبوب لا یزالش مجال نمی گذاشت و اگرچه باجماعت می نمود لکن باخالق خود اتصال داشت .

و روح مبارکش در این عالم کیانی از عالم سبحانی آنی غافل نبود بلکه اگر جز این میبود از حلیه وجود خارج میشد و این دنو و نزدیکی و قرب بخالق باین معنی مربوط است و اگر معانی دیگر هم داشته باین خللی نمیرساند چه اختصاصی باین دنو و تقرب نداشت صادر اول و متصل بمبدء فیض نمی گشت و باید بدیگری واسطه باشد و آن واسطه نیز همین شأن و رتبت را دارا می گشت.

و خداوند قادر حکیم این رتبت و منزلت را بخود آن حضرت عنایت فرمود و واسطه فیوضات سبحانی بتمام ممکنات و موجود جز این وجود معظم و نمود مکرم و روح الهی نیست .

و آن محبت و اشتیاقی که آنحضرت را از شدت اتصال بخداوند لایزال حاصل است احدی از مخلوق را نیست و نمی شاید بود و ارواح سایر انبیای عظام را این رتبت و مقام و قوت پرواز نمی شاید و هر یکی را بفراخور شأن و لطافت روح و تقرب باستان کبریائی ترقی حاصل است .

ترقی و پرواز انبیای گرام بقدر پیغمبران اولوا العزم نمی تواند بود و ترقی انبیای اولی العزم بقدر خاتم الانبیاء نمیشاید باشد و این ترقیات و تفاوت آن نسبت

بمبادی عالیہ و عوالم سامیہ و ارواح مکر مه است نه بذات حق تعالی و واسطه این ترقیات و کمالات نیز حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه آله است که مکمل و معلم و موجد تمام افراد ممکنات و آحاد موجودات علوی و سفلی است ، چه در میان آنحضرت و خلوتگاه محبوب بی زوال فاصله و واسطه نیست و آنحضرت فاصله و واسطه میان خالق و تمام مخلوقات اولین و آخرین و تمام اجزای آفرینش است و سایر انبیاء عظام را این روح و این نور و این اشتیاق و محبت و استعداد و قابلیت نمی تواند بود .

ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء ، تمام بناها و اساس و مبادی و معانی داعیان موجودات را تخلخل و تزلزل و اضطراب و اضمحلال و انمحي و فنا و زوال است مگر بنای محبت که خالی از خلل است.

لمؤلفه :

از محبت آسمان بی ستون برپاستی \*\*\* وز محبت جمله موجودها برخاستی

گر نه عنوان محبت پای در امکان نهاد \*\*\* علت ایجاد ممکن از میان برخاستی

گر مهر و محبت نبدی هیچ نبودی \*\*\* و هر هیچ نبودی خبر از هیچ نبودی

بشناختن حق بود از خلقت مخلوق \*\*\* گر خلق نبودی سخن از حق که شنودی

حق داد بخود نسبت این حب و محبت \*\*\* در مسلک ایجاد از آن پای بسودی

از بودنی حق بود این بودنی بود \*\*\* ورنه سخن از بود و نبودن ز چه بودی

ص: 285

بلبل ز محبت بسر آمد خار \*\*\* کز بوی گلش هیچ نبود از چه بیودی

از فرط محبت بود این گردش افلاك \*\*\* ورنه بخدا جنبش و گردش ننمودی

مرغان از محبت بسرایند بهر شاخ \*\*\* گر شور محبت نبودی از چه سرودی

از شور محبت بود این جنبش و گردش \*\*\* ورنه ابد الدهر بجمله بغنودی

این دیدن و بشنیدن و این خوردن و سودن \*\*\* گرزین نبدی کس نه بدیدی نه شنودی

هر منفعل و فعل ز مهر است و محبت \*\*\* ورنه چه سخن بود ز بردی و ربودی

هر کوشش و هر جوششی آمد از محبت \*\*\* ورنه نه خبر زان بد و از غیب و شهودی

پیغمبر خاتم بود آن غیب و شهودت \*\*\* اور است هر آنگونه سلامی و درودی

ور پیغمبر خاتم نبدی بر در امکان \*\*\* نه نفس و تنفس بد و نه صوت و سرودی

آوازه امکان همه زین ممکن و یکتاست \*\*\* ورنه نه خبر بود ز موجود و وجودی

صلوات الله وسلامه علیه و آله المعصومین

قال علیه السلام « أرسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون » .

مجلسی اول علیه الرحمة در معنی این عبارت میفرماید: و او را برسالت

فرستاد بآفریدگان یا اینکه مهتدی بود یا با هدایت و دین حق تا غالب گرداند دین او را بر همه ادیان یا او را بر جمیع اهل ادیان فایق سازد هر چند مشرکون کراهت داشته باشند، زیرا که همت آنحضرت بر رفع شرك بالکلیة مقصور بود بعد از آنکه شرك عالم را احاطه کرده بود .

شیخ احسائی میفرماید: ارسله بالهدی عبارت از آن چیزی است که دلالت بر آنچه بمطلوب میرساند میکند چنانکه خدای تعالی می فرماید « و أما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى » .

و بعضی گفته اند که عبارت از چیزی است که بسوی مطلوب میرساند و له قوله تعالی « انك لا تهدي من احببت » و این لفظ متعدی بنفس خود و متعدی بدستیاری لام تعدیه و به الی میشود .

بعضی گفته اند : مراد باول یعنی تعدیه بنفس خودش ایصال و بلام و الی ارائه طریق است، و برخی بر آن رفته اند که اول استعمال میشود برای هدایت خدائی چنانکه میفرماید « اولئك الذين هدى الله » و ثانی برای هدایت قرآن چنانکه ایزد سبحان میفرماید « إن هذا القرآن يهدي للتي هي أقوم » و سوم استعمال میشود برای هدایت فرمودن پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مر دیگران را قال الله تعالی « وانك لتهدي إلى صراط مستقيم ».

و حق و صحیح این است که این کلمه در حق خداوند تعالی و در حق رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم و قرآن در هر سه حالت استعمال شود چنانکه بهره در قرآن کریم و سنت وارد است ، و نیز ذوق سلیم بآن گواهی میدهد و این اختلاف تعدی بنفس و بلام و الی بسبب اختلاف مقام است - إلى آخر بیاناته المبسوطة .

قال عليه السلام « و أشهد أنكم الأئمة المعصومون ».

مجلسی اول علیه الرحمة در معنی این کلام بهجت نظام میفرماید: وگواهی میدهم که شمائید پیشوایان و براه حق روندگان و هدایت یافتگان بهدایات اخص إلهی و معصومان از گناهان صغیره و کبیره وسهو و نسیان از اول عمر تا پایان آن.

شیخ احسانی میفرماید: آنانکه رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید «علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدين من بعدی» اگر این روایت بصحت مقرون باشد و هم چنین این روایت را گروه عامه متواتراً خصوصاً بخاری و مسلم از آنحضرت صلی الله علیه وآله روایت مینمایند که فرمود «لا يزال الدين قائماً أو عزيزاً ما وليهم اثني عشر خليفة أو أميراً كلهم من قريش».

و در این خبر رشد بمعنی هدی است و شهادت به نبوت و رسالت که مذکور شد با مامت و خلافت نیز شاهد است، شیخ سعد بن ابراهیم اردبیلی از علمای در چهل حدیث خودش که بمقداد بن اسود کندی سند میرساند که گفت: در حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم شرف شرفیایی داشتم که متعلق باستار کعبه آویخته و همی عرض میکرد «اللهم اعضدني واشدد ازري و اشرح صدري و ارفع ذكری پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و عرض کرد: قراءت فرمای «الم نشرح لك صدرك و وضعنا عنك و زرك الذي انقض ظهرك و رفعنا لك ذكرك بعلي صهرك».

پس پیغمبر این سوره مبارکه را بر ابن مسعود قراءت فرمود و ابن مسعود در تألیف خود یعنی در قرآن ملحق نمود و عثمان بن عفان بعلی صهرک را از نگارش خود ساقط ساخت .

واما مشهور به و گواهی با مامت ائمه اطهار صلوات الله علیهم محل هیچ تشکیکی نیست، چه مسلمانان بر این امر اجماع دارند که حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم از آن نوع مخلوقی هستند که در هر کاری و هر چیزی میباید بایشان اقتدا نمود چه زبانهها و جانها و نفوس و عقول بر آن اتفاق کرده اند که سوای این جواهر زواهر هدایت و شمس آسمان ولایت در جمله ماسوی هیچکس در مراتب علم و عمل و کرم و شجاعت و تقوی و زهد و تجافی و بیزاری از دار غرور و سرای فریب، و روی آوردن بحضرت یزدان سبحان و قیام باو امر خدای تعالی و منتهی و بازگشت از نواهی ایزدی و اخلاص و صدق و غیر ذلك از صفات کمال و تخلص از نمایم و نقایص و رذایل افعالی که مقتضی عصمت با ایشان مساوی نیست .

و ایشان در هر امری نیکو که در حضرت یزدان و تمامت آفریدگان محمود و پسندیده است دارای چنان رتبتی عالی و مقامی ارجمند هستند که هیچ آفریده بآن مقام و منزلت نزدیک نتواند بود، و افکار عمیقه و ابصار دقیقه کرد این حومه و حصار رفتار نتواند نمود و از فرودترین مراتبش بسی فرودتر خواهد بود.

پس بر تمامت طباع مستقیمه که طبعاً استقامت دارند با مامت ایشان قلباً و باطناً خوشنود و خوشوقت باشند همانا احدی از آفریدگان خواه از جنس بشر یا غیر از بشر رد این مطلب را نمی نماید مگر از روی حسد و عناد .

و بر همه مخلوقات واجب است که نسبت بایشان سر تسلیم فرود آورد و در هر کاری بایشان بازگشت نماید و باین مشاعل شبستان ولایت و امامت اقتدا کند و آنچه از ایشان نهیست نماید پذیرنده گردد و در آنچه میداند و نمی داند از ایشان اخذ کند.

و این دلایل و مسائل باضافه آن مطالبی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره ایشان مردمان امر فرموده است و قرآن بآن ناطق است از آنچه ما بین تصریح و تلویح و تبیین و اشارت و عبارت است و از حد احصاء و استقصاء بیرون است .

و از اینکه ایشان هستند ائمه راشدین یعنی مهتدون ، چه رشد بمعنی هدی است و بعد ازین لفظ است که انهم المهتدون ، یعنی آنکسانی که هدایت فرموده است ایشان را خدای رحمن ، وهنا الذین اهتدوا فهم محدثون .

پس اول بموجب اعتبار قوابل ایشان هست چنانکه خداوند تعالی در حق پیغمبرش صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید : وانك على خلق عظیم وفي جميع النبین الله اعلم يجعل حیث رسالته، و قول حضرت صادق (ع) : و وضع عنهم ثقل العمل بحقیقه ما هم أهله .

و ثانی باعتبار فضل عظیم و نعمت جزیلی است که خداوند در حق ایشان مبذول فرموده تا بجائی که موفق فرموده است این ذوات مقدسه شریفه کریمه عالیه سامیه را در هر چه دوست میدارد و می پسندد بواسطه آن نوری که با مداد



ایشان عنایت فرموده است، پس ابتداء از حیثیت اقتضاء قوابل ایشان و هدایت مدد نور است صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین .

قال علیه السلام « المهدیون المعصومون » شمائید هدایت یافتگان بهدایات اخص إلهی و بازداشتگان و معصومان از عموم معاصی و مناهی و خطاها و خللها و نواهی یزدانی من البداية إلى النهاية المالية .

شیخ احسانی می نویسد: مهدیون آنکسانی هستند که خداوند احدیت ایشان را بر طریق محبت و دوستی خودش دلالت فرموده است و بهمین صفت محبت ایشان را بر طاعت و فرمان برداری خودش نیرومند ساخته و ثقل عمل را بحقیقت ما هم آهله از ایشان برداشته است.

فما وهبهم فمنة بهم وطاعتهم له منهم به أما ان ما وهبهم بسبب این است که خداوند سبحان این نور را یعنی نور مذکور را که مدد ایشان است برای ایشان اختراع نمود بفاعل و کردار خودش نه از چیزی.

پس این نور که خدای تعالی اختراع فرمود لا من شیء از خداوند است و اما انه بهم پس بعلت آن است که این نور غیر از ایشان نیست تا بدون ایشان و وجودات مبارکه و هیاکل شریفه ایشان آشکار آید ، چه ظهور این نور مبارک در خود ایشان است .

و اما ان طاعتهم له منه برای این است که این انوار ساطعه و هیاکل لامعه بقوت و نیروی ایزدی با طاعت ایزدی میپردازند و اوامر خداوندی را امثال و از نواهی او اجتناب فرماید، پس طاعت و فرمان برداری از ایشان و نیرومندی از حضرت یزدان است .

و اما آنها به برای این است که ایشان طاعت و فرمان برداری هنگامی توانند فرمود که كانوا شیئاً و شیئت ایشان و وجود ایشان جز بمشیت و خواست خداوند منان نیست .

و با این تفصیل پس اوست حافظ و نگاهبان ایشان با مر خودش و الحافظ لا طاعتهم

بهم پس بقوت و نیروی ایزدی اطاعت خداوند را نمایند و آنچه از ثقل عمل و سنگینی کار ایشان موضوع و برداشته آید .

همانا از جانب خداوند است بعلت حقیقت قبول ایشان و هم این حقیقت ایشان نیز از شمول فضل و مواهب خداوند است که تفضل بالعناية فکونهم بنوره فکانوا بکینونیه کائنین فکونهم مهدیتین فکانوا مهتدین .

و لفظ عصمت در لغت بمعنی منع است و در اصطلاح اهل عدل عبارت از لطفی است که مکلف از ترک چیزی از واجبات و فعل شیء از محرّمات باز می دارد یعنی آدمی را بمعروف موفق و از منکر ممنوع میگرداند یفعله الله تعالی به غیر ممانع بسبب القدره علی ترک الواجبات و فعل المحرمات و اگر چه سزاوار مدح و ثوابی نباشد بلکه مکلف نباشد این است معنی ظاهری آن .

و اما معنی باطنی آن پس دانسته باش که نفس ناطقه إذا انبعث منها قبولها لا یجدها پس اگر قبول ایشان برای ایجاد در ایجاد چنان استغراق بگیرد که شابه الوجود این ماهیت بواسطه استیلای آن نوری که ماهیت قبول نموده است بر آن ماهیت جز خیر و طاعات را خواهنده و مایل نمی شود.

زیرا که یزدان کریم گاهی که آن ماهیت وجود مبارک را بر آنچه سوی خلاق ماسوی است متنبه و آگاه ساخت و نظرت إلى السوی بعینه التي اراهاء چیزهایی را نگران شد که نه آن چیزی است که بتوان بآن پناهنده یا از آن خواهنده باشد .

پس قرار گرفت از آن بآن چیزی که سوی او هیچ نیست و جز بحضرت کبریایش خواهنده نتوان گردید که فقط ذات واجب الوجود خالق اشیاء تبارک و تعالی است

و این است تأویل قول خدای متعال « او اطلعت علیهم لولت منهم فراراً و لملت منهم رعباً » گاهی که حاجت خود را از آنچه هیچ نیست طلب نمائی پس این است حقیقه ماهی اهل .

و مقتضای همان میل طبیعی است که بآن اشارت نمودیم و ما هو تطبعت علیه من میل النور حتی کانت داخله معه حیثما دخل وخارجة معه حیث ما خرج ولا بسبب قبول ماهیت من حیث الطبیعة این نور مبارک را چنانکه مذکور شد همیشه و در هر حالت این نور با او است و هرگز از وی مفارقت نگیرد و جدائی نپذیرد و بخیر دلالت و از شر ممانعت کند.

لاجرم میل و شهوت ماهیت از میل طبیعی خود بمیل و شهوت بآن نور منقلب گردد فقد خلقها خلقاً ثانياً خلفاً تشریحاً و بهمین سبب این ماهیت از آنچه خدای تعالی را مکروه است فرار نماید و اگر چه آموخته بود آن را لکن عارف و شناسای بآن نبود و بآن اندازه استطاعتی که داشت بر آن امر مستطیع نبود و اگر چند قادر بر آن بود پس این خلق تشریحی عبارت از همان عصمت است که همان فطرت باشد.

و این عصمت و فطرت اقتضای چهار امر را دارد: اول صدق اقوال و راستی در هر گونه گفتار .

دوم حسن افعال و نیکوئی در هر کار و کردار .

سوم حفظ حقوق از هر گونه تعطیل چهارم حفظ معاش و معاد از آن گونه تقریرات بر باطل که موجب انقلاب و اختلاف امور معاشیه و معادیه است بر حسب امور عقلیه و شرعیه .

اما جمهور عامه گویند که متعلق این عصمت تبلیغ و اداء رسالت است پس با این ترتیب جز در حال تبلیغ و اداء رسالت اقتضای این امور بعد مذکوره را نخواهد داشت و جمهور عامه این حال و خوب عصمت را به تبلیغ وحی مخصوص می‌شمارند در این صورت در غیر از موقع وحی پاره تقایص و معاضی را در حق ایشان جایز میدانند.

و حق و درست این میباشد که متعلق عصمت آن چیزی است که اقتضا نماید استعداد او یعنی معصوم برای قبول فیض از خدای متعال بروی مطلقاً، چه این حال شأن و مقام ولایت مطلقه است که بر عصمت و فطرت سبقت دارد پس این هر دو

از جمله آن چیزی است که اقتضا نماید آنرا استعداد .

بلی گاهی این استعداد اختلاف پیدا میکند بسبب اختلاف حقایق مستعدین پس نقص بالنسبة بسوی اعلی و بالنسبة الی حالتي واحد آشکار میشود و چون این نقص نقصان بالنسبة است نقص مطلق نیست.

ولهذا گفته اند که هر معصیتی که به پیغمبران معصوم نسبت دهند از باب ترک اولی است و اینکه این ترک اولی را معصیت نام می گذارند بالنسبة بایشان و مقامات و شئون عالیه ایشان است و باین سبب وارد شده است « حسنات الأبرار سیئات المقر بین »

بعد از این جمله گوئیم: چون ولایت در حقیقت ولایت الله تعالی است چنانکه خداوند متعال میفرماید « هنالك الولاية لله الحق هو خير ثواباً وخير عقباً » و معنی این ولایت تملك و تسلط و تصرف مطلق و تربیت و تدبیر است .

و اینگونه ولایت با این شأن و رتبت اگر بمعنی حقیقی آن تأویل و تعبیر شود جز خدای را سزاوار نیست و جزیزدان دیگری را شایان نباشد و خداوند تعالی در مدارج و معارج عز و جلال و کبریا و عظمتش از احوال خلق متعالی است لاجرم در حکمت إلهی واجب افتاد که یکی از بندگان خود را بر مملکت خود ولایت دهد.

قال تعالی « ولم یکن له شریک فی المملکة » زیرا که جز ذات کبریای خودش مالکی نیست مگر کسیکه خدایش مالک قرار بدهد ما لا یخرج عن ملکه ولم یکن له ولی من الذل زیرا که خداوند تعالی بر همه چیز و همه کار قادر و قدیر و بی نیاز از مدد دیگران است.

آری خدای را ولی میباشد من العز والکرم و جهات این مملکت را تناهی و پایانی و آخری و انجامی نیست پس در مقام حکمت خداوندی قیام قائمی برای نظام و قوام و دوام جهان و جهانیان و امور معاشیه و معادیة خلق لازم است که دارای امور و شئوناتی چند باشد :

نخست اینکه از تمام مظاهر حق تعالی از همه خلق اعلی و برتر باشد، زیرا که اگر دارای این اعتلا و برتریت نباشد و دیگری بر ترازوی مظهر باشد نمی تواند ولی مطلق گردد، زیرا که هر کسی از جمله مظاهر یزدانی بالا و برتر باشد بروی ولی خواهد بود، چه او در میان خلق و خالق واسطه است. دوم این است که باید این شخص مظهر از سایر مظاهر اوسع و اکبر باشد چه اگر دیگری از وی اوسع و اکبر باشد این شخص بر آن يك احاطه نخواهد داشت.

و باین جهت خدای تعالی میفرماید « ما وسعني أرضي ولا سمائي ووسعني قلب عبدي المؤمن » یعنی شئونانی که خدای تعالی میخواهد بسوی بندگانش واصل فرماید زمین و آسمان گنجایش آن را ندارد و قلب ولی او که از تمام موجودات پهناورتر است گنجایش دارد.

سوم این است که این ولی مطلق حق بر حق محل سر " بدهاء و امداد است متجدده باشد که تکوین تشریحی و ایجاد و تکلیفی و قیومیت برای تمام اشیاء بوجود و نمود و نمایش و بود او باشد.

چهارم این است که چون مدار ولایت مطلقه بر فضل و عدل است واجب است که این شخص ولی مطلق در فضل و عدل باب الله باشد و جریان فضل و عدل جز بدست او نگذارد و اگر چنین نباشد ولی مطلق نخواهد بود.

پنجم این است که ولی مطلق باید محل مشیت یزدانی و زیان گویای اراده سبحانی باشد و برای اراده خداوندی محل دیگری جز باو نباشد و نه لسان ناطقی جز او باشد که از جانب خدای نطق نماید.

ششم این است خداوند سبحان خلق آسمانها و زمین و آنچه در حیز وجود اندر است و خلق نفس خود را بدو مشهود دارد چه اگر این جمله را بدو مشهود نفرماید جایز نیست که وی ولی باشد بلکه باید بر مبدء و منتها و مجری و موصول و مفضول و رزق و اجل و کتاب خدا و تمام تقدیرات و جودات موجود

شاهد باشد و اگر جز این باشد ولایتش متخصص خواهد بود به مطلق و عام و در این صورت واجب است که دیگری غیر از وی بر آنچه این ولی شاهد نگردیده ولی گردد .

هفتم این است که در کون و مواد و صور و غایه عضد و بازو و ساعد و قوت باشد ، چه عموم مخلوق را عضد و بازوی توانا لازم است و ناچار و جایز نیست که این عضد و ولی قدیم باشد یعنی حادث نباشد .

خداوند دور و نابود فرماید کسانی را که میگویند خلق قائمون بالله هستند برسبیل قیام عروض یا قیام ظهور و اینکه خلق مرکب از حادث و قدیم میباشند یا گویند خلق مشخصات حق تعالی یا اینکه مخلوقات عین و ذات باری تعالی میباشند ، بلکه ناچار باید این ولی و این عضد از جمله مخلوقات باشد تا بمانند خودش

چنانکه امیر المؤمنین علی علیه الصلاة والسلام میفرماید « انتهى المخلوق إلى مثله وألجاء الطلب إلى شكله » و مراد بآن این است که خداوند تعالی می آفریند از شعاع نور ولی خودش و نفس شعاع او ماده خلق را و از هیأت تقلبات او در خدمت پروردگارش و شئون او امر و نواهی خودش صور مخلوق را و بوجود او اختراع ایشان را نمود و برای او و برکت و طفیل وجود او مخلوق را بیافرید .

پس اگر این شخص ولی معصوم نباشد و در مراتب عدالت و استقامت بحدی و اندازه نرسد که مر آن را پایانی و نهایی نباشد هر آینه گاهی که خللی در علتش واقع شود نظام باطل میگردد .

پس اهل عصمت همان کسان باشند که قوام بامر الله تعالی هستند در این قول خداوند متعال « فاستقم كما امرت » پس محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باین امر قیام گرفت در چنان استقامت استوار پایداری که احدی از خلایق را راه وصولی بآن نیست و نمی شاید .

و بعد از آنحضرت اهل بیت او صلوات الله علیهم استقامت گرفتند ، و ازین بابت که نخست آن حضرت و پس از وی اهل بیتش استقامت گرفتند خدای تعالی

آنحضرت را به تنهائی مذکور و اهل بیتش را بدو مخلوق فرمود در این آیه شریفه که میفرماید « و من تاب معك » یعنی بعد از فاستقم ، و در این قول خدای تعالی « ولا یلتفت منکم احد »

پس چهارده تن که بجمله معصوم هستند در این امر قیام و استقامت ورزیدند بشرکت چنانکه خدای تعالی شرکت داده است ایشان را با آنحضرت صلی الله علیه و آله .

پس عصمت نوری از خداوند است که ذاتی است و عرضی است نور ذاتی عصمت محمدی و اهل بیت آنحضرت صلوات الله علیهم است خاصة مثل آفتاب قال الله تعالی « إنا أرسلناك شاهداً ومبشراً ونذيراً وداعياً إلی الله یأذنه وسراجاً منيراً وجعلنا سراجاً وهاجاً » .

تأویل آن در وجود مسعود خود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم است « وهو الشمس الوهاجة وهو السراج الوهاج ، یعنی وقار » وأزلنا من المعصرات ماء شجاجاً « در این جا معصرات بمعنی حضرات ائمه صلوات الله علیهم است و ماء شجاجاً ای منصباً بکثرة میریزد بسیار و فراوان که عبارت از علم باشد که تراوش و بارش میدهند آن باریدنی.

و أما عصمت ونور عرضی عصمت جمیع پیغمبران مرسل و غیر مرسل علیهم السلام بنا بر اختلاف مراتب ایشان است، چه این عصمت عرضی شعاع عصمت ائمه هدی صلوات الله علیهم است .

پس قیام ورزیدن با مرخدای متعال بر حسب نور و شأن آن فروغ قائم بآن است از ذاتی و عرضی، پس هر وقت گوشزد تو گردید که حضرات انبیای عظام علیهم السلام معصوم می باشند و محمد صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت آنحضرت معصوم هستند نباید با اتحاد این دو عصمت توهم نمود و نه اینکه این دو از باب مشکک بشمار می آیند زیرا که افراد مشکل را حقیقت واحده در جنس یا نوع جمع مینماید ، زیراکه این دو علت و معلول و مؤثر و اثر باشند پس مصداق این توهم و گمان نخواهند بود.

مگر باعتبار دخول این دو در مطلق وجود.

پس من گواهی میدهم آنچه تو را شاهد و گواه کردانیدم باینکه ائمه هدی علیهم السلام بر همان معنی که برای تو لایح و واضح نمود معصوم هستند چنانکه علامه علامه محققین در کتاب الفین که بر دو هزار حجت فزونی دارد مذکور فرموده است.

شیخ احسانی میفرماید من میگویم: اما عصمت و معصوم بودن از معاصی کبیره و صغیره همانا در ظاهر و باطن ظاهر است چنانکه بآن اشارت کردیم و اما عصمت از سهو و نسیان هر کسی عارف بآنچه اشارت نمودیم باشد برای او ظاهر میشود که آن سهویکه بمعنی غفلت از صورت است با بقای انتقاش در لوح نفس و آن نسیانی که عبارت از محو صورت است از آن.

همانا این حال درباره آنکس رو است که آن صورتی که نزد او منتزع از وجود خارجی است اگر مشاهدت کند آنرا در مکان و زمانش مثالش را می یابد و اگر از آن غفلت نماید نخواهد یافت آنرا مع بقائه فی صفحه اللوح المحفوظ.

وَأَمَّا كَسِيكَةَ أَنْ خَارَجِي نَزْدَ أَوْ مَعْلُولٌ بَاشَدَ بَرَأَى صَوْرَتِي كَهْ نَزْدَ أَوْ سَتِ وَ هِيَ وَجْهَةٌ مِّنَ الْوُجُودِ پَسْ بَرِ چِنِّينَ كَسِ سَهْوٍ وَ نَسْيَانٍ جَائِزٌ نَيْسَتْ ، چه اگر و نسیان از وی وقوع یابد خارجی را مفقود مییابد مثل صورت در مرآت که اگر طرف مقابل اعراض نماید مفقود میشود .

آری اگر مقابل بسوی آینه دیگر اعراض بجوید که مقابل آینه نخستین صورت از آن مرآت مفقود نمیشود، چه این مرآت نگاهداشته میشود بر آن بواسطه مقابله آن برای آن شخص و گاهی میشود که مرآت علیا اوسع از آینه اسفل است .

پس هر وقت مقابل جوید با آن بجهت انعکاس آن برسفلی آنصورت برای آن مسلم و در آن تمام میشود و اگر بغیر جهت انعکاس آن باشد با مییابد که به تمام و به مسلم و بینا می شود که متهم می کرده و مسلم میشود و ولی مطلق در آن چه بر آن ولایت دارد.



بر این مثال است پس اگر چیزی را فرموش نماید یا از آن سهو کند و لم یقبل علی ما یحفظ ذلك المنسی فاقد می گرداند از وجود مانند صورت مفقود از آینه را چنانکه مثل آوردیم بر آن و اگر بر حافظ اقبال نماید گاهی باقی میماند و گاهی اختلاف میجوید .

بسیار اتفاق افتاده است که حضرات ائمة علیهم السلام اذین أعراض و اقبال بسوی حافظ تعبیر بآن میفرمایند که محدث یعنی ملك محدث از وی غایب شده است یا برای اینکه خدای تعالی او را فراموشی داده است تا قضاء ایزدی بروی جاری گردد فافهم ، یعنی با این تعبیراتی و بیاناتی که نمودیم و امثالی که آوردیم و مطلب را روشن ساختیم این کلام معصوم را نیک بفهم و تعبیری را که بملك محدث و غیبت او فرموده است بدان.

راقم حروف گوید: در این مشروحات و بیانات شیخ احسانی که بر چندگونه است بر اشخاصی که صاحب ذوق سلیم و فهم سالم و تتبع کامل در آیات و اخبار و احادیث شریفه است مکتوم نخواهد بود که در پاره بیانات و ادله بر وفق سلیقه و ذوق شخصی میباشد البته موافق و مخالف و مصدق و مکذب و ناطق و ساکت بلکه معاند هم بسیاری در کار است .

و این مطلب انحصار ندارد بلکه برای هر عالم و مصنف و مؤلفی عادت بر این رفته است و خواهد رفت ، زیرا که در نفوس بشریه و اخلاق مردم خصوصاً در صنف علما و مصنفین و مؤلفین و محدثین و دارایان مذاهب و مسالك و عقاید و آراء و سلق و علوم مختلفه این حالات مذکور مرکوز و کامن است.

أما تکذیب یا تصدیقی که محل اعتنا باشد وقتی صحبت و مقام اعتماد پیدا میکند که از روی علم و بصیرت و احاطه کامل و بیرون از شائبه اغراض شخصیه یا حسد یا جهل در آن مسئله معینه ظهور گیرد و بسا میشود که پاره علما و حکما و ادبا و نویسندگان و تعبیراتی در الفاظ و تقریراتی در معانی و ترکیباتی در کلمات و تأویلاتی در اخبار و ترتیبانی در تلویحات و تشکیلاتی در توضیحات و اشاراتی در

تصریحات و تصرفاتی در کنایات و تصریفات در بیانات و تنقلانی در تقدم خبر بر مبتدا و امثال آن میشود و اصطلاحاتی بکار میبرند که پاره کسان کم تتبع و کم اطلاع از بواطن و مقاصد باطنیه و منظورات معنویة نویسنده چنانکه باید و بر اصطلاحات و سلیقه و عقیدت او چنانکه باید و شاید آگاهی ندارند و بر ظواهر بیانات می نگرند و در مقام تخطئه بر میآیند.

و حال اینکه باطن آن امر غیر از ظاهر است، پس باید اشخاص بادیانت و خدای ترس اگر در فهم عبارات و علم بتمام اصطلاحات و سلق و عقاید مصنفین و مؤلفین کاملاً مستحضر نباشند در تخطئه و تکذیب عجله نفرمایند و اگر بر خودشان مشتبه و محل تردید است بکسانی عالم و اهل آن هستند اگر ایشان نیز در آن تصدیق یا تکذیب موافق باشند البته باید در آنچه دانسته ثابت و يك رأی گردد و إلا بدون تأمل و تفکر و تدبر در نقص و ابرام و ابهام و ابهام و مدح و قدح و تقدیس و تقدیر بحکم قطعی و بتی نروند و اسباب حیرت و تردید عوام الناس نشوند.

ازین است که در ماده و شأن و منزلت پاره نویسندگان و مؤلفان و مصنفان و عقاید ایشان که من صنف استهدف علما و ادبای هر عصر را اختلاف عقاید است پاره بستایش و مدح سخن کنند و آن مصنف را عارف ربانی و عالم صمدانی خوانند، و بعضی دیگر او را گرفتار مصاید شیطانی و مخدول این جهانی و مسئول آنجهانی بر شمارند.

و نه آن است که ایشان را در این تصدیق یا تکذیب غرض در کار است بلکه بموجب اشارت علم و انتقاد خودشان در حق او باین عقیدت میروند، و بعضی گاهی از راه حسد یا حمایت و جانب داری در ستایش یا نکوهش سخن آورند.

بالجمله باید از روی تحقیق و تدقیق کامل در این مقامات ناظر و قائل گردید و از بیاناتی که مقرون بصواب نباشد بحضرت کردگار و هاب پناهِید و در آنچه نباید و چندان روشن و مبرهن نیست بسیار تکاوید و آنچه زیان بدنندگان برساند بدون تأمل تجاوزید.

همانا در این فصل مذکور و بیانات شیخ احسانی که پاره دقایل در کار است و شیخ از شدت ارادت و صدق عقیدت و خلوص مخصوص که در پیشگاه حضرات ائمه اطهار و نخستین پیشکاران خالق لیل و نهار دارد گاهی بیاناتی بس رقیق مینماید که آنانکه کاملاً اهل تحقیق نیستند بحالت است بجا در آیند و حمل بر غلو بنمایند .

و حال اینکه بعد از آنکه کسی ذات مقدس و اذیال کبریات الهی را برتر از آن دانست که ممکن را و مخلوق را بآن مقام متعالی راهی و بشئون آن علمی باشد ، البته خداوند ذوالعز والجلال برای ارائه مخلوق بآنچه صلاح معاش و معاد ایشان در آن مظاهری برای وجود مقدس متعال خود قرار میدهد و ایشان را دارای جنبه یلی الی الی میفرماید که بواسطه آن ارتباط و اتصال بمبدأ فیض آن افعال و آثار و آیاتی که برای اداره امور ماسوی الله بایستی از خدای تعالی ظهور ازین مظاهر و اولیای مطلق بروز نماید تا آنچه اراده خداوند است بانجام رسانند.

پس ایمان آن کاری را که از حق ظاهر میشود و از قدرت و اقتضای سرشت سایر مخلوق و استعدادات و ارواح آنان بیرون است باید دارا شوند تا تکالیف خود را در رسالت و امامت و خلافت و وصایت ادا نمایند و اوامر و نواهی حق را کامل هو حق مجری بدارند .

و البته این امتیازی که از جانب حق تعالی بایشان عنایت شده و اختیارات تامه که در تمام کاینات بایشان مرحمت گردیده است اگر بخواهند همه را آشکار فرمایند طاقت هیچ چشم و گوش و جسم و جانی استطاعت ادراک آن را ندارد چه خداوند تعالی خمیرمایه این مشاعل شبستان نبوت و امامت بطوری سرشته است که بهیچوجه سایر مخلوق را این طبع و سرشت نیست .

پس بمقتضای این زیبا سرشت و فرخنده سر نوشت اقوال و افعال و آثار و اسرار و آیات و اخبار و اطوار و رفتار ایشان برتر و قوی تر از سایر مخلوق بلکه امتیازی خاص دارد و انبازی ندارد ، زیرا که از جانب حق میترود قوتش از قوات حق

می جوید:

ازین است که همان طور خدای را نتوان ولی مطلق او را نیز بر حسب حقیقت و معانی و مبانی و صفات عالیة الهیة نتوان معلوم ساخت ، صفات او و ذات او غیر از سایر صفات و سایر ذوات است و اگرچه در صورت ظاهر با دیگران یکسان هستند لکن در کیفیت باطن دیگر کسان باشند.

چنانکه خودشان میفرمایند تر "لونا عن الی بویبة وقالوا فینا ما شتم ازین است که میفرمایند « انا تحت ما تقولون وفوق ما تزعمون » ازین است که در السنه مبارکه خودشان که آن گونه شئونات و مقامات بیرون از شمار برای خودشان اختصاص میدهند که همه از اندازه بشر بیرون است .

میفرمایند: امام را نمیتوان شناخت ، عجب این است که جماعت غلاه که در فلاة جهالت و عدم فهم رسا در شمار اجله عصاة و اکابر طغات و کفرة شرارة و شجرة بغاة و ثمره شدات هنوز بر مراتب عالیة و تصرفات سامیه و جهات ربانیه امام واقف نیستند! نمیدانیم اگر بودند چه بودند؟! سخن در این است که این بیچارگان بی بصر و فرو ماندگان بی خبر و نابینایان پست مایه و نادانان فرومایه که از خود و همه چیز بی دانش و بینش هستند ، خدائی شنیده اند و افعال و قدرت و صفاتی از او شمرده اند و بحضرت او اختصاص داده اند که چون در مخلوقی نگران شوند او را خدای زمین و آسمان و کردگار هر دو جهان شمارند!

مثلاً میرانیدن و زنده نمودن و سبزانیدن و خشکانیدن و ثمر از شجر آوردن و باران باریدن و آفتاب تابانیدن و خبر از جنین دادن و سخن از آینده و غیب آوردن و بکجا مردن و مدت زندگانی و سر آمد پیری و جوانی را دانستن و امثال آنرا از شئونات و علوم خاصه الهی چنانکه آیه شریفه نیز برپاره از آن نشان میدهد می شمارند!

پایان جلد نهم

ص: 301

## فهرست جلد نهم ناسخ التواریخ زندگانی حضرت امام علی النقی علیه الصلاة والسلام

در معنی دهر 2

در اشیاء خاصه انبیای عظام و اسامی آن. 9

راجع بحضرت قائم علیه السلام 11

در معنی مثل الأعلى 13

تحقیق در اعرافوا الله 15

تحقیق در اوصاف الهی . 21

در شناخت پروردگار تعالی بواسطه ائمه اطهار 23

شعر مؤلف. 25

در آفرینش ائمه اطهار . 29

معنی هویت. 33

معنی حجت 35

در معنی دنیا . 41

در معنی محال معرفة الله 45

در معنی و معادن حکمة الله . 51

ص: 302

در معنی و حفظه سر الله . 61

معنی و ذریه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم 65

تحقیق در شناسائی خدا 73

دلیل مخصوص بر حضوری بودن علم امام . 77

ر آفرینش ائمه اطهار 81

در مقامات ائمه اطهار 95

تحقیق در باب عشق و محبت . 107

در جبر و اختیار 113

تحقیق در مخلصین توحید خدا . 125

پیرامون کلام امام هادی علیه السلام . 131

دانش و بینش ائمه اطهار . 143

در معنی والمظهرون لأمر الله . 147

در مسئله بداء . 159

معنی غیب و علم امام بآن . 165

تحقیق در شئون عالیه امام . 173

تحقیق در معنی سید 185

در معنی اولی الأمر 189

تحقیق در برگزیدگی 203

در معنی و حزبه . 207

معنی حجت . 221

معنی و صراطه 227

بیان پاره سوانح صادره . 231

ص: 303

در معنی و نوده . 237

در توحید خدای متعال 241

خلقت ملائکه و بنی آدم و بهایم . 257

طی عوالم انسانی . 265

در معنی لا إله إلا الله . 269

در اثبات نبوت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم . 273

اوصاف حمیده رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم 281

شعر مؤلف . 285

در معنی أرسله بالهدی . 287

در شئونات ائمه هدی علیهم السلام . 289

در شئونات ولی باری تعالی 295

کلام شیخ احساسی در معنی عصمت . 297 تحقیق در امر غلاة و شئونات امام . 301

\*\*\*

## **بشارت**

خوانندگان گرامی دنباله مطالب این مجلد را که آخرین بخش از زندگانی حضرت امام علی نقی علیه السلام می باشد در جلد دهم از ناسخ التواریخ که بزودی منتشر میشود مطالعه بفرمائید .

ص: 304



بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**www.Ghaemiyeh.com**

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

